* حرف الدال *

* دربار خان *

عنایت نام - پسر تکلو خان قصه خوان است - که در خدمت شاه طهماسپ صفوي بعنوان قصه خواني اختصاص داشت - و مورد انواع مراحم شاهي بود - چون پسرش وارد هند گردید بهمان طریقهٔ موروثي در خدمت عرش آشیاني سعادت روشناسي اندوخته بدولت مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدي و خطاب دربار خان چهرهٔ شادکامي افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنتهپور (که پادشاه بزیارت روضهٔ معینیه متوجه دارالخیر اجمیر شد) دربار خان از اشتداد بیماري رخصت دارالخلافهٔ آگره گرفت - و پس از رسیدن آنجا جهان فاني را پدرود نمود - چون عرش آشیاني را نهایت توجه بحالش بود بسیار اندوهگین گردید - دربار خان

از فرط وفاکیشي و خداوند پرستي وقت مردن وصیت نمود- که بپای سگ پادشاهي (که سابقا گنبذے بر سر آن بنا نموده) [۲] مدفون سازند چه در سوابق ایام سگے از کمال وفاداري پیوسته بر آستان عرش آشیاني متوطن بود - پادشاه هم گاهے بتفقد احوال او مي‌پرداخت - چون آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف فرمود - و دریارخان عمارتے احداث نموده آن سگ را دران گنبذ مدفون ساخت- و خود هم حسب وصیت در همان گنبذ مدفون گردید *

سبحان الله تا چه مرتبه دنیاداري ست - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش‌آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احیان (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت) ذکر سگ پادشاهي و رعایت دنیا پرستي بخاطر گذرانیدن - اگر بتملق است ای وای که حشر او با سگ نمایند و اگر اعتقادے ست معاذالله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع *

عرش آشیاني اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهے شعر [۳] گفتے - و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیکو میدانست - و شوقے بقصهٔ امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خوانان میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

(۲) نسخهٔ [ب] که در سابق (۳) نسخهٔ [ج] شعر موزون گفتے *

بر صفحهٔ تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلدے مشتمل بر یکصد ورق - و هر ورقے یک ذراع - و آن محتوي بر دو مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالاتے و واقعاتے (که بآن صفحه متعلق است) بعبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشي قزویني مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزاد قلم اول باهتمام نادر الملک همایون شاهي میر سید علي خدامي (۲) تبریزي (۳) و آخر بسرکاری خواجه عبدالصمد شیرازي صورت گري نموده - الحق کتابے شده از مخترعات عرش‌آشیاني که نظیر آن هیچ دیده ندیده و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهے نبوده - بالفعل در کتاب خانهٔ پادشاهي موجود است *

* دستم خان *

پسر رستم ترکستاني از امرای سه هزاری اکبري ست - مادرش بي‌بي بخیده بیگي (۴) با ماهم انگه جهت‌مند بود - در محل پادشاهي آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیاني تربیت یافته سال نهم همراه میر معزالملک بتعاقب عبد الله خان ازوبک تعین شده سال هفدهم در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات گجرات گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم ناموري افراخت - پس ازان حسب الحکم همراه خان اعظم بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جداني یا جذامي باشد (۳) در [بعضے نسخه] ترمذي (۴) در [بعضے نسخه] تخته بیگي *

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار
رنتهپور در تیول او قرار یافته بایالت صوبهٔ اجمیر چهرهٔ اعتبار
افروخت - چندے درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان
و دلدهی زیردستان جوهر نیکو بندگي بر روی کار آورد - تا آنکه سال
بیست و پنجم اوچلا پسر بابهدهر و موهن و سور داس و تلوکسي
برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبهٔ
(۲)
لوني (که وطن اینها بود) رسیده شیوهٔ بے راه روي پیش گرفتند
رستم خان مراعات الوس کچهواهه منظور داشته بلوازم اندرزگوئي
پرداخت - ومدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتي طلب افزود
درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را
به بیم و امید سرحساب سازد - و الا بجزای کردار رساند - خان
مذکور از عجولي سررشتهٔ تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود
(۳)
بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل
پی سپر راه عدم گشتند - اوچلا (که سر حلقهٔ فتنه سازان بود) در پناه
مزرعهٔ جواري کمین فرصت داشت - دفعةً رستم خان گویان بمعرکهٔ
آریزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچهه رسانید - او با وجود
چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بدحالي
بزمین آمد - مردم بر اسپ سوار کردند - تا جنگ باقي بود دلدهی
مردم میکرد - تا آنکه بقیهٔ بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوني (۳) نسخهٔ [ب] برسر بنگاه آنها ٭

سرکشان پی سپر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري رخت هستي بعالم عقبی بست - چون کار طلبي با بیغرضي و مزاج داني فراهم داشت عرش آشیاني از فوت او تاسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد که او در تمام عمر سه سال از ما جدائي گزیده - و از تو چندین سال پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودي *

شاهو[۲] خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود - چون از گذداوري و کار آگهي فراوان بهره داشت در هنگامی (که همشیرهٔ میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیرام خان خانخانان منسوب گردید) خان اعظم اورا بمیرزا سپرد - که اگر عزم بلند داري و خطاب پدر میخواهي این مرد را عزیز نگهدار دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا بخطاب خانخاناني فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تتهه و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور السنه و افواه - بمنصب هزاري داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده سلطان دانیال بخواهش تمام نوکر خود ساخته بمنصب دو هزاري سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهو خیلي ست *

آسیر روانهٔ حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ (که بپاسبانیء آن مرز و بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجري بآزار قولنج در احمد نگر بساط هستي در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجعان روزگار بود - عرش آشیاني از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت حکایات غریب ازو نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه (۹۸٦) نهصد و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رانا تعین شد نهایت توره و ضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستارے پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه قور مي‌آمدند - و یساولان بمرتبهٔ اهتمام مي‌نمودند که گوش اسپ کسے از دیگرے سبقت نمیکرد - روزے خانخانان (که نیز کمکي بود) همراه او اسپ سواره میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راهے مي پیمود - و بمنع یساولان ممنوع نمیشد) باشارهٔ شهباز خان (که سبکسریها بسیار داشت) عبدل خان (۲) برادرش اسپ را مهمیز زده چوبے بر پوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر بر آورده چنان بر ساغریء اسپش زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفت بگیرید - گویند دران روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

(۲) در [بعضے نسخه] عبدل خان *

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان جهت ابرای ذمهٔ خود بر سر دروازهٔ شهباز خان تا شام نشست شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید همیشه پیش میرفته باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده آمد) روزے در مجلسے (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا شیخ گفت - که شمشیر هندي در کتب مینویسند - ما ندیده‌ایم دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندي این است - اگر برسرت زنم تا دبر رسد - خانخانان دست او را گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان بالحاح و ابرام بخانهٔ شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه در خاطرم نبود *

غریب تر آنکه در ذخیرة الخوانین آورده - که چون شاهزاده دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنائي بیکی از خلوتیان اوباش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید نوعی بپهلو تکانش دهد که از قلعهٔ برهانپور (که مشرف بدریای تپتي ست) پائین افتد - چنانچه روزے این سلوک را با خانخانان

کردند - اتفاقا خودش قایم ماند - اما دستار از سر او افتاد (۲)
شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت
و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده
دستار شاهزاده برداشته برسر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد
با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند
چه آنوقت دولت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه بهمراهی
خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التتبع - از پسرانش محمود
سودائي گشته کارش بدیوانگي کشید - از چاره گري لختی بهي
پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان
جدائي گزید - نزدیک قصبهٔ پال با کولیان در آویخته فرو شد - دیگر
پیرای مخاطب بخانجهان لودي ست - و احوالش بشرح و بسط
در سلک تحریر منخرط گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکاني ست - در مزاج پادشاه راهے بروشناسي
و حاضرباشي داشت - بعد ازانکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت
گرفت او چون حرفهای نالایق نسبت بمومی الیه در حضور
پادشاه برزبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته اورا
حوالهٔ آصف خان ابوالحسن نمود - که در قلعهٔ گوالیار (که تعلق
بخان مزبور داشت) محبوس سازد - پس از چندے حسب

(۲) نسخهٔ [ب] از سر افتاد *

عرض اعتماد الدوله از حبس مسطور رهائي يافت - سال هشتم
جلوس جنت مكاني بتفويض خدمت عرض مكرر سرباند گرديد
و سال يازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهي پادشاهزاده
سلطان خرم بمهم دكن تعين گشت - ديگر احوال او معلوم نيست *

* دلاور خان كاكر *

ابراهيم نام داشت - ابتدا برفاقت ميرزا يوسف خان رضوي روزگار
ميگذرانيد - از ياوري بخت بيدار در معاملهٔ اكهراج و ابهيراج
بحضور جنت مكاني در كتهرهٔ (۲) خاص و عام تردد نمايان كرده
زخمها برداشت - و اين خدمت باعث ترقي او گشته بمنصب
مناسب اختصاص يافت - و در مبادي جلوس جنت مكاني
بصوبهداري لاهور سر برافراخته رخصت گرفت - بقصبهٔ پاني پت
رسيده بود كه بغي سلطان خسرو و آمدنش شنفته زن و زاد را
از آب جون گذرانيد - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد
و بيشتر از خسرو بحصار قلعهٔ لاهور درآمده باستحكام برج و باره
پرداخت - و چون خسرو بحوالي آن شهر پيوست ابواب و دروب
مسدود يافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشكر اشتغال نمود
و از درون و بيرون نايرهٔ قتال و جدال اشتعال پذيرفت - و چون
افواج پادشاهي در تعاقب بود بزودي تسخير شهر متعذر دانسته
دست از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقديم

(۲) در [بعضي نسخه] كهتره *

مراسم حق شناسي و فدویت محفوف عواطف خسرواني شد
و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعین
گشت - و در سال سیزدهم سنه (١٠٢٧) هزار و بیست و هفت
از تغیر احمد بیگ خان کابلي بصاحب صوبگی کشمیر مباهي
گردید - و از روی کار طلبي و راه مردي در تسخیر الکای کشتوار
(که از شهر کشمیر تا معمورۀ آن شصت کروه مسافت است)
مساعی بهادرانه بکار برد *

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیري دلاور
خان با ده هزار نفر از سوار و پیادۀ جنگي عزیمت فتح آندیار (٢)
پیش نهاد همت ساخت - و چون گریوه و کتل صعب المرور
واقع شده راه برآمد اسپ نبود بگذاردن اسپان (٣) سپاه را بکشمیر
برگردانیده معدودے را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو
پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کنان مي رفتند
بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بکنار
دریای مرب نایرۀ قتال بین الفریقین ملتهب گردید - مرزبان (٤) آنجا
از کشته شدن علي چک (٥) (که بدعوی وراثت کشمیر در پناه او
شورش افزائي داشت) دل بای داده راه فرار پیش گرفت - و از
پل گذشته در بهدرکوت (که آن طرف آب واقع است) توقف

---

(٢) نسخۀ [ب] عزیمت آن دیار (٣) نسخۀ [ج] اسپان را بکشمیر (٤)
نسخۀ [ا ب] مرزبانان آنجا (٥) در [اکثر نسخه] اعلی چک *

گزید - و هرچند بهادران دامن تجلد بر کمر سعي برزدند (که ازان پل درگذرند) آنها (۲) نوعے بمدافعه و مقابله مي پرداختند که میسر نمي‌آمد - چون روزے چند کشید راجه از لابه گري و حیله سازي پیغام مصالحت درمیان آورد - دلاورخان حرف او گوش نکرده اهتمام شایسته درگذشتن آب بکار برد - تا روزے جمال خان پسر کلانش با جمعے بشنا ازان دریای زخار عبره نموده بجنگ درپیوست - مخالف تختهٔ پل را شکسته راه گریز سپرد دلاورخان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب (که اعتضاد قوی آنها بود) دو تیرانداز مسافت باشد - و کنار آن کوهے ست رفیع دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سه ته تعبیه نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلهٔ کوه و سر دیگر را دران طرف آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را بهر دو دست گرفته ازفراز و نشیب مي رفته باشند - تا ازآب بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه (۳) گویند - آنها هرجا مظنهٔ بستن زیبه داشتند به بندوقچي و تیرانداز استحکام داده بودند دلاورخان جالها برساخته خواست جوانان را ازآب بگذراند

---

(۲) یا مقاتله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه - یا زینه باشد *

چون آب بنهایت تندي و شورش میگذشت جاله بسبیل فنا رفت (٢) و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز (٣) درگذشتن آب هر تدبیرے که میکردند بجائے نمیرسید *

اتفاقا شبے جلال خان پسر رشیدش برهنموني زمیندارے از جائے (که مخالف را گمان گذشتن نبود) بسلامت گذشته برسر راجه رسیده کرنای فتح باذن آوازه ساخت - اکثرے علف تیغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - یکے دران شورش براجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده بمندل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کروه مسافت داشت) درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمت جنت‌مکاني در نزدیکي باره موله (که دروازهٔ کشمیرش مي نامند) سعادت اندوخت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک سالهٔ ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر هر خانه هر ساله شش سستي (که زرے ست مسکوک - که از حکام کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارد و در سواد معاملهٔ پانزده سستي را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

---

(٢) نسخهٔ [ا] بسبیل فنا (٣) نسخهٔ [ب] دوازده روز *

پادشاهي حساب كنند - و زعفران (كه بهار از كشمير است) از خريدار
بر سر منے (كه بوزن دو سير جهانگيري ست) چهار روپيه ميگيرد
و عمدهٔ حاصل راجه بر جريمه است - كه باندك تقصيرے مبلغ
كلي ميستاند - معهذا همگي مداخل او تخمينا يك لك روپيه
خواهد بود - و آن ولايت بقدر تنخواه هزاري ذات و هزار سوار
است - چون راجهٔ آنجا خالي از وجاهتے نبود حكم شد كه فرزندان
خود را (كه در ايام جنگ به پناه زمينداران قرب جوار (۲) فرستاده)
بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائي يافته بآسودگي روزگار
بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گرديد
دلاور خان پس از زمانے باجل طبعي درگذشت - جمال خان پسر
كلانش در زمان فردوس آشياني بهمراهي مهابت خان تعين بود
در محاصرهٔ دولت آباد روزے سر ديوان براى مقدمهٔ حرفهاى
تند در ميان آمد - مهابت خان گفت - هركه در كار پادشاهي
مساهله خواهد كرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشير
علم نموده برسرش آمد - ميرزا جعفر نجم ثاني (كه عقب سر او
نشسته بود) برجسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (كه
خرد سال بود) بيك جمدهر كار ميرزا تمام كرد - خان زمان
تيز دستي نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب ديگر
كار پسرش بآخر رسانيد - گويند مهابت خان نشسته بود - همين قدر

---

(۲) در [بعضى نسخه] قرب و جوار *

گفت - که هردو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف‌الصدق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

* داراب خان میرزا داراب *

پسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می‌نمود - خصوص در جنگ کهرکي (که شهرهٔ آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تردد عظیمه گشته باضافهٔ منصب سرافرازي یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیري پیمانهٔ زندگی شاه نواز خان مالامال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری صوبهٔ برار و احمدنگر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشي از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهي را بولایت دور دست کشمیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهي دراز ساخت) اکثر امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب‌خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برگیان عنبري بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تیره بختان جمعی را بکشتن داده راه هزیمت می‌سپردند *

روزے داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظیم در پیوسته لوای فیروزي افراشت

و سالما و غانما باردو معاودت نمود - پس ازان غنیم مداخل رسد
غله را قسمی مسدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید
ناچار از گریوهٔ روهنکهیره فرود آمده ببالاپور معسکر آراست
چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائی رسید (که قدم جرأت
و بیباکي پیش نهاده از آب نربده گذشته بنهب و تاراج محالات
مالوه پرداختند) شاهزاده شاهجهان کرت ثاني دستوری دکن یافته
سال شانزدهم ببلدهٔ برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آب گنگ
در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهي ننمود - و کهرکي را
(که اقامت جای ملک عنبر بود - و او یکروز پیشتر از وصول فوج
با نظام الملک بقلعهٔ دولت آباد در خزیده) ویران و بے چراغ
ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده
کرور دام از محالات متصلهٔ ملک قدیم پادشاهي و پنجاه لک روپیه
نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده درسال هفدهم (۲)
حسب الطلب پدر بزرگوار برای یساق قندهار با خانخانان
و داراب خان از دکن روانه شد *

چون زمانهٔ نیرنگ‌ساز بازی دیگر انگیخت (که سنوح ملالت
و کدورت فیمابین پادشاه و شاهزاده بجائی کشید که کار بجدال
و صف آرائي انجامید) شاهزاده از حق شناسي تقابل فوج
پادشاهي بر خود قرار نداده از راه راست عنان بر تافت - و راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] سنه هفدهم *

بکوماجیت را (که عمدهٔ دولت شاهي بود) با داراب خان در برابر لشکر پادشاهي گذاشت - اتفاقا در هنگام تلاقیٔ فریقین تفنگی براجه رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیارست پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهي باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان با اولاد و احفاد خانخاناني مقید گردید - و پس ازان (که ولایت بنگاله بحوزهٔ تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهي شد) او را مجددا مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادر زاده برسم یرغمال همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس (٢) از همان راه عازم دکن گردید منشور طلب بنام داراب خان رقم نمود که خود را بسرعت بگدهي (که دروازهٔ بنگاله است) رسانیده ملازمت دریابد - او از ناراستي صورت حال را طور دیگر دیده در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره دارند - نمي توانم رسید - اگرچه نا سازي و تسلط بومیان هم واقعي بود اما او هم از رفاقت عمدا پهلو تهي ساخته بتقاعد خود را زبان زدهٔ عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای وقت دست ازو برداشت

---

(٢) نسخهٔ [ب] نوسن بنارس *

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادر زادۀ بعبدالله خان سپرد - دیوانه را هوئے بس است - او از سفاکي آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین ماجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاله بتاکید برنگاشتند - که دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانۀ این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز پیوست دران اثنا فرمان جنت مکاني بمهابت خان رسید - که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که زود سر آن سرگشتۀ بادیۀ ضلالت را بدرگاه فرستد - مهابت خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته روانه نمود * 　　* ع *

١٠٣٤　　(٢)

* شهید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانے پوشیده بنام تربز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان دیده گفت بلے تربز شهیدي ست - داراب خان جوانے بخوبیها آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادري و ترددے (که ازو در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش طالع او درست ننشست - از جانب شاهي مانده و از طرف پادشاهي رانده مآل کارش بخذلان و نکال انجامید *

---

(٢) نسخۀ [ب] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است *

* دریا خان روهله *

داؤدزئي (۲) - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگي ببندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهول پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامے بشجاعت بر آورده پایهٔ اعتبار بر افراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ بنگاله در مقابلهٔ شاهزاده بیک کروهی اکبرنگر در مقبرهٔ پسر خود محصور گردید از انجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتي میسر نمیشد) دریا خان با پانصد افغان برهنمونی تبلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده دوازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهدهٔ این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بسبب پیادگي نتوانست تعاقب نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] داوزئي *

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان و پیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهي یافت بتسویهٔ صفوف پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت صدمات بهادران جنگ جو عنان تماسک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدودے کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه و چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگذشته صوبهٔ بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبد الله خان با دریا خان برسم منقلا باله آباد شتافته اولین بظاهر آن بلده معسکر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان با سلطان پرویز بگذار گنگ پیوست - دریا خان نوارّه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهي را نگذارد که عبور نماید - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزیده و بناخوشي همدیگر کارآقا برهم خورد - دریا خان (که ببدمستی غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاري مرعي نموده بضبط گذرها چنانچه باید نپرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان بعبدالله خان و راجه بهیم (که در جونپور جمع شده بودند)

ملحق گردید - و ازانجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پيوست و قرار يافت که در سر زمين کنکيرا (که خالي از استحکام نيست) (۲) نالهٔ تونس را پيش داشته عرصهٔ مبارزت بايد آراست - پس از تلاقئ فريقين چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهي ظاهر گشت نوکران جديد دريا خان (که از سلوک او آزرده بودند) بے جنگ راه هزيمت سپردند - دريا خان (که سردار دست راست هراول بود) نيز خود را بگوشهٔ کشيد - و پس ازان در جنير از بے حقيقتي از خدمت شاهزاده (۳) جدائي گزيده نزد خانجهان لودي (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باين بيوفائي اکتفا نکرده سلسله جنبان خيالهاي کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس بهزاران ضراعت و استکانت بملازمت رسيده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تيولش در صوبهٔ بنگاله مقرر گشته بهمراهئ قاسم خان صاحب صوبهٔ آنجا تعين گرديد - و بعد ازان پرگنهٔ بنادر (۴) و غيره در صوبهٔ خانديس جاگير يافته بيساق دکن مامور شد *

هنگامے [که ساهو بهونسله باشارهٔ نظام شاه (بنابر آنکه خانزمان صوبه دار خانديس و غيره بانتزاع قلعهٔ بير از تصرف سيد کمال نظام شاهيه شتافته) در ولايت خانديس گرد شورش

---

(۲) نسخهٔ [ج] تواش (۳) نسخهٔ [ب] از شاهزادهٔ (۴) در [بعضے نسخه] تباور *

برانگیخت] دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بساهو رسیده مالشی بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال سیوم بارادهٔ استیصال خانجهان لودي بلدهٔ برهانپور مورد موکب اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائي و هم الوسي بخاطر آورده فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان صاحب صوبهٔ دکن شکست خورده بدولتاباد شتافته اقامت ورزید دریا خان از کتل چالیس‌گانون بخاندیس آمده آتش نهب و غارت برافروخت - و بسبب تعین شدن عبد الله خان بتادیب او بدولتاباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان بارادهٔ شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد و چون از تعاقب فوج پادشاهي مجال درنگ نداشت از انجا نیز راهي گشته وقتي (که بسرزمین بندیله رسید) بکرماجیت پسر راجه ججهار سنگهه (۲) خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول بود) درآویخت - و آن اجل رمیده از مستی نشهٔ باده حسابی ازو برنگرفته بی محابا تاخت - و دران زد و خورد تفنگی بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل سر او را در برهانپور بدرگاه پادشاهي آوردند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] جهجهار سنگهه *

* دیانت خان *

محمد حسین دشت بیاضي - دشت بیاض بلوکے ست از بلوکات نهگانهٔ مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود است - و در تاریخ داني یکتای روزگار بود - برهنموني بخت اقبالمند در جذیر داخل ملازمان فردوس آشیاني گشته بقرب و اعتبار فرق عزت بر افراخت - و در روز جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن بعد شنقار شدن جنت مکاني حرکاتے چند سر زد (که مشعر بے اخلاصي نسبت باعلی حضرت بل منافي راه و رسم دولت خواهي و نمک خوارگي بود) اعلی حضرت اگرچه باقتضای وقت فرمان بحالي صوبهداري و منصب و جاگیر بدستور سابق اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران و سرداران کمکي دکن گرویده و ایل او یند - و نظام شاه بسبب تعلیم او ولایات بالاگهات را باو موید و معاون - مبادا سرے ببغي و طغیان بر افرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمتانت عقل و رسائي فهم اتصاف داشت) بواقعه نویسي (۲) دکن مامور ساخته پنهاني اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

---

(۲) در [بعضے نسخه] بواقع نویسي *

و چگونگي اوضاع او وقوفے تمام حاصل نموده آگاهي دهد - خان مذکور پس از وصول بخطهٔ برهانپور از کمال فراست و دانائي باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع وا رسیده بمبالغه بحضور نوشت - که توقع بغي و شورش ازین مرد محض توهم است در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور نمیتواند شد - بے وسواس اورا طلب حضور نمایند - که احتمال آشوب و فتور ملکي اصلا نیست - اعلی حضرت وا بنوشتهٔ او رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داریٔ دکن معزول ساخته بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داریٔ احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافهٔ پانصدي ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم خطهٔ برهانپور مطرح رایات پادشاهي گردید خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار فرق افتخار بر افراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در احمدنگر جهان فاني را وداع نمود *

* دین دار خان بخاري *

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضی خان بخاري ست - سال هیژدهم جهانگیري بحکومت دهلي سر بر افراخت - و پس ازان (که مهابت خان مصدر گستاخي شده از پیشگاه سلطنت (۲) فرار

---

(۲) نسخهٔ [ب] خلافت *

نمود) او را در فوجی (که بتعاقب او تعین یافت) بر نوشتند
و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکانی
بخلد خرامش نمود - و موکب فردوس آشیانی ببلدهٔ مزبور
پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ ناصیهٔ بخت افروخته
بتفویض فوجداری میان دوآب کامراني اندوخت - سال هشتم
(که از دارالسلطنهٔ لاهور بجانب مستقرالخلافه معاودت پادشاهي
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنبیه مفسدان میان دوآب
رخصت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - پستر
در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که
بپیشگرمی افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله رایت
عزیمت افراشته بود) دستوري پذیرفت - و بعد چندے مطابق
سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجري بدار باقي پیوست *

* دولت خان مئی * (۲)

مشهور بخواص خان - مئي شعبه ایست از طوائف بهتي - که
در صوبهٔ پنجاب برسم زمینداري و قطاع الطریقي میگذرانند
مشارالیه در اصل خدمتگار رومال بردار شیخ فرید مرتضی خان
بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فریبی داشت هرگاه با شیخ

(۲) نسخهٔ [ج] مني - یا مئي باشد *

بحضور جنت مکاني ميرفت نگاه گرمے ميفرمود - بعد از فوت شيخ
منظور عاطفت پادشاهي گشته بمنصبي درخور امتياز يافت - چون
در طالع عروجے داشت در کمتر زمانے بمزيد قرب و خطاب خواص
خان سرافراز گشت - و بداروغگي منصبداران جلو (که خانه زادان
معتمد مي باشند - و اين کار جز بيکے از معتبران نسزد) اختصاص
گرفت - چون (۲) نوبت فرمانروائي باعلي حضرت رسيد در سال
جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي ذات هزار و پانصد سوار
سر برافراخت - چون (۳) خالي از کارطلبي و جلادت نبود در جنگيه
دهولپور با خانجهان لودي از پيش آهنگان و سبقت جويان سران
جنود پادشاهي شده و داد شجاعت و دليري داده در عرصهٔ
مصاف زخمي افتاد - واين پردلي و تيز دستي او دل نشين
اعلي حضرت شده بيش از پيش در صدد تربيت او گشته پايهٔ
اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گرديد - و در همين سال
بهمراهي شاهزاده محمد شجاع بتسخير قلعهٔ پرينده مامور شد
چون از برهانپور پيشتر گذشت بتجويز مهابت خان سپه سالار
با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعين يافت - که بمالش ساهو
بهونسله و تاخت رطنش چهار کونده بپردازد - و در سال هشتم
محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغير يوسف محمد

---

(۲) نسخهٔ [ج] درمبادي جلوس (۳) نسخهٔ [ب] ازانجاکه خالي *

خان تاشکندي بصوبه‌داری تتهه رخصت یافت - و در سال نهم بایسنقر جعلي را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - آن فتنه اندیش یکی از بے سر و پایان بود - که بخیال تباه خود را بایسنقر (۲) که در جنگ شهریار سردار لشکر آن تیره روزگار بود - و پس از فرار بجانب قلعهٔ کولاس مضاف تلنگانه سرے کشیده باجل طبعي درگذشت) شهرت داد - و ببلخ شتافت - نذر محمد خان والی آنجا ارادهٔ خویشي نمود - چون دعوی او بصدق نپیوست وصلت بوقوع نیامد - بجانب ایران رفت - شاه صفي اگرچه بحضور نطلبید اما لختی تواضع نمود - از انجا بسمت بغداد و روم آواره شد - پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفته به تتهه آورد - دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد - و بقتل رسید - خان مذکور مدتها بحکومت آندیار گذرانید - و در سال بیستم بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار مباهات اندوخته از تغیر سعید خان بهادر بایالت قندهار دستوري یافت - در آخر همین سال بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار چهرهٔ بلندنامي افروخت - ناگاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران و نکال او آماده ساخت *

در ذي الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثاني دارای ایران در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هندوستان متعذر است)

---

(۲) در [بعضی نسخه] که در روز جنگ *

بمحاصرهٔ قندهار همت گماشت - قلعه دار هرچند بضبط مداخل و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط مرعي داشت لیکن از آسیمه سري بمرتبهٔ سررشتهٔ تدبیر از دستش رفت که باستحکام برجهای قلیچ خاني نپرداخت - چه قلیچ خان از دور بیني و احتیاط گزیني در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه (که از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندو میرسد) برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز تفنگ اندازي نمودند - روز سے شاه خود سوار شده تحریض بر یورش نمود - و تا سه پاس آتش قتال مشتعل ساخت معهذا کارے پیش نبرده برگردید - اما جمعے از بیجگري خاک بیوفائي بر تارک اخلاص بیخته نزد قلعه‌دار بزبان بےحیائي برگذاردند - که بسبب انسداد طرق (۲) از کثرت برف درین نزدیکي امید رسیدن کمک نیست - و از جد و کد قزلباش ظاهر میشود که بزودي حصار مسخر خواهد گشت - بعد از تسخیر نه ما را بجان امان است - و نه فرزندان ما را از اسیري - دولت خان (که درین وقت بایستے آتش این فتنه بآب تیغ فرو مي‌نشاند) از بیجوهري و بد دلي مضمون * بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

(۲) نسخهٔ [ب] طریق •

بخاطر نیاورده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم اثرے نبخشید - و فایدۀ نداد - اما از همه شادي خان اوزبک پیشقدم منهج نمکحرامي گشته با شاه راه پیغام و سخن وا کرد *

چون درین اثنا قلعۀ بست از پردل خان گرفته اورا بخواري گرفتار ساختند دولت خان همتے که نداشت زیاده تر باى داده عبد اللطیف دیوان قندهار را براى گرفتن امان‌نامه (که سجل بدنامي او بود) همراه علي قاي خان برادر رستم خان سپه سالار ایران (که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش ازین در مقام ستیز و آویز نبوده در سفک دم و هتک حرمت خود و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روى ظاهر مردم را برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود سود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنمائی توفیق و پیشوائي عزیمت خود با جوعے بران معقل رصین و موئل متین برمي‌آمد تا رسیدن کمک آسیبے باو و رفقاى او نمیرسید) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامي فهامي سعدالله خان دوازدهم جمادى الاول بپاى حصار رسید) مقدور و ممکن نبود - نعم آنچنان از غیرداي پاس ناموس (که مردان سر در سر آن در بازند - و براى حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

نداشت - عار دوام نمک حرامي و بيغيرتي (که تا دامن قيامت
دست از گريبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پسنديد
نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري با اسباب
و همراهان بيرون آمد - و با علي قلي خان سماجت بسيار نمود
که تکليف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزير باشد در رخصت توقف
رو ندهد - علي قلي خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ
گنج علي خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان
ساعت برفتن هندوستان مجاز گرديد - با يک جهان شرمساري
و زيانکاري بهندوستان آمد - چون کافر نعمتي و ناسپاسي او
جاي عذر خواهي نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته ديد
با خاطر پراگنده گوشهٔ خمول برگزيد - تا بقيهٔ حيات مستعار
باتمام رسانيد *

الحق در ناسرداري و کم همتي او حرفے نيست - که چنين قلعهٔ
استوار (که پنج حصن حصين گرد هم دارد - با چهار هزار مرد
شمشير زن و کماندار و سه هزار تفنگچي قدر انداز و دو ساله سامان
قلعه‌داري از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و ساير لوازم آن) در
محاصرهٔ دو ماه از نامردي و پست فطرتي پاي همت نيفشرده
از دست داد - و زندگاني فاني را بر نيکنامي جاويداني ترجيح
نهاد - با آنکه جمعے شبها از بيرون مکاتيب بر تيرها بسته درون قلعه
مي انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهايت

اضطراب و اضطرار دارد - و دواب او از نایابی علف تلف گشته درین نزدیکی کمک هند میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید مخالف بے نیل مطاب بر می خیزد - معهذا آن گم کرده راه عقل و حمیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت چندین سالهٔ خود را برباد داد *

* دانشمند خان *

ملا شفیعائی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران بعنوان مضاربت گرفته بهندوستان فسحت نشان (که دار الانتفاع اصحاب آمال و ارباب امانی ست) آمده چندے در اردوی پادشاهي بسر برد - و از مستقر الخلافهٔ اکبرآباد تا دار السلطنهٔ لاهور و ازانجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروي از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - ازانجا (که طالعش رو ببیداری داشت - و بختش بر سر یاري بود) مراتب دانش و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عز اصدار یافت - که اورا بدرگاه معلی بفرستند - او بقلاوزی سعادت و رهبری اقبال از سورت احرام حریم جهانبانی بستهٔ نهم ذی الحجه سال بیست و چهارم بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزي بر روی روزگار خود کشود *

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایستهٔ الطاف پادشاهی مکرر ذهن‌نشین اعلی حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاری صد سوار مفتخر گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه انعام مشار الیه وا گذارند - و بستر بافزایش منصب برنواخته در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیگری دوم از تغیر لشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرافراز گشت و در سال سی و یکم بمنصب سه هزاری هشت صد سوار سر برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیگری مرتقی شد و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد منزوی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو محفوف عواطف خسروانی گشته بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار پایهٔ دولت برتر افراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب والای پنجهزاری بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری و حراست قلعهٔ شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال دهم از تغیر محمد امین خان بخدمت جلیلهٔ میر بخشیگری فایز شده بعطای قلمدان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویهٔ ظفر طراز عالمگیری بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه ضمیمهٔ میر بخشیگری قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

سیزدهم دهم ربیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجري ودیعت حیات سپرد *

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلای زمانه بود - بنیک نفسي (۲) و نیک اندیشي مشهور - پس ازو تا حال از نوئینان بلند مقدار کسے (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصهٔ روزگار نیامده - گویند چون بملازمت پادشاهي فایز گردید بجهت مباحثه و مناظرهٔ علمي بملا عبدالحکیم سیالکوتي (که بعلم و دانش از اساتذهٔ باستاني سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان ندهند و حواشي خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانے ست واضح) اشاره رفت - میان هر دو فاضل در واو عطف (ایاک نعبد و ایاک نستعین) گفتگوی طولاني واقع شد - و بزمانے دراز کشید - علامي سعد الله خان (که در علم علم بود) ممیز گشت - و آخر هر دو برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهي گردیده برتبهٔ امارت برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعام اهل فرنگ مائل گردید - و اکثرے از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود) نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* داؤد خان قریشي *

پسر بهیکن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر عمده و معتبر خانجهان لودي بود - در جنگ دهولپور (که خان

(۲) نسخهٔ [ج] به نیک اندیشي مشهور *

مذکور را با عساکر پادشاهي اتفاق افتاد) داد دليري و مردانگي داده نقد جان برافشاند - شيخ داؤد در ملازمان شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دارا شکوه ملازم گشته بجوهر شجاعت و حسن اخلاق پايهٔ قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سيم بفوجداري متهرا و مهابن و جايسر و ديگر برخے محال (که از انتقال سعدالله خان بتيول شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداري مابين مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد با دو هزار سوار تعين گرديد و در همين سال بالتماس شاهزاده از پيشگاه خلافت بخطاب خاني سرافرازي يافت - و در نخستين جنگ دارا شکوه باتفاق راو سترسال هادا هراول بود - برادرش شيخ جان محمد بکار آمد و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگيري فرار برگزيد) اورا بر کنار درياي ستلج بر گذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و بستر آنروی آب بياه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخرالامر دارا شکوه از همت باختگي از لاهور بجانب ملتان رخت آوارگي بر بست - داؤد خان بموجب اشاره کشتيها را سوخته و غرق نموده خود برخاسته باو پيوست - و همه جا راه موافقت پيموده در نواحي بهکر جدا شده از راه جيسلمير بوطن خود حصار فيروزه شتافت - چون کار شناسي و سرکردگي او شهرت داشت همان ايام از بارگاه عالمگيري بارسال خلعت عنايت مستمال گرديد - بعد معاودت رايات پادشاهي از ملتان

بدار الخلافه بمساعدت بخت جبهه ساي آستان خلافت گشت
و بعطاى منصب چهار هزاري سه هزار سوار كامياب عزت و دولت
شده در جنگ شجاع (۲) بسرداري فوج طرح دست راست خلد مكان
متعين بود - پس از هزيمت او بسمت بنگاله بهمراهي معظم خان
ميرجمله بتعاقب آن آوارهٔ دشت فرار دستوري يافت - و بعد
از وصول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهي بصوبه داري آنجا قيام
ورزيد - و منصبش باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزايش پذيرفت
و چون معظم خان در استيصال شجاع از سمت مخصوص آباد
بجانب اكبرنگر همت گماشته بود مشار اليه مامور شد - كه
با تابينان خود و كمكيان صوبه از آب گنگ گذشته بر سر تانده
(كه بنگاله مخالف است) رفته بدفع او پردازد - تا از هر دو سو
كار بران مدبر تنگ گردد - خان مذكور برادر زادهٔ خود را بنيابت
در پتنه گذاشته با ساير متعينه راهي گرديد - و پستر ضميمهٔ فوج
معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت
و بعد اخراج شجاع از ممالك محروسهٔ پادشاهي داؤد خان از بنگاله
مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتاديب مفسدان حوالي پتنه
كمر عزيمت بر بست - زميندار پلاؤن (كه بمسافت چهل كروه
جنوب رويهٔ پتنه واقع شده - و از بلدهٔ مذكور تا سرحد آن ولايت
بيست و پنج كروه است - و همواره زميندار شقاوت آئين آن

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد و در جنگ *

سرزمين باستظهار قلاع متين و صعوبت طرق و مسالك از بسياري جنگلهاي انبوه و فزوني گريوه و كوه دم نخوت و استكبار زده خودسر ميزيست) دريغولا بتازگي علم استبداد بدست جسارت افراخت و در اداي پيشكش تقاعد ورزيد - خان مذكور بر طبق ورود فرمان پادشاهي رو بتسخير آن الكا آورد - و نخستين قلاع (كه بسرحد ملك پادشاهي پيوسته - و بپشت گرمي آن دست تعرض ببرخي محالات سركار والا دراز ميمنود) بسعي فراوان بركشود - مرزبان آنجا مغلوب رعب و هراس گشته هرچند ضعيف نالي نمود (كه پيشكشي مقرر شود - و از سر تقصير او درگذشته به پتنه معاودت نمايد) داؤد خان آنرا نا شنيده انگاشته درسال چهارم با لشكري آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزديكي قلعهٔ پلاؤن از طرفين مورچال قايم گرديده بازار كوشش و آويزش گرمي پذيرفت از پيشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و تسليم آن ولايت باو باعلان ايمان و قبول اسلام موكول و مشروط شد - آن ضلالت كيش شقاوت پژوه فطري اصرار بر طريقهٔ كفر نمود - داؤد خان بكارزار متواتر و نبردهاي مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهربند درآورد - با آنكه از كمال استواري كشايش آن بزودي در مرآت انديشه چهره نمي نمود از تائيد غيبي بهادران رخش شجاعت برانگيخته بر سر مقهوران (۲) بحصار شهربند رسيده بيورش و آويزش

(۲) نسخهٔ [ج] در پي مقهوران •

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب
رهگرای فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بند و بست
آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشهٔ فساد گمراهان
تیره درون چندے دیگر دران حدود توقف ورزیده و مفکاي خان را
(که فوجداری پلاؤن بر وفق یرلیغ حضور باو تفویض یافته بود)
آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیده
بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بجهت مالش سیوای بهونسله تعین
دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام
بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که
یکی از اقارب خویش را با جمعے در بلدهٔ برهانپور گذاشته خود
بمهم مرجوعه پردازد - خان شهامت نشان بعد تسخیر قلعهٔ رودمال (۲)
در اثنای محاصرهٔ حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقهٔ سیوا شتافته مواضع
و قریات حوالی راجگدهه و مضافات کندانه را آتش زده بسیارے
از قصبات را پامال نهب و غارت ساخته بمعسکر فیروزي معاودت
نمود - و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
بیجاپور کوشیده آویزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در
سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

---

(۲) در [بعضے نسخه] اور مال •

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهار دهم بملازمت پادشاهي استسعاد یافته بنظم صوبهٔ الهآباد دستوري یافت - تاریخ وفاتش معلوم نشده - حمید خان پسر او بجرأت و جسارت مفرط نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهي بود - سال بیست و پنجم عالمگیري درگذشت *

* دیانت خان حکیم جمالا کاشي *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخدمت دیواني سرکار ممتاز الزماني سرفرازي یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیواني صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقي گشت - چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابران سال پنجم بخطاب دیانت خان و پستر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر دیواني و امیني و فوجداري سرکار سهرند از تغیر رای کاسیداس مامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان (که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهي شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفي دارای ایران دران حدود بکابل تعین یافت) او بدیواني فوج همراهي پادشاهزاده چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دوازدهم بخدمت داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلندي

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسپ و دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح گردیده بود) ناصیهٔ بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافهٔ پانصدي بین‌الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار ببلند رتبگي گرائید - سال بیست و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت او احرام عتبهٔ خلافت بسته جبههٔ طالع را نورآگین‌ساخت - پس‌ازان (که پادشاهزاده مراد بخش باظهار نارضامندي نسبت برای رایان پرداخت) سال بیست و دوم نام‌برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه علم افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقهٔ مذکور بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیري شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ مي‌پرداخت - سال هشتم عالمگیري بدیوانی بیوتات قامت قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري پیرایهٔ هستي را برکند - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و رستم بخلاع ماتمي سرافراز شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصدحه و خطاب معتمد خان چهرهٔ عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز بمنصب در خور سرافرازي داشتند ●

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواري ست - برادر خرد شمس‌الدین مختار خان - هنگامی [که پادشاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلی حضرت از جادهٔ اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشار الیه در زمرهٔ کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید) در اول وهله پیش از نخستین جلوس او را بخطاب خاني برنواخته بارسال فرمان تفویض قلعه داری احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال دوم تغیر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول‌بیگي امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بندوقخانهٔ خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگي عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوري یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احراز ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشي چهرهٔ افتخار بر افروخت - و بمیر تزکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوجي شایسته بمالش و تعریک راجپوتیهٔ کهندیاه و بر انداختن بتخانهٔ آن مکان مرخص گردید

خان مذکور هنگامی (که ساحت اجمیر مضرب خیام پادشاهي
بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهنديله و سانوله (۲) و ساير
منمکدهای آن نواحي را مسمار و منهدم ساخت - سه صد و چند (۳)
کس از راجپوتیه پای جهالت استوار کرده یکی چان بدر نبرد
درهمین سال بیست و پنجم جمادی‌الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار
و نود هجري وديعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت
نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا
سمت ترقیم یافته - دوم محمد تقي خان است - که با صبیهٔ
بهره‌مند خان بخشي کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که
بعد از فوت پدر خطاب محمد تقي (۴) خاني یافته - و در سال چهل
و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده
خلدمکان اورا بسیار دوست میداشت - در زمان خلدمنزل بخطاب
جد مادری خود بهره‌مند خان ترقي پذیرفت - و در عهد جهاندار
شاه چون امر وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا برگردید و قبض
و بسط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بنابر قرابتی
که داشت مرتقی مرتبهٔ پنجهزاري گشت - و بعضی کارهای وزارت
بدو متعلق گردید - پس ازان (که ببد سودائی کهنه معامل فلک
در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

(۲) نسخهٔ [ب] سانور (۳) نسخهٔ [ج] صد و چند کس (۴) نسخهٔ
[ج] نقي *

(۲)
و صنف دیگر بروی کار آمد) خان مذکور بعتاب مال و منال و عزل منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگي بدستگیری امیر الامرا (۳)
حسین علي خان ازان چار موجهٔ بلا رخت سلامت بدامن دکن کشید - و در اورنگ‌آباد بحویلی سلطان محمود مشرف تالاب عنبري (که خلد مکان ببهره‌مند خان مرحوم داده بود) مدتے گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات زباني بسیار نمود - و قلعه‌داری ارک را (که بجز انزوا حاصلے نداشت) تفویض نمود - پانزده شانزده سال برین منوال بسر برد - الحال پسرے ازو مانده جا نشین اوست - و در قلعهٔ (که ویرانهٔ بیش نیست) مي باشد (۴)
خان موصی الیه درین حالت هم بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین علي خان درآمد - اما صبیهٔ داراب خان مرحوم بمیر لشکري (که از نبائر میرزا حیدر صفوي بود) نسبت شده - پسر کلانش (۵)
عسکر علي خان از دیر باز قلعه دار دهرپ دکن است - که در رصانت و متانت ثاني دولت‌آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندے در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

---

(۲) در [بعضے نسخه] وصف دیگر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) نسخهٔ [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخهٔ [ب] دهرب *

و دیوانیِ خود فرمود - دریذولا نیز بعضے کارهای سرکار بدو نامزد است - مرد پیرے ست - خدا بیامرزد *

* دلیر خان داوزي (۲) *

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روهله است - چون در سال بیست و یکم مزاج اعلی حضرت از بهادر خان با وصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلخ و بدخشان از جهت اهمال و تهاونے (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداري که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزهٔ اوزبک سر زده) منحرف و منزجر گردید سرکار قنوج و سرکار کالپي (که در تیولش بود - و دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض مطالبهٔ سرکار والا (که قریب سي لک روپیه بود) ضبط شده فوجداریِ آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج پایهٔ اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهیِ معظم خان میر جمله تعین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد اورنگ زیب (۳) بتاخت و تالان ولایت عادلشاهیه پردازد *

روزے در اوان محاصرهٔ قلعهٔ کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج داده بجنگ اعادي برآمد - پسران بهلول خان میانه (که (۴) هراول

---

(۲) یا داوُد زئي باشد (۳) نسخهٔ [ب] اورنگزیب بهادر (۴) در [بعضے نسخه] که در هراول *

مخالف بودند) با هراول پادشاهي در آویختند - دلیر خان (که در مقدمهٔ لشکر انتظام داشت) بزد و خورد درآمد - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار وگیر باو رسید چون مسلح و اوبچي بود آسیبی بر نداشت - پس ازان (که بطلب افواج حکم رفت) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سي و یکم بنوازش نقاره مباهات اندوخت - و در سلک همراهیان سلیمان شکوه بمقابلهٔ شاهزاده محمد شجاع (که از خام خیالي و تباه اندیشي سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود) منسلک گردید - و بعد از تقارب فئتین در حوالی بنارس شجاع (که همواره گرفتار مستلذات نفساني و گران خواب بیخبري بود - و از تدبیر کار و کذاش روزگار اصلا آگاهي نداشت) مغلوب رعب گشته رو بفرار گذاشت - و بے آنکه دست و بازوئے بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتي‌سوار روی‌فرار بسوي پتنه گذاشت - و سلیمان‌شکوه بهمعنانيِ ظفر رهگرای تعاقب گردید - دلیر خان در جلدوی این فتح باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت و پس ازان (که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالي‌مقدار از پتنه لوای معاودت افراخته بتعجیل تمامتر راهي گشت) در نواحیِ موضع کره خبر هزیمت دارا شکوه و فرار او بجانب لاهور شکیب ربای احوال و تفرقه پرداز جمعیتش گردید

میرزا راجه جیسنگهه (که از پیشگاه خلافت اتالیقي و کار فرمائی لشکر برای رزیخش مفوض بود) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگي دلیر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور (که آباد کردهٔ بهادر و وطن افاغنه است) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کنکش کرد - راجه جیسنگه چون برین معني آگهي یافت و دانست (که دلیر خان از خامي و بے تجربگي سود خود را از زیان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستي و مودتے که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین ارادهٔ فاسد (که غیر از خانه خرابیء او و قبیله اش حاصلے نداشت) باز آورد - و در عزیمت رو آوردن بعتبهٔ عالمگیري با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بنابر قرار داد مذکور عزم مراجعت بالهآباد نمود دلیر خان تمهیدے نموده با راجه جیسنگهه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهي ترک همراهي گزیدند - و دلیر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متهرا بتقبیل عتبهٔ عالمگیري چهرهٔ دولت برافروخته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار والا رتبه گشت

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاري فایز شده) در همان ایام هزارے دیگر نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بتعاقب دارا شکوه از ملتان دستوري یافت - و درجنگ اجمیر (که دارا شکوه سرتا سر دره دیوارے استوار برآورده سدے سدید و حائلے محکم در پیش رو داشت - و جا بجا توپ و تفنگ (۲) و سایر آلات نبرد و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعت و محاربت مي‌گماشت) جنود عالمگیري را یورش بر مورچالش صورت نمي‌بست - تا آنکه نقش مراد از پردهٔ غیب بر صفحهٔ شهود جلوه‌گر گشت - که دارا شکوه برخے مردم را بمدافعت و ممانعت کسان راجه راجروپ بسمت کوکله پهاڑي فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لوای جرأت بجانب آن جسارت کیشان بر افراخت - و بعد ازو شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده باو پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان (که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمي پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگي داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

---

(۲) نسخهٔ [ب] توپ و تفنگ نصب کرده *

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دلیرخان کوششهای مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیرے (۲) بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگي سر کرد و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت بنگاله مساعی جمیله بروی کار آورد) تعین گردید - و دران هنگامه (که آزمونگاه دلیري و دلاوري بود) بذات خود تلاشهای مردانه بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون درشعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمودآباد بعزم عبور از مهاندي (که ازانجا دو کروه است - و از بگله (۳) گهات پایان تر گذر پایابے بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج مخالف (که آنطرف آب بتزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد مدافعت بود) دست باندلختن توپ و تفنگ برکشود - نخست دلیرخان بمیامن همت و جلادت با سران دیگر فیل سوار بآب زده روان گردید - آنها درمیان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ در گرفته آتش پیکار بر افروختند - برخے از بسالت‌کیشان هدف ناوک تقدیر گشتند - و بسیارے زخم برداشتند - و جمعے از صدمهٔ پیکان برگردیدند - و چون هردو طرف گذر غرقاب بود درمیان ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرو برده بودند . که نشان پایاب باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] تبرے (۳) نسخهٔ [ج] رکله گهات •

زمین بدر رفت - و بعضے از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیادهٔ بسیار بلطمهٔ امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان دران میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادي را آوارهٔ دشت ادبار ساخته مجموع توپخانهٔ آنهارا بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهي از دریای برهما پوتر (که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبره نمود بپای شمله گذهه رسید - آن حصنے ست متین آسمان رفعت - محاصرهٔ آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن‌قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کروه منتهي میشود بکوهے سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کروه بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هردو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیچ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - ازانجا (که محاصرهٔ

تمام حصار مقدور نبود) دلیر خان بصوابدید سپه سالار محاذی برجے از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائي همت بست (۲) و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپے (که ببرج و باره میرسید) از کمال استواری حصار جز گردے ازان بر نمي‌خاست و اثرے از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سر زمینی بود تلاب و خطرناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعهٔ آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابي شده کمے جان بسلامت ازان ورطه نیاورد] لاجرم سپه سالار بر یکے ازان دو دیوار یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخے سران نبرد آئین بدان کار معین نمود *

اتفاقا یکے ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهي بسر برده و درینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزي در مقام کینه‌توزي شد - و بصورت دولت خواهي اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم و بر کماهي آگهي دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج فیروزي را بموضعے میبرم - که ازانجا یورش بآساني میسر آید و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب جوانب آنحدود است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید دلیر خان برهنموني آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تباشیر

---

(۲) در[بعضے نسخه] بارهٔ قلعه •

صبح بمکانے آوردہ راہ یورش نمود کہ خندق پرآب داشت
و صعوبت طریق و اجتماع مقہوران بیش از دیگر جوانب بود
بمجرد نمود فوج منصور اہل حصار بیکبار چندین ہزار توپ
و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازي رہا کردہ روی ہوا را از ابر دود
تیرہ ساختند - و حقہای باروت از بالای برج و بارہ شرارہ ریز
و زمین و زمان از صوت توپہا زلزلہ انگیز شد - دلیر خان از وفور
جلادت و تہور رخ تافتن ازان آشوب گاہ تجویز ننمودہ فیل سوارہ
بآب خندق راند - ہمراہان چون چنین دلاوري از سردار مشاہدہ
نمودند عرق جرأت حرکت نمودہ دران رستخیز بلا (کہ پردلان
روزگار را قدم ہمت میلغزید) یورش کردند - و حربے صعب
در پیوست - اکثرے از عساکر اسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعے را
دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنج تیر بدلیر خان رسید
و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضۂ آن
بند شد - خان دلاور با جوقے بپای حصار رسیدہ بدستیاری شجاعت
ببالای دیوار بر آمد - و با اہل ضلال برزم و قتال درآویخت
و پس ازان از جانب دروازہ و دیگر اطراف نیز مردم داخل
حصار شدہ لوای استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و ہراس
گشتہ بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جملہ خان مشار الیہ بحضور
آمدہ ناصیۂ سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال
ہفتم بہمراہی راجہ جیسنگھہ باستیصال سیوا بہونسلہ (کہ ریشۂ

استقلال در هر زمین دکن فرو برده بتاخت و تزاقي غبار شورش برانگیخته بود) دستوري یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبهٔ پونه بکشایش قلعهٔ پورندهر (٢) و رور مال روانه گردید دلیر خان (که مقدمة الجیش فیروزي بود) از کتل سانور (٣) گذشته نزدیک بدان مکان در صدد نزول بود که ناگاه فوجے از اعادي نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحملهٔ بهادرانه تاب مقاومت نیاورده جنگے بگریز کرده بجانب کوهے (که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کنان و خصم افکنان بران‌کوه برآمد - و بسیارے را طعمهٔ شمشیر گردانید و معمورهٔ (که در کمر کوه بود - و آنرا ماچي (٤) گویند) آتش زده بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند خان مزبور پاي همت نکشیده (٥) بیاوري شهامت و بسالت متصل حصن پورندهر رسیده عجالةً مورچال بر بست - و چون چندے در محاصرهٔ هر دو حصار به نبرد آرائي و هنگامه افزائي گذشت یک برج قلعهٔ رورمال بصدمات متواتر توپها انهدام یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز آن برج برآورد - محافظان بزینهار درآمدند - سیوا بر جهد

---

(٢) در [بعضي جا] پرندهر آمده - و در [بعضي نسخه] پرنداور (٣) در [بعضي نسخه] سالور (٤) نسخهٔ [ب] ماچي (٥) در [بعضي نسخه] کشیده *

و کوشش کارطلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر (که بسیارے از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مسخر خواهد گشت - براجه طرح آشتي انداخته ملاقي گرديد - و آن قلعه را با قلاع ديگر پيشکش نمود - و چون دلير خان هنوز بپای حصار اقامت داشت راجه سيوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد ملاقات دو صد اسپ با ساز طلا و يراق با ساز مرصع و دو تقوز از نفائس اقمشه اورا داده رخصت نمود - و پس از انصرام اين مهم در همراهی راجه بنهب و تاراج ولايت بيجاپور پرداخته عادل شاهيه را بمالشها بسزا داد - چون ازان کار را پرداخت بنابر هنگامهٔ شاه عباس ثاني (که بعزم سپاه کشي و رزم آزمائي داعيهٔ فرستادن لشکر بسرحد هندوستان اظهار ميکرد) باکثر سران و سپهداران احکام طلب عز صدور يافت - و خان مذکور نيز درسال نهم حسب الطلب برجناح سرعت و استعجال روانه گشت از دريای نربده گذشته بود که از نيرنگي تقدير حيات مستعار شاه ايران سپري گرديد - و نايرهٔ آشوب باطفا گرائيد - دلير خان بوصول يرليغ با جمعے از امرای پادشاهي که همراه داشت عطف عنان بجانب چانده و ديوگده نمود - مانجي ملار زميندار چانده بوسيلهٔ عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهي و معامله شناسي برسم جرمانه مبلغ يک کرور روپيه را از نقد و جنس متعهد شد و پنج لک روپيه بطريق شکرانه بخان مذکور متقبل گرديد - و قرار

یافت که هر ساله دو لک روپیه پیشکش بسرکار والا مودی سازد و قلعهٔ مانک درک را (که از حصون متینهٔ سرحد او ست) مسمار سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش بوصول رسید و ایصال هشت (۲) لک روپیهٔ دیگر نیز در مدت دو ماه و بیست لک روپیهٔ باقي را بوعدهٔ سه سال قرار داد زمیندار را (که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود) با رام سنگهه کهین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون کوکمب سنگهه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیهٔ سنوات ماضي بر ذمهٔ او جمع بود) نیز سر بر خط ایلي و انقیاد گذاشت سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری هرساله بر وی معین نمود - دران اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر اسمت خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامهای او در دیار دکن بر السنه و افواه وضیع و شریف دایر و سایر اسمت و در جنگي (که خانجهان کوکلتاش را بهراولي دلیر خان آنطرف آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

---

(۲) نسخهٔ [ج] و ایصال هشت لک روپیه باقي را *

پا بر جا (که ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصهٔ کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلیران بود * * بیت *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشت پاشیده چوگان وگوی *

و پس ازان (که عرصه (۲) بر فوج پادشاهي تنگ گردید) ناچار بافزونی همت و درستی حواس راهی (که در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند) در سه هفته برفتار قهقري رجعت نمودند - و چون قلعهٔ سالهیر مضاف بگلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته هرچند سعي بکار برد سودمند نه‌افتاد - و جانگزائی آب و هوای آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل مقصود برخاست - و در سال هیزدهم بآستانبوس خلافت چهرهٔ دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم (۳) شاه مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معاتب شد خبرداری

(۲) نسخهٔ [ب] عرصهٔ فوج (۳) نسخهٔ [ب] معظم *

آن دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعین صوبه دار مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتگارے (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیارے از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن تردد ش قلعهٔ منگل سربهه (۲) از تصرف سیوای بهونسله بر آمد - و در سال بیست و ششم (که بلدهٔ اورنگ آباد مطرح الویهٔ عالمگیري بود) او را با سران دیگر بر ساق بیجاپور تعین نموده تا رسیدن محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار بجاوید سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بغضے آثار خود سري و سرکشي ازو تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق پیوسته این حرف پرتوے از فروغ راستي ندارد - بعضے ثقات برانند که برادر زاده اش بتبدیل حبّے (که معتاد داشت) کارش تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که سپاهگری هیچ یکے را بخاطر نمي آورد) از دلیر خان حساب بر میداشت - گویند هنگامے (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] منکل سرهته - و نسخهٔ [ج] منکل بیرهه *

خواست که اورا با خود همداستان ساخته علم خودسري برافرازد دلیرخان سر ازان بپیچید - سرگراني طرفین بنا خوشي انجامید دلیر خان برسم یلغر روانهٔ حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب قطره نمود - چون عرضی دلیرخان از نظر پادشاهي گذشت (که پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این افغان پرشر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بمالش او روانه شدم) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرابے در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن صبا تربیت یافتهٔ دوش و کنار پادشاهي بود و بسیار گستاخانه عرض میکرد بپادشاه گفت - که اینهمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطراب میفرمایند - پادشاه تند شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست مشکل آنست که مبادا باهم ساخته باشند - و فوجے (که سردارش دلیر خان باشد) درمقابل او غیر ازخود دیگرے را نمي‌بینم - پس هرگاه مرا با او سروکار افتد جنگ دو سر دارد (٢) *

بالجمله خان مذکور قوي هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتهای غریب از قوت و اشتهای او اشتهار تمام دارد - و بر الوس خود بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه و یاوری طالع از ابتدای عمر تا انتها ارج پیمای دولت و شوکت

---

(٢) در [بعضی نسخه] رفته *

ماند - هیچگاه سیلی زمانه نخورد - و ذلت و خواري نکشید
پسرانش کمال الدین و فتح معمور - دومي در جنگ مورچال
بیجاپور بکار آمد *

* دلیر خان عبدالرؤف میانه *

نبیرهٔ زادهٔ بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکاني
بروزگار پادشاهي کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار
سوار مرتقي گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون
خانجهان لودي متوهم شده راه فرار گزید او نیز با نظام الملک
دکني پیوسته نوکري او اختیار کرد - و چندے در مقابلهٔ افواج
پادشاهي ساحت کجروي پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوري
توسل جسته چاکر او شد (۲) - سال هفتم در محاصرهٔ دولتاباد شوخیها
نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگي یافت
و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداري و خطاب بهلول
خان نام بر آورد - و چون والي بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
بدست دیگرے نامبرده باجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
جیسنگهه بتخریب ملک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشي

(۲) نسخهٔ [ب] ملازم او شد *

مدار علیه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیخته
در کنار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته باهم
ملاقات کردند - و صبیهٔ خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش
مذکور منسوب شده هر دو بجاهای خود بر گردیدند) بهلول
خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه
دستگیر سازد - او ازین معني آگاهي یافته شباشب روانهٔ بیجاپور
گردید - پستر (که بهلول خان متصل بلدهٔ مذکور رسید) او سررشتهٔ
بزرگي از دست نداده باستقبال بر آمد - بهلول خان بتقریبی او را
نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیمابین دکنیان
و افاغنه نفاق برملا گشته کار بزد و خورد کشید - بعضی از دکنیان
بفوج پادشاهي ملحق گشتند - و اکثرے بوالی حیدرآباد رجوع
آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش
بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر اماکن متعلقهٔ
بیجاپور آمد - و فیمابین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش
بسیار کرة بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش
طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضهٔ اقتدار دلیر خان در آمد
بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزبان شده قاصد حیدر آباد
گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدر آباد آمده بودند)
محاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان بهبیماري
درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بسرداري سر برافراخت - تا آنکه

سال بیست و نهم خلدمکان بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلدهٔ مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهي دریافت - او نیز شرف عتبه بوسي اندوخته بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوای مباهات بر افراشت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهي مي پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار درجهٔ بلند رتبگي پیمود - پس از ارتحال خلدمکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جسته در تعلقهٔ فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکارے ست از صوبهٔ بیجاپور) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداري و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامي اندوخت - و پس ازو پورش عبد المجید خان (که در صوبه‌داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ ناموره شده) بدان تعلقهٔ ارثي مي‌پرداخت - چون بر آلکای دکن مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقهٔ مذکور در عوض چوتهه (۲) بدست او رفت - و قلیلے باقي ماند - در حالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر مي برد - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبي خان است - که کرپه و غیره محالات صوبهٔ حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبي خان کور بتعلقهٔ مذکور سرافرازي یافت - پس ازو

(۲) در [بعضے نسخه] چوتهه *

برادرش عبد المحسن خان عرف موچه میان (٢) (که آخر بخطاب ارثي سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبي خان کور اورا نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحلیم (٣) خان بجای پدر نشست مرهته غالب آمده نیمهٔ ملک متصرفه بعلت چوتهه گرفت - در حالت تحریر [که سنه (١١٩٣) یکهزار و یک صد و نود و سه هجري ست] حیدرعلي (٤) خان بر تعلقهٔ او دویده او را دستگیر نمود - و تمام‌تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضهٔ تصرف خود درآورد

اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزادهٔ بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان بفوج پادشاهي ملحق گشته بمنصب پنج هزاري و خطاب اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم (که داؤد خان قریشي بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت) او با معدودے در هراولي بجنگ پیوست - و زخمي گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیري تا سال بیستم و یکم حیات او مستفاد میشود *

* دیانت خان *

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوافي ست

---

(٢) نسخهٔ [ا] موجه میان (٣) نسخهٔ [ب] عبدالحکیم خان (٤) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان *

مستقیم‌احوال ثابت اقوال بزرگ‌منش سنجیده خصال بود - و بصدق
و راستي ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین
حیات پدر بزرگوار بعهد خلد مکان در بارگاه خلافت سعادت
روشناسي اندوخت - و بگالگونهٔ کارداني و رشادت چهرهٔ روزگار
خویش افروخت - دران هنگام (که والد ماجدش بتمشیت مهمات
دیوانی دکن مي‌پرداخت) مشارالیه به بیوتاتی بلدهٔ اورنگ آباد
قیام مي‌ورزید - چون موکب عالمگیري ببلدهٔ مذکور سایهٔ وصول
افکند باحداث شهر پناه آنجا (که دوره اش هزار ذرعه که دو کروه
پادشاهي ست) لمعهٔ ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال
فوج فیروزي تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام
مطلوب خاطر پادشاهي بود مشار الیه بمیعاد چهار ماه بعهدهٔ
خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت
پدر ازانجا (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحهٔ
خاطر پادشاهي ارتسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال
هر یک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که
اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافهٔ نمایان مورد مراحم
گردید - و چون برادر خوردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار
الطاف خسرواني بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او
بدیانت خاني فرق عزت بر افراخت - و در سال سي و چهارم
بخدمت دیوانی صوبجات دکن از انتقال موسوي خان میرزا معز

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم برادرش امانت خان ثاني متصدی بندر سورت ازین جهان فاني بنعیم جاوداني پیوست او بایالت بندر مسطور لوای کامراني افراخت - و بعنایت اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه سلطنت درجهٔ استحسان نیافت - بسرگراني طلب حضور گردید و پستر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجو آمد - بعد واقعهٔ ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته در اورنگ آباد گذاشت *

از اختیار و اعتبار دیوانان (۲) آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهر که مي‌خواستند زیاده بران هم بدفعات تن مي‌نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود ازانجا [که غیر خان فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمده ترے در دکن نبود] هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی قبول نزد او میرفت - و آن نوئین بلند مرتبه بهمین رجوع غیرمترقب بسند نموده دستخط میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازي پرتو وصول بر مرز و بوم دکن افکند) دیواني را بنام مرشدقلي‌خان مقرر نموده تا رسیدن او از بنگاله موسوي خان میرزا مهدي بنیابت دخیل کار

(۲) در [اکثر نسخه] دیوانیان *

گردید - و پس‌ازان (که خان مشار الیه ملازمت پادشاهي دریافت) بعنایت والا سرمایهٔ اعزاز اندوخت - وچون توجه بحیدرآباد و استیصال کام بخش پیش‌نهاد عزیمت پادشاهي بود برخے اسامیِ محل در قلعهٔ رصینهٔ بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم بخان مذکور مفوض گشت - وچون خلد منزل ازان طرف رجعت فرموده علم‌معاودت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن‌گزین خجسته بنیاد بود) بقلعه داریِ (۲) قلعهٔ ارک آنجا سررشتهٔ فراغت و آسودگي بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلي خان از بنگاله بحضور رسید) ازانجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار نگردید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود که بار دیگر دیوانیِ دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانیِ دکن بحیدر علي خان خراساني تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفے از فضل و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنویِ معنوي را تبرکا در مجلس او میخواندند - پسرش دیانت خان ثاني ست - که درین صحیفه احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختري (که نزد او محبوب تر بود) پسر صبیهٔ کلان سید امانت خان معروف بارجمند خان است - که پدرش سید اتائي ست میر احمد نام

(۲) نسخهٔ [ب] بقلعه داریِ ارک آنجا *

والد او از ولایت توران آمده - موصی الیه بهمت بلند و ذهن عالي
متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزے چند بنیابت جد بزرگوار
پرداخته پس ازان بحیدر علي خان (۲) نقش صحبت او درست
نشسته فوجداري بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور
حکومت بتیلاد (۳) میکرد - چندے پیش ازین حسب التجویز
آصف جاه بعاملي اندور (که از محالات مشهورهٔ صوبهٔ بیدر است)
نامزد گردید - درین اوقات از بے مددي روزگار و علت نزول ماء
(که بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین
بیکاري و عطالت شوقے بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن
از کتب معتبرهٔ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (که در خزانهٔ
غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذالک فضل الله
یوتیه من یشاء *

* داؤد خان *

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پني - نامبرده
ابتدا بشیوهٔ سوداگري بسر مي‌برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور
نوکر شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبهٔ سرداري
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشي با بهلول خان
شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاهر جهت
کمک شیخ منهاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

---

(۲) در [بعضے نسخه] بحیدر قلي خان (۳) نسخهٔ [ب] پتیلاد *

سیوا روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعین نمود - خضرخان پس از ملحق شدن روزے ضیافت شیخ قرار داده اورا طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضرخان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمر او آگاهي داشت) پیشدستي بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معني فوجے بر سر دکنیان برده جنگ عظیم روداد آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داوًد خان دران ایام در قلعهٔ نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالت او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلدمکان نوکری پادشاهي نموده بمنصب چهار هزاري و خطاب خاني سربلند گردید - و برادران و اقربایش بمناصب درخور سر افرازي یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبهٔ برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد ورود موکب سلطاني بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و رستم خان عم خود (که علي نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهي و منصب هزار و پانصدي سرفرازي یافته رفته رفته بمنصب پنجهزاري و خطاب رستم خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فسادپژوهان مرهته رخصت پذیرفتند - رستم خان بخطاب بهادر خان

سرمایهٔ ناموري اندوخت - و باتفاق روح الله خان بمحاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره نامزد گشته سال سي و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود - پسرش عمر خان - که آخر بخطاب رنمست خان چهرهٔ عزت برافروخته در رنمست پورهٔ اورنگ‌آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - اما داؤد خان بتعیناتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعهٔ چنجي (۲) و محاربات (که با مقاهیر رو داد) مصدر ترددات گردید - و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناتک حیدرآباد (که اصالةً بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایهٔ افتخار اندوخت - و سال چهل و پنجم فوجداری کرناتک بیجاپور اصالةً ضمیمه شد - سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه‌داری حیدرآباد چهرهٔ عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعهٔ واکنکیره شتافت) او حسب‌الطلب از چنجي آمده در گرفتن قلعهٔ مذکور خدمات شایسته و جرأتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خلدمکان در جنگ کام‌بخش با ذوالفقار خان شریک کرده بود - سال سیوم جلوس خلدمنزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانگهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخهٔ [ب] خنجي - و در [بعضی نسخه] جنجي *

و برار پایانگهاټ اصالة باو مفوض شد - در برهانپور بایزید (۲)
خان همشیره زاده اش نائب بود - و هیرامن بکسریه صاحب اختیار
و در برار همشیره زادهٔ دیگر (که علاول خان نام داشت)
بنیابت می پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار محمد فرخ سیر در آمد
سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن
بحسین علي خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن آلکا نمود
درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نربده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد
صورت نبست - و بیرون بلدهٔ برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل
بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده
صفها را برهم ساخت - دران آویز و ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷)
هزار و یکصد و بیست و هفت هجري بگولهٔ زنبورک کار او تمام شد
لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر
حقیقي بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهي
مي پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزاري
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست) (۳)
سال اول جلوس بصوبه داریٔ برهانپور نامور و سال دوم پس

(۲) در [اکثر نسخه] بازید خان (۳) در [بعضی نسخه] تخت سلطنت •

از رسیدن پادشاه ببرهانپور چون رعایا فریادي تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۴) هزار و یکصد و بیست و سه هجري بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت صوبه‌داري دکن بداؤد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (که حیدر علي خان (۲) دیوان دکن گشت) او را بفوجداري قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بقتل رسید - پسرانش الف خان و رندوله خان - اولین بفوجداري قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداري کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتي بدان کار مي پرداخت - شبي (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلچري شبخون آوردند - و سلسلهٔ انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

---

(۲) در [بعضی نسخه] حیدرقلي خان *

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بضرب بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محي الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشي مدارا مي‌نمود اما پس از وصول لشکر برایچوتي (۲) متصل کرپه حوصلها بتنگي گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و او بگولهٔ تفنگ درگذشت و لنعم ما قیل (۳) * رباعي *

* هر کام که در جهان میسر گردد *
* هر گاه بپایان رسد ابتر گردد *
* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *
* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

در حالت تحریر رحمت خان عرف منور خان برادر علاتي بهادر خان بفوجداري کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با راقم سطور آشنا ست *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

---

(۲) در [بعضی نسخه] برایچوري - یا رایچور باشد که جائی مشهور است

(۳) در [بعضی نسخه] و نعم ما قیل *

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوری ست
که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق
مولانا کمال از وطن بر آمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه
(۱۰۱۱) هزار و یازده هجري درگذشت - مرقد او بیرون بلدهٔ
مزبور در سرای حاجي سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر
دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگي ببارگاه خلد مکان آورد
بنابران شیخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
دلاور خان و بتدریج بمنصب دو هزاري ترقي کرده بآخرت سرا
شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب
پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سیر برفاقت
نظام الملک آصفجاه (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن اُلکا
گردید - و پستر بتجویز حسین علي خان امیر الامرا بفوجداری
رایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراه مبارز خان (که با وی
سلف میشد) بجنگ آصفجاه کمر بست - و بعد کشته شدن او
دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده
پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پنجهزاري متصاعد شد
و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري رخت بعالم
بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
میکرد - ازوست * 　　　　　　* بیت *

* مژگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است *

* کی خواب میتوان کرد درخانه آفتاب است *

پسرانش کلاني محمد دلاور خان مظفرالدوله بهادر انتظام جنگ
که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداري سرا مي‌پرداخت
از چند سال چون تعلقهٔ مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام‌الدوله
آصف جاه حاضر شده ببخشیگري صوبجات دکن مامور است
و بزمحرر سطور عاطفت دارد - دومي دل‌دلاور خان - که فوجداري
بسوايتن (۲) مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه
خود را رسانیده بمیر آتشي دکن سرافراز شد - سنه (۱۱۶۶)
هزار و یک صد و شصت و شش هجري درگذشت - هردو
صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علي نقي - خلف ارجمند میرعبد القادر دیانت خان
است - که براستي و دیانت ثاني اثنین والد ماجد خود بود
و در روائي مهام سرکار پادشاهي راه مداهنه و مسامحه نمي‌پیمود
از آغاز سن رشد و تمیز بنیابت پدر گرامي قدر (که بعلاقهٔ
دیواني دکن اقامت گزین معسکر سلطاني بود) دیواني صوبهٔ
خجسته بنیاد رو براه مي نمود - بدیوانئ بلده نیز بالاصالت
انضمام یافت - در اوان شباب نشهٔ انتباه و آگاهي در سرش ریختند
شوق ارادت و انابت سر بر زد - برهبري توفیق و قیادت سعادت

---

(۲) نسخهٔ [۱] بسوابذن *

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که درویشے بود دکان و دستگاه شیخي نچیده مجردانه و متوکلانه میگذرانید) پیوست - و عقد قلبي بارادتش بر زد - در همان سن و سال بمیامن انفاس آن بزرگ خود را از ملاهي و مناهي باز داشته ببرخے اشغال این طایفهٔ صافیه اشتغال مي‌ورزید - و چون آن پیر نوراني بعالم جاوداني منزل گزید وافي عقیدت صافي اعتقاد مبلغ خطیر بر ترمیم و تعمیر مقبرهٔ او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار رونق دیگر افزود - که الآن در فضای شهر نضارت بهر مزارے دیگر (که مطاف اداني و اقاصي و یزار و یتبرک به اهل آن بلده باشد) نیست - سوای ایام اعراس او و خلفایش روزهای دیگر هم مثل چهار شنبهٔ آخر ماه صفر مجمعے و هجومے از وضیع و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش مي آمد دو فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین رو شاه نور حمامي میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشهٔ خویش بهیچ یکے اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فحاوی کلامش دریافته اند - که دولتمند زادهٔ بود از سرزمین پورب - و مریدانش براانند که زیاده بر عمر طبعي زندگي یافته - غریب تر آنکه سلسلهٔ بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیري و مریدي حرفے بر زبان نمي‌راند - بمخلصان و محبان تلقین ذکرے و ارشاد شغلے میفرمود

پس از فوتش سلسلهٔ او جاري شد - خان صداقت نشان سید شهاب الدین نامي را (که از صوبهٔ بهار بود - و مدتے بخدمتگذاري و پرستاري آن کامل الصفات قیام داشت) بجا نشیني تعین کرد بعد ازو همشیره زاده اش سید سعدالله بجایش نشست - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیان منجهاي صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجرید و عدم تاهل آماده - بعلوم نقلي و عقلي شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثرے ملکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن‌خلق بیش‌از بیش پیراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانيِ بیدر و پستر بدیوانيِ برهانپور سرافرازي یافته بافزونيِ منصب و خطاب خاني اعزاز اندوخت - و دران هنگام (که خلد منزل بموکب فیروزي امن‌افزای ساحت دکن گردید) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهي گشت - ازانجا (که جوان قوي هیکل نمایان و بجودت طبع و رسائيِ ذهن باکثر فنون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود) ببودن حضور (که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمهٔ افزایش درجات است) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستي بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - برخے کوتاه نظر بکج بیني و غلط حسيِ خویش گمان کیمیا سازي بدو برده بر زبانها افکندند - حتي بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه گاهے دودے از زیبق و کبریت بدماغش خورده - و نه

بوئے از مس و رصاص (۲) بمشامش رسیده - مگر گاهے برسم العاب و شگفت نمائي از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه بر مي‌آورد - در بادی النظر بحضار حیرتے مي‌افزود - و همین قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن اورا باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین برد - قضا را درین ایام مرشد قلي خان میرزا هادي (که از بنگاله آمده بدیوانیِ دکن سرافرازي یافته) چون دلش پابند آنولایت بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابي جست - مشار الیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسودهٔ وطن دمیده دیوانیِ مذکور را بنام والد خان مزبور (که بحراست قلعهٔ ارک خجسته بنیاد مي‌پرداخت) مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت وطن (۳) مالوف فائز و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور بسته یکران عزیمت بره نوردي در آورد - حیدر (۴) علي خان خراساني دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثاني نداشت) در اکبرآباد دو چار گشته حسب الحکم پادشاهي همراه خود برگردانید - کاوشهای

---

(۲) در [اکثر نسخه] آهن و رصاص (۳) نسخهٔ [ب] وطن (۴) در [بعضی نسخه] حیدر قلي خان ٭

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش ودیعت حیات سپرده بود - نواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویز قلعه داری قلعهٔ ارک بنام خان موصی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائي دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیر الامرا حسین علي خان (۲) ساحت برهانپور را مضرب خیام فیروزي گردانید) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بنواخت - و بعطای خطاب دیانت خاني نام آور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوئین عظیم القدر گردید اورا (که بپای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراه گرفته پس از خلع و تلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار هزاري بلند رتبه گردانید - ازانجا [که خان مشارالیه از سن صبا در خجسته بنیاد (که بنابر قرب معسکر پادشاهي حارسے بیش نداشته - و او هم بپاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات مي نمود) بمرجعیت و خود سري گذرانیده خوکر تبعیت و شناسای مزاجداني نبود] چار و نا چار در استرضای سردار که گزیر نداشت مي کوشید - اما بحواشي مطلق نمي ساخت - راجه رتن چند (که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود) غبار آلود کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پارهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] خان بهادر *

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - دران اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغی از متمولان شهر جبرا و قهرا برستاند - برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ایحاش عامه باز داشته بضبط خانهٔ مشار الیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلائق بود) رهنموني کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالي پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حاي و اوانیِ خانهٔ او و خویشاوند نزدیکش (که همگي بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سوای بدنامي و رسوائي طرفی نبستند - و طرفه آنکه چون امیرالامرا ازو سوء مزاجي بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت همدیگر محمول داشت *

خان مزبور خود نقل میکرد - روزے (که از کشته شدن عالم علي خان آگهي آمد) با مشار الیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای صوابدید خویش عرض کرد - که مثلے هندي ست - چون دست بزیر سنگ بند بود بآهستگي باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس آنجا ست - اکنون عجالة فرمان صوبه داري بنام نظام الملک

فرستاده مستمال بآین نمود - و تلافي و انتقام (۲) را برقابو وا گذاشت نگاهے بجانب راجه رتن چند کرده زهر خند نمود - و گفت زرها بپورب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار خواهد بود - دوازده هزار مشعلچي نگاهداشته دمے از قطره و پویه نمي آسایم - و شب از روز نمي شناسم - خان مذکور گفت که قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج همراه میرسد - و در اسپ و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو شده گفت - کمال سپاهگري مردن است ناچار هرگاه سردارے باین جرأت (۳) مثل هوش باختهای بےحوصله حرف زند - خان مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی اعتماد الدوله از پیشگاه جهانباني بتفویض دیوانی ارئي رخصت دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول الطاف بیکران آن نوئین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر کبیر بمسندآرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار ماموره نموده رتق و فتق محالات تیول خویش بر رای رزینش مفوض فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد زر مغصوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

---

(۲) نسخهٔ [ا] تلافیٔ انتقام را (۳) در [بعضی نسخه] خبرت - و در [بعضی] جبروت آمده *

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت . چه رفع تهمت چندین ساله مال داري بوجه وجیه بر روی افتاد - و الا خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابرهٔ روزگار سروکار افتادے و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائي و خود سري بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه‌دار دکن صحبتها در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معاودت نمود عزیمت جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (که از راستي و درستي در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانه سازي نا آشنا) بلا تحاشا نسبت بغي و بطلان بجانب خویش و حقیت طرف ثاني بر زبان مي‌آورد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته نزدیک شد که آسیبی سترگ عاید حالش گردد - حلم و گذشت سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد مدتی منزوي و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر مرحمت و عنایت آمده خواست بجالی تیول و خدمت بر نوازد عضدالدوله بکینهٔ دیرینه بمخالفت پا افشرده از پرداخت احوالش باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازي زده سماجت و ابرام شعار خود نساخت اما فکر زندگیهای بیکاري و بطالت آخرها به بیماري انداخت - در شهر رجب سنه (۱۱۴۱) یکهزار و یکصد و چهل و یک هجري بعالم بقا منزل گزید . هرچند بسختي

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهي براه صلهٔ رحم و مراعات آشنائي نمي‌شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلائق کمتر مي‌کشود اما بدیانت و راستي یگانهٔ عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف (۲) نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت مي‌گماشت - و بمشائخ حال چندان نمي گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمي‌خورد اما تفکه و تنقل بفواکه و لبوب بسیار مي‌نمود - توانا هیکل قوي‌قوت بود - و در برق‌اندازي و تیراندازي حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکندهیلي (۳) (که موضعی سمت سه کروه شهر) مرغزارے از زین‌العابدین خان خوافي مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارجیلستانے برساخت - زمانه باندازهٔ متمنایش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارجیل سبز دران معموره از همان جا ست - پسر کلانش میرک محمد تقي خان - که در کوچک دلي و یار باشي بے همتا و در صحبت دوستی بے تکلفي یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلدهٔ خجسته بنیاد

(۲) در [بعضی نسخه] تکلیف (۳) نسخهٔ [ب] کندهیلي •

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عنایت نواب آصفجاه گردیده بفوز دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاري پایهٔ خویش بلند تر افراخت - در سال شازدهم محمد شاهي شبی منصبدارے دیوانه وش تبه اندیش جنون آشفتهٔ افلاس زده عن لاشی شمشیرے حواله کرد - بسر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورشے و سورتے احداث یافت - و عنان بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشهای دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هرچند عقل رسا و فطانت پا برجایش مقتضی این خام خیالیها نبود اما تقدیر چیرگي نمود - خود را بسپه کشي و سرداري کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب دهارور و دهاراسین شتافت - و پا از جادهٔ سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسري و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رائي سر میکرد - و بقباحت آن نمیرسید - همان ایام در حوالی ریناپور (۲) بملازمت نواب معزي الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شازدهم ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که شهنشاه معظم نادر شاه بدهلي آمده قتل عام فرمود) سپاهیئے اجل گرفته از منعینه بے اعتدالي نموده جمدهرے حواله کرد یکے از حضار پیشدستي نموده او را از هم گذرانید - جمعے

---

(۲) نسخهٔ [ب] زیباپور •

سپاه پیشه بهم قومي و خویشيِ مقتول بپرخاش برخاستند - ازان میان شوره پشتے چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زدن بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان نداشت) بحیراني در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومي داد - دو پسر غیر ملتجيِ او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس (۲) را دست بکار نرسید - و از سران و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاحے و اعانتے سر نزد - گویا همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس که بمرگ او مزهٔ جوششها و حلاوت صحبتها از دل دوستان یکباره بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدي خان مرحوم است - صاف دل (۳) نیک نیت و متدین خدا ترس بود و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون دیوانيِ دکن ببرادر حقیقيِ او وزارت خان شهید تفویض یافت بیوتاتيِ بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي در سن سي و هفت سالگي ازین حسرتکدهٔ آرزو شکن بنه زندگي بر بست - و داغها بر دل اخلاص‌مندان گذاشت - در حالت تحریر دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهي ست و بدیوانيِ ارثي و دیوانيِ سرکار آن نوئین عالي جاه سرافراز دیانتش را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] غلامان او (۳) نسخهٔ [ب] مرد صاف دل *

* دهیراج راجه جیسنگهه سوائی (۲) *

پدرش بشن سنگهه نبیره زادهٔ میرزا راجه جیسنگهه اسمش بجیسنگهه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب راجه جیسنگهه و برادرش بنام بجیسنگهه امتیاز یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعهٔ سخرلنا عرف کهلنا (۳) نامزد گردید - و در گرفتن (۴) قلعهٔ مذکور روز یورش کارهای دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار ترفع جست - پس از ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گویند همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنگهه (که بهمراهی خلد منزل اختصاص داشت) بمنصب سه هزاري سرافراز گردیده با او بر سر آنبیر بمناقشه بر خاست - پادشاه (که شیوهٔ خاطر داری همه کس منظور داشت - و دل‌شکنی هیچ یک نمي خواست) آنبیر را در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بفوجداری آنجا مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابلهٔ کامبخش متوجه دکن گردید

(۲) در [بعضی نسخه] سوائي (۳) در [بعضی جا] کهیلنا آمده (۴) در [اکثر نسخه] گرفتن ریوني قلعهٔ مذکور ه

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگهه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مناقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلد منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواري ملازمت کرد - و بوعدهٔ اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و بستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علي خان با فوج علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمهٔ چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهي پیوست - و درین معني اصلا استصواب و اطلاع راجه درمیان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشي و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معني صفائی که با سادات نداشت برهم شد - اواخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنبیر رفت - و در قضیهٔ نیکوسیر متهم بجانبداري او گردیده آخر بدر النجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمهٔ سادات برهم خورده مانعی در میان نماند) اوائل

سلطنت فردوس‌آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بعد از بمهم چوراسن جات تعین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهانجات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داري مالوه چهرهٔ امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري بدرخواست او صوبه‌داري مزبور بوساطت خاندوران بباجیراو مرهته مقرر شد - نامبرده مدتها زندگي نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضي آشنا - متصل آنبیر بلدهٔ جدید عمارت کرده بجی‌نگر موسوم گردانید - بدرستي دکاکین و پهنائي راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلدهٔ مذکور و بلدهٔ شاهجهان آباد هردو جا مبالغ کلي صرف نموده کارخانهٔ رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سي سال (که مدت تمام دورهٔ زحل است) مي‌باید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگهه بجای او نشست - و پس ازو پسرش پرتهي سنگهه بعضی محالات تعلقهٔ اینها بتصرف مرهته درآمده - برخی اماکن پادشاهي بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگهه برادر پرتهي سنگهه بر وطن قابض است *

* حرف الذال *

* ذوالقدر خان ترکمان *

پیري[2] آقا نام - از منصبداران متعینهٔ کابل است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني چون علي مردان خان قلعه دار قندهار از والي ایران توهم بهم رسانیده بپارگاه سلطنت ملتجي گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضي پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا شتافته با عریضهٔ علي‌مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار فرق عزت بر افراخت - و چون پس از آمدن علي‌مردان خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان صوبهٔ مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافهٔ یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستر در ایامي (که کشمیر مورد رایات سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عنایت اسپ سرمایهٔ شادکامي اندوخت - سال چهاردهم باضافهٔ دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و ششصد سوار سرمایهٔ کامراني براندوخت بقدر خواست غرجین یافته سال هفدهم بعطای علم لوای امتیاز

---

(۲) در [بعضي نسخه] بیري آقا - و در [بعضي] سهري آقا -

بر افراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده سعادت زمین‌بوس دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمهٔ ضبط بنگش بالا (که باو از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندي پذیرفته معه پانزده لک روپیه روانهٔ بلخ نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا روانهٔ هندوستان گردید او را بهمراهیِ خزانهٔ رکاب تعین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن بهادر خان روهله (که چنداول بود) بسعي او خزانه بکابل رسید و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري بعالم عقبیٰ خرامش نمود *

* ذوالفقار خان قرامانلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرهاد خان قرامانلو ست که از امرای عظیم‌الشان شاه عباس ماضي بود - فرهاد خان در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در جنگ دین محمد خان اوزبک بهرا ولیِ شاه باوجود جلادت و مردانگي بین الاقران تهمت زدهٔ گریز شد - شاه گمان غدرے باو بهم رسانید - اگرچه از دانائي

و روزگار خوردگئ او بعید می‌نمود [که با این همه مرتبت و جاه (۲)
(که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه
تحقیق گردید آله وردي خان با بعضے غلامان بقتل او مامور گشت
چون خان مزبور بخانه‌اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف
کشید او دانست که رنگ چیست - همین قدر بترکي گفت . که
سلمي اولدي - یعني کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که
امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطرار
خود را بدولت‌خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان
نداشت که اورا زنده گذارند - شاه (۳) مشمول الطاف ساخته خلعت
عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق
قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان
(که ذوالفقار خان در بیگلر بیگي گری شروان استیلای تمام یافت)
برخے حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار
و نه هجري شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچغا (۴) بیگ را (که از مقربان
آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقارخان و امرای
آن‌حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامها خاطر وحشت‌گرایان را
مطمئن ساخته بر ممالک دولتخواهي ثابت دارد - و هرکه ازانها

---

(۲) نسخهٔ [ا] تربیت وجاه (۳) نسخهٔ [ج] خلعت مرحمت عنایت
فرمود (۴) نسخهٔ [ج] قرچقا بیگ *

سرکشي پيش گيرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قرچغا بيگ بدان حدود پيوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سببے ظاهر از جانب شاه نافذ گرديد - قرچغا بيگ ببهانهٔ آنکه رقمے از واي نعمت رسيده بخيمهٔ ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست ته (۲) شمشير گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهربين سبب قتل تفرس نمودند غير از رضاجوئی حکام داغستان امرے ديگر نبود - اين وجه بسيار بعيد از مراتب حزم و هوشياري ست - شايد بد اخلاصی او هم بر شاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطين صفويه مجبول بسفاکي و بيباکي بود خصوص شاه عباس ماضي که بسکه بے اعتدالي و (۳) شوخي از طوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسيد که سلطنت ايران از انتظام افتاد - شاه باندک وجہے عمدهای دولت را از پا در آورد - و اين شيوهٔ نا ستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشياني در تحذير سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه بر نوشت - که در آئين سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عيار شور بختان فتنه انگيز گرفته شود - چه آدمي طلسمے ست بديع نما - و معمائےست بس مشکل کشا - بيک ناخوشے (که

---

(۲) يا به شمشير باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرشيخي *

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد
(۲)
جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت
مستحسن نداشته اند * * مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای
او راه یافت و شاه چندان التفاتے باحوال آنها ننمود خانلر
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکانی بهند آمده
دولت بندگی دریافت - و صبیهٔ صادق خان یزنهٔ یمین الدوله
بدو منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی
سر مباهات بر افراخت - و بمرور ایام بمنصب سه هزاری چهرهٔ
کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والا جاه برسم گوشه نشینی
در پتنه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه
فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای
سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در
سال دوم عالمگیری سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بمرض
مزمنے (که علت انزوای او بود) بساط هستی در پیچید
در نغمه فهمی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام
داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

(۲) نسخهٔ [ج] بدست ایزدی *

مي ربود - خلف الصدق او اسد خان اميرالامرا ست - كه احوالش عليحده رقم پذير خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بيگ - نوكر عمدهٔ ايام شاهزادگي خلد مكان است و بميرآتشي سركار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رايت عزيمت شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه بر افراخته گرديد او بخطاب ذو الفقار خان ناموري اندوخت - و در جميع معارك وغا و مهالك هيجا مقدمةالجيش بود - و بهراولي هراول رايت مبارزت بارچ دلاوري مي افراخت - در جنگ مهاراجه جسونت چون سران عمدهٔ راجپوتيه جلو ريز بتوپخانهٔ عالمگيري پيوسته گرم‌ستيز گشتند ازانجا (كه هجوم آن جلادت كيشان افزون بود) مرشد قلي خان مير اهتمام توپخانه بپايمردي و پردلي راه جانفشاني پيمود - و ذوالفقار خان بآئين دلاوران ناموس جوي هندوستان (كه چون كار جنگ دشوار شود از اسپان پياده شده دل بر هلاك مي‌نهند) از اسپ فرود آمده با معدودے پاي همت استوار ساخت - و گل زخمے چند از شاخسار تهور برچيد آن بيباكان ازو گذشته بهراول در آويختند - و ازان جهت او ازآسيب هلاك ايمن ماند - و در روز صف‌آرائي دارا شكوه چون او بخلاف قاعده دانان كارزار ترتيب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پيش آمد يسل جرانغار و برانغار طرفين برهم خورد

و بسیارے از سرداران موکب آن هزیمت‌نصیب راه عدم پیمودند ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسپ جلادت برانگیخت و با کمال دلاوري بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولي گشته بود) بے سعي سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیري نضارت پذیرفت) بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها ازین طرف پرتو وضوح تافت (۲) - که محمد اورنگ زیب بهادر بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمي تواند قرار داد اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و بارهٔ قلعه پرداخت - و یکباره پرده از میان برداشته شد - ذوالفقار خان با بهادر خان باشارهٔ عالمگیري بآهنگ محاصره هنگام شب بپای قلعه رسید - بواسطهٔ متانت حصار صورت افتتاح در مرآت خیال جلوه‌گر نمي گردید - در پناه جدار و اشجار حوالئ آن قرار گرفتند و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه بجان‌فشاني و جانسپاري کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران از غردلي و نمکحرامي براه دریچهٔ آب دریا بدر زده داد ناسپاسي

(۲) نسخهٔ [ب] یافت •

حق ناشناسي دادند - اعلی حضرت از مشاهدهٔ ناسازی زمانه دیگرباره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امرے (که فوق تصور بود) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت نپوشند - و کار منافی حفظ سلطنت چندین ساله (که طنطنهٔ عظمت و شکوه آن در ساحت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جادهٔ عبودیت مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحهٔ (که بارادهٔ لم‌یزلي صدور یافت) مغلوب واهمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد اگر مرید نوازي فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این امر دور از مصلحت بود اما بغلبهٔ تقدیر اعلی حضرت قبول فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازها بضبط خود در آورده مردم پادشاهي را بدر برآوردند - و بیست و یکم ماه مذکور (که از سال سي و دوم جلوس سه ماه و چند روز گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق گردانیده از درجهٔ اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان (که بافزایش اخلاص و دولتخواهي سرآمد بندهای عالمگیري بود) بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندي گشته بحفاظت اعلی حضرت

و حراست قلعهٔ آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامے (که انتهاض الویهٔ عالمگیری از دهلي بمقابله و مصاف شجاع تصمیم یافت) خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را بر عبد انداز خان سپرده با یک کرور روپیه و برخے اشرفي از خزانهٔ عامرهٔ آنجا برداشته با توپخانه و همراهان خویش راه الهآباد گرفته بپادشاهزاده سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس از تسویهٔ صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیارے را بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساخت - ذوالفقار خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب آن مرحله پیمای وادی فرار تعین گشت - و بعد ازان (که بمرافقت سپهسالار بمراسم تکامشي پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت و درنگ ندادند) از تانده (که بنگاه خود ساخته بود) آوارهٔ جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتے کوفتے صعب طاري شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبهٔ ضعف و شدت آزار نیروی سواري و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت) بنابر استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان مرخص شده بمعظم نگر آمد - و ازانجا روانهٔ درگاه معلی گردید در راه مرضش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري باکبرآباد رسیده جهان گذران را

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین بیگ خویش او از ایران‌دیار آمده احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر آصف خان یمین الدوله تولد نمود *　　* ع *

۱۰۶۷

* ز برج اسد رو نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیري بمنصب سه صدي نو سر افراز شد - و در سال بیستم با صبیهٔ شایسته خان امیرالامرا کدخدا گشته بعنایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهي از اجمیر بعزیمت دکن باهتزاز آمد - و جملة الملک اسد خان را بهمراهي سلطان محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتي آنجا کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی‌القعده بر سر فتنه پژوهان راتهور (که در میرتهه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آویزش سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سونک (۲) و سانولداس و دیگر عمده‌های مهاراجه جسونت متوفی (که مصدر فتنه و فساد بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافهٔ نمایان ناموري

---

(۲) نسخهٔ [ب] سویک - و نسخهٔ [ج] سونک *

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بداروغگی غسلخانه مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعهٔ راهیري موطن و بنگاه زه و زاد او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه (۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعهٔ فلک شکوه را بر گرفت و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیري در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم در جایزهٔ فتح قلعهٔ نرمل بمنصب چهار هزاري تحصیل افتخار نمود - و پس ازان بمهم قلعهٔ چنجي (که راما برادر سنبها آنجا رفته زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري یافت - خان نبرد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما بسبب گراني غله و انبوهي اشقیا پای استقامت نتوانست استوار کرد - بفاصلهٔ دوازده کروه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش با جملة الملک بکمک تعین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشي بمرتبهٔ رسید که کام بخش برغم اسد خان برام راجه پیغامهای مخفي و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار خان تهانه داران دور قلعه را دفعة واحدة برداشته ببنگاه طلبید غنیم چیره گشته بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال بهرداشتن توپها و مصالح قلعه گیري در ماند - اشقیا بر اسمٰعیل خان مکها (که عقب قلعه تهانه داشت) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند طرفه هرج و مرج پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را میخ زده روانهٔ بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره (۲) با یک حشر برو ریختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلادت نشان (که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشرده داد پردلي و بهادري داد - و کم کسے از بهادران جان بخاموس ده ماند که از شاخسار مردانگي گل زخمے نچید - آخر غنیم را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانهٔ حضور گشت مکرر میان رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع شکیب ربا گردید صلح گونهٔ کرده بملک پادشاهي بر گشت و چهار ماه توقف گزیده باز بمحاصرهٔ قلعگیان پرداخت - و عرصهٔ فراغت برانها تنگ ساخت - سال سي و نهم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نه هجري سال چهل و یکم حصن حصین چنجي (که مشتمل

(۲) در [بعضی نسخه] پریه *

است بر هفت قلعهٔ رمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع
آن ضلع بفزونیِ ارتفاع و فراوانیِ اسباب نبرد برتري داشت)
بنیروی پردلي و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیهٔ
نصرت‌گڈهه امتیاز گرفت . قلعهٔ چنچي مفتوح شد تاریخ آن گردید ۱۱۰۹
و راما از مشاهدهٔ جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب
و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بآسیمه‌سري تیهٔ فرار
بپای ادبار سپرد - یکصد قلعهٔ خرد و بزرگ (که عبارت از ملک
کرناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمهٔ ممالک محروسه
گردید - و زمینداران پر زور حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده
پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافهٔ هزار سوار
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار امتیاز یافت
و در سال چهل و ششم از انتقال بهره‌مند خان بخدمت والای
میر بخشیگري سر مباهات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا
بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم
(که ایام محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره موسوم برحمان بخش خیلے
امتداد کشید - و از پریا (۲) نایک نگهبان آنجا شوخي زیاده سرزد
و مرهته را بکمک طلبید - و آنها حوالي و اطراف لشکر را
بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور
گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

(۲) در [بعضي نسخه] پیدریا نایک ٭

که ای یاری ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بسعی
و کوشش بهادرانهٔ او بسرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین
کار دست بسته طرفه تخفیفی بمردم اردو (که از قطره و تردد
هر روزه بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین
و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکی از باریابان حضور باشارهٔ برخی اهل عناد بپادشاه
عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علي لا سیف الا ذوالفقار
ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه نازشکن و منت‌گسل بود برغم او
بامرای تورانیه اضافه داده او را بعنایت شمشیر و خلعت فقط
دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و تنبیه غنیم رخصت فرمودند
آخرها بمنصب ششهزاري ششهزار سوار رسید - پس از انتقال
خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشیگری
اعزازش افزود - و در جنگ بهراولی شاهزاده بیدار بخت (که
مقدمة الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ تردد از
ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داري و گران پائي کرد
چون شاهزاده با اکثر سرداران نامي جان در باخت زخم کم نمای
تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته
با جمعی از معرکه بر آمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال
این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

ندادہ اند - خود را بکنارے[۲] کشیدہ بتدارک باید پرداخت
پادشاهزادۂ شیر دل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد
هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمي‌گذارم - القصه
بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب
صمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
و صوبه‌داري دکن نیز ضمیمۂ بخشیگري فرمود * * بیت *

* الله الله این چه فضل است و کرم *
* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمي با منعم خان
خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروي با وی مي باخت
هرچند که خانخانان مرد زمانه دیدۂ متحمل بود و بیشتر بتغافل
گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بناخوشیها صوبۂ
خاندیس و پایان گهات برار را بضابطۂ ابتدای تسخیر (که
سررشتۂ آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد - بعد فوت
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
با خدمات سابق بدست او باشد - بخام پدر التماس نمود - پادشاه
از فرط مروت و حیا (که فطري و جبلي داشت) جمع چنین
خدمات خلاف قاعده دانسته بپاس خاطر او وزارت بدیگرے

---

(۲) نسخۂ [ب] بکنارہ کشیدہ *

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
عظیم الشان نسبت بخود غدرے دریافته با جهاندار شاه
نخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص‌مند تر بود)
پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم‌الشان
(که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
و برتري داشت) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افراخت *

گویند نصرت جنگ بدستان سرائي و فریب طرازي رفیع‌الشان
و جهان شاه را بتقسیم ملک راضي ساخته با جهاندار شاه
یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بنام خود گرفت
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقولی
کشته شد - یا بگولهٔ پرید که اثرے ازو نیافتند) خاطر را پرداخت
با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه
بیشتر) پیغامها درمیان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتے نگرفت - و کار بخونریزي
کشید - جهان شاه درعین معرکه با قلیلے از کمرگاه خود را برقول
معزالدین زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقهٔ جهاندارشاه
(که بے او آنے بسر نمي‌برد) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
شاه خود را بپناه پراوها کشید - نقارهای فتح جهانشاه بنوازش

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبهٔ او خواندند که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان (که در هراولي بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده بر فوجش تاخته منهزم ساخت - و لاش او را با لاش پسر کلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب) پیش جهاندار شاه (که با معدودے حیرت زدهٔ نیرنگی فلک استاده بود) آورد - و باقتضای وقت * مصرع *

* نباید بدشمن که فرصت دهي *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود) سر داد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد تیموري دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر (۲) از فیل بر جسته تلاشی کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوای وزارت و رتق و فتق خلافت بر افراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد و پادشاه را (که بنشهٔ پر زور عشق لال کنور مست بود) دو بالا کیف کامیابي از هوش برد - دیوانه بود بنگی خورد - مالیخولیا

(۲) در [بعضی نسخه] بے شمشیر و سپر *

داشت سرسام گرفت - آن همه در شراب و نغمه وسیر و تماشا منهمک
شد که از خود آگهي نداشت - تا بدیگرے چه رسد * * بیت *

* خوردن مي هر بدیئے را ست سر *
* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفطور اند ذوالفقار خان نیز باختیار
سبهاچند کهتري (که در شرارت و بدذاتي یکتا بود) کارها را گذاشته
بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهر یار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار
ماهے نگذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد
فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقي و سپه‌سالاري
خاندوران خواجه حسین یزنهٔ کوکلتاش خان برای مقابله
قرار یافت - ذوالفقار خان بسرداري او (که گاهے نبرد و پیکار
ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضي نبوده منع میکرد
که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کسے *
* که در جنگها بوده باشد بسے *

اما بتسلط کوکلتاش خان پیش رفت نشد - چون خاندوران از
بددلي و جبن ذاتي با شاهزاده گریخته باگره رسید (چنانچه در

احوال (۲) کوکلتاش خان ایمائی بدان رفته) جهاندار شاه بهراولی
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعده کوچ کرده
بسموگدهه متصل آگره رسید - فرخ سیر به بے سر انجامی تمام
با مردم قلیل (که همگي بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن
طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سر گذشتن
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکے میگفت پل بسته عبور
باید کرد - دیگرے میسرائید که آنها از گرسنگي و خستگي اقامت
نمي توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه
فرخ سیر گذر پایابے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجه
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار
و سرداران عمده بتوزک یسل آراست - حسن (۳) علي خان بارهه
رو بروی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوعے
از هم پاشید که کسے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمي
افتاده بود - اما سید عبدالله خان راجي خان را از مقابل خود
برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ
درآورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نقارهٔ فتح
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

---

(۲) نسخهٔ [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]
حسین علي خان *

کاش شاهزاده را بیارند - که بپشتگرمی توره اینها را بردارم چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثرے گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داؤد خان نایب نوابیه دران جاست - و از خزانه و فوج کمي نیست - لیکن سبها چند گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن میدهید - ذوالفقار خان راه دهلي گرفت *

گویند امام وردي خان (که بخشی او بود) گفت - که همین علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانهٔ آصف الدوله رفته درچاره گری حال خود بود) رسید - هر چند با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضي نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتے (که فرخ سیر بباره پله پنج کروهی دهلي رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت شتافته بانواع استمالت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر ملکي ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمهٔ (که برای او استاده شده بود) دستوري یافت - و برخے پیغامهای خشونت آمیز فرمودند - که باعث اینهمه فساد تو شدي - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را (که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانهٔ یکے

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتي - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے محابا بجوابهای شافي و کافي پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلویش کشیدند و از هر جانب بمشت و لگد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز ازهم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴) هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را واژونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا اولي الابصار *　　* بیت *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرد *

* کان صولت و جبروت باین مي ارزید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند
۱۱۲۴

* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنکاش بود در یساق چنچي بهمت و بخشش شهرتے پیدا کرد * ناصرعلي در مدح او غزلے گفت - که مطلعش اینست *　　* بیت *

* ای شان حیدري زجبین تو آشکار *

* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبالغ خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام استقلال به بیفیضي و ناروائی کار و مواعید عرقوبیه و دلخوشیهای

زباني زبان زد گشته جانب و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند
چون بادهٔ دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابي چنان از جا
رفت که بحکم نفس خودکام خاندانها بر انداخت - و دولتها
بخاک نشاند - و ندانست که * * مصرع *

* در عفو لذتے ست که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشیئے عزیزان دهر را بذلت و خواري رسانید - بل
انتقام را از هر یکے بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقي ترسید - ظلمے (که از نایب
مستقل او داؤد خان در دکن برخلائق گذشت) و اذیتے (که
از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیرهٔ
تباه روزگاریش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین
سلسله نمانده * * بیت *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *
* که پاداش عمل یابي سرانجام *
* سلامت بایدت کس را میازار *
* ادب را در عوض تیز است بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعني هرگاه
بر وامانده ببخشي چون درماني برهي * * بیت *

* در دیر مکافات ز هر پیش و پسے *
* عبرت نظران تجربه کردند بسے *

* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد *

* در قدرت اگر نخواهي آزار کسے *

* ذکریا (۲) خان بهادر هزبر (۳) جنگ *

پسر (۴) سیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه‌داری لاهور سرافرازي یافت - ضبط و ربط و عدالت‌گستری او بر زبانها ست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور در فتح نمایان او را دست داد - یکے (۵) جنگ پناه نام قوم بهتّي که از مفسدان تمرد پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راوي در تصرف داشت - فوجے بسرکردگی راجه کوراامل ملازم خود تعین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - دوم جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوهٔ تاخت و تاراج مي‌پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعے بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون تاب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشتهٔ استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزے

---

(۲) املای صحیح زکریا ست بزای هوز - پس درباب زاء معجمه بایستے آورد - همانا از مولف لغزشے رفته که درباب ذال آورده (۳) نسخهٔ [ب] دلیر جنگ (۴) در [بعضے نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخهٔ [۱] ازو راسته دارد *

بخواهید - او برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نموده حسب استدعای او نسقچیها تعین شده اسارای شاهجهان آباد رهائي یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري حسب الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجري قالب عنصري را تهي ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس درویشي میگذرانید - پسر دومش میرزا پهلوري حیات الله خان که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتمادالدوله قمرالدین خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه باقي خان - که درینولا بسرکار نظام الدوله آصفجاه (۲) آمده بخطاب اعزالدوله هزبر جنگ نامور گردیده معیشت بسر میبرد - با محرر اوراق شناسا ست *

* ذوالفقار الدوله *

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر صفدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه منتهي میشود - چون شجاع الدوله محمدقلي خان خواهر زاده اش را (که همراه خاقان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتنه رفته بود) طلبداشته کشت او متوهم گشته تنها خود را پیش قاسم علي خان

(۲) نسخهٔ [ب] آصفجاه بخطاب *

صوبه‌دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمده‌ها ساخته داد - و بمقابلهٔ کلاه پوشان فرستاد - چون کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علي خان آمد - پس ازان (که خان مذکور باعتماد قسم شجاع‌الدوله عازم ملازمت پادشاه گردید) میرزا نجف خان بسیار منع نمود - که قسمهاي او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد بجدائي گزید - و در ملک هندوپت بندیله آمده فوروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجداري کره مانکپور صوبهٔ آله‌آباد سربلندي اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیگري مرتقي گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (که بلدهٔ آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهاناباد سر خودسري افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون مستحکمه بهیچ یک سر فرود نمي‌آوردند) مستاصل گردانیده باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابط خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش

بضبط در آورد - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و نود و دو هجري (که پادشاه عزیمت سمت نارنول فرمود) او حسب الطلب خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معاملهٔ راجهٔ آنبیر پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمحاصرهٔ الور صوبهٔ

اکبرآباد (که در دست یکی از متمردان است) همت گماشته
اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد
و هرچه بدستش می‌آید برفقا تقسیم نموده بدلدهی آنها
می پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجري
(که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله نا خوش شد) مشار الیه را
بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهي ست *

* حرف الراء *

* روپسي *

برادر زادهٔ راجه بهارا مل است - اواخر سال ششم بملازمت
اکبري پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم (۲)
(که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود)
او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوري یافت - پسرش جیمل
پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهي فایز گشته
چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر
بود) بسر برد داشت - میرزا اورا تهانه‌دار میرتهه کرده بود - چون
کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا
(که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعین شده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال هشتم *

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات (که سال هیزدهم روداد)
از جملهٔ ملازمان رکاب دولت بود - سال بیست و یکم باتفاق
جمعی بتنبیه دودا پسر رای سرجن (که بموطن خود بوندي
شتافته دست تعدي دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان
بر اسپ بام (که عبارت از ڈاک چوکي ست) سمت بنگاله
جهت دلدهي امرای آنجا و گذارش برخے مقدمات مقرر گشته
از بسکه تیز روي کرد و آفتاب گرم بود بر گذر چوسا رسیده چراغ
زندگی او از تندباد اجل خاموش شد *

گویند زن او (که دخت موته راجه بود) بسنوح این خبر
در رسم سوختن (که معمول هندوستان است) تهاون میکرد
اُدیسنگهه پسر او با برخے میخواست که کام و ناکام بسوزاند
چون این حقیقت بپادشاه رسید ازانجا (که فرصت نمانده بود)
خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نتوانستند
رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناتهه و رایسال او را گرفته آوردند
ازانرو (که پشیماني از سیمای او مي تافت) زندان نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه مینویسد که چون پادشاه ایلغار نموده
بنواح احمد آباد رسید روزے (که با محمد حسین میرزا جنگ
رو داد) در بر جیمل بکترے بود بسیار سنگین - عرش آشیاني
ترحم کرده زرهے از جیبه خانهٔ خاصه باو عطا فرمود - و بکتر او
بکرن نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمود - روپسي پدر او

بدریافت این معني کوتاه حوصلگي بکار برده کس بطلب بگتر خود فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض داديم - رپسي بر سبک سوي افزوده سلاحے (که در بدن داشت) فرود آورد - پادشاه جنّے (۲) (که ادب بایستے نمود) بتمکین پیش آمده خود هم سلاح از بر جدا کرد - که هرگاه ملازمان ببرهنگي مرد آزمائي قرار دهند سلاح پوشیدن ما از مردمي نباشد - راجه بهگونتداس بدریافت این معني در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفح جرائم کرد - پادشاه معروضهٔ او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او درگذشت *

* راجه بهارا مل *

پسر پرتهي راج کچهواهه است - درین قوم دو طایفه اند رجاوت و سیکهاوت - اینها رجاوت اند بوم نشین آنبیر مضاف صوبهٔ اجمیر غربي مارواز - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما سیر حاصل تر ازو - اول کسے ست از راجپوتان که بملازمت عرش آشیاني رسید - پس از رحلت جنت آشیاني (که هرطرف آشوبے برخاست) حاجي خان غلام شیر خان نیز سر بفساد برداشته بمحاصرهٔ نارنول (که در جاگیر مجنون خان قاقشال بود) پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمي و پسندیده منشي درمیان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

---

(۲) در[اکثر نسخه] بتمکن *

باعزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت اقبال اکبري باطراف پیچید) مجنون خان قاقشال گزین فدویت راجه را بعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - روز رخصت (که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخرهٔ عنایتي پوشانیده رو برو آوردند) پادشاه بر فیل مست سوار بود - از شورش مستي هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبتي بطرف راجپوتان دوید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیاني بشوق زیارت روضهٔ معینیه عازم اجمیر شد) در موضع کلاي چغتا خان معروض داشت که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و در دهلي بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر بشور انگیزي سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشي کرده و زرے مقرر ساخته جگناتهه پسر راجه و راج سنگهه پسر اسکرن و کنکار پسر جگمال (۲) برادر زادهای راجه را گروگرفته میخواهد آنبیر (که مسکن موروثي ست) متصرف شود - از قدرداني و جوهرشناسي

---

(۲) در [بعضے نسخه] جگمل *

بطلب راجه حکم رفت - در منزل ذیوسه رویسي برادرش با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس دریافت - و در قصبهٔ سانگانیر راجه با اکثرے از خویشان بتقبیل بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایهٔ قدرش افزود - راجه از درست فکري و دور اندیشي خواست که خود را از زمرهٔ زمیندارانِ برآورده در مخصوصان درگاه پادشاهي انسلاک دهد خواهش نمود که صبیهٔ خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه قبول فرمود - راجه بسرانجام این نسبت دستوري بگرفت و هنگام معاودت در منزل سانبهر صبیهٔ عفت‌سرشت را بتزک تمام بدولتسرای پادشاهي فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس پسر و کنور مانسنگهه پور او بشرف ملازمت اختصاص یافت عرش‌آشیاني پایهٔ قدر اورا از جمیع راجها و رایان هندوستان گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام اورا بمراتب بزرگ و مناصب ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت و راجه بمنصب پنجهزاري سر بر افراخته رخصت وطن گرفت و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه با بسیارے از اقربا ملتزم رکاب بوده باگره آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

* رای سرجن هادا *

هادا (۲) شعبه ایست (۳) از الوس چوهان - و هادوتي عبارت است

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) نسخهٔ [ب] هادوني *

از سرکار رنتهپور مضاف صوبهٔ اجمیر که محل زمینداري اینها ست
او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعهد عرش‌آشیاني در قلعهٔ رنتهپور
دم نخوت میزد - و رایت استقلال مي‌افراشت - چون پادشاه
پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جلوس بعزیمت
کشایش قلعهٔ مذکور متوجه آن‌سمت شد خود برکوهچه برآمده
فراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب
فرمود - و در عرصهٔ یکماه بعد تیاري ساباطها فتح رو داد *

گویند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا (که عید است) قبق بازي ما
قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل باي داد - و بمقربان
بارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهي
روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم
خلعت شد - چون براي پوشانیدن خلعت از سراپردهٔ پادشاهي
بیرون آوردند یکي از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
صادر شد - بنابر خیرسگالي از جا رفته تیغ برکشید - هرچند
یکي از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خیره سر
شمشیر برو انداخت - و جانب دولتخانهٔ پادشاهي دوید
پورنمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمي ساخت
و شیخ بهاؤالدین مجذوب بداوني را بضرب شمشیر دو نیم

کرد - درین ضمن یکے از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجلت آمدند اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران درخواست نمود - که یکے از عمدها بیاید - که همراه او رسیده گرد آستان خلافت را سرمهٔ بینائي سازد - بنابران عرش آشیاني حسین قلي خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید و بهمراهیِ او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را بملازم پادشاهي سپرد - و از مکرمت گاه سلطاني بجاگیرداری گدهه سرفرازي یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدهه چناده بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دودا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندي رفته دست بمردم آزاري کشود اگرچه فوجے پیشتر بمالش او تعین گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندي مطمح نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعین گشت و پس از مسخر شدن بوندي رای سرجن بعتبهٔ خلافت برگشته

بمنصب دوهزاري رسيد - دودا پس از ناكامي هموارة راة باطل سپردے - و گرد فتنه بر انگیختے - تا آنکه در سال بیست و سیوم باستصواب شهباز خان کنبو صفح جرائم او شدہ ادراک آستانبوسي نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزدیکي مغلوب راهمه گشته عرصه پیمای دشت فرار گردید و سال سیم از جهان در گذشت *

* رای لونکرن کچهواهه *

شیخاوت است - زمینداری پرگنهٔ سانبهر داشت - بملازمت عرش‌آشیاني پیوسته مطرح انظار عنایت گردید - سال بیست و یکم بهمراهی کنور مانسنگهه بر سر رانا تعین شده در همان سال باتفاق راجه بیربر برای آوردن صبیهٔ زمیندار دونگرپور (که میخواست داخل محل پادشاهي گرداند) نامزد شد - و سال بیست و دوم بهمراهی او آمده جبین نیاز بر سدهٔ سلطنت گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبیه ناسپاسان شرقي دیار دستوري یافت - سال بیست و هشتم همراه میرزا خان بن بیرام خان بصوب گجرات مرخص گردید پسر او رای منوهر داس است - که منظور نظر تربیت پادشاه بود سال بیست و دوم در ایامے (که موکب سلطاني بر قصبهٔ آنبیر نزول داشت) بعرض رسید - که دران سرزمین شهرے سمت قدیم که بنابر ورود حوادث جز تل خاکے ازان باقي نمانده - پادشاه

بر تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی
از امرا باتمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت
ازان رو (که زمینداری آنجا برای لونکرن تعلق داشت) بپسرش
منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانیدن *

چون مظفر حسین میرزا بنابر کجگرائی راه فرار گزیده
و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت بر نداشت پادشاه او را
باتفاق رای درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود
اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد
سلطان پور اینها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیاني
مورد عواطف جنت مکاني بوده در سال اول جلوس همراه سلطان
پرویز بگوشمال رانا امر سنگهه رخصت یافت - و سال دوم
بمنصب هزاري پانصد و شصت سوار ناموري اندوخت - و مدتها
بتعیناتی صوبهٔ دکن گذرانیده سال یازدهم بنهان خانهٔ نیستي
در شد - پسرش بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفرازي یافت
رای مزبور شعر میگفت - و توسني تخلص میکرد - این بیت
ازو ست *

* بیت *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *
* که هر دو چشم جدا و جدا نمي‌نگرند (۲) *

از دو برادرش ایسر داس و سانولداس اولاد باقي ماندند •

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمي نگرد •

* راجه بیربر *

مہیس‌داس نام برهمنے ست بادفروش - که بهندي بهات نامند این طایفه مداح و ستایش گر ارباب دول مي‌باشد - مشار الیه اگرچه از بےبضاعتي و کم مایگي بپریشان حالي و خستگي روزگار میگذرانید اما مجموعهٔ بود از فرهنگ و شعور - و برسائی ادراک و درستی فهم ممتاز اقران و امثال خود - چون برهنمونی قاید اقبال بملازمت عرش‌آشیاني رسید بسخن سنجي و لطیفه‌گوئي در زمرهٔ ندیمان و مخصوصان مجلس پادشاهي منتظم گشت و بتدریج گوی مسابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصیت ربود - اکثر در مخاطبات پادشاهي بمصاحب دانشور راجه بیربر مورد نوازش میشد - و چون شعر هندي را خوب میگفت اول بخطاب کب رای (که قریب بمعنی ملک الشعرا ست) مخاطب گردید - و چون سال هیزدهم مزاج پادشاهي از راجه جیچند (۲) راجهٔ نگرکوت انحراف یافته بقید افتاد پسرش بدهچند (که خرد سال بود) خود را قایم مقام پدر دانسته براه سرکشي و تمرد شتافت - پادشاه آن ولایت را بکب رای (که دران حوالي جاگیر داشت) مرحمت فرمود - و بحسین قلي خان خانجهان ناظم پنجاب فرمان رفت - که با امرای آنصوبه متوجه آن ولایت گشته نگرکوت را از تصرف بدهچند برآورده بکب رای تفویض

(۲) نسخهٔ [ب] بدیچند *

نماید - و اورا مخاطب براجه بیربر (که بمعني شجاع است)
نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه بلاهور رسید حسین قلي خان با ساير تيولداران
فوجي برسر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست
و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قلعه در حیز
تاخیر و تسویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش
پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکهٔ
پادشاهي و احداث مسجدے پیش دروازهٔ قلعهٔ کانگره بسند نموده
برخاستند - و چون در سال سیم سنه (۹۹۴) نهصد و نود
و چهار هجري زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئي (که
عالمے ست در کوهستان بجور و سواد) تعین گشت کوکه پس
از تاخت و تاخت بجور بکوهستان سواد (که شمالي پشاور است
و شرقي بجور بطول چهل کروه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار
خانه دار ازان الوس درانجا بسر برد) در شده مالشي بسزا داد *

چون فوج از گریوه نوردي بستوه آمده بود درخواست
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبي
و عقیدت فزونی از جناب خاقاني التماس این خدمت بنام خود
کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه
بنام راجه افتاد - بعد از تعین او عرش آشیاني بپاس احتیاط

حکیم ابو الفتح را نیز با فوجے متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کوهستان شده بکوکه پیوستند با آنکه میان کوکلتاش و راجه ناخوشي بود کوکه جشنے بر آراسته قدوم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین برملا انداخت - کوکه بردباري بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از اول هم صفائے نبود) حرفهای رکیک و درشت گذشت - و کار بشتم و دشنام کشید *

بالجمله غبار دورنگي میان یکدیگر برخاست - هر یکے از حسد در نکوهش رای دیگرے حرف‌سرا بود - تا آنکه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن کتل بلندري بےتوزکي بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیر و سنگ چیره دستي نمودند - از سراسیمگي فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالمے نقد هستي درباخت - روز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بسیارے را روزگار سپري گشت - راجه بیربر نیز دران هنگامهٔ قیامت زا فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصے براجه گفت - که امشب افغانان ارادهٔ شب‌خون دارند - اگر ازین دره سه چهار کروهي کم عرض (که پیش رو ست) بگذرند دغدغهٔ شب‌خون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهي دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب او راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شکستے

عظیم و چشم زخمے ظرفه بفوج پادشاهي رسید - قریب هشت هزار کس با چندے عمده و روشناس پادشاهي درین دو روز مقتول و نابود گردید - هرچند راجه دران آشوب زار دست و پائے زد (که بدر زند) کشته شد *

هرگاه کسے از ناسپاسي و حق نا شناسي در محل تقدیم شکر عرصهٔ شکایت و ساحت کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان نتائج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پویهٔ کوهستان پیوسته پیشانیِ سر و دل را چین‌آلود داشتے - و با دمسازان گفتے که همانا زمانه برگشته‌است - که بهمراهیِ حکیم و یاوریِ کوکه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و روائیِ فرمودهٔ ولي‌نعمت سرمایهٔ سود و راس‌المال بهبود است - هرچند که منشای سرگراني و باعث عار گزین وجہے هم باشد اینجا ظاهراست که زین خان با نسبت رضاعي بیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب دو هزاري اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیتے (که بپادشاه داشت) مقتضیِ این پندار باشد *

گویند عرش آشیاني بخبر فوت او دو روز بطعام راتبه و بکیف معتاد میل نفرمودند - و از فرمانے (که بخانخانان میرزا عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامي شیخ ابوالفضل موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

و ربطے خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که بادۀ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرابے ست تشنه فریب - و منزلے ست (۲) پر فراز و نشیب هستی این بزم را در پی خمارے ست - و عاقبت (۳) این سودا را در سر بخارے ست - بعضے موانع نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت میدیدیم - و آن عطوفت و مهربانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم * * بیت *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست *
* کدام دیده ز خونابۀ جگر گون نیست *

بالجمله راجه بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شهرۀ آفاق - در فن موسیقي مهارتے تمام داشت - کبت (۴) و دوهرۀ او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه و افواه سایر و دایر - برنبه (۵) تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازي داشت - از بدخوئي و خود کامي خرج از اندازه برگذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آرزوی آزادي و وارستگي در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبري از درگاه پادشاهي دستوری آن حاصل نمود *

---

(۲) در [بعضے نسخه] سرائے ست (۳) در [بعضے نسخه] عافیت (۴) در [بعضے نسخه] گیت و دوهرۀ او (۵) نسخۀ [ب] برهنه *

* راجه تودرمل *

(۲)

کهتری لاهوري - نویسندهٔ فهمیده و مدبر شجاع بود - بیمن تربیت عرش آشیاني ترقي عظیم کرده بمنصب چهار هزاري و مرتبهٔ امارت و سرداري رسید - سال هیزدهم (که عرصهٔ گجرات بقدوم پادشاهي از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت علم و نقاره افتخار اندوخته کومکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعین گشت - هرچند سرداري و کار فرمائي بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشي و دلدهی سپاه و یورشهای مردانه و تنبیه سرتابان و مخالفان طرفه مساعي از راجه بظهور رسید - در جنگ داوُد خان کرراني (که خانعالم هراول فوج پادشاهي کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عنان تاب گشت) راجه ثبات پائي ورزیده کوشش و کشش بجائی رسانید که چنین شکستی صورت آرای فتح گردید یکی در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزي نخوت مي آراست) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه برآشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت چه باک - اقبال پادشاهي با ما ست - و پس از گزین انتظام

(۲) در [بعضی نسخه] فهمنده *

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالي و ملکي گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمراهي مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاوری او ملک از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد (۲) را بدست آورده بعدم‌خانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبهٔ گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بے پروائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود نا ایمني بود راجه بانتظام آن ولایت تعین شد - مشارالیه بمعامله فهمي و کارداني و شجاعت و مردانگي از سلطانپور و ندربار تا به برودہ و چاپانیر تنسیق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لوامع داد دهي مي‌افروخت - که ناگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوای مهر علي کولابي برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گزیند - راجه تودرمل بنیروی همت او را آمادهٔ مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهولقه (۳) عرصهٔ نبرد آراسته گشت - وزیر خان از گریز پائی سپاهیان در صدد جانفشاني شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه (که سر فوج میسره بود) مقابل خود را بر داشته بکمک رسید - و یکبارگي تار و پود هنگامهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان را (۳) نسخهٔ [ب] دهولقه *

مغروران گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگدهه بدر رفت - در
همین سال راجه جبین افروز تقبیل سدهٔ خلافت شده بپیشین دستور
بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر بپنجاب نهضت پادشاهي
واقع شد روزے در راه کوچ صنمهای راجه (که تا پرستش آن
بطرز خاص نکردے بکار دیگر نپرداختے) گم شد - او ترک
خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدرے ازین تقلید دوستي
برآورد - ازانجا (که خدمات دار الوزارت داشت) از خطرناکي
این سترگ کار و چیره دستي دورویان ده زبان دل نهاد سرانجام
واقعي آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰)
نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معني
وکالت کرامت شد - و همگي مهمات برای او باز گردید - راجه
معاملات مالي و ملکي را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطهٔ
چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهي اجرا یافت - تفصیل آن
در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانهٔ او بقدوم
پادشاهي نور آگین شد - بسپاس گذاري جشنے بر آراست - و در
سال سي و دوم کهتري زادهٔ بد گوهر بکینهٔ که داشت وقت شب
در سواري شمشیرے انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند
و چون راجه بیربر در کوهستان سواد فرو شد راجه بهمراهي
کنور مانسنگهه بمالش الوس یوسفزئي تعین گردید - و چون

در سال سي و چهارم خرامش پادشاهي بگلگشت کشمير شد راجه باتفاق محمد قلي خان برلاس و راجه بهگونت داس کچهواهه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درين سال هنگامي (که پادشاه از کشمير عازم کابل بود) عرضداشت برنوشت - که پيري و بيماري چيره دستي نمود - همانا زمان فرو شدن نزديک باشد - اگر رخصت يابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسين نفس را بياد ايزدي پردازد - حسب الالتماس دستوري يافت - و از لاهور روانهٔ هردوار شد - معا منشور ديگر رسيد - که هيچ ايزدي پرستش بتيمار داري زيردستان نرسد همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزير باز گرديده يازدهم (۲) روز سر آغاز سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم زندگي بسپرد *

علامي فهامي ابوالفضل در حق او نويسد - که براستي و درستي و خدمت گزيني و کم آزي و بے طمعي رواج بخش مهمات و بمردانگي و همت افزائي بے همتا - و در معامله شناسي و کار طلبي و سر براهي هندوستان يگانهٔ روزگار بود - اما کينه ور و انتقام کش بود - اندک ناملائمي در کشت زار خاطرش نشو و نما پذيرفتي - اين خصلت را خرد گزيدان دور بين از نکوهيده ترين خصائل شمارند - خصوص در رياست مندے که مهمات عالميان

(۲) در [بعضي نسخه] پانزدهم روز *

بار مفوض باشد - و بوکالت خدیو عالمے مختص گردد - اگر تعصب دیني غازهٔ چهرهٔ فطرت او نبودے این رذیله چندان نکوهیدگي نداشتے - حق آنکه اگر تعصب پرستاري وتقلید دوستي و کینه توزي نکردے و بر گفتهٔ خود نتنیدے از معنوي بزرگان بودے - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیرداي و بے طمعي (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاري و کد ورزي و کارشناسي کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاري بے غرض را چشم زخمے رسید - چار سوی معامله گذاري بدان گونه گرمي نماند - گرفتم که دیانت ور (که هم آشیان عنقا سمت) بدست افتد - آن اعتماد (که بروزگاران کمتر رو دهد) بچه افسون فراچنگ آید - و بدستمایهٔ کدام طاسم فراهم شود #

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم که روزے اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالي و ملکي شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندي او خوش نمي آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحدثهٔ راجه تودرمل در مراسم ملک آبادي و سپه داري معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهي بران - در مملکت هند بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بذرگر میگرفتند - راجه تقسیم زمین از پولج و پروتي و چچر و بنجر و پیمایش اراضي

(۲)
مزروع و غیر مزروع (که آنرا رقبه نامند) و تفریق آن به بیگهه و بسوه و ربع حبوبات و بقولات و بر هر جنسے في بیگهه محصولے نقدي و در برخے بخش جنسي که آنرا بټائي (۳) گویند قرار داد - و چون سابق در علوفهٔ سپاه پهول سیاه میدادند تودرمل روپیه را (که بچهل فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل هر جای جمع آن مشخص ساخته باقطاع مردم تنخواه کرد که آنرا جاگیر خوانند - و محالے را (که زر آن (۴) داخل خزانهٔ پادشاهي میشد بخالصه موسوم نموده بقدر یک کرور دام (که بقرار دوازده ماهه سر لک (۵) دام دو هزار و پانصد روپیه میشود - اگرچه نظر برآبادي و ویراني فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهدهٔ یک مرد فهمیده کرده اورا بکروري مسمی گردانید - و سواي سبندي تحصیلانه سر صد پنج روپیه قرار داد - و در قدیم سواي فلوس مسکوک نبود در انعام عمدها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته مسکوک نموده آنرا تنکهٔ نقره گفته بکار مي بردند - راجه از طلاي بے غش یازده ماشه اشرفي و یازده و نیم ماشه از نقره روپیه مسکوک ساخت - و امثال این مخترعات زیاده بران است که درینجا سمت تحریر یابد - و في الحقیقت مزاج عرش آشیاني (که مؤسس سلطنت و جهانباني ست) در هر امرے ولوعي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بنډن یا بگن باشد (۳) در [بعضے نسخه] تهائي
(۴) در [بعضے نسخه] که ازان داخل (۵) در [بعضے نسخه] سه لک •

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پر رونق او (که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یکی از صاحب طبعان والا دستگاه برسائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقهٔ خود تصرفهای بدیعه و اختراعهای مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشهٔ خود کارنامها می پرداختند * * بیت *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *
* کند اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی اکبري - در جنگ تتهه بهمراهی خانخانان ترددِ نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگونت داس *

پسر راجه بهارامل کچهواهه است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیاني با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگي بظهور آمد - و بعنایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلغار نه روزهٔ گجرات نیز مصدر خدمات شده با فوج از راه ایدر بملک رانا تعین شد - که سرکشان آن ضلع را ایل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

پدهه نگر و ابهدر را بشاهراه نیکو بندگي آورده با رانا کیکا ملاقات نمود - و پسر رشیدش امرسنگهه را همراه خود بملازمت پادشاهي شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر الوس کچهواهه در صوبهٔ پنجاب مقرر شد) سپه سالاری آن ولایت براجه باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوکاني دادند * ع *

۹۹۳

* قرانے شده ماه و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفروغ قدوم منزل راجه را روشني افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود *

گویند طوائل عراقي و عربي و ترکي و کچهي با یک صد زنجیر فیل و غلام و کنیز بسیار از حبشي و چرکسي و هندي بود - دو کرور روپیه کابین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چوڈول را بر داشته بیرون آوردند - و در تمام راه پا انداز از اقمشهٔ نفیسه مي انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمنصب پنجهزاري پایه برافراخت - و درین سال (که کنور مانسنگهه بمهم الوس یوسف زئي مامور شد) راجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخے خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فرستادن باز داشت - راجه پشیمان شده بلابه گري درآمد

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندهه گذشته در خیرآباد فرود آمد دفعة جوهر خرد او را سودا تیره ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمدهر او کشیده بر خود زد - حکمای حضور بمعالجه تعین شدند پس از دیرے بهي یافت - در سال سي و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبهٔ بهار مقرر شد - و کنور مانسنگهه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در مبادي سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستي بر بست - گویند وقتے (که راجه تودرمل را بآتش مي‌سپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراغ کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز درگذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامعے بوده - که اکثر مردم بادای نماز جمعه قیام داشتند *

* راجه مدهکر ساه بندیله *

از قوم کهروار است - اینها در سوالف ایام شان و شوکتے و مال و منالے چندان نداشتند - برهزني و قطاع الطریقي بسر مي بردند - چون نوبت براجه پرتاب رسید (که اوندچهه احداث کردهٔ او ست) رشدے و مکنتے بهم رسانیده مکرر با شیر شاه و سلیم شاه سرتابیها نمود - پس ازو پسرش راجه بهارتهه چند بمرزباني متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست ببرادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

و حیله سازي و نیروي تهور و مردانگي تحصیل ناموري نموده
از سایر آبای خود در گذرانید - و بمرور ایام دست تصرف
باطراف و حوالي دراز ساخته بیشتر جاهای آباد ضمیمهٔ ملک
خود ساخت - و بافزونی اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبی جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه علم
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشیاني بمالش او
تعین شده گاهے باطاعت و انقیاد در مي‌آمد - و گاهے بسرکشي
و نا فرماني میرفت - در سال بیست و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکرن و مونه راجه بتادیب آن ره نورد بادیهٔ تمرد
تعین گشت - سردار پیش از وصول بدان دیار داستان اندرز
درمیان نهاد - آن بدمست بادهٔ پندار بهوش نیامد - ناگزیر
بسر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - یکروز بجنگل‌بري
درخت افکني همت گماشتے - و روز دیگر آهنگ پیش نمودے
تا بآب سوا (که بست دهارا اشتهار دارد - و شمال رویهٔ
اوندچهه است) رسید - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شگرف آویزش چهره افروز گنداوري گشت
نزدیک بود که چشم زخمے بعساکر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساه پسر جا نشین خود پالغز همت گشته رو بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجڈال بعدم خانه فرو رفت

صادق خان پس از چیره دستي رحل اقامت دران حدود انداخت چون عرصهٔ عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرائیده برادر زادهٔ خود را بحضور فرستاده زینهاري گردید - و مژدهٔ جرم بخشي شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهئ صادق خان ناصیه ساي آستان پادشاهي گشته بگوناگون نوازش سربلندي یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهئ میرزا عزیز کوکه تعین مهم دکن گردید راجه (۲) را نیز بمرافقت آن لشکر نامزد کردند - او از همراهي سر باز زد (۳) - شهاب الدین احمد خان با دیگر تیولداران بعزم تادیب او رو آورد * چون بچهار کروهئ اوندچهه رسید آن کوتاه اندیش بلابه گري پیش آمده بمیانجي گرئ راجه اسکرن فرمان پذیري را دستاویز رستگارئ خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها در افتاده بادیه پیماي گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش اندرجیت در قلعهٔ کهجوه دم استقلال زده بآویزش بر خاست چون روي پیکار نداشت باندک تذبذب راه گریز پیش گرفت - در سال سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجري شاهزاده سلطان مراد بدارائئ مالوه دستوري یافت - سران آن ملک جمله بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشید - راجه کناره گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه نیز (۳) نسخهٔ [ب] گردید *

عرش‌آشیاني شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستر او باستصواب
صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سي و هفتم
مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري درگذشت - رامساه پسرش
همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سدهٔ خلافت
در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش بورسنگهدیو بندیله
است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲)
* راجه رام چند بکهیله *

زمیندار ملک بهته و عمدهٔ راجهای هندوستان بود- فردوس‌مکاني
در واقعات خود (که سه راجهٔ معتبر شمرده) سیوم همین رامچند
است - تانسین نام کلاونت (که در فنون نغمه سرآمد وقت
و بحسن صوت و نازک خیالي گویند مثل اوئے نگذشته) پیش او
مي بود - و راجه کمال قدرداني و افراط انس با او داشت
چون وصف کمالات او بعرض عرش‌آشیاني رسید سال هفتم جلال
خان قورچي را پیش وی فرستاده تانسین را طلب حضور نمود
راجه سر باز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز
و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده
بملازمت خسرواني پیوست پادشاه روز اول دو کرور دام (که
دولک روپیهٔ رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب
فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او (که اکثر بنام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکیله - و در [بعضی نسخه] مکهیله *

عرش‌آشیانی شده) امروز زبان زد مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گدهه ماموِر گردید) چون غازي خان تغور (۲) پناه براجه رامچند برده بود اول براجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازي خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصهٔ نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازي خان کشته گردید - و راجه شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره داشت - درین‌ضمن باستشفاع راجهای معتبر (که در حضور پادشاه بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرهٔ فدائیان منتظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که راجه رامچند در ایام تفرقهٔ افغانان از بجلي خان پسر خواندهٔ پهاز خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه بمقتضای صلاح اندیشي چارهٔ کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب . با وکلای خود روانهٔ بارگاه سلطاني ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

---

(۲) در [بعضی جا] تنوري آمده ٭

نوازش کامیاب نموده دستوري معاودت داد - اگرچه راجه
بیربهدر پسر خود را به پیشگاه خسرواني فرستاده اظهار
فرمان برداري مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد
سال بیست و هشتم (که اله آباد معسکر پادشاهي شد) پادشاه
خواست فوج بر راجه تعین نماید - پسرش بوساطت باریابان
بعرض رسانید - که اگر از بندهای روشناس کسے بآوردن او
تعین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابران
پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالت او تعین فرمود
او بعتبهٔ خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام
یکصد و یک راس اسپ مفتخر گردید *

در سال سي و هفتم چون راجه فوت نمود بیربهدر پسر او را
که در حضور بود بخطاب راجگي نوازش یافته رخصت وطن
پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گري خون
برگرفت - و از شست و شوی بیوقت بیماري افزوده سال سي
و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجري بمقر اصلي
شتافت - چون خویش رای رایسنگهه راتهور بود پادشاه برسم
تعزیت بخانهٔ او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید (که
بد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیرهٔ خرد سال راجه
رامچند را بسري بر گرفته سرمایهٔ سرتابي اندیشیده اند) لهذا
رای پترداس بتسخیر قلعهٔ باندهو تعین شد - و پس از رسیدن

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها تهانه‌نشین مردم پادشاهي گردید) مردم آنجا عرضداشت کردند که معتبرے از حضور تعین شده آن طفل را ببرد - لهذا برطبق حکم اسمعیل قلي خان رفته اورا برداشته سال چهل و یکم بحضور آورد - و ازانجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر قلعه موقوف شود) چون این معني موافق بمزاج پادشاه نیامد آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصرهٔ هشت ماه و چند روز سال چهل و دوم قلعهٔ مزبور مسخر گردید - و سال چهل و هفتم درجودهن نبیرهٔ راجهٔ مزبور بخطاب راجگي و دربانی آنجا سرفراز گشت - و بهارتهي چند باتالیقی او قرار یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني سال بیست و یکم راجه امرسنگهه نبیرهٔ راجهٔ مزبور آرزوی آستان بوسي نمود - بذا بران فرمان استمالت با خلعت و اسپ مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیاني سال هشتم باتفاق عبد الله خان بهادر به تنبیه زمیندار رتن پور تعین شد - و بوساطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور ملاقي گشت - پس ازان نامبرده دولت ملازمت در یافته در هنگامهٔ بغي ججهار سنگهه بندیله نیز در فوج خان مسطور مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگهه پسرش بجای وی نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگهه بندیله

جاگیردار چوراگدهه بتقریب آنکه بروي (۲) رام زمیندار آنجا
پناه بانوپ سنگهه (۳) (که بعد ویرانیٔ قلعهٔ باندهو در ریوان نام
مکانے چهل کروهیٔ قلعهٔ مذکور مسکن داشت) برده بود دریده
او با عیال و اطفال بکوهستان نتهونتهر گریخت - سال سیم
همراه سید صلابت خان حارس صوبهٔ الهٰ‌آباد ببارگاه خسرواني
آمده بتقبیل سدهٔ سنیه پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر
مرصع و سپر با یراق مینا و منصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر
باندهو و غیره محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوهان *

پور بدنسنگهه - از امرای پانصدیٔ اکبري ست - سال
هیزدهم جلوس (که پادشاه ایلغار کرده بکومک میرزا عزیز
کوکه جانب گجرات متوجه شد) او بهمراهیٔ حضور شرف
اختصاص داشت - سال بیست و ششم همراه سلطان مراد
برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سي و هشتم
بهمراهیٔ میرزا شاهرخ حاکم صوبهٔ مالوه بدان سمت تعین شد
و چون ناهنجاریٔ سپاه دکن و برخاسته رفتن شهباز خان بمالوه
از لشکر بے اجازت شاهزاده سلطان مراد بعرض رسید پادشاه
او را ببرار کسیل فرمود - تا یک لک اشرفي (که بنابر نا‌ایمنیٔ راه
در قلعهٔ گوالیار افتاده است) جهت سامان لشکر باحتیاط همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] هروي رام (۳) نسخهٔ [پ] دیوان - یا ایوان باشد ه

بُرد - و سپاه مالوه را بدکن باز گرداند - او بدکن رسید - در جنگے
(۲)
(که راجي علي خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور
بود - در معرکهٔ زد و خورد بیست زخم خورده بزمین آمد
و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
چند روز سال چهل و یکم اکبري سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج
هجري شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتر داس - از طایفهٔ کهتري ست - ابتدا مشرفی فیل خانهٔ
عرش آشیاني داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندي یافته
آخرها بعمدگي مرتقي گردید - سال دوازدهم در محاصرهٔ قلعهٔ
چیتور او را باتفاق حسن خان چغتا صاحب اهتمام مورچال خاصه
کردند - سال بیست و چهارم دیوانیء صوبهٔ بنگاله بشرکت میر ادهم
باو مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشاندند او بحسن تدبیر
ازان تنگنا رهائي یافت - و چندے دران صوبه بکارها پرداخته
سال سي و یکم بدیوانیء بهار امتیاز انداخت - سال سي
و هشتم بکشایش قلعهٔ باندهو (که از گزین دژهای روزگار است
و بعد فوت راجه رامچند بگهیله و پور او مردم آنجا نبیرهٔ
خورد سال او را دستمایهٔ حکومت ساخته بودند) دستوري یافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه علي خان *

و پس از محاصرهٔ هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان
از کم آذوقي بزینهار بر آمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل
و سیوم بخدمت دیوانی کل پایهٔ اعتبار او افزود - سال چهل
و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعهٔ باندهو رخصت
پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاري لوای کامراني
افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل
بدست برسنگهدیو بندیله بعرض رسید بنامبرده حکم شد - که
در استیصال آن بدگوهر سعي موفوره بظهور رساند - و تا سر او
نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجهٔ مذکور بتکرار چپقلشهای
مردانه نموده آن بے ادب را منهزم ساخت - و پس از تحصن
گزیدن بقلعهٔ ایرج بمحاصرهٔ آن پرداخت - چون دیوار قلعه را
شگافته بدر زد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد
سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام
سدهٔ سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطای منصب پنجهزاري
و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت بآسمان رسانید - و پس
از جلوس جهانگیري بمیر آتشي نامور شده بجمع پنجاه هزار
توپچي تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه این اخراجات
قرار یافت - و چون هنگامهٔ پسران مظفر گجراتي و کشته شدن
یتیم بهادر (۲) در صوبهٔ گجرات بعرض رسید او با جمعے کثیر

(۲) در [بعضی نسخه] تلیم *

بدان جانب تعین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمدآباد باو رجوع نمایند) تا یوزباشي مقرر سازد و هرکه زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهوج *

پسر خرد رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبري بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتي گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندي را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعیناتي کنور مانسنگهه بود در معرکهٔ افاغنهٔ اودیسه جرأتها بظهور آورد - پستر بمهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیري چون پادشاه خواست (که صبیهٔ جگت سنگهه پسر راجه مانسنگهه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیهٔ مزبور میشد) بدان راضي نشد - این معني بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکاني باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري ار تار و پود زندگي گسیخت - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري سرفرازي

داشت - گویند صبایای راجهای راتهور و کچهواهه داخل محل پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را هیچکس قبول نکرده *

* رای درگا سیودیه *

چندراوت - وطنش[(۲)] پرگنهٔ رام پور مضاف چیتور است - سال بیست و ششم جلوس اکبري بهمراهیِ سلطان مراد بر سر میرزا محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان بتنبیه فساد انگیزان صوبهٔ گجرات تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهی خان مزبور شرف دستوري اندوخته مصدر ترددات نمایان گشت - و سال سیم بهمپائیِ خان اعظم کوکه بمهم دکن معین گردید - و سال سي و ششم (که سلطان مراد بدارائیِ مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتیِ شاهزاده درجهٔ اختصاص[(۳)] پذیرفت - و پس ازان بهمراهیِ شاهزاده بملک دکن رفته نیکو خدمتیها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیاني او را با جمعی بجستجوی مظفر حسین میرزا کسیل فرمود - میرزای مذکور را خواجه ویسي دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهیِ شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل

---

(۲) نسخهٔ [ب] موطنش (۳) در[اکثر نسخه] ارتخاص *

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه
بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت
تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي ممتاز بود
در سال دوم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
هجري درگذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم اسمت
که وی از نوکران معتبر رانا پرتاپ بود - زیاده بر چهل سال
در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بمنصب چهار هزاري کامیاب
شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل
عهد جنت‌مکاني منصب هفتصدي داشت - و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب راوي کامیاب شد - راو دودا نبیرهٔ او
در عهد فردوس آشیاني سال سیوم همراه اعظم خان بمهم
خانجهان لودي تعین یافته در همان سال باضافهٔ پانصدي
پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای
علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداولي افتاد پای
مشار الیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین‌الدوله بتادیب عادل
خان قرار یافت - و بهتر در تعینانیان مهابت خان خانخانان
(که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت - سال ششم
در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد هنگامے (که مراري بیجاپوري بکمک
اهل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن
لاشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده
گرد گرفتند - ازانجا (که راه برآمدن نبود) پیاده شده
با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگهه
پسر او را (که در وطن بود) بارسال خلعت و منصب هزار
و پانصدي هزار سوار و خطاب راوي بر نواخت - سالی چند
همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض
درگذشت و پسرے نداشت جای او بپسر عم پدرش روپسنگهه
ولد روپ سنگه بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش
خود را ببارگاه سلطاني رسانیده بود) بمنصب نهصدي ذات
و سوار و خطاب راوي سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنهٔ
رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبهٔ اجمیر (که وطن
متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان
مراد بخش بیساق بلخ دستوري پذیرفت - و در جنگی (که سال
بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان
روهله و اصالت خان بمیان آمد) در منقل هراولي جا داشت
و بعد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته
عرصه پیمای وادی فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدي هزار سوار تصاعد نمود - ازانجا [که شاهزادهٔ
مزبور بنابر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

نبرد پیشه (که جانگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده بجنگ پیش مي‌آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خود درخواست آمدن خود بحضور و تعین بندهٔ دیگر دران دیار نمود] بعضی از راجپوتان بے حکم از بلخ و بدخشان معاودت نموده به پشاور رسیدند - راو مزبور هم ازانجمله بود - چون این معني بعرض خسرواني رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن ناحیه دستوري یافت) از بهمراهی شاهزادهٔ مزبور مراجعت بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان در منقل هراولي مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی شاهزادهٔ مرقوم (که بمعاودت مامور گردید) بحضور رسید - سال بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت و بدستور سابق در منقل هراولي تعین یافت - و در جنگی (که بسرداری رستم خان و قلیج خان (۲) با قزلباش رو داد) خدمات نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم روزگارش سپري گشت - چون فرزند نداشت امرسنگهه و غیره نبائر راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگهه بپیشگاه سلطنت آمدند امر سنگهه را (که شایستهٔ جانشیني بود) پادشاه بمنصب

(۲) نسخهٔ [ب] نقیح خان •

هزاري نهصد سوار و خطاب راوي و عطای اسپ با زین نقره
و برادرانش را بمناصب مناسب مباهات بخشیده رام پور وطن
نیاکانش در جاگیر او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست
و پنجم باضافهٔ یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اورنگ زیب
بهادر (که بار دوم بمهم قندهار دستوري یافت) رخصت
پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه
بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم
بالتماس شاهزادهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي (۲)
هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات
دکن گردید - و سال سي و یکم حسب الطلب بحضور رسیده
همراه مهاراجه جسونت سنگهه بصوبهٔ مالوه تعین گردید - که
سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیري
و رو دادن مصاف در هراولی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل
بای داده بپای فرار بوطن خود شتافت - پس ازان ملازمت
خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاقب شجاع نامزد
شد - و از کم خردي پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار
مختلفهٔ حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت
پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنگهه
بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] دو هزار و پانصدي ٭

سالهیر (که بر مردم پادشاهي ریختند) او بکار آمد - و محکم
سنگهه پسرش دستگیر شد - بعد چندے زر داده رهائي یافته
پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خود را رسانید
و باضافهٔ منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکري
مي پرداخت - سال سي و سیوم گوپال سنگهه پسر محکم سنگهه
از وطن خود رام پور آمده بنوکري ارثي سرگرم شد - و بنابر
مراعات بند و بست رتن سنگهه پسر خود را در وطن فرستاده بود
او خود سري اختیار کرده براى خرج پدر نمي‌فرستاد - هرچند
گوپال سنگهه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل
و دوم رتن سنگهه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول
اسلام بخطاب مسلم خان سر بر افراخته حاکم وطن گردید
گوپال سنگهه از همراهئ شاهزاده بیدار بخت جدائي گزیده
پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد
سال چهل و ششم گوپال سنگهه چندراوت بحضور آمده
قلعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهئ
مرهته گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه
با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبهٔ مالوه یافته
متصل سارنگپور مضاف صوبهٔ مذکور رسیده بود) مانع دخل
تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون
همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

بر مقابل از رفاقت پهلو تهي كردند - گولهٔ اجل باو رسيده كارش تمام ساخت *

* راى رايسنگهه *

پسر راى كليان مل زميندار بيكانير است - و از الوس راتهور در چهارم پشت براى مالديو نسب او منتهي ميشود - چون آوازهٔ قدرداني و جوهر شناسى عرش آشياني بر زبانها افتاد و آثار اقبال از وجنات احوال آن پادشاه خاطر نشين كه و مه گرديد راى مزبور با رايسنگهه پسر خود سال پانزدهم در اوائل (كه معمورهٔ اجمير مطرح رايات سلطنت بود) بملازمت خسرواني كامياب گرديده خود را بفتراك دولت بست - و صبيهٔ برادر خود را داخل پرستاران محل سراى خسرواني (۲) ساخته سر رشتهٔ اختصاص بدست آورد - تا سال چهلم اكبري بمنصب دو هزاري سربلندي داشت - رايسنگهه سال هفدهم (كه عزيمت تسخير گجرات پيش نهاد خاطر سلطاني شد) با جمعے كثير دستوري يافت - كه در نواح جودهپور وطن مالديو توقف گزيده سد راه گجرات باشد - تا اهل بغي ازان صوبه در ملک پادشاهي درآمد نكنند - نامبرده با بندهاى ديگر پاى ثبات دران حدود افشرد پس ازان [كه ابراهيم حسين ميرزا در جنگ سرنال شكست يافته راه ممالک پادشاهي پيش گرفت - و ناگور را (كه بجاگير

---

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاه *

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فرخ خان پسرش بحراست
آنجا مي پرداخت) محاصره نمود] رای رایسنگهه با امرا (که
دران ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست
از محاصره کشیده روانهٔ پیش گردید - رایسنگهه دنبال نموده
جنگ انداخت - و خود مصدر ترددِ شایان شده میرزا را شکست
داد - سال هیزدهم (که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت)
پادشاه او را پیشتر کسیل فرمود - نامبرده پس از ورود موکب
سلطاني بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا
پیشقدمي بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم
همراه شاه قلي خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو
تعین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقهٔ فروگذاشت
نکرده سپس [که این فوج بمحاصرهٔ قلعهٔ سوانه (که پناه گاه
چندر سین بود) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندر سین (که
هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین
سال رایسنگهه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید
پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت
انصراف داد - اما چون کشایش قلعهٔ سوانه مدتے صورت
نبست اوائل سال بیست و یکم (که شهباز خان باین کار مامور
شد) رایسنگهه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر
در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

و سروهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس والا گردیدند او باتفاق سید هاشم بارهه بر طبق اشارهٔ پادشاه در قصبهٔ نادوت رخت اقامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور بسته در ایل ساختن متمردان آن نواحي فراوان سعي بکار برد و سلطان دیوده (۲) زمیندار سروهي (۳) بنابر توحش ذاتي رخت ادبار بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصرهٔ آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائي بنه و بار از موطن خود طلبداشت - ازانجا (که سلطان دیوده برسر این قافله ریخته هنگامهٔ نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق هزیمت پیموده بابوگدهه (۴) شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک سروهي در منتهای صوبهٔ اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانیئ و اچل بمعنی کوه - بتحریفات روزگار بدین نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت کروه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعهٔ بنا نموده راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضي آبادان آنقدر که باهل تحصن کفایت نماید - و اصناف گل و ریاحین و هوای انبساط آور دارد) رایسنگهه در سروهي

---

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اکثر جا بتای فوقاني آمده (۳) در [بعضی نسخه] دیوره آمده (۴) نسخهٔ [ب] بالو گدهه *

تصرف نموده بايوگدهه شتافت - و در كمتر سعي كار بر محصوران تنگ ساخت - سلطان ديوده سراسيمه گرديده كليد قلعه را سپرده راى رايسنگهه جمعى را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپايهٔ سرير سلطاني رسيد - و در سال بيست و ششم (كه آمد آمد ميرزا محمد حكيم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشياني را عزيمت آنصوب پيش نهاد داعيه گشت) راى رايسنگهه و جمعى ديگر را با فيلان نامور پيشتر رخصت مرحمت شد - و بهتر تعينات شاهزاده سلطان مراد (كه بدفعيهٔ ميرزا محمد حكيم مرخص شد) گرديد - اواخر همين سال (كه معاودت لشكر پادشاهي بدارالخلافه شد) او با ديگر تيولداران صوبهٔ پنجاب دستوري بدانصوب يافت - و سال سيم همراه اسمعيل قلي خان برسر بلوچستان ارتخاص پذيرفت - و سال سي و يكم صبيهٔ او بعقد ازدواج شاهزاده سلطان سليم درآمده بر منزلت او افزود - و سال سي و پنجم برخصت وطن خود بيكانير كام دل اندوخت و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سي و ششم با جمعي دلاوران بكمك خانخانان عبد الرحيم (كه سرگرم مهم تتهه بود) نامزد شد - و سال سي و هشتم چون خويش او (كه پسر راجه رامچند بگهيله بود - و پس از فوت راجه اورا از پيشگاه مكرمت بر نواخته بقلعهٔ باندهو تعلقهٔ پدرش فرستادند) در راه از سكهاسن افتاد و بچاره گري خود گرفت اما بشست

و شوری بے هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدردان بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریبے از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکے از نوکرانش بعرض رسید و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر بازپرس طلب حضور گردید رای رایسنگهه اورا پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت چندے از کورنش باز ماند - و بهتر مورد نوازش شده سورتهه در اقطاع یافت - و تعیناتِ دکن گردید - او از بر خود غلطي لختے به بیکانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه روانه شد در راه درنگ داشت - هرچند عرش آشیاني در مراتب اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامے از حضور تعین شد - که اگر بدان خدمت نمي شتابد بحضور والا برگرداند ناگزیر بعتبهٔ سلطنت رسید - چون کجروي را شایسته پاسخے نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بپاس حقوق دیرین صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل و پنجم (که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و شیخ ابو الفضل بجانب ناسک تعین شد) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت چون در بنگاه او دلپت پسرش شورش برپا نموده بود بدین تقریب دستوری یورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت آستانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمراهی شاهزاده

سلطان سلیم بمهم رانا تعین گردید - در عهد عرش آشیانی بمنصب چهارهزاری رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی پنجهزاری شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید او مامور شد که همراه محل بیاید - بیحکم از اثنای راه جدا شده بوطن خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از کابل باستصواب شریف خان امیر الامرا فوطه در گردن کرده ملازمت نمود و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) یکهزار و بیست و یک هجری بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپت - که در عهد اکبری بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سي و ششم در مهم تته بکمک خانخانان تعین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک همراه داشت بنابر کم‌همتي از دور تماشائي بود - سال چهل و پنجم (که عرش آشیاني بدیار دکن بودند - و مظفر حسین میرزا بنابر پست و بلند شدن سخن با خواجگي فتح‌الله از کم‌حوصلگي راه آوارگي سپرد) او ببهانهٔ تفحص میرزا با مردم خود از اردو برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش بتادیب او تعین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود پادشاه رقم صفح بر نامهٔ جرائم او کشیده فرمان طلب فرستاد او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب خانجهان لودي عفو زلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

آمده ملازمت نمود بعنایت خلعت و خطاب رائي سر بلند گردیده جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه مي‌نویسد که رای رایسنگهه پسر دیگر نیز داشت سور سنگهه نام - بارجود آنکه دلپت پسر تیکهٔ او بود میخواست که سور سنگهه جانشین باشد بتقریب محبتی که با مادر او داشت - در وقتی (که احوال فوتش مذکور شد) سور سنگهه از کم خردي ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته تیکه داده - پادشاه را این عبارت (۲) خوش نیامد - گفت اگر ترا پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست خود تیکه بر پیشاني دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیري پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب افزود شده (۳) بکمک میرزا رستم صفوي (که بحکومت تهته نامزد شده بود) تعین گردید - در سال هشتم چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنگهه مذکور جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستي فوجدار آن نواحي گرفته بحضور آورد چون مکرر ازو قبائح سرزده بود بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگهه پانصدي ذات و دویست سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه بتذکار در آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] این خوش نیامد (۳) در [بعضی نسخه] افزوده بکمک *

* راجه رامداس کچهواهه *

پدرش اردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود لوني (۲) روزگار بسر مي‌برد - رامداس در بدو حال نوکر رایسال درباري شده خود بوسیلهٔ راجهٔ مذکور در سلک بندهای عرش آشیاني منسلک گشته در کم فرصتها ترقي نموده بمنصب پانصدي امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخانان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعین شد] مهمات دیواني بنیابت راجه بدو تفویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضر باشي نوعی در مزاج پادشاهي جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها مي‌اندوخت - گویند حویلیئی وسیع مطبوع در قلعهٔ آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکي قیام داشت - و چون عرش‌آشیاني در ولوج و خروج محل تعین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی بیرون مي‌آمد رامداس با دویست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر مي بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگهه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهي و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بر خزانه و کارخانها مامور

---

(۲) نسخهٔ [ب] برني *

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا
در عهد جهانگیري بافزوني منصب و مزید جاه و حشمت چهرهٔ
کامیابي افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست
هجري بهمراهي عبدالله خان صوبه‌دار گجرات بمهم دکن تعین
گشته بخطاب راجگي و عنایت نقاره سر بر افراخته قلعهٔ رنتهپور
(که از اعاظم قلاع هندوستان است) بدو مرحمت شد - و مشهور
آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازي یافته - اگرچه در اقبالنامه
ننوشته - چون از راه ناسک بدولت‌آباد شتافته از چیره دستیهای
ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معاودت نمودند جنت‌مکاني
از روی عتاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار بر خود
هموار کرده بودند) کشیده طلبید - و هر یکی را دیده چیزے
میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته
فرمود - تو بیک تنکه یومیه نوکر رایسال بودي - پدرم تربیت کرده
بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف
شرم خطاب راجه کرن هم نکردي - امیدوارم که از دین و دنیا
بے بهره شوي - و او را ملازمت ناکرده بمهم بنگش تعین نمود
راجه درانجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست
و دو هجري درگذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد
چه در مذهب هنود مقرر است که هرکه از دریای سنده گذشته
بمیرد جهنمي میشود - در رنگدهٔ ملال آباد پانزده عورت و بیست

مرد همراه دستار راجه ستي شدند *

در جود و بخشش درانوقت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغی خطیر میداد - و بچاران و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچي او آمده مي‌گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازي نگاه میداشت - اگر بای (۲) میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بزمین میزد - و بد میگفت و تمن داس (۳) پسرش در سال چهل و ششم اکبري از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاري زیر دستان بر نشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آورند - آن شوریده سر بآویزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندي پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیاني به پیش خانهٔ او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلپ نراین بپایهٔ امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

* راجه باسو *

زمیندار مؤ و پتهان است - که اُلکائیست از دوابهٔ باري صوبهٔ پنجاب پیوسته بکوهستان شمالي آنصوبه - هنگامے (که

(۲) نسخهٔ [ب] بازي میداد (۳) در [بعضے نسخه] تمن داس *

قضیهٔ ناگزیر جنت آشیانی روزگار را برشورانید - و فتنهای خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد) سلطان سکندر سور (که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید) سر بفساد برداشت - بخت مل (که دران وقت بریاست این الکا سر اعتبار می‌افراخت - و در شور افزائی و افساد بیکتائی اشتهار داشت) همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد - پس ازان (که در سال دوم عرش آشیانی سکندر را در قلعهٔ مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهی از وجنات احوال متحصنان نمایان‌تر میشد) ازانجا که رسم بیشترے زمینداران هندوستان آن است (که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هرکه غالب و شور افزا باشد همرهی می‌نمایند) درین ولا بوسیلهٔ حیلهای زمیندارانه آمده ضمیمهٔ لشکر پادشاهی گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمهٔ سلطان سکندر هنگامے (که بلدهٔ لاهور مطرح الویهٔ فیروزی بود) با آنکه ایذای خون آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن نشمرده‌اند نظر بفتنه‌انگیزی و شور پشتی او بیرام خان افتای اورا قرین مصلحت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانی آن دیار براجه باسو رسید او همواره شاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

بجا آوردے - هنگامے (که عرش آشیاني بعد فوت میرزا محمد حکیم و بتصرف آوردن زابلستان استقرار صوبهٔ پنجاب از متحتمات دانسته طرح اقامت دران ناحیه ریختند) راجه باسو از کوتاه نظري و تبه خیالي سرتابي پیش گرفت - بنابرین در سال سي و یکم حسن بیگ شیخ عمري بر سرش تعین گشت - که اگر آن بومي اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهي به پتهان رسید راجه باسو از نوشتهٔ راجه تودرمل از خواب غفلت در آمده بهمراهیِ حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیهٔ استکانت سود - پس ازان در سال چهل و یکم بسا بوم نشین را بخود یاور گردانیده باز از بد گوهري سر از فرمان پذیري بر تافت عرش آشیاني پتهان و آن نواحي را باقطاع میرزا رستم قندهاري مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوري یافت و آصف خان نیز بیاوري همراه شد - بناسازگاريِ دو سردار کار سرکار تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه تعین گردید - بندگان پادشاهي پیمان یکتادلي بسته بخدمتگري پای همت افشردند - و قلعهٔ مؤ را (که باستواري و دشوار کشائي مشهور و مقر آن مغرور بود) گرد گرفتند - تا در ماه سترگ آویزه گوهر راد مردي مي‌افروخت - آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید باز فوجے بتنبیه او مامور شد - جمیل بیگ پسر تاج خان را

مردم او کشتند - پس ازان راجة مسطور دست توسل بدامن
شاهزاده سلطان سلیم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو
بر جرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل
و نهم (که شاهزاده بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست)
او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بنابر وفور وحشت
آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزاده زبان شفاعت
کشاید) عرش‌آشیاني مادهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او
فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چون جنت‌مکاني بر تخت
سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدي
سربلندي یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوري پذیرفت
و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري
جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه
اند - که احوال هر دو براسه ترقیم یافته *

* راجه مانسنگهه *

پسر راجه بهگونت داس کچهواهه است - بعقل درست
و شجاعت فراوان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان
سلطنت عرش آشیاني بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه
خلافت بخطاب فرزندي و گاهے بمیرزا راجه مخاطب میشد
در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای
مغرور مامور گردید - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

و پنج در حوالیِ گلکنده(۲) (که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود) جنگی عظیم رو داد - راجه رامساه گوالیري با پسران کشته شد و دران زد و خورد رانا با کنور مانسنگهه در افتاده آویزشها نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگهه در محلات او فرود آمده فیل رامساه (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین راجه بمردم مانع گشته عبرتے عاید شد پادشاه بعتاب طلب حضور نموده چندے از مجرا ممنوع فرمود *

چون سپه داریِ پنجاب براجه بهگونت داس مقرر گشت حراست حواشیِ رودبار سندهه بکنور تفویض یافت - سال سیم سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتیِ عرش آشیاني (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد و کنور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفیِ میرزا افراسیاب و میرزا کیقباد را با تبعه و لاحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته بملازمت رسید - عرش آشیاني تا دریای نیلاب انتهاض نموده کنور مانسنگهه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلادت و مردانگي طایفهٔ روشاني را (که برهزني و قطاع الطریقي سنگ راه خیبر بودند) مالشے بسزا داد - و چون راجه بیر بر در اُلکای سواد

(۲) نسخهٔ [۱] کوکنده *

بشورش یوسف‌زئي فرو رفت و زین خان و حکیم ابوالفتح طلب
حضور شدند این مهم بمانسنگهه تفویض یافت - و چون زابلستان
براجه بهگونتداس قرار یافته او از سندهه گذشته سودائي
گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سي و دوم
چون ظاهر شد (که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس
راجپوت برعایای زابلستان بیداد میرود - و کنور در ستم رسیدگان
دیده وري بکار نمي‌برد) آنملک ازو برگرفته تیولش در شرقي دیار
مقرر شد - و خود بمالش روشانیان مي پرداخت - و در همین
سال (که ... بهار در اقطاع الوس کچهواهه قرار گرفت) کنور
بپاسبانیء آن ملک دستوري یافت - سال سي و چهارم که پدرش
در گذشت بخطاب راجگي و منصب پنجهزاري بلند مرتبه
گردید - و چون بصوبهٔ بهار شتافت بر بنگاه پورنمل کندهوریه
(که نخوت فروشي میکرد) شتاب آورده جای بسیار برگرفت
او قلعه نیارست نگاهداشت - زینهار خواست - ازانجا بیازش
راجه سنگرام چالش نمود - او پذیره شده فیلان و تنسوقات آن دیار
برگذرانید - راجه به پتنه برگشته بر سر رنپت چروه تاخت
نموده فراوان غنیمت اندوخت *

و چون از سرتابان تباه سگال آن ناحیه وا پرداخت در سال
سي و پنج از راه جهار کهند فوجی بولایت اردیسه کشید - و آن
که همواره مرزبان جداگانه کارکیائي کردے - ازین

بیشتر چندے پرتاپ دیو فرمان روا بود - پور او برسنگهدیو
از بدگوهري و تباه دمسازي بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته
زهر بر خوراند - و جاوید مردگي اندوخت - دران نزدیکي مکندديو
از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروي بر آشفته در سگالش
باد افراه شد - و چنان وا نمود که زنش بدیدن مي آید - دولیهای
سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست
دویست کار دیدهٔ پردل داده بحصار در شد - وازانجا (که
پدر آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگي برو
گرائید - رسم نبود که راجه اندوختهٔ نیاگان و پیشین بزرگان برگیرد
هفتاد پاستاني گنجینه را قفل برشکست - و نهادهٔ چندین گذشتگان
برگرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیری
خرد سرباز زد - و بطبیعت پرستاري کرده برنهاد - سلیمان
کرراني (که بر بنگاله مسلط شده بود) بایزید (۲) پسر خود را
از راه جهارکهند بیازش آنملک فرستاد - و اسکندرخان اُوزبک را
(که از عرش آشیاني بغي نموده نزد او شتافته بود) همراه داد
راجه از تن آساني دو فوج بسرداری جهپت رای (۳) و درگا تیج (۴)
بجنگ تعین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار
خداوند بازگردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بناکامي

(۲) در [اکثر نسخه] بازید (۳) در [بعضی نسخه] جهت رای (۴) در
[بعضی جا] درگه پنچ آمده ۰

تن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیکار چهره بر افروخت - راجه و جهپت رای بمردانگي نقد زندگي سپردند و مرزباني بدرگا تیج باز گردید - سلیمان او را بدستان سرائي نزد خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه‌داری منعم خان خانخانان و خانجهان ترکمان بسیارے ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی لوهاني بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال (۲) بدان دیار درآمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید راجه پا افشرده دست بر نداشت - ناگاه قتلو (که بیمار بود) درگذشت - و عیسی وکیل او نصیر خان پور خرد اورا بسري برداشته با راجه آشتي پیش گرفت راجه بتکدهٔ جگناتهه را با توابع بخالصه ضبط کرده ببهار برگشت - و آن پرستشگاهےست از مشاهیر معابد هندوستان در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر و خواهر او از صندل برساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کسرے راجه اندرمن مرزبان نیلگر پربت برهنموني آگاه دلے (که ایزد جهان آفرین را بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصرے آباد کرد - راجه را شبے بخواب نمودند - که در فلان روز چوبے بدرازی پنجاه و دو

(۲) در [بعضی نسخه] سال و مه *

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص ایزدي ست - برگیرد - و بخانهٔ در بسته هفت روز نگاه دارد بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد همچنان در بیداري یافت - آنرا جگناتهه نام نهاد - گویند کالا پهار نوکر سلیمان کرراني چون برین دیار چیره دستي یافت آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افگند باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار برشویند - و تازه رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاري کنند - و هر بار (که شیلان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آورند) تا بیست هزار کس بهره از الوس برگیرند - و ارابهٔ شانزده پایگي برسازند - و برو سوار گردانند - و پندارند هر که آنرا بکشد از نکوهیدگي پاک گردد - و سختي روزگار نبیند - و ازو فراوان خارق عادت برگذارند *

بالجمله تا عیسی وکیل قتلو زنده بود پاس پیمان راجه نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران قتلو عهد را بر شکسته سر شورش برداشتند - راجه در سال سي و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست سعید خان صوبه‌دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها آوارهٔ دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند (که زمیندار عمدهٔ آن ملک بود) بردند. اگرچه سعیدخان ببنگاله برگشت اما راجه دست

از تعاقب نکشیده سارنگ گذهه را (که پناه جا اندیشیده بودند) محاصره کرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه‌آباد جاگیر بآنها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجري ملک اودیسه ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که سلطان خسرو را بمنصب پنجهزاري و اقطاع اودیسه بر نواختند) راجه باتالیقی او اختصاص گرفته بجاگیر بنگاله و پاسباني آندیار دستوري یافت - و راجه بحسن تدبیر و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیارے از ولایت بهاٹي و زمینداران دیگر گرفته داخل ملک پادشاهي ساخت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجري نزد آک محل جائے پسندید که آسیب کشتي بدو کمتر رسد - شیرشاه نیز این مکان را خوش کرده بود - بلدهٔ حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم ساخت - راج محل نیز نامند - و در سال چهل و یکم لچهمي نراین زمیندار کوچ (که آباد ملکے سمت شمالی گهوڑه گهات - دو صد کروه طول - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براجه ملاقات کرد - و همشیرهٔ خود را براجه داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري (که عرش آشیاني عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم بصوبهٔ اجمیر بمالش رانا دستوري یافت) راجه را با بحالی حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعین کردند - چون دران ایام

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشد راجه یتاق آن ولایت
آسان بر شمرده جگت سنگهه پسر کلان خود را بپاسبانی فرستاد
جگت سنگهه در راه زندگی بسپرد - مها سنگهه پور او را (که
خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه
عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته
بآویزه بر آمدند - چشم زخمے رسید - اگرچه بنگاله از دست
نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم
(که از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتے در اجمیر
بسر برده تا اُدیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بسیچ
خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که
ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگهه
بدان سو رهنمائی کرد - اما باغوای واقعه طلبان شاهزاده بضبط
آگره رو آورد - مریم مکانی برای پند پذیری او از قلعه سوار
شدند - شاهزاده بخجالت از چهار کروهی دارالخلافه عنان تاب
گشته کشتی سواره راه الهآباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده
جدا شده بمالش بد گوهران بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیرپور
با مخالفان در آویخته بر شکست - میر عبد الرزاق معموری
بخشی صوبهٔ بنگاله (که دستگیر شده بود) در معرکه با طوق
و زنجیر بدست آمد - و پس ازان (که از بندوبست آن مملکت
خاطر جمع ساخت) بحضور رسیده بمنصب هفت هزاری

هفت هزار سوار (که دران وقت هیچ امیر عمده زیاده
بر پنجهزاري نمي شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا
عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال
عرش آشیاني باتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو
(که در زعم مردم رتبهٔ والیعهدي داشت) افتاد - اما جنت‌مکاني
ببحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید
و پس از جلوس جهانگیري بدان حکومت شتافت - اما در همین
سال از بنگاله تغیر شده چندے به تنبیه سرکشان رهتاس مامور
بود - ازانجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوري یافت
که سر انجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار
شتابد - مدتے در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیري
باجل طبعي در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتے و طرفه ساز
و سر انجامے بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت
و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک
سرے و سردارے بود - گویند دران هنگام (که مهم دکن
بخانجهان لودي باز گردید) پانزده پنجهزاري صاحب علم و نقاره
(مثل خانخانان و راجه مانسنگهه و میرزا رستم صفوي و آصف
خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهار هزاري تا صدي
یکهزار و هفتصد منصبداران کمکي بودند - چون ببالا گهات

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید (که سیرے بیک روپیه آرد پیدا نمیشد) روزے راجه سر دیوان برخاسته بالحاح گفت - که اگر من مسلمان مي بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تنبول از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد روپیه به پنجهزاري و باین حساب تا صدي یومیه قرار داده هر شب زر در خریطه کرده بالای آن نام آن شخص مي‌نوشت و بهر یک مي فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر منقضي شد) هرگز ناغه نشود - و بمردم اردو تا رسیدن رسد اجناس را بنرخ آنبیر (۲) مي فروخت - گویند راني کنور منکوحهٔ راجه (که مدبرهٔ عاقله بود) از وطن سربراه کرده مي فرستاد راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده میکرد - و یک وقته طعام بهمه متعینه مي‌فرستاد *

گویند روزے سیدے با برهمنے در رجحان اسلام بر دین هنود ببحث در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داري خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیست

---

(۲) نسخهٔ [ب] بنرخ آن نیز *

اما دین هنود (که چندین مدت است) اگر همه صاحب کمال مذهب باشد همین که مرد سوختند - و بباداش دادند - اگر کسے شبها آنجا رود بیم آسیب جنّه است - و در اسلام در هر قصبه و شهر چندین بزرگان آسوده اند - که بزار و بتبرک درمیان است و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنگاله در منگیر بصحبت شاه دولت نامے (که از صاحب کمالان آنوقت بود) رسید - شاه فرمود باین همه دانش و فهمید چرا مسلمان نمیشوي - راجه عرض کرد که در کلام الهي واقع شده * ختم الله علی قلوبهم * اگر بتوجه شما قفل شقاوت از سینهٔ من برداشته شود فورا مسلمان میشوم - و یکماه باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبه اش نبود سود ننمود و لله در قائل * * شعر *

* فیض درویشان چه در یابد دل افسرده را *
* مس چو باشد کشته بے حاصل ز فیض کیمیا ست *

گویند راجه مانسنگهه هزار و پانصد حرم داشت - و از هریکے دو پسر و سه پسر بهم رسید - اما همه درحیات پدر زندگي بسپردند - مگر راجه بهاو سنگهه - او هم از باده پیمائي بافراط بعد از پدر زود در گذشت - علیحده مذکور شده *

* راجه راجسنگهه کچهواهه *

پسر راجه اسکرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه

بهارامل مورد نوازش بے پایان عرش آشیاني گردید هر یک
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقي کرد - راجه اسکرن سال
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد
و سال بیست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبهٔ بهار
تعین گردید - و در سال سیم بمنصب هزاري افتخار اندوخت
و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوري
پذیرفت - چون پادشاه سال سي و یکم دو امیر بهر صوبه
تعین فرمود صوبهٔ آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال
سي و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر
روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجسنگهه بخطاب راجگي
و منصب در خور سر عزت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن
بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب صدور
یافت) سال چهل و چهارم بدولت آستانبوس پیوست - پستر
بقلعه داری گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامے (که
پادشاه متوجه محاصرهٔ قلعهٔ آسیر بود) بحضور آمده بسجدهٔ نیاز
جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان
پتر داس بتعاقب بر سنگهدیو بندیله (۲) (که دزدانه برسر راه آمده
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) ماموز گردید - و چون
در استیصال طایفهٔ بندیله ترددات شایسته و مساعی جمیله

---

(۲) در [بعضی نسخه] بوندیله •

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم
جنت مکاني بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه
(۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجري درانجا فوت نمود
رامداس پسر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سرفرازي یافت
و سال دوازدهم بخطاب راجگي ممتاز شد - و اواخر همین سال
از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي و هفتصد سوار
سربلند گردید - یکی از نبائر او (که پرسوتم سنگهه نام داشت)
سال ششم جلوس فردوس آشیاني بربقهٔ اسلام درآمده موسوم
بسعادتمند گردید - و بعطای خلعت و اسپ و زر نقد مورد
عاطفت گشت *

* راجه رایسال درباري *

پدرش راجه سوجا پسر راجه رای رایمل شیخاوت است
که حسن خان سور پدر شیرشاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده
در کچهواهه دو فرقه اند - یکی راجاوت[۲] - که میرزا راجه مانسنگهه
و نیاکان او اند - دوم شیخاوت[۳] - که راجه لونکرن و راجه رایسال
و اقران او باشند - گویند یکی از اسلاف آنها را فرزند نمیشد
درویشی بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود
مبشر ساخت * - بعد چندے بیمن دم گیرای آن بزرگوار

(۲) نسخهٔ [ب] یکی جاوت (۳) نسخهٔ [ب] سنچاوت *

پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخاوت موسوم گردید *

راجه رایسال بدستیاری اقبال منظور نظر عرش آشیاني شده بقرب و اعتبار از همسران برتري اندوخت - و چون آثار نیکو منشي و مزاج داني از چهرۀ احوالش پیدائي گرفت روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهي بر رای رزین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبري منصب او را تا سال چهلم هزار و دویست و پنجاهي نوشته - ظاهرا دران وقت این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که هزاري و مافوق اورا کمتر از پانصدي اضافه ندهند - در زمان جنت مکاني بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعین دکن گردید - و مدتے گذرانیده همانجا زندگي بسپرد - عمر هم دراز یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یکے ازینها کثیر الاولاد بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهي قیام داشت مادهو سنگهه و غیره نبائرش از خود سري و تبه خیالي جمعے اوباش و رنود فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهندار و غیره متصل آنبیر است) بزبردستي متصرف شدند - متهرا داس بنگالي (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهي سعادت حضور مي‌اندوخت) از حسن رای لختے تدابیر بکار برده پارۀ

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره در سه کس برشادت و راجگي نام برآوردند باقي پسران و پسر زادهای او (که جم غفیر بودند) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریقي و مفسدي میگذرانیدند *

* رانا سکرا *

پسر رانا اودیسنگهه بن رانا سانکا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیاني رادهٔ مخالفت مي‌پیمود او رو بملازم پیشگي آورده بمنصب دو صدي شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنت مکاني بانعام دوازده هزار روپیه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - و در آخر همین سال با جمعی به تنبیه دلپت بهورتیه نامزد گردیده مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار سوار علم عزت بر افراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گردید *

* راجه مها سنگهه *

ولد راجه جگت سنگهه بن کنور مانسنگهه کچهواهه - پس از فوت پدر بجانشینیِ پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش آشیاني (که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

پرتاپ سنگهه برادر راجه مانسنگهه (که مدار کار او بود) از سهل انگاری رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصهٔ رزم آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت مها سنگهه قایم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال کهوکروال و قاضی مؤمن در مضافات صوبهٔ مذکور غبار فتنه برانگیخته بودند) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود سال پنجاهم بمنصب دو هزاری سه صد سوار سرفرازی یافت سال دوم جهانگیری با فوج بمهم بنگش تعین یافت - سال سیوم خواهر اورا هشتاد هزار روپیه ساچق فرستاده داخل محل کردند - راجه مانسنگهه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال پنجم بعنایت علم سر بلندی اندوخت - و در همین سال به تنبیه بکرماجیت زمیندار باندهو (که بغی ورزیده بود) تعین گردید سال هفتم اضافهٔ پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد فوت مانسنگهه چون پادشاه بنابر وفور توجه بر بهاو سنگهه اورا کلانتر قوم ساخت بتلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندهو در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عنایت نقاره چهرهٔ ناموری برافروخت -- سال یازدهم باضافهٔ پانصدی ذات پانصد سوار درجهٔ ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش هجری در بالاپور ولایت برار پا بعدم خانه

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگهه است که احوال او جداگانه رقمزدهٔ کلک وقائع نگار شد *

* راجه سورجمل *

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سگالي و آشوب طلبي پدر را از خود سرگران داشتے آخرها راجه بنابر توهمے (که از کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زنداني ساخت - پس از فوت راجه چون در پسر دیگرش (۲) رشدے احساس نمیشد ناچار جنت مکاني جهت انتظام سلسلهٔ زمینداري و پاسباني آن اُلکا سورجمل را بخطاب راجگي و منصب دو هزاري برنواخته محال زمینداري را با زر و سامانے (که از سالها اندوختهٔ پدرش بود) بے سهیم و شریک بدو مرحمت فرمود - و بهمراهي مرتضی خان شیخ فرید (که بتسخیر قلعهٔ کانگره مامور شده بود) دستوري یافت - چون بمساعي شیخ کار بر متحصنان بدشواري کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام نا سازي و کار شکني در آمده پردهٔ آزرم از میان برگرفت و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی خان بحضور نوشت - که آثار بغي و نا دولتخواهي از وجنات حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بترتیب فتنه و آشوب

---

(۲) در [بعضی نسخه] در دو پسر دیگرش *

نیارست پرداخت لا علاج بپادشاهزادهٔ شاهجهان ملتجي گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من سوء مزاجي بهم رسانیده - و بعصیان و بغي متهم نموده در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگي در پیچید - و فتح قلعه در عقدهٔ توقف افتاد - او حسب الالتماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام بهمراهی شاهزاده بمهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا با شاه قلي خان محمد تقي بخشی سرکار خود بدان مهم تعین نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلي خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمي آید و این کار ازو متمشي نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلي خان را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بود) با فوج تازه زور رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نخست

جمعے از بندهای درگاه را ببهانهٔ آنکه مدتها یماق کشیده بےسامان شده‌اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه آن قابو طلب آثار بغي و فساد ظاهر ساخته دست تعدي و تطاول دراز نمود - و اکثرے از پرگنات دامن کوه را (که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود) تاخته از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گردید - سید صفي بارهه با بقیهٔ کمکیان (که با وصف رخصت او هنوز بجاگیر خودها نرفته بودند) با جمعے از خویشان پای همت افشرده شربت شهادت چشید - و برخے زخمي گشتند - و بعضے بتک پا خود را بگوشهٔ سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست آن مدبر حیله ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزے چند بسر آرد - راجه (که از حقیقت کار آگهي داشت) بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلادت پیش نهاد - سورجمل از بخت برگشتگي بے آنکه بژرفی معامله وا رسد از غایت جسارت و دلیري بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار بکشتن داده راه آوارگي سپرد - و قلعهٔ مؤ و مهري (که اعتضاد قوی او بود) بے تعب بدست آمده ماکے (که ابا عن جد باو رسیده بود) پی سپر عساکر پادشاهي شد - و او بحال تباه بکریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواري

بر فرق روزگار خود بیخت - و در همان آوارگي رخت ادبار بمقر سقر کشید *

* راجه سورجسنگهه راتهور *

پسر اودیسنگهه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیندار مارواز است - که آلکائی سمت از صوبهٔ اجمیر - درازا صد کروه و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سروهي و ناگور و بیکانیر داخل آن - رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون معزالدین سام از کارزار پتهورا (۲) را پرداخت پیکار (۳) جیچند راجهٔ قنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائي بگنگ در شده بسیلاب نیستي رفت - نژاد (۴) او بناکامي افتاد - سهیا برادر زادهٔ او در شمس آباد مي بود - او نیز با بسیارے بعدم سرا رخت کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتهاما و اچهه عزم گجرات نمودند و در پالي (۵) نزدیک سوجت چندے بر آسودند - دران هنگام قوم مینه (۶) بتاراج سکنهٔ آنجا (که گروه برهمن بود) رسیدند - اینها برآمده دادمردانگي داده بر شکستند - برهمنان بنیایشگري پیش آمدند و گرد ناکامي شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] پتهورا (۳) نسخهٔ [ب] هوای تسخیر ملک بیکارجي چند (۴) نسخهٔ [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخه] پالي (۶) یا منیه باشد *

چابکدستي بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند
(۲)　(۳)
سوتیک جدا شده ایدر را از میده بگرفت - راچهه ببکلانه رفته
آن ملک را از کولي بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها
دران ملک جا گرفت - اسوتهاما (که در ماروار ماند) رفته رفته
کار فرزندان او بالندي گرا شد - رای مالدیو شازدهم پور
اوست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین
گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیاني (که پادشاه باجمیر
شتافته بعد فراغ زیارت عطف عنان بجانب ناگور نموده
به بند و بست آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسرواني
دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید
جمعے از امرا به تنبیه او تعین شدند - و کله برادرزادهٔ او (که
در شهر سوجت مي بود) از تعاقب امرا بعجز گرائیده
بلشکر پادشاهي پیوست - و چون فوج پادشاهي مهموارا تاخته
(۴)
بمحاصرهٔ قلعهٔ سورتهه پرداخت فوجے دیگر بتادیب او نامزد
شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله
(۵)　(۶)
برادر زادهٔ او باز جمعیتے فراهم نموده قلعهٔ ونکور مستحکم
ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مسخر نمود - و سال بیست
و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنه برانگیخت) از دست

---

(۲) در[بعضی نسخه] ایدّر را (۳) نسخهٔ [ب] منه (۴) نسخهٔ [ب]
سوانه (۵) نسخهٔ [ب] جمعی (۶) در[بعضی نسخه] دیکذور *

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعین شده بود) شکست یافت - اما اودیسنگهه عرف موته راجه بصفای ارادت حلقهٔ بندگي در گوش کرده مان متي نامی صبیهٔ او در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - بهتر موصی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهي گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر هرپلاندي اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهت تصفیهٔ گجرات و فرو نشاندن هنگامهٔ مظفر خان گجراتي دستوري یافت - سال سي و هشتم بتادیب زمیندار سروهي شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهلم فوت کرد - بمنصب هزاري رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگهه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم ازانجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتي جمعی از اوباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت - صفوف

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت باي داده راه گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودي بتادیب راجو دکني از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان حبشي (که در سرکار پاتهري و پالم غبار فساد انگیخته بود) دستوري یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسندیده گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال و خانخانان بعنایت نقاره کوس ناموري نواخت - و سال سیوم جلوس جهانگیري سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار سوار کامیاب گردید و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبه دار دکن تعین شد و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بمهم رانا شتافته و پستر بهمراهي شاهزادهٔ مزبور بیساق دکن تعین یافته سال دهم باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنجهزاري بر نواخته شد - و پس از واقعهٔ کشن سنگهه برادرش بتفصیلي (که در احوال نامبرده رقمزدهٔ کلک اخبار سلک گردیده) بوطن رخصت دو ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگهه پسر خود باستلام عتبهٔ خلافت چهره برافروخته بدکن دستوري پذیرفت

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۳۸) هزار و بیست و هشت هجري همان جا باجل طبعي سفر عدم آباد گزید - پسرش راجه گجسنگهه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندر داس نام برهمني بود - در سرکار شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان در زمرهٔ اهل قلم انتظام گرفته بوشد و کار طلبي بغیر ساماني امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستي نمود - و در مهم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا بوسیلهٔ او گردن ارادت بربقهٔ اطاعت گذاشته ملازمت شاهي دریافت - رای سندر داس از پیشگاه خلافت در پاداش این نیکو خدمتگاري باضافهٔ منصب و خطاب رای رایان اختصاص گرفت - و چون مرتبهٔ اول شاهزاده بمهم دکن دستوري یافت اورا باتفاق افضل خان باندرز پذیري و اخلاص گزیني ابراهیم عادل شاه به بیجاپور گسیل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش گرفت - و دو لک روپیه را (که عادل شاه بدو تواضع کرده بود) لعلي بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر نداشت) از بندر گوه

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده
سر آمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه
باضافهٔ منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان
عمده ترین خطابها ست) فرق عزت بر افراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم
صوبهٔ گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بنیابت شاهزاده
بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره (۲)
(که از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ گجرات اند) کشید - حدود
ملک اولین یک طرف ولایت سورتهه و دیگر جانب بدریای
شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت تتهه
واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانی
آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدیدن هیچ یکی
سلاطین نیامده بودند - بکار پردازی راجه ایل گشته در احمدآباد
بآستان بوس جنت مکاني رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون
سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعهٔ کانگره تعین
شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم
با فوجی از بندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهي مثل
شهباز خان لودي و غیره بتسخیر آن موئل منیع (که
کمند تسخیر هیچ یکی از سلاطین دهلي بر شرفات آن نرسیده)

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهاره - یا تهاره باشد *

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهاد عزیمت ساخته برسر او شتافت - و او را باندک زد و خورد آوارهٔ دشت فرار ساخته قلعهٔ موُ و مهري (که مسکن و مقر آن مدبر بود) برکشوده محال زمینداری او را پی سپر عساکر فیروزي نمود - و در جلدوی آن بمرحمت نقاره کوس ناموري نواخت - و بمساعی جمیله در سال شازدهم (۲) شوال سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره (که شهر آن بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید چون کار بدشواري کشید غرهٔ محرم سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سي پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *

این قلعه بدشوار کشائي و محکمي شهرهٔ آفاق است - شمالی لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومے بقومے دیگر انتقال ننموده - و بیگانهٔ دست تسلط برو نیافته - از سلاطین اسلام سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته مدتے محاصره نمود - چون یقین کرد (که افتتاح آن قلعه از محالات است) بملاقات راجه خرسند گشته دست ازان باز داشت *

گویند راجه سلطان را با جمعے بضیافت اندرون قلعه برد

---

(۲) نسخهٔ [ب] یازدهم *

(۲)
سلطان براجه گفت که آوردن من بقلعه بعید از احتیاط است اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف آرند چاره چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فورا جوق در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات هوشیاري لازمهٔ این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین دهلي فوج بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پیش نرفت *

عرش آشیاني بآن همه عزم ملک گیري و امتداد زمان سلطنت و فرمانروائي (با آنکه این اُلکا پیوسته بحدود ملک پادشاهي ست) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه (که راجهٔ آنجا بنابر جهتے مورد عتاب شده بود) آن ولایت را براجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداري حسین قلي خان خانجهان صاحب صوبهٔ پنجاب تعین نمود - او چون محاصره را تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر با راجه آشتي نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه جیچند مرزبان آن دژ پیوسته بارسال پیشکش و آستانبوس سدهٔ خلافت احراز سعادت مي‌نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجري (که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد) عرش آشیاني از

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردن من بعید از ٭

اثنای راه بتماشای نیرنگي و شگرفکاری بتخانهٔ نگرکوت (که باستاني مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین منزل راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبهٔ دیسوهه (۲) (که در تیول راجه بیربر بود) بیتوتت شده دران شب آن روحاني پیکر (که نادره کاري بدو منسوب دارند) در عالم مثال چهره بر افروخت - و بلند پایگي پادشاه را گذارده ازان بسیچ باز آورد - عنفوان صبح آگهي آن نمودار را گذارش نموده باز گردید - همرکابان را [که از دشواري راه و سختي گریوه لختي پیشاني عزیمت چین زده بود - و از دور باش شکوه سلطنت (که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت] نشاط سترگ فرو گرفت *

چون نوبت سلطنت بجنت‌مکاني رسید بکشایش آن تصمیم فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امرے مرهون زمانے ست و هر کارے رهین وقت آن بدکیش براه عکس مطلب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزادهٔ ولي عهد و حسن تردد راجه بکرماجیت این عقدهٔ دیر کشا صورت انحلال گرفت

---

(۲) در [بعضي نسخه] دسوهه *

سال شازدهم جنت مکاني بسير قلعه تشريف برده شعائر اسلام جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوهے مرتفع واقع است - در کمال استحکام بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يک کروه و پانزده طناب است - طول ربع کروه و دو طناب - و عرض از بيست و دو طناب زياده و از پانزده کم نيست - و ارتفاع يکصد و چهارده ذرعه - دو حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزديک شهر بتخانۀ مهامائي ست - که بدرگا بهواني مشهور - و آن را نمودار ايزدي دانند - و از دور دست بزيارت آيند - و کام دل برگيرند - شگفت آنکه بخواهش روائي زبان ببرند - برخے را در چند ساعت و طايفۀ را در يک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پيشگان زبان را رويده پندارند ليکن بدين زودي بس شگرف - و اورا در افسانها هم خوابۀ مهاديو برگذارند و دانايان اين گروه قدرت اورا بدين نام برخوانند *

گذارش چنين رود - که او از ديد نا ملائم خود را از هم گذرانيد - و پيکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضے اعضا در شمالي کوه کشمير در طرف کامراج - آنرا اسارده‌ها نامند - برخے نزد بيجاپور دکن - آنرا تلجا بهواني نامند - گويند آنچه بخاور رفت نزديک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه برجاى خود ماند آنرا جالندهري گويند - و اين سرزمين پندارند

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخے بسان پیه سوزد - و آنرا جالا مکهي نام کنند - و مردم بزیارت روند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگي چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدے اساس نهاده - هنگامهٔ شگرف فراهم آید (۲) - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخے بتماشا درشوند *

و بعضے چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد از غایت دلبستگي نعش اورا مدتے با خود میگردانید - چون ترکیب عنصري او متلاشي شد هر عضوے در جائے از هم فرو ریخت - درخور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند چون سینه (که نسبت بسایر اعضا شریف‌تر است) درینجا افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرامي تر دارند - و بعضے برانند که سنگے (که در باستاني ایام معبود کفار بود) آنرا اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهمنے مزور بنام آن سنگ سنگے دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحي یا بطمع زر (که از نذورات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سر نو دوکان ضلالت فروچید - و قریب است باین آنچه در کتب تواریخ نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا سید رشنید

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراهم آمد *

که برهمنان آنجا از هنگامے (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده)
صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت
نوشابه را گرفته بمدینهٔ منورهٔ فرستاد - در شارع عام انداختند
که پی‌سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه
یکهزار و سه صد کتاب از براهمهٔ سلف بود - سلطان فیروز شاه
دانشوران آن طایفه را طلب نموده لختے را ترجمه نمود - ازان
جمله عزالدین خالدخانی (که از شعرای آن عصر بود) کتابے
در حکمت طبعی و شگون تفاولات در سلک نظم کشیده دلائل
فیروز شاهي نام کرده - الحق آن کتابے ست متضمن اقسام
حکمت علمي و عملي *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال
پانزدهم با فوجے شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام
خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشي باستماع انتهاض
الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر
خلافت دور دست است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته
سیما ملک عنبر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده
و بندهای پادشاهي (که در مهکر فراهم آمده با غنیم
زد و خوردے مي نمودند) از کمی آذوقه ببالا پور آمده آنجا
نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان
پیوستند - و غنیم ملک پادشاهي را تاخته برهانپور را گرد گرفت

لهذا بند و بست ولایت پرفتن دکن منحصر در توجه شاهزادهٔ ولي عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سي هجري با امرای عظیم‌الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سي هزار سوار بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابو الحسن و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعین فرمود اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معني کارفرمائی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکي (که اقامت گاه نظام شاه و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن برکند - ملک عنبر چون چهرهٔ ادبار در آئینهٔ حال مشاهده نمود باظهار ندامت و فروتني براجه توسل جست - و قرار یافت که چهارده کرور دام تتمهٔ محالات صوبهٔ دکن (که در تصرف دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقهٔ پادشاهي وا گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهیه و قطب شاهیه پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر بقصبهٔ تمرني (۲) معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم شاهي متصل قصبهٔ مذکور بر کنار رود خانهٔ مشهور بکهرک پورنا سرزمینی پسندیده در غایت استحکام قلعهٔ از سنگ و آهک

(۲) در [بعضی نسخه] تیمرني *

اساس نهاد - و آنرا بظفر نگر موسوم ساخته ایام برشکال دران مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهام ملکي و مالي باختیار او در آمده جز اسم بے مسمای پادشاهي بر جنت مکاني نماند بیگم از دور اندیشي بدان خیال افتاد - که درین هنگام (که بیماری جنت مکاني بامتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر سانحهٔ ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزادهٔ ولي عهد بر مي گردد هرچند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که از شیر افکن خان داشت) بسلطان شهریار (که کوچک ترین اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید و با شاهزادهٔ وليعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهي را نیز منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر نوشت - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو وقفه تربص صلاح گشته - ازانجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد) سامان و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعهٔ رنتهپور برای گذاشتن محل و قبائل اُمرا عنایت شود - و صوبهٔ لاهور (که

سر راه قندهار است) در تیول شاهي قرار یابد - تا سربراهی آذوقه و دیگر ضروریات بآساني صورت گیرد - و تا انجام و انصرام این یساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که تعین این یورش باشند) بمن مفوض باشد - تا از اثر بیم و امید انتظام کارها پدید آید *

بیگم (که منتهز فابو بود) این مدعیات را در لباس نا ملائم وا نموده چنان دلنشین ساخت که غرض شاهزاده آنست که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را بشورش آورد که مهم قندهار بنام شهریار قرار یافته جاگیر شاهزادهٔ والي عهد (که در هندوستان بود) تغیر فرموده امرای همراهی ایشان را طلب حضور نمود - با وصف آنکه جنت‌مکاني بقباحت این امور وا میرسید اما غیر از استرضای بیگم چاره نداشت - هرچه او میگفت بعمل مي‌آمد - تا آنکه از طرفین کار بفوج کشي رسید - ازان طرف جنت مکاني از دهلي عبور فرمود - و ازین جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور پیوست - و مسافت ده کروه بیش نماند - مقربان شاهي متفق شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگیري بمدارا بر نیاید - لشکر ما بکمیت و کیفیت بر لشکر پادشاهي فزوني دارد - عرصهٔ نبرد باید آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب چنین گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمے بحضرت رسد گو فتح من شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشي خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بداندیشان فتنه ساز مالشے بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار سوار چهار کروهی جریبي جانب چپ از راه متعارف میل نموده در مقام کوتاه (که داخل میوات است) توقف گزیند - و سه فوج بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر باید نمود - که بدور لشکر پادشاهي بتاخت و تاراج پرداخته راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتي رخ نماید - چون از جانب پادشاهي آصف خان بهراولی عبدالله خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بود که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از شاهزاده و راجه دیگرے اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان بحسب قرار داد اسپ برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش داراب خان رفت - تا اورا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان پسر سعید خان چغتا (که در هراولی فوج پادشاهي انتظام داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و براجه (که با چهار پنج کس از نزد داراب خان برگشته مي آمد) برخورد - غیرت

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا بپیشانی او رسید - و جان بجان‌آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود برگشتند - راجه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار رسیده و عمده‌تر ازو در سرکار شاهزادهٔ ولي‌عهد کسی نبود - برادرش کنهر داس بنیابت راجه در احمدآباد مي‌بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهاري کنارهٔ گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازهٔ کچهري نشسته نقل نویسي مي‌کرد - و سه چهار تنکه یومیه بهم میرسانید - آرزو داشت که دوات برنجي میسر شود - نمیشد پس از چندی در دیوانی خواجه ابوالحسن تربتي باتفاق هرکرن ساکن کنپلا بیتالي (۲) بارادهٔ نوکري حضور خواجه رفت - او نگاهي کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم مي‌شود و گوردهن بیوقوف - اول را سي روپیه درماهه دستخط کرد - و دوم را بیست و پنج - و چون نوبت دیوانی باعتمادالدوله رسید گوردهن را پنجاه روپیه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشهٔ خود ساخت پس ازان بخطاب رائي و دیوانی اعتمادالدوله با پیشدستی پادشاهي سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش مي افزود - رفته رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

---

(۲) در [بعضی نسخه] کنپلا پتسالي - و در [بعضی] کنبلا پتساني *

حتا که خانخانان سپه سالار بخانهٔ او رفته ملتجي شد *

در سفر گجرات (که جنت مکاني بسیر دریای شور متوجه شد) شبی رای گوردهن از دربار بخانه مي آمد - باغوای شریف الملک بخشیِ سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در بازوی او زد - کاري ننشست - ازان روز پایهٔ عزتش ارتفاع دیگر پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم منکوحهٔ اعتمادالدوله با او بد بود اصلا در مرتبهٔ او انحطاطی رو نداد - پس از فوت اعتمادالدوله صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازي منظور داشته باو ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو تفویض نمود - گوردهن از بد نژادي و ناحق شناسي در بدخواهي و غمازیِ خداوندان نعمت شریک گشته بافشای خزائن و دفائن آنها پرداخت - و خود را رسوای عالم کرد - پس ازانکه این آشوب فرو نشست آصف خان اورا محبوس داشت - پس از مدتی در گذشت - زنش با او ستي شد - اولاد نداشت - قصبهٔ کهاتري را که وطنش بود باحاطهٔ پخته و عمارات عالي و راسته و بازارهای با فضا شهری ساخته گوردهن نگر نام گذاشت و خانهای سکنهٔ آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده حواله نمود - و محصول آن را برعایای اهل حرفه وقف کرد - هرکه هرچه بکارد فرا گیرد - و گاو ماده و گاو میش و ماده اسپ و شتر

و بز و میش در رنگ ایلخیهای ولایت متصل وطن بکنار
آب گنگ سر داد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد
و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا
(۲)
این‌روی آب گوردهن نگر بتخانهٔ عظیم بنا کرد - و در اوجین نیز
تالابے و بتخانهٔ ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته
تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگارے درین
کهنه رباط ماند - بشومیٔ کافرنعمتي پس ازو اموالش بسرکار
آصفجاهي ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید
و کهاتي وطنش بسید شجاعت خان بارهه تنخواه شد - ازان
مال و مواشي اثرے پدید نیامد * 　　　　* ع *
* نه از خم نشان نے زخمخانهٔ *

* راجه برسنگهدیو بندیله *

(۳)
پسر راجه مدهکر است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان
سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن
شیخ ابو الفضل طریق جرأت پیمود عرش‌آشیاني مکرر فوجها برو
تعین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیلے
مردم سر بصحرای آوارگي نهاده - و افواج پادشاهي دنبال او
گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلوس جنت مکاني زینت
گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاري سرفرازي

(۲) نسخهٔ [ب] آنروی آب (۳) در [بعضے نسخه] بدهکر *

یافت - و در سال سیوم بهمراهیٔ مهابت خان بمهم رانا تعین شده بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت بر افروخت - و در سال چهارم همراه خانجهان بمهم دکن راهي گشت - و در سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار و دویست سوار لوای کامراني برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتیٔ سلطان خرم (که بتادیب رانا امرسنگهه مامور شده بود) شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزادهٔ مزبور بدکن عزیمت نمود) او در جنگ با دکنیان با دو سه هزار سوار و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامے (که فیمابین جنت مکاني و سلطان خرم غبار دوئي برخاست) نامبرده فوج آراسته بنظر در آورده در سال هیزدهم بهمراهیٔ سلطان پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *

چون اواخر عهد جنت مکاني کارها بآرای دیگران محول بود و بازار کارسازي گرمي داشت او بدستاویز رشوت دست تطاول بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکے وسیع سیر حاصل بتصرف درآورد - و ثروت و مکنت او بجائے رسید که هیچ یکے از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري بساط زندگي در نوردید - بتخانهٔ واقع متهرا (که در عهد عالمگیري مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگهه دیو است - چون

نقش نیکوخدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ
شریعت غرا مقدم داشته باجازت تاسیس این دیوخانه آن
ضلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سي و سه لک روپیه
در کمال رصانت و استواري مرتب ساخت - خصوص در تزئین
و پرکاري مبالغه بکار برد - و در اوندچهه نیز عمارات عالیه
(که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزیت تمام بر منازل
دیگران دارد) ساخت - سیما بتخانه ایست بپهلوی حویلی او
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلي صرف کرده - و تالاب شیوساگر
(که محیطش پنج و نیم کروهی پادشاهي ست) و تالاب سمندرساگر
(که دورش بیست کروه) واقع در پرگنهٔ متهرا - و درین محال
قریب سه صد تالاب (۲) پهذاور است - پسران بسیار داشته - ازانجمله
جهجهار سنگهه و پهار سنگهه اند - که احوال هردو جداگانه
ترتیم یافته *

* رستم خان شغالي *

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان
از پایهٔ قلعچیگري و احدی بوالا مرتبهٔ امارت برآمده از منصب
سه یستي (۳) بمنصب پنجهزاري ترقي نموده صاحب علم و نقاره

(۲) نسخهٔ [ب] پهذاور داشت (۳) در غیاث اللغات آورده که دویست
خاص بمعنیٔ دو صد است و برین قیاس جاري نیست *

گردید - و در ایام شاهزادگي از ارکان دولت ایشان بوده بنیابت صوبه‌داري گجرات اختصاص داشت - چون سال‌هیزدهم جهانگیري افواج پادشاهي بتعاقب شاهزادهٔ ولیعهد بکتل چانده (که داخل مالوه است) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچي (که از نوازش شاهي خطاب برقنداز خاني یافته) از راه نمکحرامي و حق ناشناسي بمهابت خان سپه سالار پادشاهي نوشت که بے توقف روانه شوند - که در هنگام تلاقي فوج را برهم زده بشما ملحق میگردم لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوهٔ چانده عبور نمود - شاهزاده شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را (که پیش آهنگ فدویان درست اخلاص و سرآمد برگزیدهای دولت بود - و مردانگي و کاردانئ او دلنشین) سردار لشکر ساخته بورسم منقلا روانه فرمود - و فوجے از لشکر دکن را بعنوان برگي‌گري برگماشت - آنها در عرصهٔ دو روز کار بر لشکر پادشاهي دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادي لواي نصرت بر افرازد - که یوسف شغالي حقوق پرورش و نمک خوارگي بر طاق نسیان گذاشته خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت - و راه کافر نعمتي سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

انتظام فوج برهم خورده سررشتهٔ جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه
چنین بیوفائي و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد بر کسے نماند
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نربده
عبور فرموده چندے در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم
خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیري انتظام یافت
چون شیوهٔ ناستودهٔ بیوفائي و نا حق‌شناسي همه وقت مذموم
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهي
چندان رشدے نکرده از درجهٔ اعتبار ساقط بود - چون نوبت
سلطنت باعلی حضرت رسید بپاداش کردار نکوهیدهٔ خود
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشاني و افلاس
احوالش بنکال و خسار کشید - گویند که فردوس‌آشیاني با هیچ
کس از امرای پادشاهي (که مصدر گستاخیها شده بودند
و بد اخلاصیها ازانها مشاهده نمود) در پي تلافي نشده
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار
و خدمتگار نداشت - کوچه گردي میکرد - تا درگذشت *

* رانا کرن *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنگهه
بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که ألکائے ست از صوبهٔ اجمیر
سرکار چیتور ازو - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کروه

پهذا سي و سه کروه - سه قلعهٔ معتبر دارد - چیتور حاکم‌نشین
کوبهلمیر ماندل - سردار بومي را پیشتر راول گفتی - و از دیرباز
رانا - از قوم کهلوت - چون بموضع سیسود بنگاه ساختند پس
بسیسودیه زبان زد - خویشتن را از نژاد نوشیروان عادل بر شمارند
بزرگ نیاگ اینها از بوقلمونی زمانه بملک برار افتاد - و بمرزبانی
نرناله (۲) معروف گردید - چون نرناله بتصرف غنیم آمد باپا (۳) نام
خورد سالی را مادرش ازان مفسد که برآورده بمیوار رسید - و براجه
مندلیک بهیل پناه برد - چون جوان شد بنخچیر افکني
نام برآورد - و از معتمدان راجه گردید - و پس از فوت او
بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانکا از اولاد اوست - که
در سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه هجري باتفاق راجهای دیگر
یک لک سوار فراهم آورده با فردوس مکاني جنگ نموده شکست
یافت - در سنه (۹۳۴) نهصد و سي و چهار (۴) باجل طبعي
درگذشت - رانا اودیسنگهه جانشین او شد *

در سال دوازدهم جلوس چون عرش آشیاني متوجه تنبیه
پسران سلطان محمد میرزا (که در صوبهٔ مالوه غبار انگیز
فساد بودند) گردید پس از وصول بدهول پور نظر بربنکه
شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - که

---

(۲) در [بعضی جا] پرناله آمده (۳) در [بعضی نسخه] باپا نام (۴) نسخهٔ [ب] چهل و چهار ه

اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا
تا حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش
در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر
رانا اودیسنگهه (که در سلک بندهای دولت انتظام داشت)
نموده فرمود - که مي باید از تو درین یساق خدمت شایسته
بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مند گشته
راه فرار گزید - از سانحهٔ گریختن او تنبیه رانا مصمم گردید
اول قلعهٔ سیوي سوپر (۲) و قصبهٔ کوتهه تهانه نشین شده قلعهٔ
ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر
عساکر پادشاهي گشت - قلعهٔ چیتور پس از امتداد محاصره
بتصرف درآمد - رانا در شعاب جبال مختفي گردید - ظاهرا
بعد چندے رانا اودیسنگهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ
بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي‌نویسد
که سال هیزدهم چون کنور مانسنگهه تنبیه زمیندار دونگرپور
نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده
خلعت پادشاهي را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشي
مرعي داشته عذر تقاعد از آستانبوسي پیش آورد - درهمین
سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس
(که (۳) از ابدر برآمده بآن نواحي پیوست) همراه ساخت

---

(۲) در [اکثر نسخه] سوي سوپر (۳) نسخهٔ [ب] که از ابتدا برآمده *

و انواع چاپلوسي بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از گجرات مي‌آمد) نیز برخورده اقسام فروتني ظاهر نمود - امرا بعد رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال بیست و یکم کنور مانسنگهه بتادیب رانا پرتاپ مامور گردیده بماندلگدهه رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانهٔ کوکنده شد - پس از تلاقیء فریقین جنگ عظیم در پیوست و شکست بر فوج رانا افتاده وادیٔ فرار پیمود - و در همین سال خود پادشاه نیز دران نواحي رفته چون رانا بشعاب جبال پناه جست فوجے بتعاقب او تعین نمود - سال چهل و یکم جلوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست بعد جلوس جنت مکاني سلطان پرویز با جمعے از اُمرا بمهم او تعین شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت برسد - درین ضمن (که بغي سلطان خسرو رو داد) باگهه پسر خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان فیروز جنگ و دفعهٔ دوم مهابت خان بتادیب او دستوري یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان خرم با جمعے برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهانجات متعلقهٔ اورا تهانه نشین پادشاهي ساخته کار برو تنگ گرفت ناچار بعجز گرائیده شاهزاده را دریافت - و کنور کرن پسرکلان

خود را همراه ساخت - کنور کرن ملازمت خسرواني دريافته بعطای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گرديد - و برای دفع وحشت او هر روز بگوناگون عنايات از هر قسم و از هر باب مورد مرحمت شد - و درسال دهم بعطای منصب پنجهزاري پنجهزار سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت - و رخصت وطن يافت پستر جگت سنگهه ولد کنور کرن بآستانبوسي مشرف گشته خلعت عنايت پوشيد - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن مرخص گرديد - سال يازدهم کنور کرن بحضور رسيده سرمايهٔ شادکامي اندوخت - و باز دستوری تعلقه يافت *

و چون سلطان خرم بمهم دکن نامزد گرديد رانا امرسنگهه و کنور کرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبيرهٔ خود را با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و درسال سيزدهم چون جنت مکاني از گجرات عنان انعطاف بجانب اکبرآباد ارزاني داشت پس از ورود موکب درحوالیء تعلقهٔ رانا کنور کرن بدولت زمين بوس فايز گرديد - وسال چهاردهم رانا امرسنگهه وديعت حيات سپرد - جنت مکاني کنور کرن را بخطاب رانائي و ارسال خلعت و اسپ و فيل سرفراز نمود - در سال هيژدهم جگت سنگهه پسر رانا کرن بحضور آمده جبين نياز را بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستر رخصت تعلقه يافت و در ايامے (که فردوس آشياني بعد فوت پدر از جنير عازم

اکبرآباد گشته بنزدیک تعلقهٔ او رسید) رانا کرن بحصول ملازمت مشمول گوناگون عواطف گردیده ببحالی تعلقه کامیاب شد و چون سال اول جلوس فردوس‌آشیانی مطابق سنه (۱۰۳۸) هزار و سي و هشت هجري رانا کرن رخت زندگي بربست بجگت سنگهه پسرش خطاب رانائي و منصب پنج هزاري پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی (که سابق ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودي (که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه ارجن نام عموی رانا جگت سنگهه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر تیکهٔ او بملازمت مي پیوست - و قرار یافته بود که همواره پانصد سوار او با معتبری تعینات تعلقهٔ دکن باشد - و از پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و فیل و اسپ بار میشد - سال بیست او ششم رخت زندگي بعدم سرا برد براجکنور خطاب رانا راجسنگهه و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار و وطن در جاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جگت سنگهه بعرض پادشاه رسید (که او مرمت قلعهٔ چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق این بود که رانا اصلا بمرمت قلعهٔ مزبور نپردازد) پادشاه کسی را بخبر گیری این معني تعین فرمود - پس ازان که زباني او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازهٔ او

که ضایع اُفتاده بود باستحکام درست نمود) سال بیست
و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعهٔ مزبور و تخریب
و تصرف تعلقهٔ او تعین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم
پادشاهي گردید - رانا راجسنگهه بسلطان دارا شکوه رجوع
آورده شیوهٔ ضعیف نالي برگذارد - و بر طبق حکم خسرواني
فرستادن پسر تیکهٔ خود و بر انداختن آنچه از قلعهٔ چیتور ترمیم
یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقهٔ او از پامالیِ
لشکر پادشاهي مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعهٔ
چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله
بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر
اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعت
و جواهر و فیل و اسپ بر نواخته چون ظاهر شد (که رانا
هنوز برای او نامی معین نکرده) بخطاب سبهاگ سنگهه (۲)
موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر
خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه
رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید
و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط رایات پادشاهي بود)
رانا راجسنگهه کنور جیسنگهه پسر خود را بعد استمزاج بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهاگ سنگهه *

قوستان - و پس از روزے چند بانعام خلعت و سرپیچ مرصع
و اسپ و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - درهمین
سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی
راجپوتیه علاوهٔ توحش فطري گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند
لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت
اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالي
(۲)
گذاشته راه فرار پیمود فوجے بسرکردگی حسین علي خان
بتعاقب او تعین شد - و پسترِ محمد اعظم شاه و سلطان
بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لگدکوب
عساکر فیروزي گردید) او از وطن مالوفه بر آمده بے ملجا
و ماوا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن
شفاعت شاهزاده زده پرگنهٔ ماندل و بدهنور در عوض جزیه
بسرکار پادشاهي گذاشت - و پس از پذیرائی ملتمسات بر تالاب
راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و ببحالی خطاب رانا
و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار سرمایهٔ شادماني اندوخت
و درهمین سال چشم از تماشاگاه هستي بربست - خلعت تعزیت
(۳)
از پیشگاه خسرواني برانا جیسنگهه پسرش مرحمت گردید *

* راو رتن هادا *

پسر راو بهوج هادا ست - بتقصیرے (که از پدرش بعمل امد)

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن علي خان (۳) نسخهٔ [ب] خسروي *

چندے مورد عتاب جنت‌مکاني بود - سال سیوم بحضور آمده مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند رای نامور گردید - سال هشتم بهمراهيِ سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه تعین یافت و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و بمنصب باضافه در خور سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني نسبت بپسر رشید یعني شاهجهان بگفتهٔ مردم از جا رفت و کار بمقابله انجامید - و شاهزادهٔ مزبور از ماندو کوچ کرده عبور نربده نمود - و سلطان پرویز باتالیقيِ مهابت خان بتعاقب مامور شد) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس از گذشتن از نربده چون شاهجهان از حدود تلنگانه جانب بنگاله رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبهٔ بهار شد مهابت خان او را سال نوزدهم بحراست برهانپور گذاشت چون معاودت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد موميِ الیه عزیمت نمود که از شهر بر آمده بمقابله پردازد بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدور یافت - که تا رسیدن کمک بنگهبانيِ شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ بیرون بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل دیولگانون مضاف بالاگهات برار برآمده یاقوت خان حبشي را با فوج عنبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

جانب دیگر محمد تقي سیم ساز مخاطب بشاه قلي خان را
بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلي
خان با چهار صد کس غالبانه بشهر در آمده بچبوترهٔ کوتوالي
نشسته منادي گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند
رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد
از جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جگاجوت پیش
کرده درچوک بجنگ پیوست - و داد مردانگي داد - محمد
تقي (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفته
او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان
داشت - مرشان یعني من مي میرم *
بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با فوج گران
(که بموجب حکم پادشاه از الهآباد عازم دکن گردیده بود
و بیماریٔ صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد)
کوچ کرده ببالاگهات روهنکهیره رفت سر بلند رای بمنصب
پنجهزاري ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن
خطابے بالاتر ازین نمي باشد) مورد مراحم گردید - پس از
جلوس فردوس آشیاني سال اول از بوندي وطن خود آمده
بتقبیل سدهٔ سنیهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت خلعت
و جمدهر مرصع و منصب پنجهزاري ذات و سوار سابق و علم
و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل لوای عزت بر افراشت

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخانان بنابر گوشمال اوزبکیه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوري یافت - و سال سیوم با جمعے سرکردگي بنام او قرار یافته بسمت تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدور پیوست که در پرگنهٔ پاسم توابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیري خان بنام خان مزبور قرار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیناتی خان مزبور چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري درلشکر بالاگهات پیمانهٔ زندگی او لبریز گشت ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مادهو سنگهه پسر دوم فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهي و مورد تسلي شدند احوال هریک جداگانه نگارش یافته *

* راو سور بهورتیه *

پسر رای رایسنگهه راتهور زمیندار بیکانیر است - تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني چون بملازمت پادشاهي کامیاب شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خانخانان بدفعیهٔ نذر محمد خان (که بر کابل فوج کشیده بود) تعین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگهه (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوري یافت - و سال سیوم در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعین شده) او بهمراهی شایسته خان نامزد گردیده باضافهٔ پانصد سوار ناموري اندوخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه (١٠٤٠) هزار و چهل هجري پای بزاریهٔ عدم کشید پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود و ستر سال نامي پسر دیگر او را بمنصب پانصدي دویست سوار سرمایهٔ مفاخرت بخشید - احوال راو کرن جداگانه سمت ترقیم یافته *

* راجه بهارتهه بندیله *

نبیرهٔ رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکاني را

(۲)
چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپي (که در جاگیر داشت) روز دسهره بتیزگامي بر اوندچهه دوید - و رام چند را (که دران زمین تلعب شیوهٔ فتنه انگیزي داشت) دستگیر ساخته سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بند از پای او بر داشته و بعنایت خلعت بر نواخته براجه باسو سپرد - که ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچهه براجه بر سنگهدیو قرار گرفت - (۳) سال چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل خسرواني گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه نبیرهٔ او بمنصب درخور و خطاب راجگي چهرهٔ عزت برافروخت پس از گستاخي (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقهٔ رانا پیش گرفت) امرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکاني تعین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده ازانجمله بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلموني نمود - و زمانه رنگ دیگر ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهاني رونق افزای ساحت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار وعطای علم و اسپ کامیاب گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال اول جلوس (۳) نسخهٔ [ب] سال سیوم *

سال اول بفوجداری اتاوه و مضافات آن (که در خالصهٔ شریفه
بود) و بعد چندے بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم
همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي و سال سیوم
باتفاق راو رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستر باضافهٔ
پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیري خان در محاصرهٔ قلعهٔ
قندهار دکن کردن شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ
شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت
حضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات از اصل و اضافه سه هزار
و پانصدي سه هزار سوار بلند مرتبه گردید - پستر بحراست
سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبهٔ وکلور را با عیال
بولا (که از جانب حکام دکن قصبهٔ مزبور بنامبرده و سیدي
مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون این معني بسمع
اعلی حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
سه هزار و پانصد سوار بر نواخت - و سال هفتم (که بلدهٔ
لاهور معسکر فیروزي بود) بعرض رسید - که مطابق سنه
(١٠٤٣) هزار و چهل و سه هجري روزگار نامبرده در سرحد
تلنگانه سپري شد - پسرش راجه دیبي سنگهه است که احوال او
براسه قلمي شده *

* راجه جهارسنگهه بندیله *

پسر راجه برسنگهدیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگي

و منصب مناسب ترقي کرده تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار مرتقي شده سال اول جلوس
فردوس آشیاني دولت ملازمت اندوخته بعنایت خلعت
و جمدهر مرصع با پهول کتاره و علم و نقاره بلند آوازه گردید
چون در عهد اعلی حضرت سر رشتهٔ تنقیح مهمات و تشخیص
معاملات رونق گرفت او (که مال بسیار فراهم کردهٔ پدر
خود بیکبار بے محنت بدست آورده بود) بمقتضای
الخائن خائف واهمهٔ بخاطر راه داده باعتماد قلاع حصینه
و اشجار متراکمه (که در تعلقه داشت) پس از چند روز
نیم شبے از اکبرآباد فرار نموده باوندچهه پیوسته در تهیهٔ
استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون این خبر بعرض
پادشاه رسید مهابت خان خانخانان با اکثرے از امرای حضور
بر سر او تعین یافت - و بخانجهان لودي حاکم مالوه فرمان
شد - که با لشکر آن صوبه از راه چندیري (که جنوب رویهٔ
اوندچهه است) بملک او در آید - و بعبدالله خان بهادر حکم
رفت - که از قنوج محال جایگیر خود باتفاق بهادر خان روهله
و جمعے دیگر رفته از جانب شرقيِ اوندچهه در آمد کند
چون هر سه فوج قریب قلعهٔ مسطور رسیده هنگامهٔ نبرد گرم
ساختند و قلعهٔ ایرج بسعي عبدالله خان و بهادر خان و پهار
سنگهه بندیله مفتوح شد ججهار سنگهه ناچار توسل بمهابت

خان جسته درخواست عفو جرائم نمود - پادشاه قبول این معني فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروي آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد *

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودي و پامال ساختن تعلقهٔ نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعین نمود مشار الیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگي نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بسرکردگی افواج دکن نامزد شد) او با جمعے از منصبداران بچنداولي مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندے همراه خان مزبور مانده پستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغوای طبیعت فساد سرشت بر بهیم نراین (۲) زمیندار چوراگدهه (که حاکم نشین ملک گدهه کتنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان اورا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

(۲) در [بعضی نسخه] پیم نراین *

و اجداس او متصرف شد - چون این مقدمه بسمع خسروانی رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار وا گذارد - و الا بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بر دارد - و از نقود بهیم نراین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او بنوشتهٔ وکیل آگهی یافته ببکرماجیت پسر خود (که در دکن بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی ایشها سلطان اورنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچهه بدهامونی (که ساختهٔ پدر او بود) پستر ازانجا بچوراگدهه شتافت چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و اثقال بملک راجهٔ دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهی تعاقب کنان میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرصع آلات او همه بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفهٔ گوند (که دران ملک آباد ند) آن هر دو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هر دو را بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت و یک کرور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

سرکار پادشاهي شد *

* راجه روز افزون * (۲)

پسر راجه سنگرام زمیندار پرگنات مضاف صوبهٔ بهار است در عهد عرش آشیاني چون شهباز خان کنبو بشرقي دیار تعین شد و عبور فوج پادشاهي بنزدیکئ قلعهٔ مهدا (که متعلق باو بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاري (۳) نموده سال اول جلوس جنت مکاني جهانگیر قلي خان لاله بیگ ناظم صوبهٔ مذکور فوجے برسر او کشید - او در جنگ بزخم تفنگ درگذشت - راجه روز افزون از خردي در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و عنایت فیل سربلندي اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان والئ بلخ (که غبار فتنه بلند ساخته بود) و پستر بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین یافت و سال سیوم بهمراهئ اعظم خان در فوجے (که سرکردگی آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافهٔ یکصد سوار

---

(۲) در [بعضے نسخه] زور افزون (۳) نسخهٔ [ب] خدمتگاري *

ناصیهٔ بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیري خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصرهٔ قلعهٔ پریندە چندے از تابینان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار لوای ترقي افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بساط هستي در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هفتصدي هفتصد سوار رسید - و در یساق قندهار و غیر آن تعین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیري را در ملک بنگاله رو داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیها پرداخت - سال چهارم در کشایش پلاؤن مضاف صوبهٔ بهار نردن نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش سپري گشت *

* رحمت خان میر فیض الله *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهي گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین یافت او بهمراهی راجه گجسنگهه معین شد - و پیشتر تعینات دکن گردیده

پس از فوت مهابت خان (که ساهو بهونسله بنواح دولت آباد آمده هنگامهٔ تالان (۲) بر قصبات و قریات آن نواحي بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور بارادهٔ تنبیه او کمر عزیمت بست) اورا باتفاق مادهو سنگهه در بلدهٔ مذکور گذاشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فرق اعتبار برافراخت - و بستر در تعاقب ججهار سنگهه بوندیله باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافهٔ پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال دهم بعطای علم و رخصت بسرکار بیجاگدهه (که در تیول او بود) لوای شادکامي برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و در همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري رخت زندگاني بربست - اسد الله پور او بمنصب شش صدي شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

* راجه انوپ سنگهه بدکوجر (۳) *

مشهور بانیرای سنگهدلن - بدکوجر طایفه ایست از راجپوت آبایش بروش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات‌گذر خود بگوشت آن مي‌نمود - اتفاقا روزے در بیشهٔ بگمان شیر تفنگ انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تاراج (۳) در [اکبر نامه] بدگوجر آمده *

بیوز پادشاهي (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مختفي گشته) رسید - از زنگوله و قلادهٔ طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاهے افگنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پي برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردد - بخانهاش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیاني بردند - پس از عرض کیفیت واقعي پادشاه را دلیري و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوقے (که ببرقندازي بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیر نراین نیز منصبے یافته در رتبه از پدر گذرانید - ولدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاري در آخر فرمانروائی عرش آشیاني بپایهٔ سرداری خدمتگارانے (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکاني نیز چندے بهمان خدمت مي پرداخت *

سال پنجم پادشاه در پرگنهٔ باري روزے بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعني جمعے (که در سواری شکار شرف اندوز حضور مي‌باشند) بفاصله از عقب مي‌آورد خبر شیرے قوي هیکل تنومند شنفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکاني فرستاد - پادشاه از فزونی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

شده بود و فیلان (که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر اند) همراه نبودند اسپ سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد دیدن شیر از اسپ فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینی نشست - ازانجا (که آفتاب فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهه و انوپ سنگهه و اعتماد رای و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه و کمال قراول و سه چهار خواص دیگرے حاضر نبود) گامے چند پیش رفته تفنگے کشاد داد - اتفاقا درین مرتبه نیز زخمے (که از حمله باز دارد) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب پادشاه دوید - مردم حوالي چنان برهم خوردند که از صدمهٔ پشت و پهلوی آنها جنت مکاني یک دو قدم پس رفته افتاد - خود مي فرمود که از سراسیمگي دو سه کس بر سینهٔ من پا نهاده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ (که پایهٔ تفنگ خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوبے که در دست داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوپ سنگهه یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

خواست بر شانهٔ شیر حواله نماید - دست او حمائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیرے رسانید - حیات خان چوبے چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهي شد - او (که دستش بسبب انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیرے انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغے دیگر بر چهره رسانید که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافتهٔ شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب اني راى سنگهدلن یعني مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مباهات اندوخت - چون روزے جنت مکاني بذابر تقریبے برو اعتراض فرمود او فورا جمدهر بشکم خود زد ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاهے بسرلشکري و صاحب فوجي مامور میگردید - در سال سیوم شاهجهاني چون پدرش بیر نراین[۲] (که هزاري ششصد سوار منصب داشت) بساط زندگي در پیچید انوپ سنگهه بخطاب راجگي بلند نامي یافت - سال دهم پیمانهٔ زندگي او هم مالامال گشت - بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جیرام ولد اوست - که علیحده مذکور گردیده *

* راجه گجسنگهه *

پسر راجه سور جسنگهه راتهور است - سال دهم جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه بیر نراین *

همراه پدر خود سعادت ملازمت در یافته پس از فوت او سال چهاردهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي چهرهٔ امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره مرتقی مدارج عمدگي گردید - در سال هیزدهم (که فیمابین جنت مکاني و فردوس آشیاني نوبت بفوج کشي انجامید - و سلطان پرویز با مهابت خان و غیره بصوبهٔ دکن تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکاني در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودي (که عبور نربده کرده بعضے محالات صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورد) بصوبهٔ مذکور رسید - چون صیت اقبال شاهجهاني عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهي بدار الخلافهٔ آگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام دل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجهزاري ذات و سوار (که در عهد جنت مکاني داشت) و عطای علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه نوازش آمود گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودي (که رایت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الملک بحري خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

ساختن تعلقهٔ او نیز مطمح نظر اعلی حضرت گردیده از دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده تجویز یافت سرکردگی یک فوج بنام راجهٔ مزبور مقرر گشته همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته ملک متعلقهٔ نظام‌الملک را پی سپر اسپان سپاه سازد - و در مالش خانجهان دقیقهٔ فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت) او بهراولی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن خود شتافته سال ششم بعتبهٔ خلافت پیوست - و مکرر بعنایت اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جسونت سنگهه از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری دیدهٔ جهان بین را از تماشای گلشن زندگانی بربست - بدولت قرابت و ترب رتبت و فراوانی سپاه و فزونی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فریق راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است [چه با مادر هر فرزند (که محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر می نشیند اگرچه خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانوادهٔ راتهور برای

(۲) در [بعضی نسخه] پی‌سپرسم اسپان •

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنگهه در ملازمت عرش‌آشیانی براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براو موسوم شوند - و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنگهه سورجسنگهه با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز گردید لهذا پادشاه جسونت سنگهه را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخت - و امر سنگهه برادر کلان جسونت سنگهه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع بکابل رفته بود) باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و خطاب راوي سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه نوک‌ریز خامهٔ اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروري *

از منصبداران عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار سنگهه بندیله (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود) تعین گردید - سال سیوم همراه راو رتن هادا بجهت توقف در باسم مضاف برار و سد راه بودن بر روی افواج دکن دستوري یافت - اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پرینده بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

دو هزاري هزار سوار تارک مباهات برافراخته همراه سيد خانجهان
بباره بتخريب ملک عادل‌خانيه مرخص گشته سال سيزدهم
مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري بغيبتي سرا
درشد - پادشاه امرسنگهه نبيرهٔ اورا از اصل و اضافه بمنصب
هزاري ششصد سوار و خطاب راجگي بر نواخته و صيانت
حصن نورر بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحي را
در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان
مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان کمر عزيمت بسته سال
بيست و پنجم همراه سلطان اورنگ زيب بهادر (که نوبت
دوم بيساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
بيست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت
و ازانجا همراه رستم خان بتسخير بست شتابيد - سال سيم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ
عزت برافروخت - و در همين سال با معظم خان بکمک سلطان
محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دکن معين شد - سال اول
جلوس عالمگيري دولت ملازمت دريافته بستر همراه پادشاهزاده
محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعين گرديد - و در کارهاى
آنجا و مهم ولايت آشام مصدر تردد شد - پستر همراه شمشير
خان ترين در يساق افاغنهٔ ره قرار يافته بتقديم نيکو خدمتي
از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار ترقي

نمود - اختلاف در سررشتهٔ منصب موصی الیه (که از عالمگیر نامهٔ ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی رو دادن در منصب سابق او بوجهی بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخهٔ مرقوم *

* راجه کشن سنگهه بهدوریه *

بهداور (۲) سرزمینی ست سه کروهی اکبرآباد - سکنهٔ آنجا بدین لقب معروف اند - قومی ست مردانه و جگردار - سابق خودسری داشتند - عرش آشیانی سرگروه (۳) آنها را ته پای (۴) فیل انداخت ازان بعد بربقهٔ فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزاری داشت - در عصر جنت مکانی براجه بکرماجیت (که همراه عبدالله خان بمهم رانا تعین شده بیشتر در متعینهٔ دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیانی براجه کشن سنگهه مذکور تعلق گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بمهم جهجهار سنگهه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام الملک دکنی (که خانجهان لودی را پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

(۲) نسخهٔ [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکردهٔ (۴) نسخهٔ [ب] بپای فیل انداخت *

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونسله کمر همت بر بست
و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
بنیستي سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر کنیز نداشت
بدنسنگهه (۲) نبیرهٔ عم او بعنایت خلعت و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگي سربلندي اندوخت
سال بیست و یکم روزے بکورنش درشن رفته بود - ناگاه فیل
مست طرف او دوید - و یکی از تابینانش را بزیر دو دندان
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود
و بسبب سر دادن چرخي آسیبی براجه نرسید - و آن شخص
نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه
بعطای خلعت عنایت و معافیٔ پنجاه هزار روپیه منجملهٔ
پیشکش دو لک روپیه (که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود)
چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدي
سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم قندهار
شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال
بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخش عزیمت بیساق مذکور
جهاند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدم‌خانه پیش گرفت
مهاسنگهه پسرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
راجگي و عطای اسپ سر عزت برافراخت - سال بیست

(۲) نسخهٔ [ب] مدنسنگهه •

و هشتم تعین کابل گشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار رایت ترقي برافراشت - پس ازان (که غلبهٔ عالمگیر پادشاه برروی روز افتاده دارا شکوه منهزم گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه سپکرن بندیله برسر چنپت بندیله رفت - و سال دهم همراه کامل خان در تنبیه افاغنهٔ یوسف زئي مصدر ترددات نمایان گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا رو کرد اودیسنگهه (۲) پسرش (که از سابق بنوکری پادشاهي ممتاز و همراه میرزا راجه جیسنگهه در مهم دکن تعین بود) سال بیست و چهارم بقلعه‌داری چیتور فایز گشته از انتقال پدر بخطاب راجگي آئینهٔ بخت را جلا داد *

* راو امر سنگهه *

پسر کلان راجه گجسنگهه راتهور است - ابتدا منصبی درخور یافته سال دوم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار و سه صد سوار سربلندي یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل چهرهٔ عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید خانجهان بارهه جهت مالش ججهار سنگهه بندیله تعین گردید

(۲) در[اکثر نسخه] اودوتسنگهه *

چون قلعهٔ دهامونی بتسخیر در آمد و خاندوران درون آن رفت
و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند
و غارتیان در آمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن
گل مشعل در انبار خانهٔ باروت (که ته برج بود) افتاد
و برج پرید - و از ریزهای سنگ (که بیشتر جانب بیرون قلعه
افتاد) چند کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری
دو هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونسله
(که با وجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار طفلی را
از قرابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود) متوجه
دکن گردید و بعد عبور دریای نربده نواحی قلعهٔ دولت آباد
معسکر فیروزی شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه
نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر کمیل فرمود - و سال دهم
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبهٔ سلطنت
روشن جبین گردید - سال یازدهم چون قلعهٔ قندهار را علیمردان
خان بملازمان پادشاهی سپرد و احتمال آن داشت که شاه صفی
خود عازم آنحدود شود بنابران شاهزاده سلطان شجاع با فوج
گران بدان سمت رخصت یافت اورا بعنایت خلعت و اسپ
با زین نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود
و راجگي و جا نشيني بجهونت سنگهه برادر کوچکش بوجوهے
(که خاتمهٔ احوال راجه گجسنگهه بدان موشح گشته) تعلق
گرفت] او غايبانه باضافهٔ پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي امتياز اندوخت
چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص
گرديد او نيز بهمراهي شاهزاده معين گشت - و پس از ورود
حکم تنبيه راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو (که مصدر بغي
شده بود) با شاهزاده او همراهي گزيده سال پانزدهم پس از
زنهاري شدن راجهٔ مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عاليقدر
در يافت) او نيز بدين متمنا فايز شد - و در همين سال
چون شورش داراي ايران جانب قندهار معلوم شد و سلطان
دارا شکوه بدان طرف دستوري پذيرفت او باضافهٔ هزاري ذات
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت
لياقت آراسته بهمراهي شاهزاده تعين گرديد - از انجا (که
از مقدرات داراي ايران دران ايام ازين سپنجي سرا در گذشت
و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود) او سال شازدهم بحضور
آمده جبهٔ عقيدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم
سلخ جمادي الاولى مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار
هجري ازانجا (که چندے بنابر بيماري بسعادت مجرا

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشي را بتفصیلی (که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته) کشت - از سنوح این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهلداس کور برو حمله آوردند - و او دو سه بار جمدهر حوالهٔ ارجن نمود - درین اثنا خلیل‌الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه علاوهٔ آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم او (که در ناگور تیولش بودند) و مردم راو کرن پسر راو سور بهورتیه جاگیردار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود) بر سر حدود مناقشه بمیان آمده مردم کارآمدنی او مقتول شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کرن بروند (۲) - کرن این معني بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداري نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معني جمد امر سنگهه میرخان میر تزک

---

(۲) در [بعضی نسخه] بردند *

و ملوکچند مشرف دولتخانهٔ خاص بر طبق حکم سلطاني بیرون دهلیز خلوت خانه آورده مردم (۲) را طلبیدند - که بخانهٔ او برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند کشته شد - و میر خان زخمي شده شب دیگر درگذشت درین اثنا احدیان و غیره رسیده آن مخاذیل را واصل جهنم گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمي شدند - و برین اکتفا نکرده جمعے از نوکرانش قرار دادند - که بر خانهٔ ارجن رفته اورا بکشند - و بلون راتهور و بهاو سنگهه راتهور (که ابتدا نوکر امر سنگهه و پدرش بودند - و ثانیا بنوکري پادشاهي مباهات پذیرفته) درین (۳) اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر ناداني این گروه بخشیده بکسے حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابي خان و مان خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بسید خانجهان بارهه با مردم جلو و رشید خان انصاري (که نوبت کشک اینها بود) بزد و کشت آن گروه دستوري شد - اینها بمقابله پیش آمده تا رمقے در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل رسیدند - و از مردم پادشاهي سید عبد الرسول بارهه (که جوان

---

(۲) نسخهٔ [ب] مردمش را (۳) نسخهٔ [ب] درین اندیشهٔ فاسد *

مردانه بود) با سید غلام محمد ولد سید محي الدین برادر خود
و پنج تن از خویشان بکار آمد - پسرش رایسنگهه سال هیزدهم
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد
سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش
بمهم بلخ و بدخشان تعین شده سال بیست و پنجم از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار کامیاب گشته
با سلطان اورنگ زیب بهادر در کرة ثانیه بمهم قندهار شتافته
و سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت
بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام
چیتور مامور گردیده سال سیم باضافهٔ دو صد سوار جبین طالع را
روشن ساخت *

چون وسادهٔ سلطنت بجلوس خلد مکان رونق گرفت او
بعد وصول موکب ظفر کوکب بمتهرا آمده ملازمت دریافت
و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در
جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهي بود - پس از انکه
نوبت معاودت سمت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جسونت سنگهه
رسانیده خطاب راجگي و عنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر
مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و از اصل و اضافه بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبیلهٔ راتهور
و مرزباني ولایت جودهپور بنام او قرار یافت - و او در جنگ

دوم دارا شکوه درالتمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه باتفاق میرزا راجه جیسنگهه سرگرم حسن خدمت بود - سال شازدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهراولی خان مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیهٔ جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بنابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلدهٔ اورنگ آباد بنام او آباد است - پس ازو پسرش اندرسنگهه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خطاب راجگي و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ (۲) و نقاره امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائي گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجهزاري فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایمای پدر باوجین رسیده فوجے همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکے از نبائرش هرناتهه سنگهه است

(۲) نسخهٔ [۱] طوق •

که قبل ازین بدکن آمده محالے از صوبهٔ برار در تیول او مقرر
شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زادهٔ او (۲)
مانسنگهه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده)
در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای مکند نارنولي *

کایت ماتهر - ابتدا در کم منصبیٔ آصف خان یمین الدوله (که
دویستي پانج سوار بود) نوکر دو سه روپیه درماهه گردید
بترقیٔ خداوند پیش آمدے کرده چون خالي از کاردانی
و فهمید نبود بمرور ایام بپایهٔ دیوانیٔ آن امیر عظام رسید
و عالي همت بود - و در فیض رسانی جدے تام داشت
مردم مکرر بسفارش نامهٔ جعلیٔ او کامیاب گشتند - چون
باو رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسے ماند که
بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای
خطیر بنارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات
عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت
آصف خان منظور عنایت فردوس آشیانی گردیده بدیوانیٔ
بیوتات حضور سرفرازي یافت - چون کوکب طالعش فروغے
داشت بخدمت دیوانیٔ تن سر افتخار بر افراخت *

برخے معاندان هموطن او بوساطت باریابان حضور بعرض

---

(۲) نسخهٔ [ب] و نبیرهٔ او *

رسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای نارنول دفینه ساخته - مردم بحفر و کاوش عمارت او تعین شدند پس ازان (که عالیها سافلها گشت) یک حبه ظاهر نگردید مفتریان بهتان‌تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدي واشتلم جا ها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی که سزاوار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تقصیر آنها در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگي بسر برد *

* راجه جگت سنگهه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنت مکاني گردیده بملک موروثي بر نواخته شد نامبرده (که با برادر سر سازگاري نداشت) منصب قلیلی یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات نا شایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بسرعت سریعه از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاري ذات پانصد سوار و خطاب راجگي و عطای بیست هزار روپیه نقد و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني بعد الی منصب مذکور سر عزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب بود) آمده بملازمت پیوست - سال هشتم بعد مراجعت موکب پادشاهي از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان الوس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش یافت - و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبهٔ کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالهٔ تاریکي آثار نیکو خدمتي بظهور آورد - سال یازدهم [که علي مردان خان قلعهٔ قندهار را ببندهای پادشاهي سپرد - و سعید خان بموجب حکم با کومکیان صوبهٔ کابل جهت دفع فوج قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعهٔ قندهار او را بتسخیر قلعهٔ زمین‌داور فرستاد - او قلعهٔ ساربان را بحسن تردد و جانبازي مفتوح ساخته بمحاصرهٔ زمین داور پرداخت - و پس از مسخر گردیدن آن در محاصرهٔ قلعهٔ بست نیز مصدر ترددات شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامے (که لاهور معسکر فیروزي بود) نامبرده آمده دولت بار یافت - و بعطای خلعت و مالای مروارید قامت ارادت آراست - و در همین سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سر عزت بر افراخت - سال چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

راجروپ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره بدان خدمت سربلند گشت - و چون آثار عصیان ازو بظهور رسید از تعلقهٔ مذکور معزول شده طلب حضور گردید - ازانجا (که در آمدن هم تعلل ورزید) پادشاه سه فوج بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و اصالت خان و شاهزاده مراد بخش با فوجے علیحده بپشتگرمی افواج مذکور جهت تسخیر قلعهٔ مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متینهٔ تعلقهٔ نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش کوشیده) تعین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور درزد و خورد با افواج پادشاهي مساعي بقدر وسع امکان بکار برد *

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهي درآمد و قلعهٔ تارا گدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار باستصواب سید(۲) خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او از حضور و قبول انهدام قلعهٔ تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت پادشاه از سر جرائم او درگذشته ببحالی منصب سابق آبرو بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري یافت - و بقلعه‌داری قلعهٔ قلات مضاف صوبهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] سید خانجهان بارهه *

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان
ظفر جنگ بایالت صوبهٔ مذکور جبههٔ عزت برافروخت) چون
میان او و راجه سازگاري نبود از قلعهٔ قلات تغیر شده سال هیزدهم
بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میناکار و اسپ با زین
نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر
بدخشان دستوري یافت - او از کار طلبي جمعیت زیاده بر ضابطهٔ
منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش‌دل
گردیده از راه طول ببدخشان در آمد - چون مردم خوست
پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشاورت آنها قلعهٔ محکمی
از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان
و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود)
جنگ کرده عرصهٔ پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعهٔ مذکور
تهانهٔ مستحکم نگاهداشته بپشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم
مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري درانجا بساط
هستي در نوردید - اعلی حضرت راجروپ پسر اورا (که احوالش
جداگانه بتحریر در آمده) بمراسم تسلي برنواخت *

* راجه جیرام بدکوجر *

پسر راجه انوپ سنگهه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در
حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازي یافته بکارها تعین
میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني بعنایت

خلعت و خطاب راجگي و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار هر بلند گرديد - سال دوازدهم باضافهٔ دو صد سوار کاميابي اندوخت - سال سيزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوقف در بهيره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانهٔ کابل گرديد) رخصت يافت - سال چهاردهم باز با شاهزادهٔ مذکور بکابل شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لواى کامراني افراشته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان ذيل عقيدت بر کمر بست و بعد تسخير بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب نذر محمد خان والئ آنجا تعين يافت - سال بيستم باضافهاى متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه چهرهٔ امتياز بر افروخت - و در نواح بلخ در تنبيه اوزبکان و زد و خورد المانان لازمهٔ کار پژوهي بعمل آورد - سال بيست و يکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري همانجا پيمانهٔ زندگيش لبريز گشت - پادشاه بعد دريافت اين خبر امر سنگهه پسر او را بخطاب راجگي و اضافهٔ منصب بر نواخته بين الاقران اختصاص بخشيد *

* رشيد خان انصاري *

نامش آله داد پسر جلال الدين روشاني ست - که در افغانان لواى سري و سرداري بر افراخته زنبور خانهٔ فساد بشورش آورد

آز عهد عرش آشیاني تا زمان اعلی حضرت مهم کهنه لنگ ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان سلطنت اکبري بتاریکي موسوم اند - چون ذکر نبذے از نیاکانش و پس ازو هر که ازینها غبار فتنه و آشوب بر انگیخته ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است بر مي نگارد - والد جلال الدین مشهور بجلاله شیخ بایزید معروف (۲) بپیر روشان و روشاني (۳) ست - خلف شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاري میرسد - سالے پیش از رسیدن فردوس مکاني بهند در قصبهٔ جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبین (۴) نام (که از همان قبیله بود) بکالي (۵) کرم واقع کوهستان روه (که پدرش آنجا سکونت داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرتے گرفته باظهار خوارق و کرامات برخے قبائل افغانان را بربقهٔ مریدي در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشتهٔ تصنیف کشید *

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما بسیارے از طوائف (۶) روه بالحاد و زندقه تهمت داده بدو نگرویدند

---

(۲) در [نسخها] بازید آمده (۳) نسخهٔ [ا ب] روشنائي ست (۴) در [بعضے نسخه] بیبن نام (۵) نسخهٔ [ب] بکابي کرم (۶) نسخهٔ [ب] از طوائف اورا بالحاد *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعي در گذشت در بهته‌پور (که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائي نام در نوکران پادشاهي انسلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در قید قلیج خان اکبرشاهي جان سپرد - اما جانشیني پدر بجلال الدین باز گردید - او در سن چهارده سالگي سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه (که رایات عرش آشیاني از سیر کابل معاودت نموده در پولم گذر (۲) نزول داشت) بملازمت رسیده مورد عواطف خسروي گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده بے رخصت بدر زده در مریدان پدر (که بیشتر ورک زئي و افریدي و شرداد بودند - و قرابتے نیز بآنها واقع شده) شتافته روزگارے میگذرانید *

چون در سال سي و یکم طایفهٔ مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه‌دار در حوالي پشاور بسر میبرد) از ستمراني کار پردازان سید حامد بخاري تیولدار آنجا بستوه آمده جلاله را بسرداري بر گزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که کوهستانے ست بطول سي و دو کروه - و پهنا دوازده - خاور رویه

(۲) در [بعضي نسخه] اولم گذر *

(۲)
پشاور - باختر سو میدان - شمالي جانب باره - جنوبي قندهار تنگناهای پر نشیب و فراز بسیار دارد) رفته راه خیبر سنگ‌چین نمودند راجه مانسنگهه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده الوس افریدي را (که خمیر مایهٔ فساد بود) تاخته بعلي مسجد فرود آمد - و جلاله بقدر مالشي یافته بود که زین خان کوکه از حضور تعین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فراوان بکار برد - چون کار برو تنگ شد سال سي و دوم از تنگنای تیراه بر آمده بسواد و بجور (که بنگاه یوسف زئي ست) پناه برد آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهي یافته بودند) دست از بدکاري باز نکشیده میان خودها جا دادند زین خان دران کوهستان نیز درآمد - بآویزشهای سترگ نزدیک بود که جلاله دستگیر گردد - از درهٔ (که اسمعیل قلي خان محافظ آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود) باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
(۳)
شایسته الوس افریدي و ورک زئي را مستمال نمود - چنانکه آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او مي‌شمرد) بدست آوردند - او اعتماد ازانها را گرفته روانهٔ توران دیار گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهي سپردند

(۲) در [اکثر نسخه] قندهار رویه (۳) در [نسخهای اکبرنامه] اورک زئي آمده *

و در سال سي و هفتم از توران برگشته بياوري همان الوس باز سر شورش برداشت (۲) - آصف خان جعفر از حضور تعين گشت افغانان از دستان سرائي بلابه گري بر نشستند - و بر گذاردند که او را ما از يورت خود بر آورديم - آصف خان اهل و عيالش را با وحدت علي نام مردے دستگير ساخت - و در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري جلاله (که بياوري الوس لوهاني بآويزش شادمان هزاره نواح غزنين رفته بود) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ با جمعے از نوکران شريف خان اتگه تعاقب نموده کارش باتمام رسانيد - و بآساني آن مايه ده بزرگ شورش (که از دير باز فراوان سپاه پادشاهي پی او قطره زنان و سرگردان بود) فرو شد - پس ازو احد داد بن شيخ عمر (که عمزاده و داماد شيخ جلال‌الدين ميشد) جانشين گشته غبار طغيان برانگيخت - شجاعت و بهادري او ناسخ داستانهای رستم و افراسياب است - در عهد جنت مکاني آويزشهای سخت با عساکر پادشاهي نموده گاهے غالب و گاهے مغلوب ميگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي (که بنيابت پدر انتظام بخش صوبهٔ کابل بود) چون عرصهٔ کار

---

(۲) در [بعضی نسخه] سر بشورش ‌•

(۲)
برو تنگ ساخت در نواک حصاري گردید - روز یورش تفنگے بدو رسیده درگذشت - گویند یک روز پیشتر نسخهٔ خیر البیان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنین شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قایم مقام گشت - و برظفر خان تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختیار بندگی درگاه والا نموده بملازمت اعلی حضرت رسیده بمنصب هزاري امتیاز یافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعیناتی کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بي‌بي الائي زن احدداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان و صاحبداد و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان عبد القادر در سرآغاز سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت بدست آورده روانهٔ حضور ساخت - اعلی حضرت آنها را مستمال مراحم ساخته پیش رشید خان (که صوبهٔ تلنگانه باو مفوض بود) فرستاد - و درهمین سال کریم داد کور پسر خرد جلال الدین (که آوارهٔ دشت ادبار بود - و در حدود
(۳)
لوهاني بسر مي برد) جمعے از الوسات نغر بخیال فاسد او را طالب داشته در کمین فرصت نشستند - تا وقت یافته بتیراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] نواکر - یا نوانگر باشد (۳) نسخهٔ [ب] الوسات او بخیال فاسد •

بیایند - و سر بشورش بر آرند - سعید خان ازین مفسده آگهي یافته پیادهٔ کوهي و کمان دار را از قبائل افاغنهٔ آندیار (که بایاي در آمده بودند) جمع نموده با راجه جگت سنگهه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغو(۲) جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلهٔ دیگر - که کریم داد درمیان آنها بود - چون آخر کار چارهٔ نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان (که جملة الملک سعد الله خان درعرصه آمده) دختر کریم داد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش الّه داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بیني و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت روه نگشته بهند آمده در ملازمان جنت مکاني انتظام یافتند الّه داد بمرور ایام برشد و کارداني بمنصب عالي و خطاب رشید خان مباهي گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار علم افتخار بر افراخته کمکي دکن گردید - در سال چهارم شاهجهاني بهمراهي اعظم خان صوبه دار

---

(۲) در [بعضی نسخه] بلغر •

دکن روزے (که بر کنار مانجرا در نوبت کهي فوج عادلشاهیه و نظام‌الملکیه در آویخت) شهباز خان روهله (که امیر چهار هزاري بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي بزخمهای گران درمیان افتادند - رشید خان (که برادرش با جمعی از خویشان شربت ممات چشید) زخمي از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پسندیدهٔ معاش بود - و در راست اندیشي و نیکو فکري و حسن ادراک و والا همتي و کرم مفرط یگانهٔ روزگار و در شجاعت و مردانگي و مروت و مردمي و خوش سلوکي و تهذیب اخلاق بے همتا - مدتها (که در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همهٔ آن مردم فدوی او بودند - و مریدانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند (که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پردلي متحیرم که خیال خود سري نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت است - و الا خانزمان را (که با او یکدلي دارد) خدمت سرحد نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

برهانپور چنان به بند و بست رعب افزود که مفسدان کوهي (که از هنگامهٔ رهزني و دزدي آنها متوطنان شهر شبے نمي آسودند) زندگي خودها مغتنم شمردند - و در اخیر ایام از مدتے بضبط نانگانه ميپرداخت - و در ناندیر مي بود - تا حال درین مکان اولاد او و برادرش هادي‌داد خان تعینات مانده اند در سال بیست و دوم شاهجهاني سنه (۱۰۵۸) یک هزار و پنجاه و هشت در صوبه‌داري ناندیر بساط هستي در نوردید در شمس‌آباد مؤ دیه آباد کرده باغے طرح انداخته - نعش اورا برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چندانے نداشت - اما از همه جا با خبر بود در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفي متعصب بود - اشعار بسیارے بدلایل عقلي از حدیقه برآورد - که الحاق است و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - وخرج محل آنقدر (که دران وقت هیچ امیرے نداشت) عیدگاه برهانپور را که تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و اسدالله بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار تا سال سیوم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهلداس کور *

گویند سرزمین مارواړ و میواړ پیش ازان (که قوم راتهور

و سیسودیه بقبضهٔ اقتدار در آرند) در تصرف این قوم بود - بعد
غالب شدن آنها زمینداری بعضی پرگنات متعلق باینها ماند
نامبرده پسر دوم راجه گوپالداس کور است - که در ایام
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و ورود ببرهانپور قلعه دار
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار
خان را بجای او گذاشت - و در محاصرهٔ تتهه با پسر جانشین
خود بلرام نام بمردانگي جان نثار گردید - او در جذیر از وطن
آمده بملازمت پیوست - بعد سریرآرائی اعلی‌حضرت بمنصب
سه هزاري هزار و پانصد سوار و خطاب راجگي و علم و اسپ
با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي
بر افروخت - و بعدتر بتعیناتی خانجهان لودي بمالش ججهار
سنگهه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن
بتعاقب خانجهان لودي دستوري یافت - مشار الیه از فرط
کار طلبي انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل
دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
پیاده پا شده داد دلیري داد - و بگلگونهٔ زخم سرخروئي
حاصل نمود - و در جلدوی ترددات مذکور باضافهٔ پانصد سوار
و عنایت نقاره کوس شادکامي نواخت - و سال سیوم (که پادشاه
بدکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کس برای تنبیه خانجهان
لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني تعین فرمود) او باتفاق

راجه گجسنگهه مرخص شد - و در جنگ خانجهان لودي مصدر ترددات شایسته گشت *

ازانجا [که حقوق وفاداری او و پدرش مطمح نظر پادشاه بود و او آرزوی قلعه داري (که بدون آن پایهٔ راجگي اعتبار ندارد) داشت] سال چهارم بقلعه داری رنتهپور از تغیر قلعه دار خان چیله سر بلندي یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر از تغیر میرزا مظفر کرماني چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر در رکاب شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن تعین شده در محاصرهٔ پرینده مصدر ترددات شایان گردیده جوهر فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعهٔ مزبور صورت نبست و شاهزاده طلب حضور شد او پس از وصول بپیشگاه خسرواني سال هشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نهم (که پادشاه بدکن ورود نموده به تنبیه ساهو بهونسله سه فوج بسرداری سه کس تعین ساخت) او در زمرهٔ تعیناتیان خاندوران بود - چون از وفور عنایت ولایت دهندیره (۲) بسیورام برادر زادهٔ او مرحمت شده بود و او با جمعیتی رفته اندرمن زمیندار را ازانجا بر آورده و زمیندار مذکور پس از چندے انبوهے فراهم کرده از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال دهم راجهٔ مذکور با جمعے (که سرکردهٔ آن معتمد خان بود)

(۲) در [بعضی نسخه] دهند پره - و در [بعضی جا] دهندهیره *

باستخلاص ولایت مذکور تعین گردید - پس از وصول بدانجا
حصار سہرا را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد
خان را دید - راجهٔ مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عطای ولایت دهندیره
بطریق وطن علم اعتبار بر افراشت - سال یازدهم (که پادشاه
عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه داری اکبرآباد
مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد
بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت
اکبرآباد و حراست قلعهٔ آن مرخص شد - سال شانزدهم پس
از وصول موکب پادشاهي باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
پنجهزاري سه هزار سوار مرتقي گشت - و سال نوزدهم از
اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار کام دل
بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب
نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنجا
رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه
داخل اماکن نو ساختهٔ شاهجهان‌آباد شد) او از اصل و اضافه
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
سرمایهٔ عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

بحضور رسیده یکهزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب بپیکار قزلباش (که بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخته بودند) مباهي گشت - چون تسخیر قلعه صورت نبست سال بیست و سیوم حسب‌الطلب همراه شاهزاده بعتبهٔ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري درانجا درگذشت *

چون بقدم قدریت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازمانده‌های او را بگوناگون نوازش سربلند ساخت - پسر کلانش راجه انروده است - که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته - و دومین ارجن - در حین حیات پدر بروشناسی فردوس آشیاني ممتاز بود - روزے (که راو امرسنگهه راتهور صلابت‌خان میر بخشي را در دربار پادشاهي کشت) او بجسارت پیش آمده دو شمشیر بر راو مزبور انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان تعین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافهٔ صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافهٔ پانصدي هفتصد سوار سر بلندي اندوخته مکرر برکاب شاهزاده‌ها بمهم قندهار تعین گردید - سال سي و دوم همراه مهاراجه جسونت

سنگهه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعین گردید
و در جنگی (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
متصل اوجین رو داده) دست جلادت کشاده مردانه وار جان را
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
در خور سرفرازي یافته در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه بود
وقت نبرد دست جرأت بر کشاده قریب قور فوج شاهزاده
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس
(که در عهد خلد مکان نیز بنوکري میپرداخت - بعد فوت
راجه ده لک روپیه (که ازو مانده بود) شش لک روپیه نقد
و سوای آن جنس او براجه انروده و سه لک روپیه بارجن
و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجهٔ مذکور سال نهم
اعلی حضرت بعد مقتول شدن ججهار سنگهه بندیله و مسخر
گردیدن قلعهٔ جهانسي بقلعه داري آنجا نامزد شد - و سال
پانزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار مرتقي گردید - و سال
بیست و دوم باضافهای متواتره تابیناتش هزار سوار قرار
یافت - و بعد فوت راجهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدي هزار و دویست سوار تفوق جست - و بکرات
بتسخیر قندهار تعین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت
خان بقلعه داري اکبرآباد سربلندي اندوخته بمنصب دو هزاري

هزار و دویست سوار پیرایهٔ عزت پذیرفت - و سال سیم فوجداري آنجا ضمیمهٔ قلعهداري یافته هشتصد سوار در تابینانش افزون شد - در جنگ سموگدهه بهراولی سلطان دارا شکوه بود اما از عالمگیرنامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم سرگرم خدمات بود *

* راجه پهاڑ سنگهه بندیله (۲) *

پسر راجه بر سنگهدیو است - پس از جلوس فردوس آشیاني بعطاي منصب دو هزاري هزار و دویست سوار سر عزت برافراخته بعد از باضافهٔ هزاري هشتصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر بلندي یافت - و در همین سال چون بمالش ججهار سنگهه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعین شد او بهمراهي عبدالله خان بهادر مامور گردید - ازانجا (که در مسخر ساختن قلعهٔ ایرج مساعی جمیله بکار برد) بالتماس خان مزبور بعنایت نقاره سر بلند شده کوس ناموري نواخت و چون ججهار سنگهه بعجز گرائیده بعد عفو زلات بپیشگاه سلطنت رسید از محالات متصرفهٔ او آنچه افزود از طلب او بود برخی بجاگیر راجهٔ مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم (که پادشاه در صوبهٔ خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگي سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعین فرمود) او

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهار سنگهه *

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب راجگي لوای ناموري بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار دکن بر سر خانجهان لودي متصل بیر تاخت و محاربهٔ عظیم رو داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش در زد و خورد ببهادر (۲) برادر زادهٔ خانجهان رسیده سرش از تن جدا کرده باو رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین مدتها بتعیناتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعهٔ دولتاباد از جلادت ذاتي و رشد فطري در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگي بظهور آورد - و همچنین در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیناتی خاندوران (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو بهونسله تعیین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردیده به تنبیه جنپت (۳) بندیله (که از نوکران برسنگهدیو و ججهار سنگهه بود - و دریغولا دران ملک شیوهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] ببهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چنت .

سرتابي داشت) رخصت يافت - پس از رسيدن بآن تعلقه جنپت (۲)
فتنه جو را طاقت خود سري نماند - چار و ناچار پيش او آمد
و سال هيزدهم بتعيناتي علي مردان خان اميرالامرا بتسخير
بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذكور صورت نگرفت
سال نوزدهم هزار سوار ديگر از منصب او دو اسپه سه اسپه
قرار يافته در ركاب سلطان مراد بخش بيساق بلخ و بدخشان
مرخص گشت - و در جنگ با اوزبكان و المانان پاي كمي
نياورده در تاخت بر جمعيت آنها دقيقهٔ ناصري نگذاشت
و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسيدن شاهزاده اورنگ زيب
بهادر درانجا متوقف بوده در سال بيست و يكم همراه
شاهزادهٔ مزبور معاودت نموده بسعادت آستانبوس فايز گرديد
و سال بيست و دوم بهمراهي سلطان اورنگ زيب بتسخير
قلعهٔ قندهار (كه قزلباش گرد گرفته بودند) دستوري يافته
پس از معاودت ازانجا بوطن مرخص گرديد - و سال بيست
و چهارم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار تابينان او را دو اسپه
سه اسپه ساخته از تغير سردار خان بجاگير داري چورا گڈهه
سرفرازي يافت *

و چون بآن نواحي رسيد هرديرام زميندار آنجا (كه پدرش
بهيم نراين نام را ججهار سنگهه بعهد طلبيده كشته بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] فتنه خو را *

گریخته بانوپ سنگهه زمیندار باندهو [که بنابر ویرانی قلعهٔ مزبور بریوان (۲) نام جائے (که چهل کروهی قلعهٔ مزبور است) میگذرانید] پناه برد - راجه پهار سنگهه از بیست و پنج کروهی بر سر ریوان تاخت - انوپ سنگهه تاب در خود ندیده با عیال خود و هردیرام مسطور فرار گزیده بکوهستان نتونتهر (۳) رفت راجه بریوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - و یک فیل و سه ماده فیل (که از اسباب زمیندار باندهو بدست آورده بود) از نظر پادشاه گذرانید - و بار دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه بار سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محاصرهٔ قلعهٔ مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نیل مقصود باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري پیمانهٔ حیات او لبریز شد - پادشاه سجان سنگهه پسر کلان او را (که احوالش علیحده نگارش پذیرفته) بجانشینی و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدي چهار صد سوار بر نواخت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد غربي

---

(۲) در [بعضی نسخه] بریوان (۳) نسخهٔ [ب] نتوپتهور ٭

مایل بشمال پورهٔ بنام او آباد است *

* راو ستر سال هادا *

نبیرهٔ راو رتن است - گوپي ناتهه پدر او با جثهٔ لاغر آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هریکی بکلفتي چون ستون شامیانهٔ متوسط باشد) نشسته پا بر یکی و پشت بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت (۲) - و بهمین زورهای بیجا بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم جلوس فردوس آشیاني راو رتن رخت زندگي بر بست برسم راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشیني پدر بارشد اولاد متوفی تعلق میگیرد) پادشاه او را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته ولایت بوندي و کهکر و پرگنات آن نواحي (که وطن راو رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود و پس ازان (که او از بالا گهات رسیده سعادت بار یافت) چهل فیل (که از جد او باقي مانده) پیشکش گویان بنظر پادشاه در آورد - هیزده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار روپیه شد) در سرکار مانده تتمه باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سر افتخار برافراخت - و پستر تعینات صوبهٔ دکن گردیده باتفاق خانزمان سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد از خبرداری مورچال

(۲) نسخهٔ [ب] هردو را از هم *

و بکمک رسیدن در هرطرف که ضرور میشد و درآوردن رسد از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *

شبی [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که راو مزبور بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او پا قایم ساخته دست تجلد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زادهٔ بهلول راه گریز سپردند - و سال هفتم در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده مصدر نیکوخدمتیها شد - سال هشتم (که صوبه داری بالاگهات بخانزمان مفوض گشت) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیاداران دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلدهٔ برهانپور راو همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و بستر (که سه فوج بسرکردگی سه عمده تقرر پذیرفت) ازانجمله فوجے (که بسرداری خانزمان مقرر شده بود) هراولی آن براو مسطور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور سرگرم تنبیه اشقیا بوده جلائل کارها بتقدیم رسانید - و غایبانه باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار مباهي گردید - و پس ازان سالے چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال پانزدهم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم دکن بحضور آمده بتسلیم سدهٔ سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعین شد - و پس از معاودت

سال هیزدهم بعطای خلعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوري پذیرفت - چون شاهزادهٔ مزبور از ناتجربگي تعلقهٔ مذکور را گذاشت نمود او بنابر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستي بپشاور درآمد - از حضور بمتصدیان اتک حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ‌زیب بدان صوبه (۲) تعین یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مسطور برگردید - و در نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبهٔ مزبور حسب الحکم پدر بنذر محمد خان وا گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار و پانصد سوار بلند رتبگي یافته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بمهم قندهار (که بتصرف قزلباش رفته بود) روانه شد - و همراه رستم خان و قلیج خان بجانب بست تعین شده در جنگ قزلباش ثبات پائي از دست نداده داد دلاوري داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

(۲) نسخهٔ [ب] بدان صوب *

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیناتی صوبهٔ دکن (که
بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود) سر عزت بر افراخت - و در
فتح قلعهٔ بیدر و کالیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده
قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سي
و یکم (که فلک شعبده باز توطیهٔ دیگر بر انگیخت - و سلطان
دارا شکوه "باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالي
بر نداشته سزاولان شدید تعین کرد - که امرای متعینهٔ
دکن را زود روانهٔ حضور سازند) با آنکه سلطان اورنگ زیب
بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن
باقي بود نامبرده بے رخصت شاهزاده روانهٔ حضور گردید
و در جنگ میان هردو برادر (که متصل اکبرآباد رو داده)
مطابق سنه (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري در هراولی
دارا شکوه جلادت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج
قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران
آن فوج بقتل رسید *

* راجه سیورام گور *

پور بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر
کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامهٔ یورش تتهه
بکار آمدند او بیش از پیش مورد التفات گردید - بعد سریرآرائي
بمنصب درخور سرفرازي یافته مملکت دهندیره (که عبارت

از بعضے پرگنات سرکار سارنگپور مالوه است) بطریق وطن بنام او مقرر شد - تا سال دهم بهزار و پانصدي هزار سوار رسید - چندے بقلعه داري آسیر نامور بود - سال هیزدهم ازانجا معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان نامزد گشت - و پس ازان بتقریبے بحضور رسیده سال بیستم بمحافظت قلعهٔ کابل اختصاص پذیرفت - سال بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون مناقشهٔ عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطاني رسید بنابر حزم گزیني جمعے بتعیناتي کابل چهرهٔ امتیاز برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال بیست و دوم باضافهٔ دو صد سوار لواي کامراني افراشته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار (۲) تعین گردید - سال بیست و پنجم چون راجه بیتهلداس عم او در گذشت او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و خطاب راجگي چهرهٔ مباهات برافروخته بار دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور تعین گردید - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بست و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعهٔ بست رفت سال بیست و هشتم بهمراهي سعدالله خان جهت انهدام قلعهٔ

(۲) در [بعضے نسخه] قلعهٔ قندهار *

چیتور گام جلادت برداشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر خدمت قلعه داري ماندو لوای بلند رتبگي برافراشت - و در جنگ سموگدهه (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري لوازم جسارت بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندرمن دهندیره *

شعبه ایست (۲) از قوم راجپوت - میان اینها و بندیله و پنوار با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبهٔ سهرا سرکار سارنگپور مالوه است - که در دفتر سهار (۳) بابا حاجي مینوشتند - در عهد عرش آشیاني راجه جگمن دهندیره شرف ملازمت در یافت در وقت فردوس آشیاني ولایت دهندیره بسیورام برادر زادهٔ راجه بیتهلداس کور مرحمت شد - او با جمعیتی رفته جبرا و قهرا باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداري آنجا بود) پرداخت - او پس از چندے جمعے کثیر فراهم آورده از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابران سال دهم جلوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهلداس با فوجے شایسته بمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهرا را گرد گرفتند

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) در [بعضی نسخه] سهسار - و نسخهٔ [ب] شهبار *

راجهٔ مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعهٔ جنیر محبوس گردید - در سالے (که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر ارادهٔ نهضت بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار چهرهٔ کامراني بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانهٔ هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بعنایت علم و نقاره کوس ناموري نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بمهم بنگاله دستوري پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهي سرگرم بود - تا آنکه بملک فنا پیوست *

* رام سنگهه *

ولد کرمسي راتهور همشیره زادهٔ رانا جگت سنگهه است (۲) پدرش بنوکري پادشاهي امتیاز داشت - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیاني ببارگاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزاري ششصد سوار سرفرازي یافت - سال چهاردهم باضافهٔ یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمراهیٔ شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادر خان و اصالت

---

(۲) نسخهٔ [ب] یافت *

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعین شدند او بے اجازت
شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور
و ستیزهٔ المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سر بلند
گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بیساق قندهار
تعین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش
زمین‌داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم
همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور نوبت دوم راهي گشته سال
بیست و ششم بعطای فیل سر بلندي اندوخته باتفاق دارا شکوه
نوبت سیوم بصوب قلعهٔ مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد
رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعهٔ بست دامن همت
بر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان
بتنبیه زمیندار سري‌نگر (که در کوههای شمالی دار الخلافهٔ
شاهجهان آباد است) گام جلادت برنهاد - در جنگ سموگدهه (۲)
مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در
هراولی دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلادت
کشاده پاس نمکخوارگي از دست نداد - و مردانه وار ته تیغ
خوج مقابل درآمد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] سموکر *

* روپ سنگهه راتهور *

نبیرهٔ کشن سنگهه راتهور کهین برادر حقیقی راجه سورجسنگهه
چون هریسنگهه عم او سال هفدهم جلوس فردوس آشیانی
جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاه روپ سنگهه
برادر زادهٔ اورا بعطای خلعت و اضافهٔ منصب و عنایت
اسپ با زین نقره سرافراز ساخته کشن گدهه وطن عمش
بتیول او مرحمت نمود - سال هیزدهم در جشن صحت بیگم
صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بنابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان (۲)
و سوختن بدن چندے کسلمند بود) از اصل و اضافه بمنصب
هزاري هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر همت بست - و پس
از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات
شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصالت خان بگفتهٔ
شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از کار طلبي بے اجازت
همپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تنبیه
گروه المانان (که مکرر واقع شد) در جلدوی مساعی جمیله
سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
لوای کامراني افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چهرهٔ
امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

---

(۲) در[بعضی نسخه] صاحب *

دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سرفرازي یافته همراه
شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت
برکمر زد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب
زمین داور شتافته در جنگ قزلباش ترددِ نمایان بکار برد - و سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد
سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات
پانصد سوار و عنایت نقاره باذن آوازه شده نوبت دوم برکاب
شاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار دستوري یافت - و سال بیست
و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم قرار
یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد
سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه علامي
سعدالله خان بانهدام قلعهٔ چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و پرگنهٔ
ماندلگذهه سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد لک دام
بجاگیر او تن شد - در جنگ سموگذهه بهراولی دارا شکوه
اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده
از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رو بروی
فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاقبت
پیاده شده نه فیل سواری خاص باراده آنکه ریسمان عماري را
مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

بمردم سرکار خود تاکید فرمود (که زنده دستگیرش نمایند)
مردم او را فرصت نداده مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت هجري ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگهه در عهد
عالمگیري بمنصب سه هزاري رسیده سال سي و پنجم همراه
ذوالفقار خان بتسخیر قلعهٔ چنچي شتافت - چون نوبت
سلطنت بخلد منزل رسید سرداري وطنش کشن گذهه براجسنگهه
مخاطب براجه بهادر (که تغائي سلطان عظیم الشان میشد
و در کابل بامیدواري ریاست همراه خلد منزل بود) تقرر
پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزاري سرفرازي یافت - در حالت
تحریر بهادر سنگهه پسر خرد راجه بهادر دخیل وطن است *

* رستم خان مقرب خان *

از قوم چرکس است - در دامنهٔ البرز کوه ساکن - و بیشتر
خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکني شده نامي بسري
و سرداري برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید
سال سیوم جلوس فردوس‌آشیاني (که دکن محل ورود آن پادشاه
گشت) او (که میر شمشیر نظام‌الملک بود) در مقابل افواج
پادشاهي گشت و واگشتي میکرد - چون نظام الملک فتح
خان پسر ملک عنبر را (که وکیل و سپه سالار او بود) مقید
ساخت سرداري سپاه بوي مقرر گردانید - و حمید خان حبشي را
وکیل نمود - و بعد چندے فتح خان را از قید برآورده

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري باو مفوض داشت - مقرب
خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته بارادهٔ نوکري
پادشاهي سال چهارم باعظم خان ملتجي گردید - پس ازان (که
این معني بعرض پادشاه رسید) درجهٔ استحسان یافت
فرمان استمالت صادر شد - ماناجي دوریه (که پیشدست
او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تمهاي بحصول اطمینان
پرداخت - بعتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهي
روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا کنار اردو استقبال
نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهي خلعت و خنجر
مرصع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد
با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد
و منصب پنجهزاري ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش
(که از صد کس افزون بودند) درخور هریک تجویز نموده
بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کهتوه
و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل باو
عنایت فرمود - و بعد چندے بپیشگاه سلطنت رسیده باستلام
سدهٔ سنیه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره
و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار
روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهي (۲)

(۲) در [بعضی نسخه] ماهي مراتب *

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی
بنواح اکبرآباد رخصت سنبل (که در تیول او مقرر شده بود)
یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمی افواج
متعینه بگوشمال ججهار سنگهه بندیله تعین گردیده بود) دستوری
پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول
ملازمت پرداخته هنگام معاودت از دکن برخصت جاگیر
کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامی (که پادشاه متوجه
جانب سورون شده) او استلام عتبهٔ خلافت نموده بگوناگون
عنایت مشمول گشته بجاگیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل
برای او از حضور بارسال درآمد - سال پانزدهم در ایامی (که
لاهور مقر موکب پادشاهی بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده
مراد بخش (که بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو معین بود)
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقهٔ او سعی موفوره
کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - بستر همراه شاهزادهٔ مزبور
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورآگین گردانید
و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعهٔ قندهار مقرر شده بود)
رخت عزیمت بربست - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجهزاری

پنجهزار سوار بود) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاگیر ترخیص پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام بارگاه دولت بسته آمده پس از چندے بجاگیر رفت *

ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه‌دار کابل درین باب حکم شده بود) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و بستور حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهتاس مانده در هنگام باز گشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیهٔ ارادت را روشن نمود - و سرداری جرانغار شاهزاده بنام او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف نا رضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته اورا با جمعے ببغلان و بسمت اندخود و مضافات آن کمیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زد و خورد نموده رایت فیروزي برافراشت - و در جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان حسب الحکم وا گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

سلطاني در اماکن نوتیار شاهجهان‌آباد حاضر شده بعنایت
خلعت مخلع گردیده برخصت جاگیر کام انصراف برزد - پستر
(۲)
بکمک امیرالامرا بسوی کابل راهي گشت - سال بیست و دوم
چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بنواحی قندهار مسموع گردیده
مناشیر طلب بنام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص
(۳)
پیموده - و سر کردگی چنداول باو متعلق شد - و پس از
رسیدن دران نواحي بکمک قلیچ خان بجانب بست شتابیده
در محاربهٔ قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس
از فرار آنها ارابهای توپخانه را (که از غلبهٔ سراسیمگي گذاشته
رفته بودند) با اسپ و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزهٔ
این حسن خدمت سال بیست و سیوم تتمهٔ تابینانش دو اسپه
سه اسپه گردیده بخطاب فیروز جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت
و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد (که با ارابه
از غنیم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانیده بعنایت خلعت
و جیغه و جمدهر مرصع با پهول‌کتاره و شمشیر مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
و عطای اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل
کلاه گوشهٔ افتخار بسپهر برین رسانید - سال بیست و پنجم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب کابل (۳) نسخهٔ [۱] چنداولي *

باز همراه شاهزادهٔ مسطور بیساق مذکور گام جلادت پیش نهاد و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیری مساعی جمیله بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه باز بدان مهم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره قریب بود باشارهٔ شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت ازانجا (که فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحکم مراجعت نمود) او باشارهٔ شاهزاده قلعهٔ بست را ویران نموده و اسباب باقي مانده را سوخته راهي گردید - سال بیست و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري ششهزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داري کابل از تغیر بهادر خان باقي بیگ منصوب گشت - و بلدهٔ کابل و پشاور در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سي و یکم ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه (۲) (که مابین خلد مکان و دارا شکوه رو داد) بهمراهي سپهر شکوه در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوي بکار برده مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگ سموگدهه ٭

سنه (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري مردانه وار بزخم تفنگ جان بجان آفرين سپرد *

* راجه انروده گور *

پسر کلان راجه بيتهلداس است - چون پدرش بفوجداري اجمير سرفراز شد او بنيابت پدر بتعلقهٔ مسطور ميپرداخت سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال بيست و چهارم بعطاى علم شادكامي اندوخت - سال بيست و پنجم چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي و عطاى نقاره و اسپ و فيل درجه پيماى اعتلا گرديد - و قلعه‌داري رنتهپور از انتقال پدرش باو تفويض يافت - پستر بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر (كه بار دوم بيساق قندهار نامزد شده بود) دستوري پذيرفت - و پس از مراجعت سال بيست و ششم بتيول خود رخصت يافت - پس ازان همراه شاهزاده دارا شكوه بمهم قندهار راهي‌گشت - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان بهادر فيروز جنگ روانهٔ بست شد - و سال بيست و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چيتور و تاديب رانا نطاق عزيمت بر كمر همت بست - سال سي و يكم چون سلطان سليمان شكوه باتاليقي ميرزا راجه جهت دفع شجاع

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعین گردید او از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه سرفرازي یافته بهمراهی سلطان (۲) مذکور اختصاص گرفت
و پس از سریرآرائی خلد مکان بدولت ملازمت پیوسته سال اول
جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بمهم شجاع تعین گردیده بود)
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بنابر بیماري چندے در اکبرآباد
توقف ورزیده با بقیهٔ کوفت عزیمت نمود - پس از روانگي
از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه
هجري جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگهه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم
جلوس فردوس آشیاني بفوجداری کوه کانگره سرفرازي یافت
و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده
با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او
بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب
هزار و پانصدي هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگي
و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت بر افراشت - و بضبط
قلعهٔ چوبین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اورا
بمحافظت آن باز گذاشته بود) سر فراز گردیده از جملهٔ هزار

(۲) نسخهٔ [ب] شاهزادهٔ مذکور *

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود) اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل قرار یافت - و در همین سال بتعیناتیِ شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حوالهٔ او شد - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت جمدهر مرصع و گوشوارهٔ مروارید گوی سبقت از اقران برد و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان (که بارادهٔ دست برد جوق‌جوق دران نواحي متواتر آمد و شد داشتند) بآویز و ستیز پرداخته رهگرای عرصهٔ فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثرے را مقتول گردانید[۲] - سال بیستم باضافهٔ پانصد سوار سر افتخار بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامي نواخت - و درهمان ایام از قندهار برای دیدن قلیج خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ مي‌انداختند - روزے (که جانب دایرهٔ او صف بسته ایستادند) او بنابر وفور حماست بر سر آنها دوید - و جنگ سخت در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

---

(۲) در [اکثر نسخه] قتل گردانید *

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه داري کهمرد از تغیر خلیل بیگ مباهات اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي سربلندي یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصرهٔ آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معاودت ازانجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصرهٔ آن از لوازم جانفشاني دقیقهٔ فروگذاشت نکرد سال بیست و نهم برطبق فرمان از کهمرد روانه شده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیهٔ بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور روانه شد او (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهي گردیده بود) مابین دهلي و سرهند با او برخورد - و بفسون و فسانهٔ او بدام رفاقت در آمد - پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اقبالي از ناصیهٔ حالش خوانده ببهانهٔ اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائي گزید - پستر از نیک اندیشي از وطن آمده برکنار بیاه بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیلهٔ سفارش او بملازمت عالمگیري رسیده ناصیهٔ خجالت و انفعال به زمین

عجز و ابتهال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و پانصدي ذات و سوار مباهي گشته بتهانه داري
موضع زچاندي سرحد سري‌نگر (که سلیمان شکوه از الهآباد
روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده
بپدر ملحق گردد - و بنابر انتشار افواج عالمگیري نتوانست
شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) رخصت
یافت - که ببندد و بسمت بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه
بر آمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ
دوم دارا شکوه بهراولي فوج طرح دست راست تعین شد
چون کوکلا پهاڑي پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیاده‌هاي
خود را (که در کوه نوردي چالاک بودند) از عقب کوکلا پهاڑي
برآورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیلے دیده
بیباکانه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پیوست - سرداران
پادشاهي پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایرهٔ حرب و آویزش
اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه
از همت باختگي راه فرار برگزید - و چون پرتهي‌پت زمیندار
سري نگر از کوته اندیشي و بیهوده کوشي سلیمان شکوه را در
ولایت خود جا داده بخام طمعي حمایت و اعانت او مي‌نمود
راجه در سال دوم با فوجے از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سري‌نگر
تعین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

نگشته در نگاهداشت او اصرار نماید ولایت اورا پي سپر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست ازو بر نداشت تربیت خان و رعدانداز خان نیز تعین گشته کار بران بومي تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجي گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیلهٔ عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بمحارست سرحد غزنین از تغیر سید شهامت خان دستوري یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري باجل طبعي زندگي بسپرد - چون پدر خود خالي از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصلهٔ درست داشت برادر خردش بهار سنگهه (۲) (که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمرے بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیري بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفهٔ حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموري اندوخت - مدتها در چوکیداري غوربند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بهروئین (۳) محال وطنش (که غربيء تاراگدهه است) هر که راجه باشد مرید خان مي نامند *

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] بهروین *

* راجه رگناتهه *

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیانی بخطاب رائی و عطای قلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافهٔ در خور بر منصب و دفترداری خالصه و تن چهرهٔ اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیم بعد انتقال سعدالله خان بمرحمت خلعت و اضافهٔ دو صد سوار و خطاب رای رایان بر نواخته شد قرار یافت که تا تعین دیوان اعلی امور کلي و جزوی دیواني را بعرض خسرواني میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود (که امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار عالمگیر پادشاه درآید) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمرهٔ اهل قلم بملازمت پادشاهي پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مقل قول جا داشت - و پس از جلوس ثاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب راجگي سرمایهٔ مباهات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلي سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیري مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري کارکذان تقدیر طومار حیاتش را در پیچیدند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] و سال بیست و نهم *

* رحمت خان *

حکیم ضیاء الدین پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنای کاشي ست - که از مشاهیر اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز صحبت او با شاه عباس ماضي کوک شده شاه مکرر بمنزل او پرتو ورود افگند - پستر بملاحظهٔ بے التفاتیِ شاه در عهد عرش‌آشیاني بهندوستان آمد - درین باب این بیت گفته * بیت *

* گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش *
* شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مکاني بآسودگي میگذرانید - خان مزبور [که دختر کوچک طالبای آملي (که ستي خانم پرورش کرده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و ستي خانم زن نصیرا برادر حکیم رکنا میشود] بدین تقریب بشرف عنایت فردوس آشیاني اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر میر خان بداروغگی کرکیراق خانه و خطاب و انعام مادہ فیل سربلندي یافت سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه سوار مباهي گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت داروغگی داغ و سال بیست و چهارم باضافهٔ صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر میر بخشي بدیواني و داروغگی کرکیراق‌خانهٔ صوبهٔ احمدآباد افتخار یافته سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیهٔ سلطنت برانگیخته سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مزبور رفاقت شاهزاده گزید و پس از گرفتار شدن شاهزادهٔ مذکور بملازمت عالمگیری پیوسته بمنصب دو هزاري سه صد سوار و تفویض دیوانیء گجرات سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما در همپائي تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکیء اجمیر مجددا مشمول عواطف پادشاهي گردیده سال سیوم بدیوانیء سرکار روشن رای بیگم و بهتر بدیوانیء بیوتات مطرح انظار الطاف گشت - سال هشتم مرحلهٔ نیستي پیمود - عبدالرحیم خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمي یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه گذشت لختي از خاتمهٔ کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از مردم آنجا رو تافته بملک کچهه (۲) شتافت - و در مردم آنجا مروت ندیده داخل سرحد ولایت سندهه گردید - ملک جیون نام زمیندار دهادهر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون احسانهای دارا شکوه بود) بگرمي پیش آمده در خانهٔ خود

(۲) ن [ب] کچ *

برد - درین ضمن اهلیهٔ دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن تابوت او بلاهور چند کسے (که همراه بودند) نیز جدا ساخت و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون کیفیت نیکو خدمتي براجه جیسنگهه و بهادر خان کوکه (که بتعاقب او بر طبق امر پادشاهي معین بودند) برنوشت - آنها بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید دومین بسادہ لوحي فریفتهٔ وعدهای دلفریب خلد مکان گردیده همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحهٔ سینه مي‌نگاشت - با آنکه هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در منزل متهرا پادشاه اورا طلب داشته بحسن تدبیر دستگیر ساخت - ابتدا در قلعهٔ سلیم گدهه داشته بعد چندے بحصن گوالیار فرستاده - و حسب درخواست سرس بائي نام محبوبهٔ اورا نیز رفیق زاویهٔ بیکسي او گردانید - سال پنجم جلوس بتقریب خون علي نقي (که مراد بخش در احمدآباد بے ثبوت گناه ریخته بود - و ورثهٔ مقتول بدعوي بر خاستند) بقصاص شرعي رسید *

* ع *

۱۰۷۲

* ای وای بهر بهانه کشتند * * تاریخ است *

* راجه تودرمل *

شاهجهانی - ابتدا در رفاقت افضل خان بود - بعد فوت او سال سیزدهم بخطاب رائی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرند قامت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری لکهی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین پادشاهی گشت سال پانزدهم بعنایت خلعت و اسپ و فیل مباهات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش ببلندی گرائید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدی دویست سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافته بسهرند دستوری پذیرفت سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش افزود - و رفته رفته تعلقهٔ او بانضمام سرکار دیبالپور و پرگنهٔ جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر سالهٔ آن بپنجاه لک روپیه رسید - و او از قرار واقع از عهدهٔ پرداخت آن برآمد - بنابران سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم بعطای علم لوای کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگدهه چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسهرند رسید و او از راه احتیاط بلکهی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

(که در بعضے مواضع مدفون بود) بدست دارا شکوه درآمد
و در عهد خان مکان چندے بفوجداری اتاوه میپرداخت
سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري
به نیستي سرا شتافت *

* راو کرن بهورتهیه *

پسر راو سور است - بعد فوت پدر سال چهارم جلوس
فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي
و مرحمت بیکانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اوائل
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق
وزیر خان بتسخیر قلعهٔ دولت آباد مرخص گردید - و چون
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز
مراجعت نمود - پستر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعهٔ
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصرهٔ قلعهٔ
پرینده نیز نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - پس از فوت
مهابت خان بتعیناتی خاندوران صوبه‌دار برهانپور اختصاص
یافت - سال هشتم (که موکب سلطاني ظلال افگن ساحت
دکن شد - و سید خانجهان بارهه برای تخریب ملک بیجاپور
مرخص گردید) اورا در همراهیان خان مزبور بر نوشتند - سال
بیست و دوم بخدمت قلعه‌داری دولت آباد از تغیر سیادت
خان و اضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بفزونی پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار رایت اعتبار برافراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ کامراني اندوخت - و پس ازان (که قلعهٔ دولت‌آباد بسلطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد) اضافهٔ پانصدي پانصد سوار (که بشرط قلعه‌داري دولت آباد بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار جوار صوبهٔ خجسته بنیاد (که شمالي آن سرحد ملک بکلانه و جنوبي کوکن و غربي بعضے دیهات کوکن و شرقي ناسک واقع شده - و بندر جیول ازو سه - و سري پت زمیندار آنجا طریق خود سري مي پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزادهٔ مزبور بیحالیِ اضافهٔ مسطور و تنخواه سرکار جوار بجمع پنجاه لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از شاهزادهٔ مذکور مرخص شده بدان‌صوب شتافت - و درسرحد جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاورده باطاعت درآمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور ذمهٔ خود گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان معاودت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماري اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

اورنگ زیب (۲) تعین شده بودند) حسب الطلب روانهٔ حضور گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن بر آمده بوطن خود شتافت - بنابران سال سیوم عالمگیری امیر خان خوافي بحدود بیکانیر تعین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانهٔ حضور گشت و با انوپ سنگهه و پدم سنگهه (۳) پسران خویش بدولت آستانبوس کامیاب گردید - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نهم همراه دلیر خان داؤد زئي (۴) بتنبیه زمیندار چانده رفته چون مصدر تقصیرے شد مورد عتاب گردید - و سرداري قوم او و ریاست وطنش بانوپ سنگهه پسرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار بر نواخته آمد از ممرّ موقوفي آمدني جاگیر پریشاني عاید حالش گشت بخجسته بنیاد آمده نشست - سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري چشم از تماشای جهان پوشید بیرون محوطهٔ بلدهٔ اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب پورهٔ بنام او آباد است - او چهار پسر داشت - انوپ سنگهه

---

(۲) نسخهٔ [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگهه
(۴) نسخهٔ [ب] داوزي - و در [بعضی نسخه] داوزئي *

و پدم سنگهه و کیسر سنگهه (۲) و موهن سنگهه - سه اخیر لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگهه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي میر توزک شاهزاده (که آهوی او رم کرده در دایرهٔ موهن سنگهه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگهه را مجروح نمودند - پدم سنگهه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بمجرد این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگهه را در پالکي برداشته روانهٔ خانهٔ او شدند در عرض راه کارش باتمام گرائید - انوپ سنگهه از ابتدا تعیینات یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیژدهم بالتماس خان مذکور بخطاب راجگي سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بسرداری دلیر خان داؤد زئي مصاف با دکنیان صورت بست) نامبرده در مثل چنداولي جا داشت - سال بیست و یکم او را بحراست خجسته بنیاد بر گذاشته بودند - دران سال سیوا بهونساه گرد بلدهٔ مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهي متصل پورهٔ خود برآمده ایستاد - درین ضمن

(۲) نسخهٔ [ب] کپور سنگهه - یا کیسو سنگهه باشد *

(۲)
خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسیده
و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم (۳) بقلعه‌داری نصرت آباد
(۴)
سکر و سال سي و سیوم از تغیر راو دلپت بندیله بحراست
(۵)
امتیاز گدهه اودني مامور شد - سال سي و پنجم ازانجا
معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان
سرداری وطنش بپسر او سروپ سنگهه (که هزاري پانصد سوار
منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر
بتقدیم خدمات مي پرداخت - بعد او پسرش انند سنگهه
و نبیره اش زورآور سنگهه حکومت وطن سرانجام دادند - در
حالت تحریر گج سنگهه متبنای زورآور سنگهه که هم قوم است
بدان قیام دارد *

(۶)
* راجه سجان سنگهه بوندیله *

(۷)
پسر راجه پهار سنگهه است - در حین حیات پدر از
روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش
(۸)
فوت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفت (۳) نسخهٔ [ب] بتعلقداری (۴) نسخهٔ [ب] شکر - یا بهکر بلشد (۵) در [بعضے کتب تاریخ] اودني آمده (۶) در [بعضے جا] بندیله (۷) در [بعضے جا] بهار سنگهه - و در [بعضے جا] بهار سنگهه (۸) نسخهٔ [ب] هفتم *

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش
بتادیب زمیندار سري نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره
بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد
سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و بهتر حسب الطلب
بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج
دکن باشد تعین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب
در اثنای نبرد رو تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس
از چندے از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب
مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مقل دست
راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع
بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او
مامور شد نامبرده هم داخل کمکیان شاهزادهٔ مزبور گردیده
رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال
چهارم با فوجے از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار
و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعے که داشته
نمي توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان
با وی ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا
آویزشهای نمایان نموده نامے بمردانگي بر آورد - و در سال
هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بصوب دکن دستوري پذیرفت
و در محاصرهٔ قلعهٔ پورندهر لازمهٔ نیکو بندگي بتقدیم رسانید

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار و پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه سرمایهٔ ناموري اندوخت - پستر
در نبردها با افواج عادلخانیه مکرر مصدر شیوهٔ جانسپاري
گردیده سال نهم بهمراهی دلیر خان بیساق آلکای چانده (که
متصل برار واقع شده) متعین گردید - سال یازدهم مطابق
سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجري در دکن بدیار
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او
(که بعد فوت پدر خود پهار سنگهه در عهد اعلی حضرت
بمنصب پانصدي چهار صد سوار سرفرازي یافته سال
بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار
سري‌نگر تعین گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان
محمد اورنگ زیب بهادر دستوري یافت - و در عهد خلدمکان
سال اول باتفاق سبکرن بندیله به تنبیه چنپت بندیله مامور شده
پستر تعینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیسنگهه بتقدیم
خدمات مي پرداخت) بافزوني منصب و خطاب راجگي و عطای
وطن در تیول سرمایهٔ کامیابي اندوخت - در اوان صوبه داری
خانجهان بهادر چندے تهانه داری گلشن آباد داشت - چون
سال نوزدهم روزگارش بسر آمد جسونت سنگهه نام پسرش (که
در وطن بود) بخطاب راجگي و حکومت وطن فایز شد - و آخر
همان سال با فوج شایسته بدکن آمده بملازمت پادشاهي

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنپت بندیله (که در نواح بندیل کهند مصدر فساد بودند) معین گردید سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعنایت خلعت
(۲)
و نقاره کوس بلند رنبکی بر نواخت - و در یورش قلعهٔ ملکهیر تردد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلي منزل گزید - پس ازو اگرچه پسرش بهگونت سنگهه بخطاب راجگي و مرزبانیِ وطن سرفراز گردیده بود اما سال سي و یکم فوت نمود - بنابران
(۳)
بدرخواست راني امر کنور جدهٔ او سربراهیِ تعلقهٔ مذکور بنام اودیسنگهه ولد پرتاپ سنگهه (که سلسلهٔ نسبش براجه مدهکر منتهي مي شود - و پرتاپ سنگهه بیک قریهٔ پرگنهٔ اوندچهه بسر مي‌برد) مقرر شده بخطاب راجگي سر برافراخت - سال سي و سیوم از وطن آمده باستلام سدهٔ سنیه پرداخت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامیابي افراخته بقلعه داریِ کهیلنا (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال خلدمکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعهٔ مذکور را بمرهته سپرده راه وطن گزید - پس ازو پرتهي سنگهه پسرش

---

(۲) در [بعض نسخه] ملکهیر (۳) در [اکثر نسخه] سرافرازی ؛

و پستر سانول سنگهه (٢) نبيره اش زميندارى اوندچهه سربراه نمودند - در حالت تحرير پنچم سنگهه پسر سانول سنگهه مذكور دخيل است *

* راجه ديبي سنگهه بنديله *

پسر راجه بهارتهه است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشياني بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي مورد مراحم شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش جنجهار سنگهه تعين گرديده بعنايت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه (كه سابق تعلق بنياكانش داشت و در عهد جهانگير پادشاه بپاس خاطر بر سنگهديو از انها گرفته سپرد او نموده بودند) بنام راجه ديبي سنگهه قرار يافته درانجا ماند - و سرداري الوس قوم بنديله باو مفوض شد - و پس ازان (كه پادشاه تا اوندچهه آمده يكران عزيمت را بجانب دكن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشيت امور ولايت اوندچهه بپيشگاه سلطنت رسيده نزد سيد خانجهان بارهه (كه بتخريب ملك بيجاپور تعين شده بود) دستوري پذيرفت - و در كارها آثار نيكو خدمتي بظهور رسانيد - سال دهم حسب الالتماس خاندوران بعنايت علم و نقاره كوس سر بلندي نواخت - و سال نوزدهم در ركاب شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان

(٢) نسخهٔ [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعض نسخه] سانوت سنگهه *

تعین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات (۲) گشته با گروه المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال بیست و دوم (که قلعهٔ قندهار بتصرف قزلباش رفت) او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتسخیر قلعهٔ مذکور رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بار سیوم همراه سلطان دارا شکوه بدانصو (۳) شتافت - و پس از مراجعت سال بیست و هشتم بفوجداری بهلسه مضاف صوبهٔ مالوه سر عزت بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهي گشت - سال سي و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه تعین شده بود) دستوري یافت - ازانجا (که تقدیر آلهي بر صیانت او رفته بود) روز جنگ مهاراجه او را بحراست بنگاه تعین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش بر بنگاه فوج پادشاهي دوید - و این معني هم باعث تزلزل خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزادهٔ مذکور بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بملازمت خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزادهٔ مذکور بعنایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ترددات شایسته (۳) در [بعضی نسخه] بدان صوب *

خلعت تحلي یافت - و پیشتر چون کار طلبي او ازروی عرضداشت
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار مباهات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجداری بهلسه از تغیر
راجه عالم سنگهه سرفراز گردیده سال سیوم برای تنبیه
جنپت بندیله (که در نواح صوبهٔ مالوه گرد فساد برداشته بود)
تعین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجهت
مالش دادن بگروه یوسف زئي مقرر بود) دستوري پذیرفت
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه‌دار کابل گردید
چون بکتل خیبر رسیده بر خان مزبور واقعهٔ شکست رو داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطهٔ بلدهٔ اورنگ‌آباد
مغرب رویهٔ مایل بجنوب پورهٔ بنام او آباد است *

* راجه رایسنگهه سیسودیه *

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگهه است - چون سال نهم
جهانگیري شاهزاده شاهجهان بمهم رانا امر سنگهه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دریافت
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سر افتخار برافراخته
در تنبیه زمیندار تعلقهٔ گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ
پیشکشات گوندوانه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت
و دلیري برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار دوئي

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی (که پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب الله آباد آورد و ازان طرف بحکم جنت مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان با افواج پادشاهي آمده تلاقی فئتین رو داد) او دست جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید

رایسنگهه پس از سریر آرائی صاحب قران ثاني سال اول به پیشگاه خلافت رسیده باوجود خرد سالي نظر بر حقوق پدرش بخلعت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راجگي و اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه سربلندي اندوخت - و سال پنجم باضافهٔ هزار و دویست سوار رایت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمی افواج متعینه به تنبیه ججهار سنگهه نامزد شده بود) تعین یافت - و سال نهم باضافهٔ سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو (که سرتابي بنیاد نهاده بود) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري پذیرفت - و سال هیژدهم

بهمراهی علي مردان خان امير الامرا بتسخير بلخ و بدخشان
مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مراد بخش روانهٔ
آن سمت شد *

چون شاهزادهٔ مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک
بر گرفته روانهٔ حضور گرديد او هم بپشاور آمد - ازانجا (كه
مردم متعينهٔ اين يساق از عبور اتک ممنوع بودند) درانجا
توقف گزيد - پس ازان همراه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اوزبكان بهرچه
مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهاند - و پس از معاودت
شاهزاده از صوبهٔ مذكور دستوری وطن گرفت - و سال بيست
و دوم همراه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر تعين بيساق
قندهار گرديده ازانجا همراه رستم خان بمدافعت قزلباش
پيشتر شتافته مساعی جميله بكار برده از اصل و اضافه
بمنصب پنجهزاري دو هزار و پانصد سوار ببلند رتبگي گرائيد
پستر نوبت دوم بهمراهی شاهزادهٔ مذكور بمهم مسطور قرار يافته
بنابر بيماري در پشاور ماند - و پس از رسيدن موكب معلی
دران نواحي دولت بار دريافته رخصت وطن حاصل كرد
و نوبت سيوم همراه شاهزاده دارا شكوه بمهم قندهار شتافت
و ازانجا بهمراهی رستم خان جهت كشايش قلعهٔ بست
راهي گشته سال بيست و هشتم بهمراهی علامي سعدالله خان

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سي و یکم با معظم خان و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر لوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده همنبرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاري و جراحتهای منکر پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوی نیکو خدمتي از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربي با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک روپیه در طلب نقدی او تن شده رخصت وطن یافت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه با خلد مکان با جمعی از راجپوتان همقوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده ناموس پرستي را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیري از دولت آستانبوسي جبین عقیدت را نوراني ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون درقصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتي با بعضی پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بسرزمین دکن تعین گشته در کشایش قلاع متصرفهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتي و جانفشاني بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري

پنجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده
کلاه گوشهٔ کامیابي کج نهاد - و سال دهم در رکاب شاهزاده محمد
معظم باز بدان صوب رفته سال شازدهم مطابق سنه (١٠٨٣)
هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانسنگهه
و مهاسنگهه و انوپ سنگهه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت
فرق مباهات برافراختند *

* راجه رام سنگهه *

کچهواهه پسر کلان میرزا راجه جیسنگهه است - سال شازدهم
جلوس چون فردوس آشیاني باجمیر متوجه شد او همراه پدر
رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حیني (که پادشاه
از لاهور بسمت کابل لوای عزیمت افراخت) با پانصد سوار
از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزاري هزار سوار کامیاب
گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد
سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافهٔ
پانصدي امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافهٔ
پانصدي چهرهٔ عزت افروخت - در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه
بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیري رسیده سال اول همراه
شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید
و از اثنای راه بشهرت اکاذیب (که پس از جنگ دوم داراشکوه
بر زبانها افتاده بود) دل بای داده چندے ترک آمدن و رفت

و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقري
کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه (که نزد زمیندار
سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجه جیسنگهه فرستادن
بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیندار بدارگاه
سلطنت آمد - و پس از تعین شدن میرزا راجه بیساق دکن
درحضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش
بعرض رسید او بعنایت خلعت و زیور مرصع و ماده فیل
کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبها پسر خود از دکن
آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از ناصیهٔ او نقش استکبار
خوانده بنامبرده (که واسطهٔ ملازمت بود) تاکید فرمود - که
او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون
آن مکار بحیله سازي (که در احوال راجه ساهو بهونسله رقمزدهٔ
کلک اخبار سنج گشته) پنهان ازانجا برآمده راه گریز
پیش‌گرفت او به بیخبري معاتب گردیده بتغیر منصب و منع
کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح
انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ
مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربي با ساز طلا
و فیل خاصه معه جل زربفت و ساز نقره و خطاب راجگي
و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار سر بلندي اندوخت

و اواخر همین سال چون خبر هنگامهٔ آشیامیان بر گواهتي سرحد بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تهانه دار آنجا بمسامع پادشاهي رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوري پذیرفت و باضافهٔ هزاري هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازان مهم بر گشته بعز آستانبوس تارک مباهات آراست . و وقت موعود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگهه - که در حین حیات پدر منصب درخور یافته چندے تعینات کابل بود - پس ازان در خانه جنگي زخمي شده بمقر اصلي شتافت بشن سنگهه پسرش بمنصب هزاري چهار صد سوار مفتخر گشته بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگي و عنایات دیگر چهرهٔ اعتبار بر افروخت - چندے بمالش راتهوران و مدتے بفوجداري اسلام‌آباد مي‌پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت) سال چهل و چهارم بجیسنگهه پسرش بخطاب راجه جیسنگهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جملة الملک اسد خان بتسخیر قلعهٔ کهیلنا کمر همت بر بست - احوالش جداگانه ارقام یافته *

* رشید خان الهام الله *

پسر دوم رشید خان انصاري ست - چون پدرش سال بیست و دوم فردوس آشیاني بآخرت سرا شتافت پادشاه

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافهٔ منصب نوازش فرمود
سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تهانه‌داری چاندور
داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
شادکام شده بدیوانداري و نظم ایلچپور مامور گشت او بتهانه داری
چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادي داد خان عم او
فوت نمود و دران سلسله به ازو دیگرے نبود از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
تا جمعیت هادي داد خان متفرق نشود - در ایامے (که محمد
اورنگ زیب بهادر توسن عزیمت از دکن جانب هندوستان
تیزگام ساخت) او موافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه و خطاب پدر چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از
جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روپیه سرمایهٔ مباهات
اندوخت - و بعد محاربهٔ سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه‌سالار
در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله
مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
بوده در دفع اعادي طریق جانسپاري سپرد - سال چهارم
همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعیِ
جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون ازانجا معاودت واقع شد

بر طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ (۲) نامزد گردیده و چندے صوبه‌دار آدیسه ماند - سال نوزدهم ازانجا معزول گردیده تعیناتِ یساق دکن شد - و چندے فوجدار ناندیر بود - وقت موعود در گذشت *

* راو بهاو سنگهه هادا *

پسر راو ستر سال است - که در جنگ متصل سموگڈهه بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان درباخت - نامبرده سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیده دولت بار اندوخت - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و خطاب راوي و زمینداری بوندي و غیره محالات بروية نیاگان خود سر عزت برافراخت - و در جنگ شجاع با توپخانهٔ بادشاهي (که پیش مي‌چیدند) تعین شد - و پس از فرار شجاع همراه بادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید پس ازان (که لشکر شاهزاده از بیربهوم واقع راه بنگاله آن طرف گذشت) نامبرده بے رخصت شاهزاده جدائي گزیده معاودت نمود - و بتعیناتی دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته خان امیرالامرا در محاصرهٔ قلعهٔ اسلام آباد عرف چاکنه ساختهٔ ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمني (که بتسخیر ملک کوکن تعین شده بود) کمرهمت بهمت

(۲) نسخهٔ [ب] نامروپ *

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگهه جهت تادیب سنبوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیرهٔ راو بهاو سنگهه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهاو سنگهه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درنداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگهه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخهٔ دلکشا معلوم میشود که او مدتے در اورنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجری بذیستي سرا رفت *

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیرهٔ بهگونت سنگهه برادرش موسوم بانروده (۲) سنگهه پسر کشن سنگهه (که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه داری اجین طلبداشته - و بصدور ادای خارج بجمدهر کشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگهه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازي یافت مدتے بتعیناتی خالد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(۲) در [بعضی نسخه] بانرده سنگهه *

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین
ظفرمند شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدي
و زمینداري مومیدانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیرهٔ
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
لوای استقلال بر افراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه
(۲)
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه چندے بحکومت
وطن پرداخته باولاد خود گذاشت - در حالت تحریر کشن سنگهه
(۳)
نبیرهٔ او در وطن قیام دارد *

(۴)
* رضوي خان سید علي *

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاري ست - که
احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردوس آشیاني سال
بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماري عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسرانجام
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافهٔ ده بیست بمنصب
هزاري دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافهٔ
پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست
و دوم بداروغگي جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامي

---

(۲) نسخهٔ [ب] دمید سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] داشت (۴) در [بعضي
نسخه] شیر علي *

بدست کرد - و در همین سال باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم
بافزونی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري
و واقعه نویسی صوبهٔ احمد آباد از تغیر دوست (۲) کام و امینی
آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم ازانجا تغیر شده
بپیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات
کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلدمکان
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار روپیه
سالیانه موظف گشته گوشهٔ عزلت گزید - سال پنجم مشمول
عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار
و عطای خلعت و جمدهر میناکار آب رفته بجو آورد - سال
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای (۳) خوش نویس
و اضافهٔ صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر
صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار عرصهٔ اعتلا پیمود - سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] دولت کام (۳) نسخهٔ [ا ب] رشیدائي *

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري
تار و پود زندگي بر گسیخت *

* رندوله خان غازي *

بیجاپوري - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن بهندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر تردداث
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه
بخطاب رندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
چهار هزار سوار ازانجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر عزت
بر افراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه
ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوافي جهت سد بودن
بر راه آمد سلیمان شکوه تعین گردید - پس ازان تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهي مي پرداخت - سال نهم باتفاق
دلیر خان داؤد زئي به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال
بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجري
بساط هستي در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدي ست - در آخر سال دوم
عالمگیري بصبیهٔ امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ مراد
برافروخت - و در سال ششم بخدمت میربخشي گري احدیان

مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال دهم بمنصب
(۲)
در هزاری و خدمت آخته بیگی فرس کامیابی مهمیز نمود - و در
سال شازدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان
ایام بنابر جهتی معزول المنصب گشت - پستر در سال هیزدهم
بحالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانیء عرصهٔ
نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال
نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان
بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم
از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست
و چهارم از تغیر عاقل خان خافی ببخشیگری دوم علم ناموری
برافراخت - و هنگامی (که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویهٔ
پادشاهی گردید) او از کار طلبی و خدمت گزینی بیشتر به تنبیه
و تعریک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم
والدهٔ ماجدهٔ او حمیده بانو بیگم (که خالهٔ حضرت خلد مکان
بود) رو در نقاب عدم کشید - نواب زیب النسا بیگم دومی بنت
خلافت (که از جمیع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار
خصوصیت داشت) بخانهٔ روح الله خان رفته بتعزیت پرداخت
و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت
اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

---

(۲) نسخهٔ [۱] کامرانی *

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بسمت کوکن شتافته
معاودت نمود - و در سال بیست و هشتم بعطای نقاره
سر بر افراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور (که شاهزاده
محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت) رخصت یافت - و در
آخر همین سال (که سواد شولا پور مخیم خیام پادشاهی
بود) از بیجاپور رسیده بجای خان فیروز جنگ باقامت
احمد نگر شتافت - و در سال سیم ماه ذی القعده (که از فتح
بیجاپور هفتهٔ نگذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشین
چهار بالش میر بخشیگری گردید و در همان ایام چون رایات
ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدر آباد باهتزاز آمد روح الله
خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار مورد
مراحم ساخته بنظم (۲) اشتات صوبهٔ برهم خوردهٔ بیجاپور گذاشتند
و پس ازان (که محاصرهٔ قلعهٔ استوار گلکنده بامتداد کشید)
خان مشار الیه حسب الطلب احراز دولت آستانبوس سلطنت
نموده بامور کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از
گربز فکری بلابه و فریب در آمده بوساطت رنمست خان کلان
عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بسرانداز خان را (که
پیش از فتح بیجاپور بندگی درگاه پادشاهی اختیار کرده
باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود) از راه و رسم اخلاص

(۲) نسخهٔ [ب] بنظم صوبهٔ •

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت حق نا شناس بیست و چهارم ذی‌القعده نیم شبی بخشي‌الملک را با رنمست خان و مختار خان (که فرصت جویانه گرد قلعه مي گشتند) از راه کهرکي (که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخشي الملک یکسر بخانهٔ ابوالحسن والئ آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحي نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار وگیر بخشي الملک بلند شد شیونے و فریادے از مردم محل بر خاست - ابو الحسن اصلا از جا در نیامده بتسلیهٔ هر کدام پرداخت - و از همه بحاي (۲) و وداع خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زباني سبقت نمود - و بے آنکه چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد تا دمیدن سپیدهٔ صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد باعزه تکالیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

(۲) بهلي بهاي هوز نیز درست باشد *

اینقدر است که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیگیرد مدتها بفقیری و بینوائی گذرانده‌ام - و یکدفعه بپادشاهی رسیدم که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش برخی اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجمله بعد ازین فتح (که در سال سي و یکم سنه (١٠٩٨) ١٠٩٨ هزار و نود و هشت هجري پرتو ظهور داد - و فتح قلعهٔ گولکنده مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت وسیعهٔ فسیحهٔ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که بدار الجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان ارزاني فرمود پستر بحضور رسیده در مبادي سال سي و سیوم بانتزاع قلعهٔ رایچور از تصرف کفرهٔ مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعي جمیله آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و بفیروز نگر موسوم گردید - و در سال سي و پنجم بگوشمال زمیندار سکر و واکنکیره دستوري یافت - و در آغاز سال سي و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیهٔ کریمهٔ خود عایشه بیگم مرتقي مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (١١٠٣) هزار و یکصد و سه در قطب‌آباد کلکله مرحله پیمای نیستي گردید *

* روح در تن ملک نماند * ١١٠٣ تاریخ یافته اند

چون احوالش بنفس‌شماري و احتضار انجاميد خلدمکان بعيادتش تشريف فرمود - آن مصروف طريقهٔ اخلاص و منهمک راه بندگي درين اثنا (که دم واپسين بود) اين بيت خواند * * بيت *

* چه نياز رفته باشد ز جهـــان نيازمندي *

* که بوقت جان سپردن بسرش رسيده باشي *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر اطوار نيک و اوضاع پسنديده داشت - و خوش تقرير و صاحب تمهيد بود - اکثر عرضهايش در پيشگاه خلافت مقبول و منظور ميشد - غريب‌تر آنکه مزاج خلد مکان بسيار تدين دوست و اينجا مهم سازي و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروکار بود اما قسمے نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهي پادشاه و عزم اصرار بر عدم پيش‌رفت نوعے ساخته و پرداخته بعرض ميرسانيد که پادشاه ناچار شده پذيرا ميکرد *

گويند يکے از راجها (که بامتداد يساق دکن و ديررسي زر جاگير هندوستان احوالش بعسرت کشيد) مکرر و متوالي بوساطت روح الله خان زرے بطريق مساعده از سرکار پادشاهي گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نميکرد - راجه از ناچاري التماس نمود - که درين مرتبه آنچه از سرکار بدهند يک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعي بگيرند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شايسته نموده سي هزار روپيهٔ ديگر

براي او گرفت - و بر وفق قرار ده هزار روپيه باو داد
ارباب عنان اين معامله را بے کم و کاست بپادشاه رسانيدند
خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور پرسيد - که راجه زر
از خزانه گرفت - او بداهة عرض کرد که اين مردم از خود غرضي
بے لحاظ هر وقت آمده شلائين ميشوند - و ما بندها را
هر وقت جرأت عرض نيست - لهذا بالفعل ده هزار روپيه بمستدعي
داده تتمه را نگاهداشته شد - بهنگام درخواست بدفعات
داده خواهد شد *

بالجمله آن امير پسنديده منش همت بر فيض رساني
و کار روائي خلق مي گماشت - و ابواب انجاح مطالب را
بر روی ادانی و اقاصي مي کشود - و در امراي عالمگيري
بفياضي و شگفته روئي يکتا بود - پسر کلانش سيف الله خان
بعد فوت پدر بشش ماه رخت هستي بر بست - و پسر دومش
خانه زاد خان است - که بخطاب پدر مخاطب شده - ترجمهٔ او
عليحده نگارش يافته - و پسر سيوم او ببرام خان محمد باقر است
که در عهد فردوس آرامگاه نيز زنده و بجاگيرے در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است - ابتدا بمنصب در خور
و خطاب خانه زاد خان سربلند شده سال بيست و هشتم
جلوس خلد مکان جهت آوردن پرستار خاص اوديپوري محل

از اورنگ آباد یا احمد نگر (که معسکر پادشاهي بود) تعین
گردید - و سال سي و سیوم (که قلعهٔ فیروز نگر عرف رایچور
بمساعی جمیلهٔ پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده
مورد مراحم خسروي شده از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدي ششصد سوار لوای کامیابي برافراخت - و سال سي
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار
بر معارج ترقي عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش
بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
هزار سوار و از تغیر مخلص خان بخدمت قور بیگي شرف امتیاز
یافت - سال سي و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستر
از تغیر مختار خان بخدمت میرآتشي و اضافهٔ پانصدي
چهرهٔ افتخار برافروخت - و سال سي و نهم باتفاق جمعے
به تنبیه سنتاکهور پره مامور شد - قضا را آسیبے کاي بتفصیلے
(که در احوال قاسم خان کرماني بزبان خامه گذارش یافته) باو
رسید - که اسباب همراهي داده از دست مرهته رهائي جست
پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبهٔ بیدر تعین کرد
اواخر سال چهام بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب
روح الله خان گشت - و بخدمت خانساماني از تغیر فاضل خان
برهان الدین (که مستعفي شده بود) سرمایهٔ سربلندي اندوخت
پستر داروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلو از تغیر ذو الفقار
خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعهٔ ستاره و قلعهٔ پرلي
ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت
بخشیگری دوم از انتقال مخلص خان آئینهٔ بخت را جلا داد
و بعد فتح قلعهٔ سخرلنا باضافهٔ دو صد سوار سررشتهٔ حسن
قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵)
هزار و یکصد و پانزده هجري در عین جواني بساط زندگي
در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را (که
ثانیا بروح الله خان مخاطب شده) خلاع ماتمي بخانه
ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیهٔ
آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار روپیه تسلي پذیرفت *

* راو دلپت بندیله *

ولد راو سبهکرن پور بهگون رای بن راجه برسنگهدیو
است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسي ست - یکے از اسلاف
اینها ازانجا بر آمده در کهیرا گدهه کتک سکونت اختیار نمود
که بکهیروار ملقب گردید - مدتے پیش ازین کاسي راج نام
(که جد بیست و چهارم راو دلپت بود) در آلکائے (که
الحال ببندیل‌کهند مشهور است) جا گرفته پرستش بندواسي
دیوي میکرد - ازین جهت ببندیله نامزد گشته - چون در
عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه براجه پهار سنگهه مقرر

شد خلد مکان در ایام شاهزادگي (که بحکومت دکن مامور
بود) سبهکرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب
یکهزاري ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جونه گدهي (که
از چندے در برهانپور وطن اختیار نموده بود) بتسخیر
بکلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف (٢) سلطاني در آمد
و چون اوائل سال سي و دوم جلوس فردوس آشیاني
شاهزادهٔ مزبور بعیادت پدر گرامي قدر عزیمت دارالخلافه نمود
و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت
سنگهه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت
و در محاربهٔ دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم
رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنپت بندیله
دستوري پذیرفت - بستر تعینات دکن شده در مهم تعلقهٔ
بیجاپور در میسرهٔ میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه
برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل
متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد
سال یازدهم طلب حضور شده تعین فوج دکن گردید
و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که
جنگے بسرداری دلیرخان با دکنیان رو داد) نامبرده با دلپت
خون در چنداولي جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

پستر در

٢) نسخهٔ [ب] بتصرف درآمد *

از نزد دلیر خان ببهادر گدهه (که بنگاه درانجا بود) رفت و سال بیست و یکم فوت نمود - راو دلپت سال یازدهم بمنصب دوصد و پنجاهي هشتاد سوار سرفرازي یافت - و پس از چندے سه صدي ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر بپانصدي ذات پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلي و دلاسا نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهے از خانجهان بهادر ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستر همراه اعظم شاه باز بدکن آمد - و بهمراهئ حسن علي خان عالمگیرشاهي در ضلع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدي ششصد سوار دو اسپه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدي هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی الدین خان در آوردن کهي بفوج محمد اعظم شاه (که محاصرۀ بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم در آورد] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي یکهزار و پانصد سوار و خطاب راو سربلندي یافت - و سال سیم چون امتیاز گدهه عرف اودني (۲) بتصرف پادشاهي در آمد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عطای نقاره و قلعه داریٔ اودني سر مباهات برافراشت

(۲) در [بعضے نسخه] اردلي - و در [بعضے کتب تاریخ] ادوني •

سال سي و سيوم استعفای قلعه داری اودني نموده بحضور آمد - و پستر گاهے برای آوردن خزانه از خجسته بنیاد و گاهے برسانیدن قافله از شهر مزبور بلشکر تعین میشد - و در راه اکثر به تنبیه غنیم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعیناتی شاهزاده کام بخش چهرهٔ عزت بر افروخت - و چون شاهزاده بر سر واکنکیره آمد چنداولي باحسن وجوه سر انجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي (که ذوالفقار خان درانجا بود - و غله کمي داشت) بموجب حکم با غله و غیره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزاري دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید - در سال چهل و نهم سه هزاري سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مکان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهزاري رسید و در جنگے (که با سلطان عظیم الشان رو داد) در هراولي بکار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پرتهي سنگهه پسرانش بر سر وطن تنازع آغاز کردند - درین ضمن رامچند پسر کلانش (که در ستاره گدهه بود) رسید - چون فوج بهاري چند هم بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در وقتے (که موکب بهادر شاهي متصل اجمیر توقف داشت) رسید - چون کسے را

متوجه نیلوفت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستر
متصل لاهور رفته بملازمت خان منزل پیوست - و در عهد
فردوس آرامگاه با فوج پادشاهي بر سر بهگونت سنگهه زمیندار
کرهٔ جهان آباد تعین شده دران جنگ بمردانگي بکار آمد - بقیهٔ
این قوم بنوکري پادشاهي مي پردازند - مرهته اکثر محالات
اینها بتصرف در آورد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان
فرنگ (که از بنگاله عزیمت بندر سورت نمودند) چندے
در حدود اینها متوقف شده خرابیء بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریبے مذکور شده تحریر پارهٔ
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامهٔ وقائع نگار است - این گروه
از سوابق ایام باجازت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا
بسر مي بردند - گوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد
سلطان بهادر گجراتي بحیله قول حاصل ساخته دو قلعه موسوم
دمن و بسي در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد
نمودند - اگرچه درطول چهل و پنجاه کروه در تصرف آوردند
اما درعرض زیاده بر یک کروه و نیم یک کروه نداشتند (۲) - پای
دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر
و انناس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل
بے شمار مبالغ کلي محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروجهٔ

(۲) نسخهٔ [۱] بداشتند *

آنجا اشرفي (که عمران از نقرهٔ قیمت نه‌آنه باشد) مسکوک بسکهٔ فرنگ و پارچه ریزهٔ مس (٢) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را چهار بزرگ - بر رعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان پورهٔ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسے ازانها بمرد باطفال او تلقین طریقهٔ خود میغمودند *

و چون این حقیقت بسمع خلد مکاني رسید بر طبق حکم پادشاهي معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که داماد ملا احمد نایته بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیري آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر مرضي نباشد از خشکي برخاسته بر روی دریا سایر و دایر باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصي اسیران فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گنج سوائي (٣) (که کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوي ماند - آنها رگ و ریشهٔ دوانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید سردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

---

(٢) نسخهٔ [ب] مثل مس (٣) در [بعضي نسخه] گنج اواي *

و تا عمل آصف الدوله امیر الممالک در مملکت دکن بودند)
توم انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک
حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهي را
بر داشته صوبهٔ بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دریذولا
در صوبهٔ اله‌آباد و اودهه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله
تا ارکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
و در سیکاکل (۲) و غیره سرکارات حیدر آباد دخیل گردیدند - درین
ایام بتقریب رگناتهه راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح
گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دین محمد *
صلی الله علیه و آله و سلم *

* رام سنگهه هادا *

نبیرهٔ مادهو سنگهه هادا ست - چون جگت سنگهه پسر مکند
سنگهه هادا سال بیست و پنجم عالمگیري در گذشت و پسرے ازو
باقي نماند پادشاه حکومت کوته بکشور سنگهه برادر مکند سنگهه
(که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
شاه بمحاصرهٔ بیجاپور تعین گردید - روزے (که امان الله خان
پسر الله وردي (۳) بکار آمد) او زخمے بر داشت - و سال سیم بهمپائی
سلطان معظم بسمت حیدر آباد راهي شده سال سي و ششم
بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي بر نواخته پستر در گذشت

---

(۲) در [بعضے جا] سیکاکول آمده (۳) نسخهٔ [ب] اله وردي خان *

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داري کوته بدستور نیاکانش بنام پسرش رام سنگهه (که در وطنش بود - و ابتدا در صد و پنجاهي و بمرور ششصدي و درین وقت بپایهٔ هزاري رسید) قرار یافت - همواره بتعیناتي خان مزبور میگذرانید و در تنبیه رانو بن سنتا کهور پره و دیگر مرهتها بتقدیم خدمت مي پرداخت - سال چهل و چهارم بعطاي نقاره بلند آوازه گشت سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي مرتقي گردیده بعنایت زمینداري موصیدانه از تغیر راو بدهه سنگهه (که نهایت متمناي او بود) بشرط نگاهداشت یکهزار سوار سر بلندي اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاقت محمد اعظم شاه گزیده بمنصب چهار هزاري تصاعد نمود - روز جنگ در مقابلهٔ سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت پس ازو پسرش بهیم سنگهه سرداري وطن یافت - و در جنگي (که در سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک سید دلاور علي خان را با نظام الملک آصف جاه رو داد) بعد کشته شدن خان مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکدهٔ هستي برخاست - در حالت تحریر کمان سنگهه نبیره زاده اش بور ستر سال بن درجن سال بحکومت کوته مي پردازد *

* رستم دل خان *

پسر جان سپار خان بني مختار است - و نواسهٔ میرزا خلیل

خانزمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامے بر آورد - و کارهای ملکی صوبهٔ حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستي بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - ازانجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئي و کلي آن ولایت میرسید) بنیابت مقرر گشت - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار هزار و پانصدي هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر صلابت خان بفوجداری کرناتک بیجاپور بافزونی پانصدي هزار سوار سرافرازي یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر داؤد خان مجددا بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار (۲) برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ دولت افروخت - و دران هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کارداني بآرام جای ملک جاوداني خرامش نمود) از کارطلبي و وقت شناسي سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سري و خود رائي بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار ٭

(که از جانب پدر بصوبه داری بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیري برآمد) احسن خان عرف میر ملنگ را (که میر بخشي و سپه سالارش بود) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغتنم دانسته روی توجه بتسخیر قلعهٔ گلکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او بر داشته طي مراحل بتاني مي نمود تا آنکه بکار طرازي و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده تن بابلي در نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ لابه گري و چاپلوسی او گشته بعهد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بے سامانی و پریشاني با مردم خسته و بد حال سواره مي‌آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روی خیر خواهي مصلحت محاصرهٔ قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوری محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطهٔ کار مشار الیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

تحف میکوشیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهتدا خان (که بمصاحبت سر نخوت می‌افراشت) از حسد آغشتگي (که ناگزیر عالم هم چشمي ست) کالیوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائي گزیده ارادهٔ قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خود دوست نشناس فورا شقهٔ بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامهٔ بهادر شاه مینویسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فورا مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلا اقدام بران ننمود - تا آنکه فیلی دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و درحوالیٔ اهلي محل (۲) مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندے کشته و زخمي گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حویلیٔ مشار الیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

(۲) در[بعضی نسخه] امین محل •

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله رشدے دارد - نصف پرگنهٔ امرا پور سرکار مهکر (که از محالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر بخانسامانیِ سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانیِ سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و قرارے نیست و ارباب آن عهدهٔ سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود موعود خود را میگذرانند *

* راجه چهبله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات باشند - برادر دیا رام است - هردو در سرکار سلطان عظیم الشان بسرانجام خدمات مالي مي پرداختند - دیا رام پس از چندے بمقر اصلي شتافت - و چهبله رام بفوجداریِ محال کرهٔ جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعای سلطنت و ارادهٔ جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید او ابتدا همراهیِ سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود بعد تر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقهٔ خود و جمعیت شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد و پس از روزي شدن فتح و فیروزي از اصل و اضافه بمنصب

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفویض دیواني خالصه سر اعتبار
بر افراخت - و چون این کار (که پیشدستيِ وزارت است)
بے تجویز قطب الملک وزیر بعرصۀ وجود آمده بود موجب
برهميِ صحبت پادشاه و وزیر گشت - و بحث فیمابین بطول
انجامید - و آخر صوبه‌داريِ مستقرالخلافه بنام او قرار یافت
و پهتر بنظم صوبۀ الهٰ آباد سربلندي اندوخته بدان صوب رفت
در ابتدای عهد رفیع‌الدرجات (که مردم فتنه جوی تابو طلب
نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبرآباد بسلطنت
برداشتند) بر زبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که باو ملحق
شود - اما چون او با زمیندار صوبۀ متعلقۀ خود نزاع داشت
نتوانست خود را رسانید - و بعد بدست آمدن نیکو سیر
حسین علي خان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر گردانید
پیش ازانکه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه
مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و یکصد و سي و یک هجري
بغتةً درگذشت - پس ازو برادرزادۀ او گردهر پسر دیا بهادر
(که میرشمشیر او گفته میشد) بفراهم آوردن سپاه و استحکام
برج و بارۀ قلعۀ الهٰ‌آباد پرداخت - اگرچه فوجے بر سر او بسرداريِ
حیدر قلي خان (۲) تعین پذیرفت اما آخر بوساطت راجه رتن چند
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

---

(۲) در[بعضي نسخه] حیدر علي خان ٭

و تفویض صوبه داری اوده سر رشتهٔ اعتبار بدست آورده
بدان صوبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمهٔ سادات برهم خورد
از اوده بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم (۲)
بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم
چون هولکر از دکن بملک مالوه درآمده آغاز فتنه نمود
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه‌دار دیگر اولادش بحفظ
بلدهٔ اوجین پرداختند *

* راجه محکم سنگهه *

(۳)
از قوم کهتري ست - در سرکار امیرالامرا حسین علي خان
ملازم شده معتمد آن نوئین بلند مرتبت گردید - رفته رفته
بخدمت دیواني او سر بلند گشته بسرفوجي رسید - و در
جنگ داود خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست
و هفت هجري رو داد) نامبرده از جملهٔ فیل سواران بود
پس از رسیدن اورنگ آباد (که شورش کهندو دیهاریه (۴) مکاسدار
صوبهٔ خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار
بیگ بخشي حسین علي خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول
گردید - حسین علي خان راجهٔ مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخهٔ [ب] نهم ملهار راو هولکر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) در [بعضی جا] کهندو دیهاریه *

بتدارک آن مامور ساخت - و بسیف الدین علي خان برادر
خود (که صوبه‌داري برهانپور داشت) بر نوشت - که باتفاق
راجهٔ مذکور به تنبیه کهدو دیهاریه پردازد - هرچند در صوبهٔ
خاندیس تلافي خاطرخواه بآن فریق فساد اندیش بظهور (۲) رسید
اما محکم سنگهه فوجهای مرهٹه را (که در نواح احمدنگر
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده
تا پای قلعهٔ ستاره (که مسکن راجه ساهو ست) رسانید
پس ازان همراه حسین علي خان بدار الخلافه شتافته بعد
کشته شدن خان مذکور حیدر قلي خان بپیغام امان جان
و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطای منصب
(۳) شش هزاري از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستر
بپایهٔ هفت هزاري مرتقي گردید - و شبی (که فردای آن میان
لشکر پادشاهي و فوج قطب الملک آویز و ستیز وقوع
یافت) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند
با قطب الملک داشت دفعة از لشکر فیروزي بدر جسته
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده
ظلمت شب پرده بر روي آفتاب عالمتاب فرو هشت
و تمام شب از توپخانهٔ سلطاني گلولهای توپ پی در پی
میرسید همین که گولهٔ بحوضهٔ فیل سواري او رسید بر پشت

---

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در [نسخها] از اصل و اضافه ششهزاري *

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتے از زنده و مردهٔ او نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیهٔ قلیج خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سرے کشید) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهرهٔ عزت برافروخت - و چون این معني خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود) گردید آصف جاه اورا ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگنهٔ بالاپور صوبهٔ برار شاد کام ساخت - و در جنگ (۲) مبارز خان عماد الملک ترددات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بهمان زخمها بملک فنا شتافت - پسرش عظیم الله خان (۳) است که از بطن صبیهٔ قلیج خان بود - و صبیهٔ اعتماد الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز جنگ (۳) نسخهٔ [ب] عظیم الدوله *

قمرالدين خان در خانه داشت - در ايامے (كه نظام الملك
آصف جاه پس از يافتن وزارت صوبه‌داري اوجين بنام خلف
كلان خود غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ گرفت) اورا
بنيابت آن صوبه تعين كرد - و پستر بحضور شتافته پيش
خسر خود بسر مي‌برد - مرد غضوب بود - بے آدائيهاى او
با پادشاه و وزير وقت زبان‌زد عالم است - در وقت نادر شاه
متعهد وصول زرے (كه بر مردم بلدهٔ شاهجهان آباد تفريق
يافته بود) گرديد - تا آنكه بوقت موعود به نيستي سرا فرو شد *

* روشن الدوله بهادر رستم جنگ *

خواجه مظفر نام خواجه زادهٔ نقشبندي ست - پدر كلانش
خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشياني بهندوستان
آمده در رفاقت سلطان شجاع ميگذرانيد - رفته رفته بمنصب
هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدين خان
ممتاز گرديد - و پس از جنگے (كه مابين شاهزادهٔ مذكور
و عالمگير پادشاه در نواح كهجوه رو داد - و سلطان شجاع
رو بجانب بنگاله گردانيد) مشاراليه (كه تعينات محل بود)
با چند كس از اقرباى خود بر ديوړي بكار آمد - پسرے
ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - كه بلباس درويشي بسر مي‌برد
در عهد فرخ سير بدارالبقا پيوست - خواجه مظفر پسر او ست
ابتدا بنوكري رفيع الشان امتياز اندوخته بمنصب هزار

و پانصدي پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهرهٔ رشادت برافروخت
و پس از کشته شدن شاهزادهٔ مذکور ترک روزگار نموده التزام
صحبت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه
نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه ورق بر گرداند
و عزیمت فرخ سیر از پتنه بارادهٔ جنگ با جهاندار شاه زبانزد
گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت
شتافت - و باستصواب حسین علي خان دولت بار یافته
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی
جهالر دار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تفویض تعلقهٔ
بخشیگری سیوم پایهٔ اعتبار فراتر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ سیر شد)
مومی الیه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهي و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگي زد - در ایام استقلال سادات بارهه
بمقتضای زمانه سازي خود را از انها مینمود - پس ازان [که
نوبت سلطنت بفردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکي
کوکهٔ پادشاه (که زن زبان آور درست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلي بهم رسانیده رتق و فتق
مهمات پیش گرفت] نامبرده با کوکهٔ مذکور ساز موافقت
کوفته واسطهٔ معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسي

و ضابطه داني را فروهشته هرکه رجوع مي آورد مبلغي برسم
پیشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود میگرفت - رفته رفته
صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ یار وفا دار
ضمیمهٔ القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یکصد
و چهل و نه هجري بخلوتکدهٔ بقا شتافت - از کمالات ظاهري
عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوهٔ همت خصوص
خدمت فقرا نامی بنیکوئي بر آورد - اخراجات او در عرس
مرشد خود (که در پاني پت آسوده است) و صرف چراغان
از بادهٔ دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکي
زبانزد مردم است - چون بر دستار طرها بسیار میزد بل نوکرانش
از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خاني
اشتهار یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قایم خان است
برای دیدن همشیرهٔ خود حرم محترم نواب ناصر جنگ شهید
بدکن آمد - و پس از وقفهٔ قلیل مراجعت بشاهجهان آباد
نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال وارد دکن شده
بمنصب عمده و خطاب مظفرالدوله امتیاز پذیرفته جهان
گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - یکی فخرالدوله
بهادر شجاعت جنگ که بپایهٔ هفت هزاري رسیده سپاهي نقش
بود - ابتدا بخشیگری احدیان داشت - در عهد فردوس آرامگاه
صوبه دار پتنه شده هفت سال درانجا گذرانیده پستر ازانجا

معزول شده بصوبه داري کشمیر لواي افتخار بر افراشت
و پس از حکومت سه سال ازانجا تغیر شده بحضور آمده
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبهٔ گجرات دستوري
پذیرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود نتوانست
عهده براي آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار
گردید - چندے در حبس ماند - بعد رهائي راه دارالخلافه
پیش گرفت - و بقصبهٔ دو حد رسیده جام ممات کشید - چند
پسر داشت - ارشد آنها محمد کبیر خان است - که وقت
صلابت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشیگري صوبجات آنجا
سر برافراشت - و بمنصب هشت هزاري و خطاب خانخاناني
تصاعد نموده درسنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجري
بملک بقا پیوست - مرد یار باش و شیفتهٔ صحبت آرائي بود
اولادش باقي ست - و برادر دوم روشن الدوله منور علي
خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن
فخرالدوله بصوبه‌داري عظیم آباد از تغیر او ببخشیگري احدیان
ممتاز بود *

راجه چندرسین

از فریق مرهته ملقب بجادون است - پدرش دهناجي
جادون از سرداران معتبر همراهي سنبها بهونساه بود - همواره
با فوج بسیار بتاخت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

نامش در ترجمهٔ راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس ازو راجهٔ مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانید - و بوجهی دل برداشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الملک آصف جاه (که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود) بنوکری پادشاهي و منصب هفت هزاري امتیاز یافته بهالکي و غیره محالات صوبهٔ بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار نوکري میکرد - در تعلقهٔ پنچمحله (۲) (که عبارت از پرگنهٔ اکور (۳) و مکنهل (۴) و امرچندیا (۵) و کریچور و اودمان پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکهیر صوبهٔ محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش بود) سه کروهی دریای کشنا بالای کوهچه قلعهٔ مختصری ساخته بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري پس از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب هفت هزاري و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما از باده دوستي و بکار نرسي در خانهٔ او همواره داد و بیداد سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابت جنگ بنابر بے رشدی او اکثر محالاتش بضبط درآمد - و باز بتقریبے بحال شده گاهے بنوکري میرسید - و گاهے تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

---

(۲) در [بعضی نسخه] پچمحله (۳) نسخهٔ [ب] مکهیل (۴) در [بعضی نسخه] امرچیدا (۵) نسخهٔ [ب] کرنچور ۰

نظام الدوله آصف جاه (که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمد نمود - و هر روز ستیز و آویز بود) با آنها در ساخته شبی با جمعی برخاسته رفت - چون متلون مزاج بود و قباحت‌فهمي اصلا نداشت پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندے در دولتاباد محبوس گردید - و بوساطت برخے ازانجا رهائي یافته بعد صفح جرائم ندامت گویان پیش نظام‌الدوله آصف جاه آمد - و ببحالی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد[۲] عاطفت شد - چون آخرها ازو حرکات نامناسب سر زده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعهٔ گلکنده محبوس ساخت - درانجا درگذشت - دو پسر ازو باقي مانده بجاگیر قلیل از محالات ارثي بهره‌مي برند *

* راجه سلطان جي[۳] *

در قوم مرهته ملقب بنبالکر است - بهاجي[۴] مانک[۵] نبیرهٔ ازنک پال (که در سال پانزدهم جلوس خلد‌مکان باستصواب بهادر خان کوکه بنوکری پادشاهي امتیاز یافت) بهمین لقب اشتهار داشت - ازنک پال از اعاظم زمینداران دکن بود - راجهٔ مذکور ابتدا بنوکری راجه ساهو مي پرداخت - و بسر لشکری او معروف بود - در عمل نظام‌الملک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [بعضے نسخه] موالف (۳) نسخهٔ [ب] سلطان جي (۴) در [بعضے نسخه] نبهاجي (۵) نسخهٔ [ب] نایک *

بنوکری پادشاهي امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزاري و تیولداری سرکار بیر و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبهٔ خجسته بنیاد و پرگنهٔ حویلی پاتهري صوبهٔ برار سربلند گردید - با سه هزار سوار نوکري مي‌کرد - سالے (که نوئین مذکور برحمت حق پیوست بفاصلهٔ چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري او هم فوت نمود - پیشتر در ایامے (که ناصر جنگ شهید عزیمت پهلچري نموده قریب مسکنش رسید) هنونت راو پسر او با فوج خوب بر آمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برسم تعزیت بمنزل‌گاه او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثي و تقرر محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزون گشت - در سنه (۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجري بنیستي سرا در شد - پسر صغیرے (که ازو مانده بود) جای او بسرداري چهره برافروخت - اما چون پای دیرینه کار پردازي درمیان نبود بند و بست محالات و رسیدن بنوکري هیچ صورت نبست لهذا بعد یک دو سال قلیلے از جاگیر برو گذاشته باقي بضبط در آمد - در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجواني رسیده دهنپت (۲) راو نام دارد) محالات دیگر از صوبهٔ برار بنام

(۲) نسخهٔ [ب] دهنونت راو - یا دهیپت راو باشد •

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بی‌انتظامی ست *

* راجه گوپال سنگهه گور *

نیاکانش زمینداری اندرکهی مضاف صوبهٔ اله‌آباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچهه(۲) می پرداختند - جدش بهار سنگهه در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامی کار پرداز صوبهٔ مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سرش بریده بحضور فرستاد - پس ازو پدرش بهگونت سنگهه بن بهار سنگهه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگهه پسر اوست نامبرده در ایامی (که نظام الملک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده روز مصاف مصدر ترددات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب درخور و تیول مناسب و قلعه داری قلعهٔ قندهار صوبهٔ بیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیانی بسعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازی اندوخت - ازان وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و دو هجری بعدم سرا شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر سنگهه *

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگهه پسر ارشدش در حین حیات او فوت شده ازو پسران (که کلانی آنها کنور بشن سنگهه نام داشت) باقي مانده بودند اما از پس خواهش او قلعه داری مزبور و جاگیر ارثي بنام اجیچند پسر دوم قرار یافت - و نرپت سنگهه پسر سیوم (که هردو باهم حقیقي بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگے (که با رگهناتهه راو بر کنار دریای گنگ کفن (۲) بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید پسرانش کلاني بقلعه داری ارثي سربلند گشته در حالت تحریر بخطاب راجه گوپال سنگهه هندوپت مهندر ناموري دارد - و دو پسر دیگرش راجه تیجسنگهه و راجه پدم (۳) سنگهه بمنصب و جاگیر و پسین بقلعه داری قلعهٔ کولاس صوبهٔ حیدرآباد نیز میگذرانند و دومین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه گردید - چندے بضبطی سرکار بیر نامزد بود - و پستر بصوبه داری ناندیر صوبهٔ بیدر و قلعه داری ماهور صوبهٔ برار سر بر افراخت دو سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجنسنگهه و جوده سنگهه بمنصب درخور و جاگیر و تعلقات ارثي خوشدلي پذیرفته بنوکري مي پردازند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] دریای دکهن (۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگهه *

* راجه ساهو جي بهونسله *

گویند نسبش براجهای چتور که سیودیه اند میرسد - از نیاکانش سورسین نام بنابر وجهے از چتور بدکن رفته چندے در موضع بهونسه (۲) عمده پرگنهٔ کرکانب سرکار پرینده صوبهٔ خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را ببهونسله ملقب ساخته دادا جي (۳) بهونسله یکے از اجداد راجهٔ مزبور (که مقدمش موضع هکني و بوده‌ي دیولگانون و ته پایش پرگنهٔ پونه بود) دو پسر داشت - مالوجي و پتهوجي (۴) - آنها از رعایای آنجا آزرده شده بقصبهٔ ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگي میگذرانیدند - پستر بقصبهٔ سندکهیر نزد لکهي جادو (۵) دیسمکهه سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند و پتهوجي مذکور را کهیلوجي و پناجي (۶) و غیره هشت پسر بودند - و مالوجي را بعد فراوان تمنا دو پسر بهم رسید - چون بخدمت شاه شریف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد تمام داشت یکے را بشاهجي و دومین را بشرف جي موسوم ساخت - لکهي جادو (که جز دخترے باسم جهجاوا (۷) اولاد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهوسه (۳) یا داوا جي باشد (۴) در [بعضی جا] بیتهوجي آمده (۵) در [بعضی جا] جادون آمده (۶) یا پناجي باشد (۷) در [بعضی نسخه] جنجاره *

نداشت) شاهجي را (که زیبا صورت بود) بمهر فرزندي برگرفته پارچهای خوب و زیور طلا و مرصع بدو بخشید *

روزے بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجي نسبت مي نمایم - مالوجي پدر و پتهوجي عم شاهجي برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفتۀ خود نباید بر گشت - اما اقوام جادو بملامت پیش آمده مزاج او را بر گردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجي و پتهوجي را از قصبۀ سندکهیر بر آورد - آنها بانکنک پال بنالکر (که زمیندار معتبر بود) توسل جسته فوجے ازو همراه گرفته در نواح دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین تقریب نسبت شاهجي بهونسله با دختر جادو قرار یافت و شاهجي بهونسله صاحب اعتبار گردید *

چون نظام الملک جادو را بدغا گشت نامبرده ازو برهم زده سال سیوم جلوس فردوس آشیاني باعظم خان ناظم دکن پیوست - و بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دولک روپیه کامیاب گردید - و از تباه اندیشي زود ازانجا گسسته خود را نزد نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار کلي بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه در دل گرفته در عهد اعلی حضرت فوج پادشاهي را بر سر

شاهجي برده او را در قلعهٔ ماهولي محصور ساختند - او التجا
بسکندر عادل شاه برده ناگهان از قلعهٔ مزبور بدر زده راهی
بیجاپور گشت - و در ایامے (که مراري کارپرداز عادلشاه بتعاقب
ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین
نمود) شاهجي بهونسله را (که همراه او تعین بود) جاگیر دار آنجا
گردانید - پستر شاهجي بهونسله سمت کرناتک دستوري یافت
اول پاله کنکگیري را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار برآورده
و درانجا با مسماة توکا بائي صبیهٔ موتیه شادي نمود
نامبرده را از بطن (۲) جهجاوا دو پسر شد - یکے سنبها - که در
جنگ کنکگیري بضرب گوله درگذشت - دومین سیوا - که
او را بنابر صغر سن همراه کارپرداز خود در پونه و غیره
محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بائي یک پسر
باسم ایکوجي *

چون شاهجي در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت ازانجا
(که اقبال با وی یاور بود) دران ایام حسب استدعای راجهٔ
ترچنا پلي (که بنابر منازعت (۳) پنچي راگهو زمیندار چنجاور
مغلوب شده بود) بکمک شتافته لوای استیلا برافراخت
و راج هردو تعلقهٔ مذکور را متصرف شده (۴) ایکو پسر خود را

---

(۲) نسخهٔ [ب] از بطن او دو پسر شد (۳) در [بعضے نسخه] نچهي
راگهو (۴) [در بعضے نسخه] انکو *

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایکو مزبور را سه پسر شد
یکی شاهجي و دومین شرف جي که هردو لاولد بودند - و سیومین
تکوجي که هردو راج مذکور در تصرف اولاد او مانده
درین ضمن سیواجي (که بسن شانزده سالگي رسیده بود) دست
کارپردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود سري
آغاز نهاد - و باندک فرصتے پایهٔ دولت او از امرای بیجاپور
افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را
(که بجاگیر ملا احمد نایته بود) از فوجے (که برطبق طلب
(۲)
جاگیرداران بیجاپور آمده بود) خالي دید دست و پا زده
اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر
فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علي عادل خان بسستي
گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیري میزد
پس ازان (که علي عادل خان استقلال بهم رسانید) رسل
و رسائل تزویر متضمن عجز و استعفای تقصیر فرستاده
استدعای آمدن افضل خان نامي سردار عادل خان کرد - چون
خان مزبور بکوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت
بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود
طلب داشته خود را بیمناک وا نموده لرزان پیش پالکي او
آمد - و با کاردے (که نهاني با خود داشت) کار خان مرحوم را

(۲) یا نائیه باشد ٭

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکي مخفي داشته بود) باشارهٔ معهود آواز داد - آنها رسیده بقیهٔ مردم خان مزبور را اسیر و قتیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از زدواد این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محالات پادشاهي دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگهه صوبه‌دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامے (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا بارادهٔ شبخون مردم خود را تعین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبے دریچهٔ عقب حویلي را (که بخشت و گل بند بود) وا کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکے از آنها شمشیرے انداخت - و انگشت سبابهٔ خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بسرعت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیسنگهه بتنبیه او مرخص گشته فوجے بر قلاع تعلقهٔ او برده بمحاصرهٔ پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه قلعه بسرکار پادشاهي

میگذارم - آینده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود بے یراق آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بسلوک پیش آمده شمشیر و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *

چون این معنی باستماع خلد مکان رسید حکم طلب بنام او صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز ملازمت (که موافق حکم اورا بپایهٔ پنجهزاری ایستاده ساختند) از تنگ حوصلگی بگوشهٔ رفته دراز کشید - و ظاهر نمود که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائے (که جهت فرود آمدن مقرر گردیده) ببرند - و بعد رسیدن بدان مکان صریح اظهار رنجش نمود - چون بپادشاه کیفیت مذکور معروض گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگهه پسر میرزا راجه تاکید صدور یافت - و پستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکی مکان مزبور تعین شدند - او از سیر فکری با هرکس جوشیده دلها را بیفکر ساخت - شبے باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر رفت - و در عرض راه براسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار شده بمتهرا رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسی و بنگاله و اوڈیسه شده بصوبهٔ حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را حوالهٔ کب کلس نام برهمن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برساند *

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مهاراجه جسونت سنگهه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهي بتالان در آورد و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونت سنگهه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازد پس از پذیرا شدن این معني پسر مزبور را با پرتاپ راو نامي کارپرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبهٔ برار و غیره سربلندي یافت - پس از چندے پسر را طلب داشت - و کارپرداز او با جمعیت حاضر بود - پسترو چندن محال از جاگیر سنبهاجي بنابر مطالبهٔ یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کارپرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهي کرد - داؤد خان قریشي مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگي‌گري مینمود - پسترو با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهي جنگ مینمایم - اول بتسخیر قلاع کرنات من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوجي برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنچي آمده ملاقات نمود

سیوا دعوی ترکهٔ پدر کرد - او زبان بذعم کشوده دو پهر شب با چندے گریخته بتنجاور شتافت - سیوا لشکر اورا تاراج نموده و چنجي و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیخت - بهادر خان بحضور نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقهٔ خود غله و سامان درست کرده قلعهٔ پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسے (که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود) در مراسم مهمانداري کوشیده در مقدمهٔ صلح جواب صاف داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت در همین سال سیوا بر ملک پادشاهي دویده پرگنهٔ جالنه را ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا (که در محامد صفات یکتائي داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیهٔ (۲) درویش مذکور دست تالان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در رویهٔ انصاف پژوهي و جز رسي و سپاهگري امتیاز داشت - اسپان بسیار در طویله فراهم آورده بود - و نوکران بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده راس

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر پرگنهٔ درویش *

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچي براى خبر گيري
خوراک تعين ميذمود - و سرهزار مجموعدارے مقرر ميساخت
نوکرانش از قسم بارگير بودند - چون فوج با سردارے
جائے ميفرستاد اسباب همه را بقيد قلم مي آورد - بعد تاخت
ملک آنچه زياده (۲) ميديد ميگرفت - و جواسيس خفيه تعين
ميکرد - بعد فوت او سنبها بجاى پدر نشست - اما خود رائي
اختيار کرده همراهان پدر را آزرده گردانيد - و اندوختها برباد
داد - با کب کلس نامي زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور
معلن - سال بيست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر
عصيان ورزيده بدکن رفت) سنبها اورا پناه داد - سال سيم
خان زمان شيخ نظام (که فوجداري کولاپور نواح پرناله داشت)
جاسوسي او گرفته از فاصلهٔ بعيد دويده بر سر او ريخت
و او را با کب کلس دستگير نمود - حميدالدين خان رفته بحضور
آورد - روزے (که داخل لشکر پادشاهي ميشد) بموجب حکم
تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * * ع *
* با زن و فرزند سنبها شد اسير * ۱۱۰۰ تاريخ اين واقعه است
سال سي و يکم بر طبق ايماى پادشاهي بقتل رسيد - و قلعهٔ
راهيري گذهه (که ذوالفقار خان پيش ازين بتسخير آن تعين
شده بود) در همين سال مفتوح گرديد - ساهو نام پسر او

---

(۲) نسخهٔ [ب] زياده ازان ميديد *

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگي
(٢)
و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته در گلال‌بار
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتّها
بگرد او فراهم آمدند - اول بروضهٔ منوره آمده بزیارت قبر
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات
بیرونی اورنگ آباد دست درازي کردند - پستر رفته در ستاره
نشست - و مدت مدید زندگي یافت - و بعیش و آرام گذرانید
کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها
راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فوج کشي و غارتگري
مینمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان
سر صد از حاصلات صوبهٔ اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر
و بیجاپور ده روپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت
راجه ساهو و تارا بائي زن رام راجه بعمل در نیامد - پهتر
درعمل صوبه داري امیرالامرا حسین علي خان بیست و پنج روپیه
بنام چوتهه اضافه بران شد - و سند بمهر امیرالامرا درین
باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگري دست برداشتند

راجهٔ مزبور مطابق سنه (١١٦٣) یکهزار و یکصد و شصت و سه

---

(٢) یا کلال بار باشد *

هجري لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقلعهٔ پرناله باقي ست *

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهنا جادو (۲) و سنتا کهور پره است - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک می پرداختند - دومین را (که علم نخوت می افراخت) پس از فوت رانا پسر سیوا بگفتهٔ زن او (که بتورگی پسر خرد سال کار فرما بود) دهنا جي و غیره کشتند - پسرش رانو کهورپره چندے بغارت بجای پدر می پرداخت - و ازو هم نامورتر گردید - بقیهٔ اولاد و اقوام هر یکے در دکن موجود است - و یکے از پردهانان او بالاجي بسوناتهه - از قوم براهمه است - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سي هجري چون حسین علي خان با راجه ساهو قرار چوتهه و سر دیسمکهي مشخص نموده سند بمهر خود کرده داد بالاجي بسوناتهه با پانزده هزار سوار سال مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري ملهار هولکر از رفقای باجي راو پسر بالاجي بسوناتهه (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود) بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت و تاراج پرداخته نقش عملداري او بر داشت - و در سنه

(۲) در [بعضی نسخه] جادون *

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري (که صوبه داري مالوه براجه جیسنگهه مفوض گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجي راو کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجري باجي راو از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده روبرو نشده بدکن برگشت و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري باز ارادۀ هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکی بسرکردگي اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بسرداري خاندوران به تنبیه او تعین شد - باجي راو نیز فوجي با بیلاجي جادو روبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابلۀ خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هردو طریق رجوع پیمودند - پستر حسب عرائض راجه جیسنگهه (که میخواست صوبه داري مالوه از تغیر خودش بباجي راو مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري نظم صوبۀ مذکور بباجي راو تفویض یافت - سال دیگر باجي راو با فوج کثیر بمالوه شتافته بند و بست آنجا نموده بر راجۀ بهدارر رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبتر را

(که مکان بود و باش راجه بود) مفتوح ساخت - و بیلاجي
جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاخت انتربید نماید
او با برهان الملک (که قریب اکبرآباد رسیده بود) مقابله
کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا
بباجي راو ملحق گشت - باجي راو خفت عظیم کشیده جانب
شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلدهٔ
مزبور برآمد - و باجي راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبرآباد
روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري
آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدارالخلافه
رسیده از عزل باجي راو بصوبه داری مالوه مقرر شده
بدان صوبه (۲) عطف عنان نمود - و در سواد بهوپال با باجي راو
جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داري برو بحال داشته
بدارالخلافه برگشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد
و پنجاه و دو هجري نامبرده با ناصرجنگ شهید متصل
بلدهٔ اورنگ آباد بنای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح
زده سرکار کهرکون دهاندیه مضاف خاندیس گرفت - و کنار
نربده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري
بدار فنا پیوست *

پس ازو بالاجي پسرش بجای او شد - و سداسیو راو

(۲) نسخهٔ [ب] صوب *

صرف بهاو پسر جمناجي(۲) برادر باجي راو کارپرداز او مقرر
گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود
تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجهٔ مزبور (که سنه (۱۱۶۳)
هزار و یکصد و شصت و سه هجري واقع شد) اگرچه چند بار
آثار شوخي ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد
فوت راجه یکی از قرابتیان او را دست نشاندهٔ خود ساخته
کار و بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را
با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت
و چهار هجري (که هولکر و جي اپا سندهیه بکمک ابوالمنصور(۳)
خان جانب الهآباد و اودهه شتافتند - و احمد خان بنگش
مغلوب گردید) در جلدوی آن خان مزبور از کول و جلیسر
و قنوج تا کرهٔ جهانآباد باینها داد - و رفته رفته تا الهآباد
بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود
و در سال مزبور بدکن بالاجي فوجے بر سر اورنگ آباد برده
مبلغ خطیر از خزانهٔ سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵)
هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بتقریب سند امیرالامرا
فیروز جنگ اکثر صوبهٔ خاندیس و بعضے محالات صوبهٔ خجسته بنیاد
بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

(۲) نسخهٔ [ب] چمناجي (۳) نسخهٔ [ب] ابوالمنصور خان که با احمد
خان بنگش مقابله داشت جانب الهآباد ٭

و هفتاد و یک هجري در دکن با نظام الدوله آصف جاه بمقابله پرداخته بعد صلح (۲) ملک بیست و هفت لک روپیه کامل تعلق بمرهته گرفت - و در همین سال دتاجي سندهیه برادر و جنکو پسر جي اپا در سکرتال (۳) نجیب الدوله را محصور گردانیدند - و درهمان سال رگناتهه راو و شمشیر بهادر و هولکر در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه دراني و جهان خان را از لاهور ره سپر وادئ فرار ساختند - و نایب اینها در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري دتا از خبر آمد آمد شاه دراني تا سرهند رفته نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعهٔ احمدنگر بتصرف مرهته در آمد - و بالاجي و سدا سیو راو با امیر الممالک نظام الدوله آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر سرداران مثل چنداولی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولت آباد و آسیر و بیجاپور بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه دراني عمل مرهته از پنجاب برداشته دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنابران سدا سیو راو با بهواس راو پسر بالاجي بعزم تدارک روانهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] با صلح (۳) در [بعضی نسخه] شکرتال *

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد و محي الملة پسر محي السنة بن کام بخش را (که عماد الملک بعد کشتن عالمگیر ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته عوض او میرزا جوان بخت بن شاه عالم پادشاه را بطریق توره نشاند - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري بمقابلهٔ شاه دراني پرداخت - و چون بنابر انسداد طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار دو چار شده او و بسواس راو و جمعی کثیر از سران و غیر آنها ته تیغ در آمدند و بعضی (که راه گریز یافتند) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجي بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه‌مرگ شد - پسر دوم او مادهو راو بجای او نشست - چندی فیمابین او و رگناتهه راو عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناتهه راو را گرفته نظر بند ساخت چند سال باستقلال گذرانیده بمرض درگذشت - و نراین راو برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناتهه راو با مردم ساخته نراین راو را کشت - چون متصدیان خانه اش با او راضي نبودند فیمابین نزاع بر خاست - رگناتهه راو مغلوب شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر بحمایت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست متصدیان افتاد - و در صوبهٔ مالوه جاگیر بقدر خرج لابدي یافته روانهٔ آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه پرخاش

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب صورت مناقشه فیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مادهو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاکان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه داری سر بلند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبهٔ مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجي بهونسله است - که با راجهٔ مذکور نسبت همقومي نیز داشت - صوبهٔ برار متعلق باو بود - و ملک دیوگدهه و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتهه آنجا صوبهٔ اوڈیسه گرفت - بعد فوت او جانوجي پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چندے میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجي مسلط است - و سند تعلقهٔ چوتهه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجي گرفت - دیگر از همراهان او مرار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبهٔ بیجاپور بود - و نامے بسرکردگي بر آورده قلعهٔ کیتي و غیره محالات بسیارے در تصرف داشت - حیدر علي خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعهٔ مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدم‌خانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازهٔ تحریر بیرون *

* ركن الدوله سيد لشكر خان بهادر *
* نصير جنگ *

نامش مير اسمعيل است - نياكانش از سكنهٔ سرپل مضاف بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه (كه مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده يزار و يتبرک به و از خلفاى شاه نعمت الله ولي ست) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوكرى پادشاهي اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسمعيل زود در گذشت هاشم خان اورا پرورش نمود - او در ملازمان برادرى خاص (كه عبارت از مغلان منصبدار است) نوكر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر ترددِ نمايان گرديده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان (كه بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلاورى او ذهن نشين پادشاه گردانيد - لهذا بفوجدارى اٿک صوبهٔ كابل چهرهٔ اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدكن پيش بهادر مزبور رسيد و ببخشيگرى ساير سركار او و خطاب سيد لشكر خان سرفراز گشت و چندے براى بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد مامور گرديد - و مدتے بنظم صوبهٔ اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد
باجي راو سردار جانب راجه ساهو بهونسله برپا شده نوبت
بمحاربه[۲] با ناصر جنگ شهید رسید و راو مزبور تنبیه بلیغ یافته
بعد قایل ایام رو بنیستي سرا کرد خان مزبور حسب ایمای
بهادر مزبور آمده بتسلی برادر و پسر متوفی پرداخته طریق
سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه
بهادر مرقوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه
هجري وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت
صوبه‌داری اورنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتري
نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ
ناموري پذیرفت - و پس از جنگ پهلچري باز صوبه دار
اورنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ مرحوم از اصل
و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب
رکن الدوله و خدمت وکالت مطلقهٔ مومی الیه تصاعد نمود
و بستر مستعفي شده بنظم صوبهٔ برار اختصاص گرفت
و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت
او بحراست اورنگ آباد درجهٔ اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰)
هزار و یکصد و هفتاد هجري بکشور بقا خرامید - بخوش خلقي

(۲) نسخهٔ [ب] بمحاربهٔ ناصر جنگ رسید *

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل مي آورد - خیرات سرّا میکرد - با تدابیر ملکي آشنائي داشت - اما امور مالي کمتر مي‌فهمید - چند صبایا ازو باقي ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هر یک بسلوک پیش آمد - و یک صبیهٔ خود را بمیر جمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقهٔ صوبهٔ مزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوئین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زور آور جنگ مدتے ببخشیگری رسالهٔ مغلان ملازم سرکار او مي پرداخت - دریذولا بنیابت نظامت ناندیر چهرهٔ عزت برافروخته - و بمنصب پنجهزاري سر بلند - مرد بے باک صاف دل است *

* راجه بیر بهادر *

پسر بهروجي سرکر است - که فریقے ست از قوم دهکر (۲) نیاگانش در نواح انا کونڈي (۳) (که بر کنار دریای بنگبهدرا (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] دهنکر (۳) در [بعضی نسخه] انا کوبلد (۴) در [بعضی نسخه] تنگ بهدرا *

واقع است - و سابقا مکان نشست راجها بود) توطن داشتند
و بتقریبی ازانجا بر آمده در دیهات تریب بلدهٔ بیجاپور
سکونت ورزیدند - بهیرجی بنابر قرابت با تیما (۲) راجه سندهیه
(که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود)
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و تیولداری
پرگنهٔ پالم (۳) صوبهٔ بیدر سرفرازی یافته بنوکری می پرداخت
چون در گذشت اکاجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت
و رفته رفته بمنصب هفت هزاری و خطاب راجه بیر بهادر
و افزونی اقطاع چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال (۱۱۹۰)
هزار و یکصد و نود هجری بعدم سرا شتافت - با زبان فارسی
آشنائی داشت - و در فن کبت و دوهره (که عبارت از کلام
موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست) ماهر بود - پس ازو
پسرش سدهرم (۴) و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته
سررشتهٔ ملازم پیشگی بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کوکه *

مادرش پیچه جان انگهٔ عرش آشیانی ست - پدرش

(۲) در [بعضی نسخه] باپتما راجه (۳) نسخهٔ [۱] بالم (۴) نسخهٔ [ب] سدهرام *

خواجه مقصود علي هروي مردے پاک طینت بصدق و دیانت متصف از ملازمان مریم مکاني بدوام خدمت در حوالی هودج امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود عرش‌آشیاني دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآورد - از بطن او در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرویز متولد گردید - و چون در سال سیم (که میرزا محمد حکیم در کابل بدار بقا پیوست) عرش آشیاني بعزم زابلستان از دریای سنده عبره نمود زین خان (که بمنصب دو هزار و پانصدي اختصاص یافته بود) برهنموني الوس یوسف زئي و کشایش سواد و بجور رخصت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قراباغ و قندهار بسر مي‌بردند - و ازانجا بکابل آمده دست چیرگي مي کشادند - میرزا الغ بیگ کابلي بدستان سرائي از هم گذرانید پس ماندگان ازانجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس ازان باستغر (۲) بار اقامت کشودند - نزدیک صد سال است که بسواد و بجور برهزني و سرتابي روز میگذرانند *

درین سرزمین گروهے (که خطاب سلطاني داشتند) مي بودند - و خود را از نژاد دختري سلطان سکندر مي‌پنداشتند این قوم نخستین بپرستاري جا گرم کردند - و بحیله اندوزي

---

(۲) در [اکثر نسخه] باشتغر *

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهاي ايشان بدست آوردند
و برخے ازان پيشين گروه دران تنگناها بناکامي بسر مي برند
و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در سالے (که
عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حکيم درين نواح آمد)
کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله کالو (۲) مشمول عنايت
گشته از دارالخلافۂ آگره رو بگريز نهاد - خواجه شمس الدين
خوافي از نواحي اتک دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجاي
پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به بنگاه خود
شتافت - و در شورش افزائي رهنماي ديگر بوميان گشت *

زين خان کوکه اول بولايت بجور (که جنوبي آن پشاور
و غربي پرگنات کابل - طول بيست و پنج کروه - و عرض از پنج
تا ده - سي هزار خانه دار اين الوس درينجا بسر برند) در آمده
بسيارے را مالش بسزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر
سران اين قوم زينهار خواسته ديدند - و خاربن شورش بر کنده
گشت - پس ازان عزيمت کوهستان سواد نمود - بعد از آويزشهاي
سترگ غنيم راه فرار سپرد - در جکدره (۳) (که ميانۂ ولايت است)
قلعۂ اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت
سنگر بر شکست - غير از گريوۂ کراکر و ولايت پونير همه
بدست آمد *

---

(۲) نسخۂ [ب] کانو - يا کاسو باشد (۳) در [بعضي نسخه] چکدرۂ *

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست
کمک نمود - عرش آشیاني راجه بیربر و حکیم ابوالفتح را
پی یکدیگر تعین فرمود - چون بکوکلتاش پیوستند بنابر
همچشمي حسدهای دیرینه یکتائي نگرفته غبار دوئي برخاست
هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه
گردد - و من میان ولایت را پاسباني کنم - یا شما بودن
جکدره بر خود گیرید - و من بسزای کوه نشینان پردازم - راجه
و حکیم جواب دادند - که حکم بتاخت مالک است - نه
بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانهٔ حضور شویم
کوکه گفت ولایتے (که بچندین آویزه بدست آمده باشد) چگونه
سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر این هر دو شق قبول ندارید
از راهے که آمدید بر گردید - این نشنوده بهمان راه کراکر
(که پر نشیب و فراز بود) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار
سرداري یکسو نهاد - که مبادا این مقربان حرفے ناشایسته بر سازند
و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه درهر تنگ دره آویزشے
رو میداد - و پرتالها یغمائي میشد *

چون بسمت گریوهٔ بلندري روانه شدند کوکه چنداول
گردید - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ایستاد - آنها
از هر سو به تیر و سنگ چیره دستي نمودند - مردم از سراسیمگي
از فراز کوه به نشیب رو آوردند - دران روارو فیل و اسپ

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمے نقد هستي در باخت کوکلتاش خواست جان نثاري نماید - جانش بهادر جلو گرفته بر گردانید - لختے از بیراهي پیاده شده بمنزل رسید - چون شهرت شد (که افغانان از پی مي آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام گردید - مردم از تاریکي راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان در تقسیم غنیمت درمانده بودند - روز دیگر راه گم کردگان جان سپردند - راجه را با بسیارے از رو شناسان پادشاهي و غیره پانصد کس درین بیراهه روي روزگار بسرآمد *

کوکلتاش در سال سي و یکم بمالش مهمند و غوریه خیل نواح پشاور (که جلال الدین روشاني را بسوي برداشته در تیراه و خیبر غبار شورش بر انگیخته بودند) تعین شد - و کارهای نمایان بظهور آورد - و سال سي و دوم حکومت زابلستان از تغیر راجه مانسنگهه بدو تفویض یافت - و در سال سي و سیوم باز بمالش یوسف زئي مامور گشته اول بببجور در آمده هشت ماه آویزش داشت - بسیارے را نقد زندگي بتاراج رفت - ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگي بر دوش گرفتند - کوکه بسیچ گرفتن سواد نمود - نخست بساحل دریای بچکوره (٢) (که سرآغاز درآمد آن ملک ست) استوار قلعهٔ بر ساخته نشست - غنیم سرگرم عید قرباني بود - کوکه بیخبر از

(٢) یا بجکوره باشد *

پنهان راهے بسواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند و آن آلکا مفتوح شد - هرجا قلعه ضرور بود بنیان نهاده مردم را بمحافظت گماشت - و در سال سي و پنجم زین خان بگوشمالیء زمینداران شمالي دستوري یافت - از نزدیکیء پتهان (۲) درآمده تا دریای ستلج رو بر نتافت - همگي بوم نشینان فرمان پذیر گشتند - راجه بدهي چند از نگرکوت - راجه پرسرام از کوه جمو - راجه باسو از مؤ - راجه انروده جسوال - راجه (۳) کاملوري - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه (۴) رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جسروته - رای بلبهدهر (۵) از لکهن پور - دولت از کوت بهرته - رای کرشن بلاوریه - رای (٦) راودیه دهمري وال - اگرچه سوار ایشان بده هزار کشید لیکن پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه دولت ملازمت دریافتند - سال سي و ششم کوکلتاش بمنصب چهار هزاري و عطای نقاره سربلندي یافت - و در سال سي و هفتم (که زین خان بپاسبانیء آن روی سندهه تا هندو کوه مقرر شد) از سواد و بجور تا تیراه رو آورد - افریدي و اورک زئي بپایاي تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

---

(۲) در [بعضي نسخهٔ اکبرنامه] بتهان (۳) در [بعضي نسخه] انوادة (۴) نسخهٔ [ب] کاپلوري و در [بعضي نسخهٔ اکبر نامه] کاهلور (۵) در [اکبر نامه] بهوتر آمده (٦) در [اکبر نامه] پلادیه ٭

درآمد - چون وحدت علي خویش جلاله باعانت یوسف زئي
بر قلعهٔ کنشال (۲) و برخے ولایت کافران چیرگي یافته بود کوکلتاش
همت در استیصال او بست - فوجے تا کهسار (که داروغه نشین
مرزبان کاشغر است) شتافته بسیارے را باسیري بر گرفتند
سران کافر نیز پیوسته در ناکامیِ افغانان کوششها نمودند
برخے بسوی چغان سرا بدخشان رویه شده دست از زدن و بستن
بر نداشتند - ناگزیر سران یوسف زئي بزینهار در آمدند
و قلعهٔ کنشال و بسیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان
و کاشغر رفت و روے یافت - در جشن سر آغاز سال چهل
و یکم بمنصب پنج هزاري سر بر افراخت *

چون بند و بست کابل از قلیج خان صورت نگرفت در همین
سال آن ملک باقطاع کوکه مقرر گشت - و درین سال شاهزاده
سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرف دلبستگي پدید آمد
و بیوگاني سگالش در سر گرفت - عرش آشیاني ازین بیراهه روي
سرگران شد - چون شیفتگیِ خاطر از اندازه بیرون دید
دستوري فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج
انعقاد یافت - و چون جلال الدین روشاني (که مایهٔ فساد دیار
کابل بود) بگو نیستي فرو شد - و زابلي شورش فرو نشست
زین خان حسب الحکم از تیراه بحفاظت لاهور پیوست

(۲) یا کنشان باشد *

و چون عرش آشیاني مراجعت از برهانپور بآگره کردند او را برخواندند - از کامروائي بمی‌گساری مفرط افتاده بود - بدین جهت لختي ازان دست کشید - رنجوري افزود - و فروغ دیده و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجري پیمانهٔ زندگي لبریز گشت - گویند در سانحهٔ (که بر بیر بر گذشت) کمي از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیرهٔ خاطر داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان سلیم (که بخیال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بکبت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود میذواخت و شعر هم میگفت - ازوست * 　　* شعر *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشتهٔ مراد بسوزن در آرم *

گویند بضیافتي (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف کرد که موجب حیرت (۲) همگنان گشت - ازانجمله چبوترهٔ بطول و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست و پیش آن سه حوض یکی از گلاب یزدي دوم از رنگ زعفران سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس بودند) دران حوضها مي‌انداختند - و جویهای شیر و شکر آمیخته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسرت *

روان کرد - و در صحن بجای آب گلاب پاشي ميشد - و جواهر و مرصع آلات در سبدها پر کرده با فيلان نامي پيشکش نمود گويند دران وقت کثرت فيل از زين خان و اسپ از قليج خان و خواجه سرا از سعيد خان شهرت تمام داشت *

* زاهد خان *

پسر صادق خان هروي ست - تا سال چهارم عرش آشياني بمنصب (۲) سه صد و پنجاهي رسيد - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهل و هفتم او بحضور آمده بملازمت پيوست و سال چهل و نهم باضافهٔ منصب و خطاب خاني چهرهٔ ناموري بر افروخت - و پس از سرير آرائي جنت مکاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري کامياب گرديد - پس ازان به تنبيه راو دلپت بهورتيه با جمعي مامور شد - و بتقديم آن خدمت چنانکه بايد پرداخته مورد تحسين گرديد *

* زاهد خان کوکه *

مادرش حوري خانم انگهٔ بيگم صاحب صبيهٔ کلان فردوس آشياني ست - سال سيزدهم جلوس آن پادشاه بفوجداري ميان دو آب از تغير نورالدوله سرفرازي يافت - و سال چهاردهم بخطاب خاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار سر اعتبار بر افراخته تعينات دکن گرديد - سال پانزدهم همراه شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] صد و پنجاهي *

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار کامیاب گشت - پستر باضافهٔ پانصدي دویست سوار ناصیهٔ بخت نور آگین ساخته بخدمت قراول‌بیگي سربلندي پذیرفت سال هیزدهم درجشن صحت بیگم صاحب (که بنابر سوختن بدن از آتش چندے کسلمند بود) بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای علم و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بتفویض خدمت توش بیگي از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري بیماري صعبے بهم رسانید - هرچند حکیم داؤد تقرب خان بفصد تحریض نمود راضي نشد - و بسرای جاوداني پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بےباکانه میزد روزے بیگم صاحب سفارش او نموده اورا بخانهٔ یکے از شاهزادها فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت شما سعي موفور بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که سفارش لنگ و کور را مي‌باید - بنده ازین عیبها بري ست اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا پرور بود - یکے از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم
جلوس خلد مکان بعطاى منصب یکهزار و پانصدي سه صد
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته *

* زبردست خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از سریر آرائی
آن پادشاه بعطاى منصب هزاري پانصد سوار منسلک
گشته سال دوم باضافهٔ پانصدي صد سوار و ثانیا باضافهٔ
دو صد سوار لواى کامراني برافراخت - سال چهارم از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بین‌الاقران تفوق
جست - مدتے بتعیناتی صوبهٔ بهار بسر برده همواره با ناظمان
آن صوبه در برافکندن زمینداران فساد پژوه راه جانسپاري
و عقیدت سگالي سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان
پرتاب زمیندار پلاموں را (که از جملهٔ فساد پیشگان مقرری
آن صوبه بود) او جد و جهد بلیغ بکار برده یکے از پسرانش
دست نجاد بلند ساخته بکار ولي نعمت برتبهٔ جان نثاري
فایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور
رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار قامت قابلیت آراست
سال نوزدهم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبهٔ
تته سر بلندي پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در فوجداری سیوستان
پیمانهٔ زندگی او لبریز گردید *

* حرف السین *

* سیف خان کوکه *

برادر کلان زین خان کوکه است - گویند والده اش
همیشه دختر آوردے - و پدر بمقتضای بشریت آزرده شدے
درین مرتبه (که در کابل بسیف خان باردار شد) پدر برآشفته
گفت - که اگر این بار دختر آمد خانه داري و ملاقات موقوف
است - آن عفت منش در خدمت مریم مکاني رفته گله اظهار
نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشیاني آگهي یافته
باوجود صغر سن فرمود - اگر پاس خاطر من میخواهي پیرامون
این امر نگردي - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت
خواهد کرد - آن ضعیفه فرمودهٔ شاهزاده را مژدهٔ غیبي
دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقا سیف خان متولد
شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمیٔ مفرط اندوخته
بسپاس شاهزاده پرداختند - عرش آشیاني زیاده بر همه
عنایت بحال او مبذول مي‌فرمود - پس از سریر آرائي
هنوز آغاز شباب داشت که بپایهٔ چهار هزاري بر آوردند

در پردلي و کندآوري يکتاى روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد اقران بود - سال هفدهم در محاصرهٔ قلعهٔ سورت روزے (که از بالا بارش تير و بندوق و توپ بود - و از پايان مورچالها هجوم آوردند) سيف خان تاخت نمايان برده کارنامهٔ جرأت و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقے باو رسيده تا يک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخير انجاميد شخصے ازو پرسيد - که پادشاه راضي هستند و بارها صرفهٔ امثال شما مردم چه که بسيارے (که بپايه نرسيده باشند) مي فرمايند براى چه خود را ديده و دانسته در مهلکه انداختند در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامه نتوانستم رسانيد - از خجالت آن روز زندگي بر من گران است - ميخواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري سال هيزدهم (که عرش‌آشياني بايلغار نه روزه از آگره بحوالئ احمدآباد رفته با محمد حسين ميرزا محاربه نمود) سيف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه نموده غنيم خود را منهزم (۲) ساخت - و بدو زخم نمايان (که بر رو داشت) اجميري اجميري گويان جوياى پادشاه گرديد - ديد که محمد حسين ميرزا با چندے از اوباش در ميدان سر بخودي مي آرايد - کوکه باو رسيده داد بهادري و تردد داده بملک بقا

(۲) در [اکثر نسخه] منهدم *

شتافت - پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین تاسف و اندوه بسیار گردید - و چون بدارالخلافه معاودت فرموده ظاهر شد (که ذمهٔ سیف خان بوام مبالغ گرانبار است) از کمال عاطفت باداى جمیع آن سبکسار ساخت - پسرانش شیر افکن و امان الله بمنصبی درخور امتیاز داشتند *

* سید محمود خان بارهه *

اول کسی ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجهٔ امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال اول جلوس اکبري همراه علي قلي خان شیباني بدفع هیمون (۲) بقال (که پس از شکست یافتن تردي بیگ خان نخوت بخود راه داده با فراوان جمعیت از دهلي روانه شده بود) نامزد گردید - و سال دوم به تنبیه حاجي خان غلام شیر خان سور (که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد) تعین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعهٔ جیتارن (۳) دستوري یافته آنرا از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمهٔ خانخانان برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهي اختصاص پذیرفته قریب بلدهٔ دهلي جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد خان اتگه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود)

---

(۲) در [بعضی جا] هیمو بدون نون آمده (۳) نسخهٔ [ج] چیتارن *

سید محمود خان (که در محال جاگیر خود بود) او را شناخته باحترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعینااتی خان‌کلان بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین میرزا مامور شد - بستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه گردید و مسرعے فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید خان مذکور گام عجلت بر زده متصل قصبهٔ سرنال برکاب سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات تعین یافت - چون موکب والا ایلغار نموده بحدود میرتهه رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدودے در فوج طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ بےتابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائي نمود - اواخر همین سال با سادات بارهه و سید محمد امروهه بر سر ولایت مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر آن حدود را عمای در ساخت - و دران نزدیکي مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري پیمانهٔ زندگی او لبریز گردید - بمنصب دو هزاري سربلندي داشت *

بارهه عبارت است از دوازده موضع - که درمیان دو آب یعني دریای جون و گنگ قریب پرگنهٔ سنبل واقع شده - خان مذکور مرد قبیله‌دار بود - بنوکري پادشاهي رسیده نامے بشجاعت و سخاوت برآورد - ساده لوحي مفطور داشت - گویند چون عرش آشیاني اورا بر سر مدهکر بندیله تعین فرمود او ترددات نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بملازمت سلطاني فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان تردد کردم - آصف خان گفت میرانجي این فتح باقبال حضرت شده - پنداشت مگر اقبال نام یکے از امرای پادشاهي خواهد بود جواب داد که چرا غلط میگوئي - درانجا اقبال پادشاهي نبود من بودم و برادرانم - تیغ در دستي زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگوناگون عواطف برنواخت - و روزے یکے از روی کنایه با وی گفت - که نسب نامهٔ سادات بارهه بکجا منتهي میشود او في الحال در میان تودهٔ آتش (که فقرای ملنگ شبها روشن میکنند) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاري برآوردند - کفش مخملي در پا داشت جورب او (۲) نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوکریز کلک بیان طراز گردیده *

---

(۲) یا چوب او باشد *

* سید احمد خان بارهه *

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم جلوس اکبري باتفاق خان مذکور همراه خان‌کلان در فوج منقلا بجانب گجرات تعین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه او را با جمعے کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادي (که عیال و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) نامزد فرمود - هر چند آنها تیز پائي نموده خود را به تنگناهای جبال کشیدند اما بسیارے از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهي افتاد - خان مذکور معاودت نموده کامیاب دولت زمین بوس گردید - پس ازان (که قصبهٔ پتن مخیم سرادقات سلطاني گشت) آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حراست آنجا بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین میرزا و شاه میرزا علم بغي افراشته باتفاق شیرخان بر سر پتن آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بند و بست برج و باره پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بسیار نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد قصبه (۲) برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید قاسم و سید هاشم بمالش گردن کشان تعلقهٔ رانا (که پس از کشته شدن جلال خان قورچي غبار فتنه بر انگیخته بودند)

---

(۲) یا قلعه باشد *

دستوري پذيرفت - و بتقديم جلائل خدمات مشمول التفات بيكران گشته چهرۀ مباهات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري داعيِ حق را لبيك اجابت گفت - بمنصب دو هزاري امتياز اندوخته بود - پسرش سيد جمال الدين از روشناسان پادشاهي بود - در محاصرۀ قلعۀ چتور (كه دو نقب را از باروت پر ساخته فتيله را آتش دادند - و يكي دير رسيد - و دران هنگامه جمعي را نقد زندگي برباد رفت) او هم گلشن جواني (۲) خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندي *

عبد العظيم نام خلف خواجه خاوند دوست است مريد خواجه عبد الشهيد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجگان خواجه كه فرزند بيواسطۀ خواجه ناصرالدين احرار است - چون خواجه عبدالشهيد از سمرقند بهند آمد عرش آشياني پذيره شده باعزاز و اكرام دريافت - و پرگنۀ چماري (۳) پنجاب را بطريق نذر گذرانيد - خواجه مدتے درانجا طرح سكونت ريخته بسر مي برد - پس از هيزده سال در آخر سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز و نشيب علمي بر نيامده و چندان دانش زار رسمي طي نكرده

(۲) نسخۀ [ج] جواني را سوخت (۳) در [اكبر نامه] چمياري آمده *

اما پارهٔ مراتب سلوک و تصوف ورزیده شامهٔ ارادتش از شمامهٔ عنایت پادشاهي عطر آگین گشت - اعتبارے سترگ و قربے شگرف بهم رسانید - چون سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار عزیمت سفر حجاز دامنگیر همت پادشاهي گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخے حقیقت اندوزان والا فطرت نسبت با طایفهٔ سلاطین دادگر سیما چنین فرمانروائے (که ولایت چندین پادشاهان عالي شکوه را بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد) امثال این امور اگر تجویز کرده اند در صورتے ست که ازان حرکت گرد فتورے بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیاني نقش آن داعیه از لوحهٔ خاطر سترد - و چون صوري (۲) لزوم انعقاد یافته بود سلطان خواجه را (که از درست کرداري و معامله داني نصیبهٔ فراوان داشت) امیر حاج گردانیده مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ دیده وري شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بےنیاز گرداند و حکم شد که تجرد منشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس ذو فنون فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاجمندان قناعت پیشهٔ آن بوم را نگاشتهٔ قلم تحقیق ساخته نسخهٔ منقح بیارد - تا هر سال یکے از آگاه دلان بدان دیار رفته عموم محتاجان

---

(۲) نسخهٔ [ج] صورت لزوم *

آن ناحیه را از مایدهٔ احسان بهره مند گرداند - درین قافله بسیارے از وضیع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین‌بوس اکبري سر مباهات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب هزاري امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو باجل طبعي در گذشت - در ظاهر قلعهٔ فتحپور در جانب شمالي مدفون گشت - و پس از فوتش در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب پانصدي ترقي نمود *

در دبستان موبدي مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان بود - یعني بآئینے (که بعرش آشیاني نسبت دهند - و به آلهي دین موسوم نمایند) گرویده بود - هنگام سفر واپسین بپادشاه وصیت نمود - که مرا بایین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم اورا در قبر با چراغے در آورده شبکهٔ بمحاذات نیر اعظم گذاشتند که نور او ماحیِ ماثم است - اگرچه امثال این حکایات را بنابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وقعے نبود

و آنچه شیخ بداوني و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکرهٔ مشائخ موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ (که از منصبداران اکبري و معتقد سلسلهٔ نقشبندیه است) بنظر آمد] از ترجمهٔ سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم واهي و بے اصل بوده چه او نوشته - که چون درین ایام لختے ادیان مجدده بر روی کار آمده خواستند در ارکان دین محمدي کسرے و فتورے واقع شود چنان قرار دادند که هرکه بامر ناگزیر پیوندد بطور آفتاب پرستان روزنهٔ محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ نیر اعظم (که عین نور آلهي ست (۲) - و سایر انوار ازو مستفاد) در قبر نتابد راهے برستگاري (۳) نیابد - بعضے خبثا دربارهٔ حضرت وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قلم اخبار رقم هرجا بمناسبت مقام لختے ازین مقوله بر لوحهٔ بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عناني مي نماید و تیزجولان عرصهٔ قرطاس میگردد - عرش آشیاني از عنفوان سن و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

(۲) نسخهٔ [ج] که نور آلهي ست (۳) نسخهٔ [ب] مادهٔ *

خواه بمیلان طبعی فطري - و خواه به تزویر و تدبیر ملکي
چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها (که ارادهٔ ستردن
نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندي نژاد بود
الحال (که احتیاج بدان نماند) باید سترد - هرچند در تعظیم
علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت
مشرب با مخالف و موالف مدارائے داشته با برهمنان و جوگیان
مي نشست - و اذکار و اشغال ایشان (۲) فرا میگرفت - پس ازان (که
بکفر و زندقه شهرت گرفت) برای نوربند عوام اعلان اکثر
مراتب دیني مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج
و تعین میرحاج هرسال و انعقاد مجالس مولود جناب ختمي
(صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود . و در سال بیست و سیوم
باتباع طریقهٔ نبوي و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر
امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر منبر برآمد
چون مواد عربي نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضي
بطریق خطبه برخواند * * بیت *

* خداوندے (۳) که مارا خسروي داد *
* دل دانا و بازوی قوي داد *
* بعدل و داد ما را رهنمون کرد *
* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] فرا میگفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه مارا *

* بود وصفش ز حد فهم برتر *
* تعـالی شانه اللـه اکبـر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست اختراعی نماید و مجدد آئینی تازه شود در مهمات دین و مذهب نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافی مصالح ملکي مي‌شمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس (که سر آمد آنها غازی خان بدخشي بود) در سال بیست و چهارم سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبهٔ سلطان عادل عندالله زیاده بر مجتهد است و خلیفهٔ وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکرهٔ بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیاني در مختلفات گذشتگان گروهاگروه تسهیلا للخلق برگزیند حکم الهي دانسته اتباع آن بر کافهٔ انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالنبي صدر این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیاني را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهي مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب ملل و نحل فراهم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالت مسلوک میگشت

و ادلهٔ هر فریق و مقولهٔ هرطایفه بلا تعصب مذکور میکردند و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هریکے در قدح و نکوهش دیگرے میکوشید - یهودي با نصراني و سني با شیعه و مجوسي و برهمن با اسلامي مناظره و مجادله مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شنائع بذوات مقدسهٔ انبیاء عظام و ایمهٔ کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه برپا شد - و مکابره بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامیه با هم در افتاده تکفیر یکدیگر مي‌نمودند - حکیم فلسفي میگفت که عُقلا در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس اکبر عقل (که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود اعتماد بر دیو افسانها نباید کرد - که خانهٔ نقل خراب است اردشیر نام زردشتیئے را از ایران طلبیدند - او آتش با خود آورد - آنرا از انوار ایزدي دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد - که بدستور آتش‌کدهای فارس باحتیاط نگاهدارد و فرمانے بطلب آذرکیوان (۲) (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود) رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامهٔ از مولفات خود (که مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود) فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسي بحت بود و تصحیف آن عربي - و چون قلب میکردند ترکي - و باز

---

(۲) نسخهٔ [ج] درکیوان •

مصحف آن هندي ميشد - و شيخ ابوالفضل ميگفت که اين نامه افصح است از قرآن - علوم شرعيه و نقليه را اصلا وقعے و اعتبارے نماند - مردم رغبتے بحکمت و حساب و طب و نجوم و شعر و تاريخ نمودند - فرامين باطراف صادر شد - که اراذل را از تعليم باز دارند - و در تعظيم نير اعظم عطيه بخش عالم بآئين شماسيان (که بدريافت فيوض انفسي و آفاقي او گروند - و شکر گذاري آن نورالانوار را سرمايهٔ دولت صوري و معنوي دانند) اهتمام شايسته رفت - عرش آشياني بترغيب راجه بيربر ادعيه و اسامي آفتاب را بزبان هندي و فارسي ورد ميفرمود - و هنگام تحويل از برجے به برجے وقت ظهور فيض خاص دانسته خصوص در تحويل حمل و همين قسم ديگر کواکب سياره را (که فيض پذير خوان انوار او يند) در شرف خويش گرامي شمرده آن ازمنه را مواقيت و مظاهر نعم والای آلهي انگاشته سالے چهارده عيد مقرر شد - و باستصواب علامة الدهر امير فتح الله شيرازي تاريخ عربي را تغير داده سال و ماه شمسي بدستور عجم معين کردند - گاو کشي ممنوع شد - و چنانچه قاضي بقطع معاملات اهل اسلام تعين ميگشت برهمنے دانا بجهت فصل قضايای هنود قرار يافت - و چون هر امرے (که احداث و اختراع مي‌نمود) به آلهي موسوم ميساخت خلاصهٔ هرمذهب و هر طريقه را نيز باهم آميخته دين آلهي ناميد

جمعے از ارباب تعلق و تجرد گرویده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر آلهي بوده و این شرذمهٔ ضاله عرش آشیاني را خلیفة الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا آله الا الله اکبر خلیفة الله گویند *

آوردہ اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هجري عرش آشیاني در امرکوٹ متولد گردید یکے از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در قصهٔ آلنقوا نوشته اند که بعضے در رویا ملهم شده اند - که رب النوع انساني (که آن را در ترکي کشخان گویند) در عالم معنوي متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب عنصري ست) بتصرف قدسي آبستن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر تا آن را که نیرون نامند فرشته نژاد میدانند *

و قومے از آلهیه گویند - که عرش آشیاني را قدرت بر خلع و انسلاخ بود - روزے در یقظه ببدن مثالي از سموات برگذشته روح او بواحد اکبر (که باصطلاح آن طایفه ذات آلهي باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و درمیان من و تو دیگرے نمي‌گنجد - و مامور شد

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمي‌تواند
شد - و آن از من نمي‌آید - مگر بمروت و ملایمت هر قدر تواند شد
رهنمون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران
مظاهر قهر - و امثال این کلپتره و هذیان بسیار ساخته اند
و بیشترے جوگیه و سناسیه و بعضے اسلامیه (که بزي آنها متلبس
بودند) بدو گرویده جگت گرو مي‌خوانند - و خوارقے (که
از عرش آشیاني بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامي در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم
از ولادت روزے جیجي انگه شیر میداد - و از مخالفت ماهم
انگه و جمعے دیگر آزرده خاطر و اندوهناک بود - در وقتے (که
هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیاني متکلم شده بتسلي خاطر
محزون او پرداخت - و نوید شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار
این راز ما را آشکارا نکني - جیجي انگه در شگفت عظیم مانده
بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزے در دهلي بشکار
حوالي قصبهٔ پالم تشریف فرمود - درانجا مارے بزرگ مهیب
بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته
زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالدهٔ
خود جیجي انگه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده
بر زبان آورده گفت - که هرگاه در صغر سن معجزهٔ مسیحي
نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوي بکار برد چه بدیع

شيخ گويد با آنکه اين دو قضيه از مردم ثقه شنيده بودم اما لزان
عفت مآب نيز بيواسطه . استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از ميرزا شاه محمد مخاطب بغزنين
خان پسر شاه بيگ خان خاندوران شنيدم که ميگفت من
از ميرزا عزيز کوکه پرسيدم که چه ميگويند در حرف زدن
عرش آشياني - جواب داد - که والده ميگفت حق است
و نيز شيخ علامي نوشته که چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ منشي
از جبين مبين جنت آشياني پيدا نباشد که حامل نور
شاهنشاهي و خازن گنج معارف آلهي بوده - و همين نور
بود که در فتوحات بابري ظهور داشت - و همين نور بود که
در اشراقات انوار جهانگيري صاحبقراني جلوه گر شد - و همين
نور بود که از صدف بحر عفت آلقوا در نقاب مواليد لالي
شاهوار نمودار گشت - و همين نور بود که بروشنائي آن آغر خان
دولت آرا شد - و همين نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ
استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع اين نور و آثار عجائب
اين ظهور از دايرهٔ حصر و احصا بيرون است - هرکس را قوت
شناخت کنه اين معني نيست - و قدرت دريافت اين دقائق
نے - و ظاهر است که اين نسبت اگر بطريق تعميم باشد همه
اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصيص و تشخيص
واحد (که شيخ ميخواهد) چيزے ديگر ظاهر ميکند - نعوذ بالله *

در دبستان آورده که در سنه (١٠٠٠) هزارم آلهیان بعرش آشیاني گفتند - که هزار سال هجري تمام شده - الحال بحجت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوي اعادي را از میان باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم مي باید این آئین بخواستهٔ مردم روائي گیرد - نه بجبر و تکلیف و بیم تیغ بدین الهي در آیند - و میر شریف آملي از رسائل محمودخاني (٢) مستشهد آورد که در سنه (٩٩٠) نهصد و نود رافع دین حق شخصے باشد - و ازان شخص باکبر تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعي ناصر خسرو خواند *　　* رباعي *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *
* آیند کواکب ز جوانب یکجا *
* در سال اسد ماه اسد روز اسد *
* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در واقعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازي جفردان از مکه رسالهٔ از بعضے شرفا آورد - باین مضمون که بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا سپري شده - الحال وقت ظهور مهدي موعود است - و گفت

---

(٢) در [بعضے نسخه] محمود بساخواني *

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانهٔ کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
او ست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال الاکبر (۲) است
و هم صاحب دبستان موبدي گوید - که از احمد توتبای (که
نوکر عمدهٔ خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا
کوکه بنابر تعصب دیني در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
بآستانبوس رسیده بدین الٰهي در آمد - ازانجهت که شبی
در کعبه در خواب دید - که جناب رسالت فرمود که کعبه
پوست است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند
و معهذا عزم معاودت نداشت - قضا را شبی در واقعه دید
که باو گفتند - که بعزت بیرون نمیروي - و شرفا باو سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب بداوني گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه آنچنان - لطیفهٔ ازو نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش آشیاني حرفهای سست گفتی - چون ازو
پرسیدند گفت در بزرگیِ او سخن نیست - اما ابو جهل اکبرم *
بالجمله چون الٰهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

---

(۲) نسخهٔ [ج] جلال الدین اکبر *

عرش‌آشیاني بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات
و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هر گونه که باشد
و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبي
باید سپرد - و عمدهٔ تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولي‌نعمت
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخے احکام و مسائل این
مذهب ذوالفقار (۲) اردستاني موبد تخلص در دبستان خود
(که حاوی اکثر اعتقادات فرق هنود و مجوس و مذاهب
مروجهٔ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال کسے باین
طریق مشتهر نیست - و بنابران (که دران وقت هم بغیر
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجي گشته بابرام
و سماجت التماس نمود - که من هم آلهي بنده ام - پادشاه
قبول کرده در شب عاشورا پیالهٔ دوستکامي باو عنایت نمود
و روزے بمیر صدرجهان مفتي فرمود - که در دامت این است
که مسلماني بدین آئین است - که جهاندار مي (۳) کشند
چرا آلهي کیش نشوي - او بپا افتاد - و گفت که از سه روز
همین خلش بخاطر داشتم - و بکسے نگفته بودم - که اگر مظهر

(۲) نسخهٔ [ا] ذوالفقار آذر ساساني (۳) نسخهٔ [ج] میکند *

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
با دو پسر خود آئین الٰهي اختیار کرد) ازین جهت این فرقه
درین زمانه نسیا منسیا گشته - الحمد لله علی ذالک - و همهٔ این
مقدمات را شیخ علامي با دفعیهٔ آن بآب و تاب در اکبرنامه
در سلک تحریر کشیده - مجملے ازان نوشته میشود - طایفهٔ
آن یگانه بندهٔ ایزدي را (که زاد بر زاد روشن دودمان است)
تهمت آلود دعوی خدائي کردند - همانا غلط انداز ایشها آن بود
که چندے از پیش قدمان یکجهتي (که بر مشرب نصیر بودند
یا ذوق حسین منصور) خدیو معني را مظهر حق دانسته
سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل
بیصرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
سرزنش نفرمود - برخے را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
سفارت دارد بے همال سراپای دل میگیرد - و دستاویز تخیل
ایشها آنکه شهنشاه حکمت پژوه همواره آئینهای شگرف
درمیان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان ناخنها زند
چون ژاژخائی این دو گروه بمسامع (۲) شاهنشاهي درآمد بارها
فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه درآید - که
امکانے حدوث آمود در ماندهٔ طبائع نسبت الوهیت بخود دهد
و گروهے از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

---

(۲) نسخهٔ [ج] بسمع •

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپري شد
که این معني پرورش مي‌یابد - و روی در افزوني دارد)
هنوز گرد انکار فرو نمي‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان
در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و طایفهٔ دیگر را خیال آنکه شهریار
آفاق دین احمدي را نا ستوده میداند - همگي دستاویز
اینها آنکه خسرو دانا از فراخئ مشرب و عموم مهر افزائي
و بسطت ظایمت گروهاگروه آدمي را بدوستي برگزیند - خاصه
دانش‌پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را
و همواره در مطالب دیني و مقاصد حقیقي دلیل پژوهد - و چون
گرزمت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقهان روزگار در محافل
همایوني واقع شد سرباری توهم گشت - حالانکه احترامی
(که نسبت بخاندان نبوي ازین قدردان بظهور مي‌آید) از
پادشاهان باستاني کمتر گذارش نمایند - بسیارے از سادات
بمناصب والا سربلندي دارند - و رضا نمیدهد - که یکے ازین
خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال
آید - طبقهٔ دیگر آن صاني اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند
وست مایهٔ پالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادلهٔ
این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش
یافتي - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزي و نصفت طرازي
بے میل طرف راجح برگزیدے *

* بیانے که باشد بحجت قوي *

* ز نا فرخي باشد از نشنوي *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگاني نمایند) افروزینهٔ بدگماني شد - و از تقلید پرستي بزرگي یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروهے آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایهٔ سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده ور از فراخیِ حوصله براهمهٔ دانش اندوز را در بساط قرب جا دادے - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکي و فزونیِ حقیقت پایه افزودے و برای شایستگیِ تمدن گرم خوئي فرموده عاطفت بظهور آوردے - و دستاویز این همه جوشش یافه درایان سه چیز شد - نخستین از فزونیِ شناسائي بارگاه مقدس مجمع دانشوران مالل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگیِ چند با خود دارد) هر کدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گزیني نکوهیدگیِ هیچ طایفه پرده باف نیکوئیِ آن نتواند شد - دوم هنگامهٔ صلح کل در پیش‌گاه خلافت رونق پذیرفت - و گروها گروه مردم با گوناگون احوال کام روای صورت و معني گشتند - سیوم کجگرائیِ فرومایگان روزگار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا ست - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که رطب و یابس گروها گروه مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدے اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دیني که مهم تر ازان است مداهنه و اغماض غیر از سهل انگاري و سبکداشت محملے دیگر ندارد *

* سید حامد بخاري * (۲)

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوچهه با یک اسپ برآمده بگجرات رسید - روزے در راه فیلے مست باو دوچار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانیی او حواله کرد که جز سوفار نشانے ازو نمي‌نمود - ازان روز مردم آنجا به تیر او قسم مي خوردند - پستر رفته رفته برتبهٔ عمدگي فایز گردید - و چون اعتماد خان گجراتي از راه خود کامي نتهو (۳) نام طفلے را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندیی سلطان محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برو بست و امرا هریک ناحیتے (۴) را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیارے از پتن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - ازانجمله دولقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سید احمد بخاري (۳) نسخهٔ [ا] نهتو نام (۴) نسخهٔ [ج] هریک ناحیه را *

و دندوقه بعد فوتش بسید میران و پس ازو بسید حامد در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات متوجهٔ آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت خود آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید و پس ازان (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز[2] کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده رخصت پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحراست احمدآباد مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوقه تعلق باو گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان بجانب کهنبایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر همین سال بهمراهی میرزا یوسف خان رضوي بصوب بلوچستان (که اعیان آن الوس از وحشت فطري و برگشتگی بخت سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتي بتقدیم نمیرسانیدند) تعین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم از کابل آمده لاهور را محاصره نمود) سید مذکور نیز بدستور دیگر جاگیرداران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از وصول موکب سلطاني بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

---

(۲) در [بعضی نسخه] میرزا کوکه *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوري یافت سرداري جرانغار
شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطاني
بکابل چون مطمح نظر پادشاهي آن بود که چندے دریځجا
توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس
از معاودت از کابل چون ساحت سهرند مخیم سرادق اقبال (٢)
شد مشارالیه برخصت جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم
بهمراهي کنور مانسنگهه بصوب کابل تعین گردید - چون
بپشاور (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان
باز گردید - و خود با چندے در حصار بکرام بغفلت مگیذرانید
و کار را بموسي نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازهٔ
شناسائي او برگیرد سررشتهٔ داد و ستد بدست او داد - و او
از آزمندي بر احشام مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه‌دار
در پشاور بسر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست
کشود - الوس مذکور از نافهمیدگي و بد گوهري جلالهٔ تاریکي را
بسري برداشتند - و نزدیک بکرام غبار فتنه برخاست - مومی الیه
از کمي مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اٹک و رسیدن
برادران حصاري شود - اما از سخن سرائي کوته اندیشان
برین اندیشه نیارست بود - یکے را فرستاده دریافت احوال

---

(٢) نسخهٔ [ج] سرادقات اقبال ٭

غنیم نمود - او از بیخردی یا بد خواهی اندک و پراگنده
ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه
کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز
نبرد تیرے باو رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش
اسپ او بگوے در شد - و کارش مطابق سنه (۹۹۳) نهصد
و نود و سه هجري بانجام رسید - چهل کس از خویشان
او را برادمردي روزگار بسر آمد - منصب دو هزاري داشت
پستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او
با چندے پای همت افشرده نگاهبانی شایسته نمود *

نامبرده در عهد عرش آشیاني هفتصدي منصب داشت
پس از جلوس جنت مکاني بهزاري نوازش اندوخت - و از
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاري بحکومت دهلي نامزد گردید
پستر همراه شیخ فرید بخاري بتعاقب خسرو (که رایت
بغي افراخته پنجاب رویه رفته بود) مامور شد - و در جنگ
خسرو سرداری جرانغار باو تعلق داشت - چون کار بر سادات
بارهه (که هراول شیخ مذکور بودند) تنگ شد مشار الیه
بآئین درست بکمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید
و مورد مراحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب
هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت
به نیستي سرا شتافت *

* سید عبدالله خان *

پسر میر خوانده - از صغر سن بخدمت عرش آشیانی تربیت یافته بمنصب هفتصدي رسید - سال نهم جلوس همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب گجرات وادی فرار پیموده بود) تعین گردید - سال هفدهم (که ارادهٔ تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا رخصت یافت) مشار الیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال هیزدهم همراه مظفر خان (که بایالت مالوه مقرر شده) دستوري پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب شرقي دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با داؤد پسر سلیمان کرراني در منقل هراولي با خان عالم بود - ازانجا بتقریبی ببارگاه سلطاني رسید - سال بیست و یکم اورا بر اسپ بام بدیار شرقي فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا رساند - اواسط سال مذکور با مژدهٔ فتح در یازده روز راه دراز پیموده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *

گویند وقت رخصت خان مزبور بر زبان پادشاه رفته بود که خبر فتح توخواهي آورد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعین شد) خان مذکور بهمراهیش بصوبهٔ مذکور کمیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم خان فرنخودي در فوج جرانغار بود - چون درین صوبه شایسته ترددی بظهور نرسید اواخر سال سي و یکم او را نزد قاسم خان (که بایالت کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان روزی (که نوبت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بی هنگام چون بنشیب پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیر و سنگ در گرفته قریب سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه به بیماری تپ سال سي و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري رخت سفر بعدم آباد بست *

* سمانجي خان * (۲)

قرغوچي - از امرای همایوني ست - در عهد عرش آشیاني بمنصب هزار و پانصدي رسیده - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعین گردیده و مصدر تردد شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوري بتعاقب عبد الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان میرمنشي بر سر قلعهٔ رنتهپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا محمد حسین و غیره اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا (که

---

(۲) در [بعض نسخه] سمانچي خان *

مرة بعد اولی از گجرات معاودت کرده در صوبهٔ مالوه غبار شورش برانگیخته بودند) دستوري پذیرفت - پستر در صوبهٔ اوده جاگیر یافته اگرچه در معاملهٔ داغ با امرای بغي‌سرشت همداستان گردیده اما آخر از فریب آنها رهائي جسته بفوج پادشاهي ملحق گشت - سال سي و نهم حسب الطلب بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و پس از سالے چند رخت زندگي بر بست - پسرانش بعد فوت او سررشتهٔ روزگار بدست آورده بکار پادشاهي مي‌پرداختند *

* سید راجو بارهه *

از امرای عرش آشیاني ست - بمنصب هزاري رسیده سال بیست و یکم همراه کنور مانسنگهه بتادیب رانا دستوري یافت - و سال بیست و نهم (که همراه جگناتهه بمالش رانا دستوري پذیرفت) چون سرکرده اورا با جمعے در مندل گڈهه گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از گریوهٔ دیگر سر برآورده شورش افزای ملک متعلقهٔ پادشاهي شد سید مذکور بآهنگ پیکار او برآمده موجب رهائی زیردستان گردید - در سال سیم باتفاق جگناتهه بر بنگاه رانا درید - و رانا بدر رفت پس ازان تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بایالت صوبهٔ مالوه مامور بود) گردید - و چون شاهزاده سال سي و ششم تنبیه راجه مدهکر پیش نهاد همت ساخته بتعلقهٔ او درآمد

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید اورا با جوقی درانجا گذاشت پستر تعینات دکن گردیده سال چهلم هنگام محاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر (۲) چون برخی از مخالفان نزد اردوی پادشاهي آمده بچارو گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده مقابل گردید - و با چندے از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري بمردانگي فرو شد - جاگیر بفرزندانش باز گذاشتند *

* سعید خان چغتا *

نیاگان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیاني ست که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش یوسف بیگ دزان هنگام (که از اردهه به بنگاله مي‌شتافت) در نواحی جونپور جلال خان مشهور بسلیم شاه ایلغار کرده بر سرش ریخت - او مردانه شربت واپسین درکشید - پسر دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران بوده - خان مذکور بیاوری طالع سعید و دستیاری شجاعت و بهادري در عهد عرش آشیاني ترقی عظیم کرده در دولت و اعتبار و سرداري و نام آوري از آبای خود در گذرانید

(۲) نسخهٔ [ب] احمدآباد *

مدتے در حکومت ملتان بسر برد - چون با بزرگی نژاد
از حقیقت اندوزي و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتي نصیبهٔ
وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان
دانیال سرفرازي یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلي خان
محرم صوبه‌دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا
مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمهٔ سپه‌سالاری
مملکت پنجاب براجه بهگونت داس کچهواهه مقرر گشت)
سرکار سنبل (۲) در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم
طلب حضور شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و از تغیر
میرزا کوکه بجاگیر داری حاجي‌پور و آن حدود رخصت گرفت
و در سال سي و دوم (که وزیر خان در بنگاله در گذشت) سعید
خان از بهار بحکومت و سربراهی آندیار رو آورد - و مدتها
بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهزاري
شادکامي اندوخت - و چون دارائی آندیار براجه مانسنگهه
نامزد گردید سعید خان در سال چهلم از بنگاله بحضور
رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل
و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار
دستوري یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یکهزار و یازده میرزا غازي
در تتهه بعد مردن پدر خود میرزا جاني بیگ خیال خود سري

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل *

پيش گوشت عرش آشياني ملتان و بهکر را بجاگير سعيد خان تنخواه فرموده او را بر سر ميرزا تعين کرد - چون سعيد خان ببهکر در آمد ميرزا انديشهٔ تباه را از سر بدر نموده برهنموني خسرو خان (که وکيل و آقسقال آن دولت بود) آمده خان را ديد - و با سعد الله خان پسرش (که خالي از کمال نبود) صحبت ميرزا کوک شده بهمراهي سعيد خان شرف آستانبوس پادشاهي دريافت *

گويند در عهد جنت مکاني ايالت پنجاب بسعيد خان نامزد گرديد - چون اشتهار داشت (که خواجه سرايان ستم پيشهٔ او انواع جور و تعدي برعايا و زيردستان مي رسانند) جهانگير پادشاه فرمود - که درين باب از سعيد خان مچلکه بگيرند او نوشته داد که اگر ازينها ظلمے بکسے برسد سر من در تلف باشد - و درهمان ايام درگذشت - در باغ سرهند مدفون گرديد گويند اختيار مهمات خود بچتربهوج نام سپرده خود بکارها نميرسيد - شيفتهٔ خواجه سرايان بود - يک هزار و دويست خواجه سراي خوش چهرهٔ مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان ميان برگزيده تابين باشي قرار داده - هر يکے چهار صد خواجه سرا را بزيب و زينت آراسته در شب چوکي خود حاضر نگاه ميداشت - و سواي اينها مردم عمده نوکر بودند و چهار چوکي مقرر کرده بود - که در هر چوکي چهار صد

قاب طعام پيش سپاه مي آورند - گويند بعد از بيست سال از بنگ و بهار (كه سر زميني سمت رطوبت ناك) بملتان آمد - متصديان اتفاق كرده ده آثار طلا غير مسكوك و مضروب (كه در خزانه بسيار بود) برآورده عرض كردند كه در زمين سيلابي بنگاله طلا وزني بهم رسانيده بود - درين ملك (كه آفتاب بكمال حرارت و حدت است) ده آثار كم شده سعيد خان فرمود - كه سهل تفاوتے كرد - مارا نظر بر يك من بود *

اين مقام پالغز حرف گيران دقيقه سنج (۲) است - سعيد خان در زمان اكبري تربيت يافته بتدريج بپايهٔ بلند برآمد و بكار داني و دانشوري علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشياني را (كه باني مباني جهانباني ست) با عهود ديگر سلاطين قياس مع الفارق است - آن سلطنت معيار تمام عياران و روز بازار كاملان هر فن و پيشه بود - محال كه ناسرهٔ زر اندود دران امتحانگاه بغلط رواج گرفتے - پس نسبت او بناداني و بيوقوفي مستبعد ارباب آگاهي ست ناگزير ما يمكن محمول بر اغماض و چشم پوشي دارند - كه باقتضاى وقت مناسب دانسته - يا بنابر مسامحه و مساهله (كه از كثرت ثروت و مكنت در بيشتر امزجه بهم ميرسد خصوص

---

(۲) نسخهٔ [ج] نكته سنج *

بامتداد زمان دولت و آسایش) واقع شده - که در دولتمندیها سهل انگاري و بے پروائي (که مبنای او بلند همتي باشد نه بیخردي) خالي از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبارآلود دقت و کنج و کاوش نمایند دیگر اُمید فراغت و آسودگي بکدام روزها ست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائے (که در ابتدا غلام قاسم خان نمکین (۲) بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انسلاک یافته) در اوائل سلطنت میر تزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار مي برد - و قصبهٔ رنگته شش کروهی آگره (که در جاگیرش بود) باساس قلعچهٔ و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه عمارتے عالي مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضیافت بوریاکوبي برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندیده و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسلیم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهي سر بفلک داشت) ایستادگي نمود - نوکران سعید خان بجبر و قهر برآوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

(۲) در [بعض نسخه] نمکین *

(۲)
این وضع زیبندهٔ و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آقسقال این سلطنت حضور جمعی از نوئینان بزرگ مرتبه بیک غلامی سه تسلیم کنند - و آنها مفت و رایگان بروند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می‌فرمایند کشته میشوم - و آخر بدین کافر ماجرائي آن حویلي غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکی اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - دوازده روز ربیع الاول طعام نذر جناب (۳) ختمي (صلی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب میداد - هر روز تریب هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرکالهٔ سفید برای بستن آن می‌آوردند - و پنج آثار شیرني در پارچهٔ سفید و بالای آن غلاف مخملي پوشانیده می‌گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواندند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا با انداز این مردم می‌کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قسم بعمل می آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عمدگي نیست (۳) نسخهٔ [ج] جناب اقدس ختمي •

* سید قاسم و سید هاشم * (۲)

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبري همراه خان‌عالم بتعاقب محمد حسین میرزا (که از خان اعظم کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نامزد گردید و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنگهه جهت تنبیه سلطان دیوهره حاکم سروهي (که پا از دایرهٔ فرمان برداري بیرون نهاده بود) تعین شده در تسخیر سروهي بتقدیم ترده پسندیده تارک ناموري برافراشت - و سال بیست و دوم هردو برادر همراه شهباز خان باستیصال رانا دستوري یافتند و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر مالدیو بعرض رسید سید قاسم و سید هاشم (که از اقطاع داران صوبهٔ اجمیر بودند) با جمعے دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرا مامور گشتند - و در کمتر فرصتے آویزش نموده آبله پای بادیهٔ ناکامي ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان خانخانان به تنبیه مظفر گجراتي (که سر شورش برداشته بود) نامزد شدند - پس ازان (که میرزا خان بنواح احمد آباد پیوست) روز جنگ هردو برادر در مقل هراولي جا داشتند پیکار صعب درگرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو ساخت - بمنصب هزاري سرفرازي داشت - و سید قاسم بگلگونهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] هاشم بارهه •

زخم چهرهٔ رادمردي برآراست - لهذا ميرزا خان اورا با جمعي ديگر بحراست بلدهٔ گذاشت - و پستر باتفاق سادات بارهه به تهانه داري پٹن تعين شد - و پس ازان (كه ميرزا خان قليچ خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهي نمود) سرفوجي صوبهٔ مذكور تعلق بمشاراليه داشت مكرر به تنبيه مظفر و جام زميندار كچهه گرن و كهنكار زميندار كچهه بزرگ لشكر برده رايت نصرت برافراشت و چون ايالت گجرات از تغير خانخانان بخان اعظم كوكه تفويض يافت در جنگي (كه ميرزا كوكه را با سلطان مظفر در سال سي و هفتم رو داد) مشاراليه در مثل هراولي جا داشت - پستر همراه شاهزادهٔ سلطان مراد بمهم دكن شتافته در جنگ دكنيان بسرداري جرانغار و تقديم گوناگون كردن ناصيهٔ شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنهٔ (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري بمرض امتلا سفر آخرت گزيد - بمنصب هزار و پانصدي مرتقي گرديده - پسران و نبائر هردو در وقت خويش ترقي نموده اند - احوال بعضي بسلك تحرير انتظام يافته *

* سيف خان سيد علي اصغر *

پسر سيد محمود خان بارهه است - از وقت شاهزادگي بدامن الطاف جنت مكاني دست توسل زده از حاضرباشان

محفل همایون بود - پس ازان (که نوبت سلطنت وی شد و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ فرید مرتضی خان بتعاقب او تعین شد - و قریب بلاهور جنگ رو داد - او در هراولی خان مزبور بوده در زد و خورد تردد کلي بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم بر بدنش رسیده بود - بنابران بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل شادماني نواخته بفوجداری حصار کام دل برگرفت - سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه (۲) تعین گردید - سال دهم بعطای نقارهٔ کوس بلند رتبگي زد - پس ازان بتعیناتی پادشاهزاده پرویز سر بلندي اندوخته بملک دکن دستوري یافت - سال یازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري درانجا بعلت هیضه بساط زندگي در نوردید *

* سردار خان خواجه یادگار *

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکاني بمنصب درخور سرفرازي یافته سال پنجم بعطای علم لوای کامراني برافراشت - سال هشتم بتقریب فوجداری جونه گدهه

(۲) نسخهٔ [ج] اودي سنگهه *

مضاف گجرات باضافهٔ پانصدي سه صد سوار سرفرازي يافت چون خدمت مزبور بعهدهٔ کامل خان ميرزا خرم پسر خان اعظم کوکه تفويض يافت پادشاه از راه بنده پروري اضافهٔ مزبور بنام او بحال داشت - و در همين سال برکاب سلطان خرم بيساق رانا امر سنگهه تعين شده سال دهم حسب الالتماس عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران سال عبدالله خان بنابر تشدد نمودن با عابد خان بخشي گجرات و فريادي شدن او از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت که اورا بنيابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعين گرديد - سال پانزدهم پس از معاودت ازانجا چون ببرادرش کالپي در تيول قرار يافته بود او نيز همراه برادر رخصت جاگير يافت - و بوقت موعود بملک آخرت (۲) شتافت *

* سيد دلير خان بارهه *

از امراى عهد جنت مکاني ست - بفوجداري بروده مضاف صوبهٔ گجرات اختصاص داشت - چون در سال هيزدهم ميان پدر و پسر وليعهد غبار دو روئي برخاست و شاهجهان عبدالله خان را بصوبه‌داري گجرات تعين فرمود و خواجه سراى او رفته داخل بلدهٔ احمدآباد شد سيف خان عرف صفي خان

(۲) در [بعضے نسخه] بملک بقا *

(که بخدمت جزوی بلدهٔ مزبور مي پرداخت) جرأت نموده بلدهٔ مزبور را از دست خواجه سرای مسطور برآورده خان مزبور را بسلسله جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از انتقال پادشاه در ایامی (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده عبور نربده نمود) او پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل چهرهٔ امتیاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم در ایامی (که دکن مورد رایات خسروي بود) از گجرات ببارگاه سلطنت رسیده باضافهٔ پانصد سوار خوشدل گردیده باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتسخیر ولایت سنگمنیر دستوري پذیرفت - و سال چهارم ازانجا بتعیناتی اعظم خان (که در نواح پرینده بود) نامزد گشت - و بعدتر رخصت تعلقهٔ قدیم یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن پسرش بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب در خور مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدي دو صد سوار داشت - فیل سفید (که

سال دوم اعلی حضرت داخل فیل خانهٔ پادشاهي شده) فرستادهٔ خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بفزوني دستگاه موصوف) فیلے خرد پانزده شازده ساله برای او آورده بود - که از لاغري و خردسالي رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبے رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد درمیان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (که بعد جواني رسید) رنگش سفید مایل بسرخي بر آمد - برای پادشاه ارسال داشت - ازانجا که پسند آمد بگجپتي موسوم گردید - رباعي طالب کلیم در باب آنست *

* رباعي *

* بر فیل سفیدش که نه بیذان گزند (۲) *
* شد شیفته هر کس که نگاهے افکند *
* چون شاه جهان برو بر آید گوئي *
* خورشید شد از سپیدهٔ صبح بلند *

بعد فوتش پسر او سید حسن (۳) بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال بیست و هشتم بفوجداري و تیولداری سرکار کودره مضاف احمد آباد سربلندي یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سي و یکم

(۲) در [اکثر نسخه] مبیناد (۳) نسخهٔ [ب] حسین *

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایمای خلد مکان از احمد آباد روانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور مقید گشت او بخطاب خاني سربلند شده رخصت صوبهٔ گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدي دو صد سوار داشت *

* سید هزبر خان * بارهه

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکاني همراه شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه تعین یافت و سال سیزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار رسید - و سال هیزدهم در رکاب سلطان پرویز بتعاقب شاهجهان دستوري پذیرفت - سالي (که آن پادشاه برحمت حق پیوست) در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین‌الدوله بود - تا آخر آن عهد بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردید سال اول جلوس فردوس آشیاني ملازمت دریافته ببحالی منصب سابق کامیابي اندوخته همراه مهابت خان بصوب کابل (که نذر محمد خان والي بلخ در انجا مصدر فساد شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامی (که دکن معسکر پادشاهي بود) همراه یمین‌الدوله بجانب بالاگهات پای جلادت پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت‌جنگ بطرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

شاه صفي داراى ايران براى استخلاص قلعهٔ قندهار در انجا متوقف بود) رخصت عزيمت بست - و در همان ايام مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري راه نيستي سرا پيمود پور او سيد زبردست تا سال سيم بمنصب هشت صدي چهار صد سوار كامياب گرديد *

* سيف خان ميرزا صفي *

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قديمه ملكه بانو صبيهٔ كلان آصف خان يمين‌الدوله بدو منسوب گرديده بديوانيِ صوبهٔ گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تيول شاهزاده وليعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ايشان راجه بكرماجيت بحكومت آنجا قيام داشت - در هنگامے (كه مزاج جنت‌مكاني از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضاى مصلحت وقت با فوج شايسته عازم آگره و دهلي گرديد) راجه بر طبق حكم شاهي كنهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بركاب شاهي پيوست - و در حواليِ دهلي جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراوليِ فوج پادشاهي را ويران ساخته بشاهزاده پيوسته بود در حينے (كه معاودت بماندو قرار يافت) در اثناى راه بوسيلهٔ افضل خان و شاه قلي خان صوبه داريِ گجرات در خواست نمود - درجهٔ پذيرائي نيافت - چه راجه آن ولايت را نسق شايسته داده در كار

(۲)
ولي نعمت جان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این است
که از برادرش (که بضبط و ربط آن ولایت مي پردازد) تغیر
کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گویا آن صوبه را
از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درین معني از حد
گذرانید بپاس خاطرش ملتمس او بپایهٔ قبول یافت - عبدالله
خان وفادار نام خواجه سرائی را بامعدودے بحراست احمدآباد
تعین کرد - میرزا صفي دولت خواهی پادشاهي را مصمم
ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر بر آمده
بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان وا نمود که بخدمت
شاهزاده میروم - و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان
و دیگر بندهای درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
ترتیب مقدمات نمک‌خوارگي نموده در انتهاز فرصت نشست
(۳)
محمد صالح فوجدار پیلاد مکنون ضمیرش دریافته بتوهم
آنکه مبادا دست یغما بخزانهٔ شاهي دراز سازد با قریب
(۴)
ده لک روپیه روانهٔ خدمت شاهزاده گردید - و کنهر داس
(۵)
نیز پردهٔ مرصع را (که بدو لک روپیه تیار شده بود) همراه
کرده راهي گشت - اما تختے (که بده لک روپیه مرتب
شده بود) بجهت گراني نتوانست برداشت - میرزا صفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] ندانست (۳) در [بعضے نسخه] بنلاد - و در [بعضے]
بتلاد (۴) نسخهٔ [ج] کهنر داس (۵) در [اکثر نسخه] پردله *

عرصه را خالي یافته بجمعے (که زبان داده بود) خبر فرستاده خود گرم و گیرا بحصار احمد آباد در آمد - خواجه سرا از ظهور این سانحه (که در مخیلهٔ او نمي‌گذشت) سراسیمه بخانهٔ شیخ حیدر نبیرهٔ شاه وجیه الدین پناه برد - و باظهار صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آوردند - میرزا صفي از بند و بست شهر وا پرداخته بفراهم آوردن جمعیت گرائید و تخت مرصع را (که بسالها صورت نه بندد) درهم شکسته طلا را بمردم تقسیم نموده جواهر خود متصرف گشت *

چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان از شاهزاده رخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور میرزا صفي را بنظر اعتبار نیاورده برسیدن کمک و لوازم حزم و هوشیاري نپرداخت - میرزا صفي باتفاق ناهر خان و دلیر خان و دیگر کمکیان صوبهٔ گجرات از موضع بتوه (۲) پیشتر گذشته عرصهٔ کارزار آراست - چون جائے که عبدالله خان استاده بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و فیلے (که پیش فوج او بود) از آواز بان برگشته انتظام فوج او برهم خورد از نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد - و میرزا صفي (که چنین روزے بخواب ندیده بود) از پیشگاه خلافت در جلدوی این نیکو پرستاري از منصب هفت صدي سه صد

(۲) نسخهٔ [ب] پتوه - و نسخهٔ [ج] بیتوه *

سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب سيف خاني
و مرحمت علم و نقاره و صاحب صوبگي گجرات فرق عزت
بآسمان سود - و در قطعهٔ زمين (كه فتح يافته بود) باغي
طرح انداخته بجنت باري موسوم نمود - گويند چون از تغير او
خانجهان لودي باحمدآباد رسيد خان مذكور بضيافت طلبيده
در فرش و طعام تكلف بسيار بكار برد - از خوان تا لنگري همه
از طلا و نقره بود - خانجهان ميگفت كه بعد از آصفجاهي
باين خوش روزگاري ديگرے نيست - و چون خانجهان بجاى
مهابت خان بهمراهى شاهزاده پرويز تعين شد سيف خان
مجددا بصوبه دارى گجرات علم استقلال افراشت - درين هنگام
واقعهٔ ناگزير جنت‌مكاني رو داد - سيف خان بوهم كردار خويش
هراس بخود راه داده خيالات باطل بر لوح خاطر مي نگاشت
درين ضمن اعلى حضرت از جنير بناهر خان (كه خطاب شيرخاني
داشت) بر نوشت كه احمد آباد را متصرف گشته سيف خان را
نظربند نمايد - چون ملكه بانو زوجهٔ او همشيرهٔ كلان حقيقى
ممتاز محل ميشد لهذا بمراعات خاطر بيگم خدمت پرست
خان مامور گشت كه بر احمدآباد شتافته نگذارد كه آسيب
جاني بسيف خان رسد - و باحتياط بحضور بيارد - در وقتے (كه
اعلى حضرت از درياى نربده گذشته عازم احمدآباد بود)
خدمت پرست خان سيف خان را (كه بيمارى صعب داشت)

بحضور آورد - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس بیگم بمنصب چهار هزاري ذات و سوار بر نواخته از تغیر خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباهي فرمود - عمارات عالیه در پتنه ساختهٔ او ست - و در سال پنجم بحکومت الهٔ آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید و ازانجا تغیر شده حراست اکبرآباد بدو مفوض شد - و چون در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل استعجال بآن صوب شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداخت آنصوبهٔ وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹) یکهزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت فردوس آشیانی بمنزل ملکه بانو زوجهٔ خان متوفی (که حسب الامر در رکاب پادشاهي مي‌بود) تشریف برده دلدهیها فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافي (۲) و ابو القاسم را خلاع ماتمي داده از عزا بر آورد - و سال

(۲) نسخهٔ [ج] ساقي ٠

چهاردهم ملکه بانو نیز بنقاب ممات رو پوشید - اعلی حضرت بتعزیهٔ او بخانهٔ یمین الدوله تشریف فرمودند - برادرش سلطان نظر است - که دیوان خاقانی و انوری و مثنوی و حدیقه سرزبان داشت - ابتدا بخشی و وقائع نویس آگره بود - پس ازان در گجرات از برادر رنجیده بخانجهان لودی (که صوبه دار شده بود) پیوست - و باو محبت برار کرده جاگیر جید در دکن یافت - در عهد اعلی حضرت بمنصب هزاری رسیده *

* سرفراز خان چغتا *

نبیرهٔ مصاحب بیگ همایونی ست - که احوالش نوک ریز خامهٔ سوانح نگار شد - عرش آشیانی اورا بنام جدش میخواند جنت مکانی در اوائل جلوس نظر بر قدم نیاکانش مشمول عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب سرفراز خان برنواخته فوجدار پتن مضاف صوبهٔ گجرات نمود - سال دوازدهم بمنصب دو هزاری هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بپایهٔ سه هزاری دو هزار سوار مرتقی گشت - پس از اورنگ نشینی فردوس آشیانی سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار فایز شد - و سال چهارم دولت ملازمت دریافته برخصت تعلقه کامیابی اندوخت - و سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری دیده

از گلزار هستي بر بست - از پسرانش سردار خان است
دلدوست نام - تا سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب
هزاري هفتصد سوار رسیده - از کمکیان صوبهٔ گجرات بود
سال بیست و هشتم حسب الالتماس سلطان مراد بخش
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
و خدمت تهانه‌داری بیجاپور از توابع سرکار پتن گجرات
نامیهٔ عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری
اعلی حضرت شاهزادهٔ مذکور بدر شتابي زده کر و فر سلطنت
بظهور آورد و بستر حسب الطلب خلد مکان روانه گشت
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری
دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار
بر افراخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر
عزیمت گجرات نمود) او سررشتهٔ خدمت گذاري از دست
نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال
بخاري را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم
مدافعت گردید - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه امتیاز اندوخت - سال چهارم
حسب الطلب بحضور رسیده بفوجداري و جاگیرداری بهرایج

تعین گشت - و سال دهم (که بفوجداری جوناگدهه سرفرازي داشت - و فوجداری اسلام‌آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و پسر دیگرش دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیاني منصب هشتصدي شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطاب خاني سرفراز شده *

* سید شجاعت خان بارهه *

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان بارهه است - که در ایام دولت عرش آشیاني سرآمد سادات بارهه بود - و در امرای عمده انتظام داشت - از ملازم شاهزاده ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلادت و پردلي بمزید قرب و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ نالهٔ ټونس واقعهٔ حوالي بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان شکست فاحش خورده معاودت به بنگاله نمود) چون مشیت الهي بران رفته بود (که شاهزاده چندے بقدم حرمان دیگر بادیهٔ ناکامي پیماید) ساحت همتهای رادمردان گردیده اکثرے دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج التمش بود) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده از ناسک دکن عزیمت تتهه نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

بتحریک شاه عباس صفوي ارادهٔ رفتن عراق دارد) برخی ترک رفاقت نمودند - ازان جمله سید نیز رخصت وطن درخواست نمود - و از دولت ملازمت و سعادت مرافقت تقاعد ورزید - پس از وصول بزاد و بوم خود حسب الطلب جنت مکاني بحضور شتافته بمنصب هزاري اختصاص گرفت اتفاقا اعلی حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد و گرانی خاطر از جانب سید ماند - بعد از سریر آرائي اصلا التفات پادشاهي بحالش مبذول نشد - او بوطن شتافته گوشهٔ عزلت گزید - در سال پنجم اعلی حضرت نظر بر سوابق خدمات او از مجرم نوازي تقصیرش ناکرده انگاشته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و بخطاب شجاعت خاني مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور گشت - چون آن مهم بامتداد کشید و از فضولیهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل خان دوران بهادر و سید خانجهان تن ده کار نگشته نمیخواستند آن مهم منتهي شود بقرب وصول برشکال حلول مصائب و متاعب یقیني شد - و فتح قلعه بعیدالعهد مي‌نمود - همه عمدها رای شاهزاده را بمعاودت آوردند - و قرار یافت که درین امر مطارحه شود - اما از ترشروئي و بدگوئي مهابت خان هیچکس جرأت باقدام نداشت - شجاعت خان پیشدستي نموده حضور

شاهزاده بسپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهي گفت
اشته ميشوي - راست اينکه امسال اين مهم بانصرام نمي‌رسد
و از گذرانيدن برسات درين نواح عساکر پادشاهي پي‌سپر قحط
و غلا ميگردد - ما اين را نوشته ميدهيم - و اگر شما تا ميعاد
انجام کار نوشته دهيد ما تا اکل ميته هم رفاقت مي‌کنيم
هرچند مهابت خان خواست رجوه اقامت را رجحان دهد
شاهزاده نقارۀ کوچ فرمود - بے اختيار مهابت خان بشاهزاده
گفت - که اين فتح بنام حضرت بود - بگفتۀ اين سادات شب
جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاوي پادشاه‌نامه
و ملخص آن ظاهر ميشود اينکه سپه سالار در مهم پريندده با آنکه
سادات غله بمرتبۀ نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر
عسرت رو نمود مگر کاه و هيمه تابيست کروهي نماند - و موسم
برشکال بر سر رسيد - خود مجوز توقف نشده سلسله جنبان
کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابديد خانخانان تجاوز
ننمايد لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
با سپه سالار ببرهان پور رسيد - اعلى حضرت از همين جهت
(که بے تسخير قلعه شاهزاده را گردانيد - و از ناسازي او
با رفقا مهم پيش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب
فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داري اله آباد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفسده انگیز است
بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار
دو اسپه سه اسپه گردید - تا ضبط آن ناحیه کماینبغي صورت
گیرد - و در سال شازدهم پرگنهٔ ایرج و بهاندیر و غیره محال
از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگیِ آله آباد
تعین گشته بود) در تیول او قرار یافت - خان مشارالیه برای
بند و بست آن آلکا و تنبیه و مالش بندیله جمعیت زیاده
نگاهداشته در همان ایام در پرگنهٔ ایرج از افراط مدام و ادمان آن
بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانهٔ حیاتش
لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان‌دان عالي مشرب
بود - مماسے بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواري
تقلید شاهزادها مي کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود
و با آنکه اعلیٰ حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار
مي فرمود سید استغنا و تبختر را (۲) از دست نمیداد - وقت
تقریب سخن بیباکانه در مي‌آمد - لهذا صاحبقران ثاني
برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشتے
و این معني برو گران گذشته همواره شکایت آلود بودے
روزے اعلیٰ حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان
در نسب بکجا منتهي مي‌شوید - عرض کرد که چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب] وقت سخن ٭

دهوري كهال آگره بدرياي جون ملحق ميشود - پسرش سيد مظفر است - كه تا سال سيم شاهجهاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و خطاب همت خان سربلند گرديد - و پسر دومش سيد نجابت بپاية هزاري پانصد سوار رسيد *

* سپهدار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبناى خواجه بيگ ميرزا صفوي ست - كه در عهد جنت مكاني بقلعه داري احمدنگر مي پرداخت و بمنصب پنج هزاري رسيده در سال سيزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب درخور و خطاب خنجر خان چهرة عزت بر افروخت - و بعد فوت خواجه بيگ ميرزا بپاية دو هزاري و تفويض قلعه‌داري احمدنگر نامور گرديد - سال پانزدهم چون مردم دكن مراعات عهد و پيمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعهٔ مزبور را محاصره نمودند او لازمهٔ خبرداري بكار برده چنانچه بايد بتحصن پرداخت - و چون برسيدن فوج پادشاهي همراه سلطان خرم بدكن قوي دل شد بر آمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد كس را ازانها قتيل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهي بكمك ملا محمد لاري سردار عادلخانيه (كه با ملك عنبر حبشي نزاع داشت) تعين شد و پس از جنگ سردار مزبور كشته گرديد و شكست بر فوج طرف او افتاد

و بعضی سرداران پادشاهي گرفتار مخالف شدند او چست و چالاک باحمدنگر رفته باستحکام آن کوشید - و چون پس از فوت جنت مکاني خانجهان لودي ناظم دکن به بیراه روي پا گذاشته با نظام‌الملک دکني ساخت و بتهانه داران بالاگهات (که ملک مفتوحهٔ پادشاهي بود) برای وا گذاشت بکسان نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشتهٔ او نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب سپهدار خاني کامیاب گشت - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني چون رایات منصور رونق افزای ملک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت تعلقهٔ نظام الملک و مالش خانجهان لودي (که غبار فساد برانگیخته پناه باو جسته بود) رخصت پذیرفت او بهمراهی شایسته خان دستوري یافت - و در جنگی (که اعظم خان بر سر خانجهان لودي تاخت آورد) مصدر ترددات گردید سال چهارم قلعهٔ تلتوم (۲) را (که بر قلهٔ کوه واقع بود - و درین ایام خراب است) و قلعهٔ ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت و درین سال بقلعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای خلعت و اسپ با زین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار

(۲) نسخهٔ [ب] تلتوم *

ازانجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه کام دل برگرفته
بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقرخان نجم ثاني ناصیهٔ بخت را
نورآگین گردانید - سال هشتم ازانجا معزول شده بخبرداری
ایلچپور مرخص شد - سال نهم در ایامی (که پادشاه متوجه سیر
قلعهٔ دولت‌آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب
ملک عادلشاهیه تعین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیها
بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصرهٔ قلعهٔ دیوگدهه صاحب
مورچال بود - چون نقبی (که از مورچال او سرکرده بودند)
بباروت انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید او
بپامردی شهامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - پستر
بحراست قلعهٔ جنیر مضاف صوبهٔ دکن مامور گردیده سال
هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري
جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبرهٔ خواجه بیگ میرزا
مضاف احمدنگر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت
عقل و درستی رای موصوف - و بدلیري و شجاعت متصف
مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب
فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب او اکثری
منصب دار بودند *

* سعید خان بهادر ظفر جنگ *

چغتا ست - پسر احمد بیگ خان کابلي - به نسبت جدش

امیر غیاث الدین ترخان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاکانش (که درین سلسلهٔ علیه بامارت رسیده اند) خانه زاد ده کرسي ست - از زمان جنت مکاني داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلاوري و حسن تدبیر و به اندیشي یکتائي داشت - بیاوری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس‌آشیاني بدون رسیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه‌داری دارالملک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم مي باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمتے غایبانه بتکرار اضافها از منصب دو هزاري بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذي‌الحجه آخر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم (که کمال الدین روهله از فتور دانش بنوشتهٔ خانجهان لودي دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افاغنه را از گذار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیخت) سعید خان در تهانهٔ کوهات آگاهي یافته همان روز خود را بپشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بصحراست شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمرور ایام شکست و ریخت راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضلع پرداخت - آن جسارت پیشگان (که چون مور و ملخ

برجوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هرسو (که بجلادت کوشي هجوم مي آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچالها با تفنگچیان استوار ساخته از حصار برمي‌آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفیروزي بر مي‌گردیدند *

روزے آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار نهادند (۲) - سعید خان با دلیران رزم جو نظر بر کثرت و انبوهی آن ادبار پژوهان نیفکنده جلوریز تاخت - و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته بسیارے از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزهٔ این کارنامه بمنصب چهار هزاري سر برافراخت - و در سال چهارم چون قطان صوبهٔ کابل (که حنفي مذهب اند) از سلوک لشکرخان صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضي نبودند سعید خان در برکندن بیخ فساد افاغنه طرفه مجرای نمایان بنمود آورده از تهانه داری هر دو بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت و اضافهٔ سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت جبههٔ سعادت بر افروخته رخصت معاودت یافت - و بلطائف

---

(۲) در [بعضی نسخه] ازدحام *

تدابیر عبد القادر پسر احد داد را (که مایهٔ فساد الوس افاغنهٔ راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی پادشاهي نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار تارک افتخار بر افراخت - و با عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاري سر افراز شد) دستوری کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات (۲) نغر کریمداد کور روشاني را (که در حدود لوهاني مي‌گذرانید) طلب داشته سر بشورش برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان فوج جرار باستیصال آنها تعین نمود - بسیارے از کوه نشینان مغلوب رعب گشته بارلیای دولت پیوستند - کریمداد هرچند بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته چون بلای ناگهاني رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعی (که بآنها پناه برده بود) بستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالمی از فتنهٔ او وارست - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري علي مردان خان حاکم قندهار از اطاعت شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] آخو - و در [بعضی] نصر - یا نصیر باشد *

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهي روانهٔ آنصوب گشت - چون
(۲)
بظاهر قلعهٔ قندهار پیوست آگهي یافت که سیاوش قلرآقاسي
با تریب هفت هزار سوار قزلباش یک کروهئ قندهار رسیده
(۳)
مقابله طلب است - سعید خان میرزا شیخ پسر کلان خود را
با علي مردان خان بمحافظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
سوار عرصهٔ نبرد آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت
برگرفت - و داد دلیري و دلاوري از طرفین دادند - آخر کار
تزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سر کردند
و تا بنگاه خود عنان یکران هزیمت را دو تا نساختند - در
جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزاري
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایهٔ اعتبار
اندوخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زاد خان سرافراز گردید
چون ولایت قندهار بقلیچ خان تعلق گرفته بود سعید خان
(۴)
تا رسیدن خان مذکور به بندوبست آن مملکت پرداخت - و سال
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اقران
گشت - و درین سال ساحت کابل مطرح الویهٔ پادشاهي گردید
ازانجا (که از بے پروائی جنت مکاني خللے بامور ملکي
راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخے از ایماقات هزارجات

(۲) نسخهٔ [ا ب] ساوش - و نسخهٔ [ج] سیادوش (۳) نسخهٔ [ب]
محمد شیخ (۴) نسخهٔ [ب] ممالک *

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده - بیلنگتوش اوزبک (که بتاخت و تاراج دران نواحی نقش خود را درست نشانده بود) ایلی می‌نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازی آغاز کرده تمام آن الکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه ازانها بزینهار درآمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلی مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداری دامن کوه کانگره (۲) سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جگتا زمیندار مؤ معین شد اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در انفتاح قلعهٔ مؤ چنانچه از دیگران چستی و چالاکی بعمل آمد ازو بقدرے درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و درسال شازدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار دستوری یافته نظم صوبهٔ پنجاب بپسرش خانه زاد خان مفوض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعین گردید - و در همین سال بمنصب والای

---

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداری کوه کانگره *

هفت هزاری ذات پایهٔ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهمراهی
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در
جنگ هفت روزهٔ بلخ که مشهور است انتظام میسره بعهدهٔ
او مقرر بود (۲) - در نواحی آقچه بخشی خود را با جمعے
غیرستان (۳) - که این طرف جوی آب (که سر راه مخالفان است)
[illegible] نگذارند که احدے ازانها [illegible]
از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخي پا پیش گذاشتند
جوانان رزم طلب سر رشتهٔ تدبیر از دست هشته بے‌باکانه از آب
گذشتند - و بترکتازي درآمدند - قدرے راه سر شده بود
که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله وار گرد گرفتند
ناموس پرستان مردانه جان درباختند - خانه‌زاد خان و لطف‌الله
خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای
خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا
فوج کلانے دیگر از مخاذیل (که از مقابلهٔ بهادر خان
روهله عنان گردانیده بود) دو چار شده بجنگ در پیوست
سعید خان باوصف ضعف بیماري چون شیر ژیان بر قلب
آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از
هر دو سو ترازو شد) پای اسپ سعید خان بگوسه در شد
و از روی زین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

---

(۲) نسخهٔ [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخهٔ [ج] بوده است *

و سپاه طرفين باهم درآميخته دود از نهاد يكديگر برانگيختند
خانه زاد خان و لطف الله خان داد پردلي و دلاوري داده
گلهای زخم از شاخسار شمشير بر سر زده بروضهٔ رضوان
شتافتند - و خان شهامت نشان منشور مردي و مردانگي را
بطغرای جراحتهای نمايان رسانيده هنوز داعيهٔ سرفشاني
[illegible]
آن گروه انبوه را از هم پاشان و پريشان ساخته سعيد خان را
از چنگ اجل رهائي بخشيد - و بحكم معلی روانهٔ حضور شده
در سال بيست و يكم باستلام عتبهٔ خلافت شرف اندوز گرديد
اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملكانه تسليه نموده
بتفويض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و يك لك روپيه
(كه از سركار والا برذمهٔ هردو پسرش مطالبه بود) معاف شد
و در سال بيست و چهارم از بهار بحضور رسيده بايالت صوبهٔ
كابل دستوري يافت - و در سال بيست و پنجم دوم ماه صفر
سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجري ازين جهان گذران
درگذشت - چون بترددات گزيده و خدمات نمايان و حسن
بندگي و فدويت بپايهٔ والای امارت (كه منتهای مراتب
نوئينان بلند مقدار اين سلطنت است) مرتقي گشته بود
پادشاه قدرشناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ايزدي
مسألت نمود *

سعید خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود - و اطوار مضبوط داشت - تا زیست در دولت و اعتبارش خالل نه افتاد و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت دو پسر کلانش (که رشید ترین و بهترین پسرانش بودند) در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او عبدالله پسرش از اصا . . . . .
بمنصب هزاري و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافهٔ منصب سرافرازي یافتند *

* سردار خان شاهجهاني *

در ایام شاهزادگي در سلک ملازمان شاهي انتظام داشت هنگامے (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي انداخت) او از وفا سرشتي و حقیقت ورزي اعتصام بحبل متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائي نگزید و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معاودت بنواح برهانپور افکند راجه گوپال سنگهه کور را (که در اوان غیبت شاهي همراهی جمیله در نگهداشت قلعهٔ نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود) نزد خود طلب داشته سردار خان را بمحافظت آن حصن حصین رخصت فرمود - و پس از سریر آرائي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و نوازش علم و نقاره و انعام سي هزار روپیه چهرهٔ بخت برافروخت - و چون استیصال ججهار سنگهه بندیله

و تسخير ملكش بسعي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت مکن ظاهر اوندچهه (که حاکم نشین آن دیار است) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلی حضرت گردید سردار خان بحراست قلعهٔ دهاموني (که ساختهٔ پدر ججهار سنگهه است) دستوري يافت - و آن پرگنه بجاگیرش تنخواه
۱۵ سال چهاردهم
بضبط هردو بنگش متعين گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبهٔ مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر عزت بر افراخت - و بستر بتيولداری چوراگدهه مامور شد - چون بضبط آن آلكا چنانچه بايست نتوانست پرداخت زود بعزل رسيد - و در سال بیست و ششم بصوبه‌داری تتهه مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار و شصت و سيوم هجري بساط حيات در نورديد *

* سزاوار خان *

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه اندراج يافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کام دل اندوخت و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوري يافته با فوجي بطريق منقلا پيشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنهٔ نذر محمد خان والي بلخ از صوبهٔ

مذکور بفزونیِ پانصدي صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري هفتصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - پس
ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان
(که درخواست نموده بود) تعین گردید - و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار سر بلندي یافت
و سال پنجم با پدر خود (که صوبه دار دهلي شده بود) مرخص
گشت - سال ششم باضافهٔ هزار سوار و عطای علم و نقاره
و فوجداریِ لکهي جنگل از تغیر جان‌نثار خان بلند آوازه گردید
سال هشتم از تعلقهٔ مزبور معزول شده سال نهم هنگامی (که
دکن مورد رایات سلطاني بود) با خاندوران بتخریب تعلقهٔ
عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعهٔ اوسا مساعیِ
جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافهٔ پانصد
سوار تحصیل کامراني نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار در همگنان تفوق
جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان
دارا شکوه (که بعزیمت نبرد والیِ ایران برفتن جانب قندهار
مامور شده بود) گام جلادت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم
بتفویض قلعه داریِ جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز
پذیرفت - و غالبا فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار
ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول
صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بساط خلافت
پرداخت - و بعطای منصب سه هزاري هزار و دویست سوار
و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثرے از محالات آن
از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشتهٔ افتخار
بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار
و شصت و پنج هجري رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله
پور او تا آخر عهد فردوس‌آشیاني بمنصب پانصدي صد و پنجاه
سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ (۲) مضاف
دکن سرفراز گردید - و سال سي و یکم بتفویض داروغگی بنگش
سر بلندي اندوخت - پس ازان (که امور جهانباني بخلد مکان
تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزاري
دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهرهٔ مباهات برافروخت
و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش
افاغنهٔ نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت
توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر
(که برفتن کابل از راه کوهات تعین گشته بود) دامن همت
بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سرافرازي یافته

---

(۲) در [بعضی نسخه] تربک و در [بعضی] نیرنگ •

بدان سو شتافت - پستر چندے معاتب شده سال بیست و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرتوزکی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او بخلعت ماتمی مشرف گردید *

* علامی سعدالله خان *

از شیخ زادهای قصبهٔ جهنوت (۲) مضاف صوبهٔ لاهور است و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صایب بود در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی شد - چون احوالش بعرض فردوس آشیانی رسید ازانجا (که پادشاه قابل دوست و جویای آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای ملازمت بیارد - پس از باریابی استعداد کاردانی و کارگذاری از ناصیهٔ حالش دریافته در زمرهٔ بندگان انسلاک بخشید و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقهٔ عرض مکرر (که جز بمعتمدان نمزد) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی دولتخانهٔ خاص (که دولت خواهان صادق العقیدت (۳) بدان سزاوارند) اختصاص گرفت *

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهنوت (۳) نسخهٔ [ج] صادق الاعتقاد *

باید دانست که دولتخانهٔ خاص عبارت از مکانیست که مابین مشکوی پادشاهي و دیوان خاص و عام تعمیر یابد (۲) و از بار عام برخاسته دران مکان برای انفصال برخی مقدمات (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل چون با حمام متصل واقع شود (۳) از عهد عرش آشیاني بغسلخانه شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانهٔ خاص موسوم گردانید سال شانزدهم باضافهٔ پانصدي صد سوار و مرحمت فیل مفتخر گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانهٔ خاص معزول شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و عطای خلعت خانساماني (که پس ازان پایهٔ وزارت است) سر عزت برافراخت - و سال هیزدهم (۴) در جشن صحت بیگم صاحب (که بنابر رسیدن آفت شعلهٔ شمع ببدن چندے تکالیف کشید) بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار و عطای علم و بستر باضافهٔ پانصدي و پس ازان بافزونی پانصدي دویست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد چندے چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات دکن نامزد گردید او بعنایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترتیب

(۲) در [بعض نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعض نسخه] واقع شده (۴) نسخهٔ [ب ج] صاحبه •

معروضت خود در تحت رسالهٔ شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت فرامین بخط خود می نویسند) از تغییر اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار سوار و عطای قلمدان مرصع ناصیهٔ بخت را نور آگین ساخت - و بفاصلهٔ قلیل بدرجهٔ والای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري هزار و پانصد سوار پایهٔ ترقي را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامراني بر نواخت - و پس ازان باضافهٔ هزاري و عنایت فیل با یراق نقره و ماده فیل در اقران تفوق جست *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان تعین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که ممر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که سه ماهه بمنصبداران نقدي و احدیان و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاگیرداران (که داغ آنها موافق حاصل تیول مقرر است) چهارم حصهٔ وصول جاگیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعده از خزانه بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند] توقف داشت و علاوهٔ آن طفل مزاجئ پادشاهزاده

و تاثیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ صریح گل‌کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بداغ صفا رسیده بود) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهي به بلدهٔ کابل دستوري داد - او در دو روز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در فرصت پنجروز (که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسرواني فاصله بود) همه کارها رو براه کرد - و شاهزاده را با افواج روانه بسمت معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبهٔ تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تابینان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاري ذات سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبهٔ دیگر از هندوستان بکارے تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلخ و بدخشان بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري چهار هزار سوار فرق عزت بآسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزادهٔ مزبور دل نهاد آن نواحي نشده به پدر برنگاشت که دیگرے بدان حدود تعین شود) اعلی حضرت او را (که با وجود راز داني

و كثرت كارها جدائي او صورتي نداشت) بدانصوب روانه ساخت
كه بشاهزاده پيغام نمايد - اگر معلوم شود كه از استعفاى
آن صوبه نادم نگرديده ملاقات نكند - و ديگران را نيز منع نمايد
او از راه خنجان (۲) با آنكه دشوار گذار است بنابر قرب مسافت
در پانزده روز ببلخ رسيد *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاح امور
از كلي و جزوي موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصهٔ چهار روز
بعد طي پست و باذن بسيار از بلخ بكابل رسيد - ازانجا
(كه كارهاى آنجا موافق مزاج سلطاني سرانجام داده بند و بست
صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري
پنجهزار سوار درجهٔ اعتلا پيمود - و پستر بافزوني هزار
سوار ذات و تابينانش مساوي گرديد - و باندک فاصله در جشن
وزن قمري از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار
و عطاى اسپ عربي با زين طلا باعلى مراتب نوكري تصاعد
نمود - سال بيست و يكم در جشن جلوس (كه در اماكن
نوتيار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنايت خلعت
با نادري و تقرر يكهزار سوار از تابينان او دو اسپه سه اسپه
چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بيست و دوم (كه پادشاه
متوجه شكار بصوب سفيدون سه كروهي جهجر گرديد - و هنگام

(۲) نسخهٔ [ج] جنچال *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفي بجانب قندهار رسید) او (که بنابر سرانجام کارهای دیواني در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوري یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین مورچالها و دواندن نقبها و تیاري کوچهٔ سلامت دمے نیاسود و دقیقهٔ فرونگذاشت #

ازانجا (که فتح قلعهٔ مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باعلی مرتبه گردید - و پستر بانعام یک کرور دام (که مجموعهٔ تنخواه دوازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامے (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بنابر دریافت احوال صوبهٔ پنجاب (که ابتدا بسبب کمیء باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندے آمده ملحق شد - و در

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعین یافت - پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از کذار دریای سندهه و جهجه و چتالي (۲) و فوشنج (۳) و قندهار باشد و بحساب جریب یک صد و شصت کروه مي شود) متوجه گردید - و او از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار دو صد و هفتاد و پنج کروه مي شود) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و دوانیدن نقبها انواع سعي و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نبست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور بر گردیده دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع خسروي رسید [که رانا راجسنگهه پسر رانا جگت سنگهه (با آنکه قرار داد از وقت حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکاني را باستصواب اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعهٔ چتور نپردازد) به تیاری بعضے دروازها و یکان برج پرداخته] بنابران خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتي (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

(۲) نسخهٔ [ب] جیتالي - و در [بعضے جا] چتیالي یا جتیالي باشد
(۳) نسخهٔ [ج] قوشنج *

شایسته بتخریب قلعهٔ چتور روانه فرمود - او درانجا رسیده بتخریب زراعات تعلقهٔ رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم بنابر عارضهٔ (که از تناول دوای قولنج برو طاري شده بود و تا اشتداد نداشت بضابطهٔ معهود بدربار مي‌آمد - و بکارهای متعلقه مي پرداخت) آخر بسبب غلبهٔ ناتواني خانه نشین گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدرداني افزود - و او بیست و دوم جمادی الثاني سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگي بخلعت و منصب هفت صدي دو صد سوار امتیاز پذیرفت و باقي پسران و وابستهای او بیومیه و یار محمد همشیره زادهٔ او بمنصب سه صدي شصت سوار و جمعے کثیر از نوکرانش بمناصب مناسب سرفرازي یافتند - ازانجمله عبدالنبي نوکر صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سر افتخار بر افراخت - که در عهد خلدمکان فوجدار متهرا شده نقش عملداري از قرار واقع کرد - و در یکے از جنگها بزخم تفنگ درگذشت - مسجد متهرا بنا نهادهٔ اوست *

سعد الله خان با حلیهٔ علم بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستي و دیانت

مي‌کوشيد - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهي روا دار نبود
که بر عمال و رعايا حيف و ميلي رود - هندوستان در وقت
وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حريفش بود
اما شکايت او پيش نرفت - از ابتداي ملازمت همواره در ترقي
گذرانيد - و القاب او علامي فهامي جملة الملک مقرر گشت
و بمنتهاي مراتب فايز شده برحمت حق پيوست - و نام نيکو
يادگار گذاشت - از اولادش هرکه نام آور شده احوالش جداگانه
نوکريز کلک اخبار سنج گشته *

* نکته * ديانت امريست محمود - و پاس نمک
شيوه ايست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد)
پاس اينها داشتن اهم دولتخواهي ست - چه اگر درينصورت
بکلي نقصاني رسد (۲) نسبت بار جزئي خواهد بود - و بجز نظر (۳)
بحال او کلي نقصان جز مثمر نقصان کل است - فتامل *

* سيد منصور خان بارهه *

پسر کلان سيد خانجهان شاهجهاني ست - جوان صاحب
منصب و جاگير بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر
واپسين رخت زندگي بربست مقارن فوت او بي ظهور باعثي
بتخيلات باطله و توهمات لاطايله سر بصحرا زده آوارهٔ دشت فرار
گرديد - اعلى حضرت يادگار بيگ داروغهٔ گرز برداران را با جمعي

(۲) نسخهٔ [ج] رود (۳) در [بعضي نسخه] و جز نظر بحال او کلي و نقصان *

ازان گروه بغلبهٔ ظن (که لامحاله بجانب وطن رفته باشد)
بر اثرش سرهند رویه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
شتافته هرجا آن خرد تباه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
د پس ازان ظاهر شد که بسوی اکهی جنگل گریخته بدست
کروری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر توزک
با جمعی از یساولان بآوردن او تعین شد - چون کروری مذکور
از نسبت بنوت خانجهان (که رکن رکین سلطنت بود) بران
بے هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تنگ نگرفته بود
پیش از رسیدن شفیع‌الله فرار نمود - مشار الیه بآنجا رفته
کروری مذکور را بجهت غفلتے (که ازو برروی کار آمد) بغضب
پادشاهي (که نمونهٔ قهر الٰهي ست) تهدید نمود - او بهم
خود کروری پرگنهٔ تهاره (۲) بسرعت سریعه نوشت - که اگر آن
بے سر و پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد
بکار برده بدست آرد - والا عرض و جان او در مقام تلف است
او بعد از تک و دو بسیار بوسیلهٔ پی شناسان دریافت - که
آن بیراهه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم
باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوهیده سگال متوقف بود)
در خورده باتفاق ابواب جستجو بر کشادند - و پس از پرس

(۲) در [بعضی نسخه] بهاره *

و جوی بسیار بآن بے شعور (که با دو رفیق با محنت بسیار
حوالیٔ سرهند رسید - و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را
در چاه انداخت - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه
بگوشهٔ در خزید) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید
و مسلسل بدرگاه پادشاهي آورد - بتادیب خانهٔ زندان برنشاندند
سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
هنگامے (که بیساق بلخ میرفت) اگرچه از حبس نجات یافت
اما بشاهزاده سپردند - که در سلک ملازمان خود منسلک ساخته
ببلخ ببرد - بعد ازان پا لغز او بصفح مقرون گشته ببحالیٔ
منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان
سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یکے مستوجب
نکال و عقوبت بود) مي گشت - و از پیشگاه خلافت نظر
بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد *
دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبهٔ گجرات
دستوري یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکهٔ معظمه رفته
استعفای گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار
ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر
معاودت نموده چون آثار ضراعت و ندامت از ناصیهٔ حالش
پیدا بود بر طبق التماس شاهزادهٔ مذکور بمنصب هزاري
چهار صد سوار بنواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان بهمراهیِ شاهزادهٔ مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و روز صف آرائیِ دارا شکوه مورد تردد گشته باضافهٔ منصب و خطاب خاني ترقي نمود - و چون شاهزادهٔ کوتاه اندیش بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشار الیه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و بهمراهیِ خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا تعین شده بود) رخصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید و چه وقت پیمانهٔ حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

* سجان سنگهه *

(۲)

و بیرمدیو هردو پسران سورجمل سیودیه دومین پور رانا امرسنگهه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس فردوس آشیاني بپایهٔ هشتصدي سه صد سوار رسیده سال هفدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار نوازش یافت - سال هیژدهم باضافهٔ صد سوار کامراني اندوخت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار اختصاص

(۲) در[اکثر نسخه] سیسودیه *

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بسمت قلعهٔ مزبور دستوري يافت - سال بیست و ششم نوبت سيوم همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون طوی مهاراجه جسونت سنگهه با برادر زادهٔ او قرار یافته بود بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده اورنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعي فراخ زد - و در جنگ عادلخانیه تردد نمایان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته همراه مهاراجه جسونت سنگهه بمالوه رسید - و روز جنگ شاهزادهٔ مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بکار آمد - پسرش فتح سنگهه نام در ذیل منصبداران بود - دومین نوکري رانا گذاشته سال بیست و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدي چهارصد سوار لوای بختمندي افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام قدریت بر نهاد سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور قدم جلادت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و سال بیست و هفتم باضافهٔ دو صد سوار چهرهٔ عزت را آرایش داد - سال بیست

و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و عنايت جواهر بقيمت ده هزار (۲)
روپيه درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و نهم براى شادي صبيهٔ او
(كه بمهاراجه جسونت سنگهه مقرر شده بود) رخصت متهرا
يافت - سال سي و يكم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
هزار سوار ترقي يافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
بصوب دكن رفت - و در جنگ عادلخانيه چون كار بر راجه
رايسنگهه سيوديه تنگ شد او پياده شده بزد و خورد پرداخت
و در جنگ سموگدهه بهراولي دارا شكوه جا داشت - پس ازان
بموكب عالمگيري پيوسته در جنگ شجاع و محاربهٔ دوم دارا شكوه
همراه پادشاه بود - پستر تعينات دكن شده سال دهم همراه
راجه رام سنگهه كچهواهه بمهم آشاميان لواى عزيمت
افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شكن خان (كه بفوجداري
متهرا مقرر شده) تعينات گرديد - و بوقت موعود جام
ممات چشيد *

* سيد عالم بارهه *

برادر سيد هزبر خان است - كه احوالش درين نامه نگارش
پذيرفته - نامبرده در عهد جنت مكاني ابتدا بمنصب درخور (۳)
سرفرازي يافته تا آخر عهد پادشاه مذكور بپايهٔ هزار و پانصدي
ششصد سوار مرتقي گشته پس از جلوس فردوس آشياني

---

(۲) نسخهٔ [ج] پانصد سوار (۳) نسخهٔ [ج] يافته *

سال اول ببحالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان بسمت کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان حاکم بلخ (که در نواح صوبهٔ مزبور علم فساد برافراشته بود) تعین گردید - سال سیوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي دویست سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بالاگهات برار نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور تهانه جهت محافظت راه در جالنه پور گذاشت - سال هشتم در هنگام معاودت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان جهت تنبیه مفسدان میان دوآب کام عقیدت برداشت - پستر با شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمی افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین شده بود) همراهي گزید - سال نهم در ایامے (که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر پادشاهي شد) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

رسیده دولت باریابي یافت - و پستر بعطای اسپ مباهي گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازان (که مسند حکمراني به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران دست داد) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات (که میان حدود بنگاله روداد) سرگرم سربازي و جان سپاري بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت (که جز ده نفر سادات بارهه و دوازده نفر مغول کسے نمانده بود) داد رفاقت داده همپائي گزید - و دران ملک شتافته مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادري ست - که در عهد جنت مکاني بصدارت کل مي‌پرداخت - سال بیستم جلوس فردوس‌آشیاني چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود ازانجا [که سلوک شایستهٔ سید هدایت الله (که دران ایام دیوانیٔ قندهار داشت) مکرر بعرض پادشاهي رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات صد سوار برنواخته او را ببارگاه سلطاني طلب فرمود - سال بیست و یکم دولت بار اندوخته بعنایت خلعت صدارت و اضافهٔ پانصدي صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم بافزونیٔ پانصدي کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو صد سوار چهرهٔ مباهات

برافروخت - و پس از جنگ سموگده چون موکب عالمگیري در فضاي مستقر الخلافه رسيد او حسب الحکم با فاضل خان (۲) مير سامان دو بار پيش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور پادشاهي و يک قبضه شمشير موسوم بعالمگير (که عنايت شده بود) رسانيده بگذارش مقدمات زباني پرداخت - و در اوائل سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغير او بميرک شيخ هروي مقرر شد او سالے چند بانزوا گذرانيده آنجهاني گشت •

* سيد صلابت خان بارهه *

ملقب باختصاص خان - سيد سلطان نام - پدرش سيد بايزيد بن سيد هاشم بن سيد محمود خان کوندلي وال مشهور است - نوکر عمدهٔ شاهزاده دارا شکوه بود - و از ساير امثال و اقران اعتماد و اعتبار بيشتر داشت - سال بيست و چهارم به نيابت شاهزاده بصيانت صوبهٔ پنجاب مقرر گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري چهار صد سوار و خطاب صلابت خان و بمرحمت فيل سرفرازي يافت - و در همين سال بتجويز شاهزاده به نيابت صوبهٔ الهآباد فرق عزت برافراخته از پيشگاه خلافت خلعت رخصت پوشيد - و مدتے در بند و بست آن صوبه کوشيده اکثر فساد پيشگان را برانداخت - و بيشتر رميدگان صحراى خود سري را بپالهنگ انقياد بر بست - سال

(۲) نسخهٔ [ج] افضل خان •

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافهٔ مکرر بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت نقاره کامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگهه زمیندار باندهو (۲) را (که سرحد آن پیوسته بصوبهٔ الهآباد است) مستمال ساخته همراه خود بتقبیل ساحت جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمونی خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال سي و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضهٔ اعلی حضرت از بنگاله با لشکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند وکیلش از اعادهٔ صحت مزاج پادشاهي مي‌نوشت او محمول بر سازش مهین برادر نموده نگاشتهٔ اورا وزنی نمي‌نهاد) تعین گردید سوای سران و سرداران پادشاهي (که کمکي قرار یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را (که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم ساخته بود) بے آنکه در صلاح حال و مآل خویش نظرے صحیح گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید صلابت خان را با جمعے از سادات بارهه (که عمدهای او بودند و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعین نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بوقلمون سنگ تفرقه

(۲) نسخهٔ [ب ج] ماندهو - و در [بعضی نسخه] مادهو •

و اختلال بر شیشه خانهٔ جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد یعني بعد صف آرائي و قتال با عساکر عالمگیري شکستے (که هرگز صورت جبر آن در آئینهٔ خیالش نبست) رو داد] سلیمان شکوه (که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک پدر شتابان میرفت) ازین آگهي حیران کار خود گشته بالهآباد برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنکاش برآراست هر فرقهٔ ازان مصلحتے مي‌اندیشید - اما از وحشت‌زدگي صوابدید کسے وجههٔ همت نمي‌گشت - تا آنکه سادات بارهه (که عمدهٔ لشکر و متوطن میان دو آب بودند) اصرار ورزیدند - که بسمت چاندپور مدیانه رفته ازانجا سرے بنواحی پرنیه و سهارنپور باید کشید - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور بپدر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهي گشت تا آنکه از لکهنؤ گذشته جمعے بر سر کروری پرگنهٔ مدیانه (که باقطاع بیگم صاحب تعلق داشت) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل رسانیده باشد ازو برستانند - او در خانهٔ خود متحصن شده بمدافعت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشارهٔ سلیمان شکوه یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با پسرش دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدي و تطاول بمال و ناموس او و دیگر سکنهٔ آن پرگنه دراز کرده باسر و نهب پرداختند - درخلال این حال سید ملابت خان

(که بدیده وری و عاقبت بیني از مرافقت او رقم بهبود بر لوحهٔ حالش نمیدید - و بوی خیر از اوضاعش نمي‌شنید) مفارقت گزیده احرام سدهٔ عالمگیري بعزم رهگرای مقصد شد - هنگامی (که موکب عالمگیري در تعاقب دارا شکوه هنوز از آب بیاه نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ سلطنت گشته ظلمت‌زدای چهرهٔ طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاوری بخت نیک فرجام بصوبه‌داری برار از تغیر حسام‌الدین خان و خطاب اختصاص خاني سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش بر جامع اوراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکري *

پسر سید لطف علي بهکري (۲) ست - که سال هشتم جلوس فردوس آشیاني بفوجداری میان دو آب چهرهٔ امتیاز برافروخته سال شانزدهم بحراست قلعهٔ کانگره تعین گردیده سال بیست و هفتم بنابر کبر سن او را از نوکري معاف داشته چهار لک دام از پرگنهٔ فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او احراز ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در رکاب پادشاهي بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف علي بهکري - و نسخهٔ [ج] لطیف بهکري *

گشته پستر بقلعه داری چناده از تغیر خواص خان کام دل
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده *

* سعادت خان *

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هردو جدا جدا
درین نسخه زینت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد
جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سرفرازي
داشته در سلک تعیناتیان صوبهٔ کابل منتظم بود - سال پنجم
جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار رایت کامراني بر افراشت - سال نهم باضافهٔ دو صد
سوار و سال دهم بافزونی سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات
مساوي گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري
هزار و پانصد سوار مرتقي گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ
بقلعه‌داری ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عنایت نقاره
باذن آرازه گردید - پستر حسب تجویز جملةالملک سعدالله خان
بفزونی پانصدي کامیابي اندوخت - و در حراست ترمذ شبی
(که سبحان قلي خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المانان را
فراهم نموده شبخون بر قلعهٔ مذکور آورد) او مهتابها افروخته
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

چپقلشهای مردانه نمود - و تا سپیدهٔ صبح هنگامهٔ زد و خورد گرم کرده آنها را از پیش رو بر داشت - و در جلدوی این تردد از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و یکم بحراست غزنین و ضبط هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند) تعین یافت - و باشارهٔ پادشاهزادهٔ مذکور چند کس را در قلعهٔ مرو مضاف صوبهٔ قندهار داشته خود با جمعے بنابر حفاظت راه در قراباغ ماند - و چون ظاهر شد (که او از عهدهٔ کار ماموره بر نمي‌تواند آمد) سال بیست و سیوم دو فوج دیگر مرة بعد اولی بکومک او راهي گشتند و در همان سال از حراست غزنین معزول شده سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار بین الاقران تفوق جست - و برکاب شاهزادهٔ مذکور نوبت دوم بیساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا نوازش پذیرفت - سال بیست و ششم چون صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد اورا در تعیناتیان شاهزاده بر نوشتند - پستر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار کام جلادت برداشت - سال بیست و نهم بفوجداری هر دو بنگش از تغیر مبارک خان نیازي رخش طرب بر جهاند

سال سي و یکم بصیانت حصار کابل از تغیر فتح الله ولد
سعید خان نامزد گردید - پس ازان (که امور سلطنت بقبضهٔ
اقتدار خلد مکان در آمد) سال دوم جلوس مطابق سنه
(۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري شیرالله پسرش بزخم
جمدهر او را کشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم
حضور او را محبوس گردانید *

* سیادت خان میر زین‌الدین علي *

برادر اسلام خان مشهدي ست - در عهد اعلی حضرت ابتدا
بمنصب در خور سرفرازي یافته سال ششم بداروغگی داغ
و تصحیحهٔ منصبداران امتیاز پذیرفت - پس ازان (که صوبهٔ بنگاله
باسلام خان مفوض شد) موصی الیه همراه برادر بآنصوبه شتافت
و خان مذکور فوجی بسرکردگی میر مذکور بجانب کوچ هاجو
و اُلکای مورنگ از توابع صوبهٔ مزبور فرستاد - و بکرات پای قتال
و جدال با سرتابان آن سر زمین بمیان آمد - و بند و بست
قرار واقع صورت گرفت - سال یازدهم از سابق و حال بمنصب
هزاري دویست سوار و خطاب سیادت خان چهرهٔ عزت برافروخت
سال سیزدهم (که اسلام خان جهت وزارت طلب حضور گردید)
نیابت صوبه داري بنگاله بوی متعلق شد - سال چهاردهم
باضافهٔ دو صد سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدی ذات
ارجمندي اندوخت - و سال نوزدهم (که اسلام خان بصوبه‌داري

چهار صوبهٔ دکن فرق افتخار برافراخت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار سربلندي يافته همراه برادر تعينات دکن گرديد - و درهمان سال بتفويض قلعه‌داري دولتاباد از تغير پرتهيراج نخل آرزويش بار آورد - و سال بيست و يکم بافزوني دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافهٔ پانصدي سه صد سوار و استقلال صيانت قلعه‌داري مذکور برفراز اعتبار برآمد سال بيست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبهٔ خلافت پرداخت - سال بيست و سيوم بخدمت بخشيگري دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري (۲) سه هزار سوار چمن آرزويش گل‌گل شگفت - سال بيست و چهارم باضافهٔ پانصد سوار و حراست قلعهٔ مستقر الخلافه از تغير باقي خان برنواخته آمد - سال بيست و نهم ازانجا تغير گرديده سال سيم بتقرر قلعه‌داري دارالخلافه عرصهٔ اعتبار پيمود - و پس ازان (که مسند سلطنت بحکمراني خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامے (که بعزيمت تعاقب دارا شکوه موکب پادشاهي نزديکي دارالخلافه رسيد) او بنظم مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري باجل طبعي ايام زندگيش بآخر رسيد (۳) فضل الله خان پسرش با برادر زاد ها صفي خان و عبدالرحيم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخلعت تعزيت آبرو يافتند

---

(۲) نسخهٔ [ا] سه هزاري هزار سوار (۳) نسخهٔ [ب] مير فضل الله ●

پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس عالمگیری بخطاب فیض الله خان سربلند گردیده بداروغگی جواهرخانه می پرداخت - پهتر بتعلقهٔ میر توزکی سر برافراخت - سال دوازدهم [که دلدار ولد الف خان محمد طاهر نبیرهٔ دولت خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقتی (که پادشاه در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود] او بچالاکی چوبی بر سرش زد - پس ازان بوجهی معاتب گشته از منصب افتاد - سال بیستم ببحالی منصب تعینات بنگاله شد - بعد چندے دران صوبه نوکرے بزخم جمدهر اورا کشت *

* سید مظفر خان بارهه و سید لشکر خان بارهه *

پسران سید خانجهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هردو سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان سید منصور توهمے بخود راه داده از درگاه پادشاهی رو گردان شد اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصے (که بران خان متوفی داشت) هر یکے ازان دو خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدی مهمات هر کدام از حضور تعین گردید - و چون سال بیستم موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دار الملک کابل رکضت نمود آن هر دو جوان حدیث‌السن را با سید علی خویش

(۲) نسخهٔ [ب] نضل الله (۳) نسخهٔ [ب] نهضت *

خانجهان مرحوم بحراست قلعهٔ دارالسلطنه معین گردانید
پس از معاودت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراست
مذکور بسان سابق بهردو تفویض یافت - و چون سال بیست
و دوم باز رایات پادشاهي بسمت کابل انتهاض نمود صیانت
بلدهٔ لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مفوض گردید *

و چون بپایهٔ رشد و تمیز برآمدند بحکم والا قطره زن یساق
گشتند - سال سیم چون فوجے از حضور بباشلیقیٔ میرجمله
بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
ناظم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوري یافت
و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغوای اعلی حضرت
پرداخته بر سر طلب عساکر کومکي آورد - بسیارے از امرا
و منصبداران بے رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان
سر کردند - مگر معدودے از سعادت منشي و بختمندي
دست اعتصام بفتراک بندگیٔ شاهي استوار نموده از رفتن
حضور تقاعد ورزیدند - مشارالیه ازان جمله بود - در همان
قرب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت
پس از عبور دریای نربده بافزایش منصب و خطاب
مظفر خان (که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود)
مفتخر و مباهي گردید - و در معارک وغا و مهالک هیجا
در هراولي سرآمد ثابت قدمان جان سپار بود - اما پس

از رزم شاه شجاع (که مشهور بجنگ کهجوه است) احوالش بنظر نیامده - و نامش نه در جریدهٔ احیا و نه در ذیل اموات مثبت است ٠

اما سید منور (که ملتزم پرستاری حضور بود) روز جنگ دارا شکوه در فوج جرانغار او (که جمیع سادات و اهل جلو همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکان خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمراهی راجه جیسنگهه (که در مهم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور مساعی جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آویخته لوای غلبه و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم در سلک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و پستر جبهه سای آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار نامور شد - و در سال بیست و یکم از تغیر مبهکرن بندیله بفوجداری راتهه (۲) مهوبه و جلال پور کهندوسه شتافت - و چندے بصوبه‌داری اکبرآباد پرداخته بسبب دزدي و تاکهٔ شهر متهم ببد عملي شده بپای عزل آمد - زمانے بحفاظت برهانپور رخصت یافت و پس ازان بخطاب لشکر خان درجهٔ ناموري پیمود - در سال سي و دوم بایالت بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان بارهه (۳)

(۲) در [بعضی نسخه] راتهه مهوبه (۳) نسخهٔ [ب] سید علي خان ٠

مامور شد - پسرش وجیه‌الدین خان بقلعه‌داری ارک آنجا سرفرازي یافت - اتفاقا ناسرداران رام راجه (که سید عبدالله خان در صوبه‌داری خویش تیزپائي بکار برده دستگیر نموده بموجب حکم والا در قلعهٔ ارک محبوس بودند) شبی هندو راو و بهرجي و چندے دیگر ناسردار از چنان محبسے (که عقل بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند) گریختند خان مزبور با پسر بکمی مناصب معاتب شد - و بعد ازان بیساق چنچي تعین گشت - هرچند بقدر نام و نشان ساز و سامان نداشت و همیشه زیربار سبندي بردے و دوش خود را گرانبار مساعدهٔ سرکار والا داشتے اما خالي از دماغ و پندار نبود - روزے [که پادشاهزاده محمد کام‌بخش با جملة‌الملک اسد خان بنواحی چنچي رسید و ذوالفقار خان نصرت جنگ (که از سابق محاصرهٔ آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد] شاهزاده بدیوان نشست - و جملة الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان دکني را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر بهمچشمی نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) رنجیده از دیوان بر آمد - و باز نرفت - تاریخ فوتش بنظر نیامد *

(۲)

* سبل سنگهه سیسودیه *

نبیرهٔ رانا امرسنگهه است - چندے بملازم پیشگی شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] سبهل سنگهه *

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزادهٔ مذکور حصول ملازمت اعلی حضرت نموده بنوکری پادشاهي امتیاز یافته بمنصب دو هزاري هزار سوار افتخار اندوخت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي و عنایت علم مباهات پذیرفته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که دفعهٔ دوم بیساق قندهار مامور شده) تعین گردید - سال بیست و ششم با شاهزاده دارا شکوه باز بمهم مسطور شتافت - از پادشاه نامه معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینده هیچ مستفاد نگردید - مگر ازروی عالمگیر نامه بدریافت مي آید که در یساق آشام با معظم خان خانخانان بود *

* سرفراز خان دکني *

(۲)

در دوده و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسب قریش است - اسلاف او از مدینهٔ منوره بدیار دکن آمده بعد تصاریف لیل و نهار بنوکري نظام شاهیه فایز گردید مشار الیه بدستیاري بخت ارجمند بخطاب سرفراز خاني پایه افزاي امارت گشته فرق ناموري برافراخت - و بعد از ملک عنبر بسرداري و سرفوجي رسیده سرلشکر ملک تلنگانه گردید - چون نصیري خان خاندوران در سال چهارم جلوس فردوس آشیاني تسخیر قلعهٔ قندهار (که بمتانت و دشوارکشائي

---

(۲) در[همگي نسخها] نبود *

از قلاع نامی آندیار (ست) وجههٔ همت ساخت چون نزدیکی قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف (۲) آراسته و آلات آتشبازي پیش رو چیده مستعد نبرد بوده از روی قهور حمله آورد - و عرصهٔ پیکار از توپ و تفنگ بالای قلعه و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرهٔ نار گشت - خاندوران و همراهانش داد مردي و مردانگي داده بسیارے از مقاهیر را بنهانخانهٔ عدم روانه گردانید - و چندے (که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود) بپامردی فرار جان بسلامت بردند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته با معدودے بلشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول خان باتفاق رندوله خان عادلخاني بآهنگ کومک قریب قلعه رسیده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهي درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب خان مخاطب برستم خان دکني سپاه سالار نظام شاهیه برهنمونی بخت بیدار اختیار بندگی درگاه والا نمود) خان مذکور نیز ناصیهٔ التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت بر افروخته بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سرافرازي یافت - و در رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

---

(۲) نسخهٔ [ج] صف آرا گشته ٭

خویش (که مالوف و مشغوف خاطرش بود) رخصت یافته دیگر پا ازان مملکت بیرون نگذاشت - پرگنهٔ لوه گانون مضاف ناندیر در جاگیر داشت - موضعے ازان بلولي (۲) نام را وطن اختیار نموده باحداث مسجدے عالي و ابنیهٔ رفیعه مزیت تمام بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سي چهل سال درین دولت ابد مدت بسر برد - هرچند مصدر کار نمایان نشد اما از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلی حضرت بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چون پادشاهزادهٔ مذکور باراده جنگ دارا شکوه رخصت فرمود او را بوالا پایهٔ منصب پنجهزاري بر نواخته با وصف مبالغهٔ خان مذکور در رفاقت و همراهي بکومکی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیري میرزا راجه جیسنگهه ناظم دکن بنهب و غارت مملکت بیجاپور سگالش نمود قلعهٔ منگل پیرا (۳) (که بر گذر دریای بهیمرا و از بیجاپور شانزده کروه جریبي واقع است) بتلاش نیتو سرلشکر سیوا منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنگهه بهدوریه را بحراست قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته پیش شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بلوري (۳) در [بعض نسخه] منگل سرا - یا منگل پره باشد *

در همان ایام روزے شرزه خان بیجاپوري با شش هزار سوار بر سر قلعهٔ منگل پیرا آمد - سرفراز خان با آنکه راجه از احتیاط و پیش بیني باو تاکید بلیغ کرده بود (که اگر فوج سنگینے از مخالف بآنطرف آواره گردد قصد مدافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه درآید) بمقتضای حمیت و بحالت مصلحت و تدبیر را کار نبسته با سپاه قلیل خود (که نه درخور مدافعهٔ اعدا بود) با آنها مقابل شد و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آویزش بسیار (که نهایت مرتبهٔ جرأت و تهور بود) بظهور رسانید - و عاقبة الامر بسربازي رتبهٔ سرفرازي یافت - پس ازین قضیه پسرانش با بقیهٔ سپاه و فیلان خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند آقسقال بود - طریقهٔ سلامت روي بسیار داشت - بهیچکس نفع و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر حسین خان و محمد پردل اولاد مانده - حسین خان (که از برادران کلانتر بود) بعد از پدر خطاب سرفراز خاني یافته در جنگ ملکهیر بهمراهی دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش شایان نموده بکار آمد - پسرانش مرادالله خان و برهان الله خان دومین در اواخر عهد عالمگیري بفوجداری نصرت آباد سکر امتیاز داشت - درسال چهل و نهم تغیر شده فوجداری مذکور ضمیمهٔ صوبهداری بیجاپور بچین قلیچ خان بهادر مقرر گشت

مشاراليه آخرها پریشانی بسیار کشید - نواب آصف جاه بعد از جنگ عالم علي خان روزے چند بداروغگی داغ و تصحیحهٔ (۲) دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار صحبت داشت - در اورنگ‌آباد باجل طبعي درگذشت - تا او بود باوصف مناقشهٔ برادري قصبهٔ بلولي (۳) بآنها بحال بود - الحال آن هم رفت *

* سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان (۴) *

برادر زاده و خویش سید خانجهان بارهه شاهجهاني ست در حین حیات عم خود بپایهٔ هزاري چهار صد سوار رسیده پس از درگذشتن او سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ششصد سوار سر امتیاز بر افراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار برای رسانیدن بیست و پنج لک روپیه نزد علامي سعد الله خان ببلخ شتافت - و پس از معاودت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و عطای علم رایت سر بلندي برافراشت سال بیست و دوم بخطاب خاني افتخار اندوخته بهمراهی سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - وقت رخصت بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره اختصاص پذیرفت - و ازان جا با رستم خان بکمک قلیج خان

(۲) در [چند نسخه] تصحیحه آمده (۳) در [بعضی جا] بلوري آمده
(۴) در [بعضی نسخه] یعني فیروز خان *

جانب بست گام جلادت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر
تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست
و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مرقوم بمهم مسطور دامن
همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره
مباهي گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق
مسطور طی مسافت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری
ایرج بهاندیر و شاهزاده‌پور مضاف مستقر الخلافه محال خالصه
(که بنابر نارسائی نجابت خان ویران شده بود - و سه کرور
و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازي یافت - پس ازانکه
امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا راجه
جیسنگهه (که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور
داشت) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان
برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت
و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعین پذیرفت
و اواخر سال دوم چون فیروز میواتي بخطاب خاني ممتاز شد
او بخطاب سید اختصاص خان ناموري اندوخت - مدتها
بتهانه‌داری گواهتي مضاف صوبهٔ بنگاله (که بر سرحد ملک
آشام واقع شده) مي پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که
آشامیان دیو نهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخي نمودند)
چون مدد هم نرسید خان مزبور داد دلاوري داده مطابق

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري مردانه جان در کار پادشاهي در باخت *

* سيد عزت خان عبدالرزاق گيلاني * (۲)

ابتدا با محمد داراشکوه توسل داشت - سال سيم جلوس فردوس آشياني حسب التماس شاهزادهٔ مذکور بخطاب عزت خان مخاطب گرديده بتکفل امور صوبهٔ ملتان مي‌پرداخت سال سي و يکم از تغير بهادر خان بحراست دارالسلطنهٔ لاهور چهرهٔ عزت بر افروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبر آباد از عالمگير پادشاه منهزم گرديده بلاهور شتافت و درانجا هم پاي او قايم نمانده بملتان رفت او نيز همپائي گزيد - و چون شاهزادهٔ مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پيش گرفت او از رفاقت تخلف ورزيده پس از وصول موکب عالمگيري بملازمت پيوست - و بمنصب سه هزاري پانصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهي رکاب پادشاهي سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغير سنجر خان بفوجداري بهکر لواي احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه‌داري تتهه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار سوار (۳) سرمايهٔ مباهات اندوخت تتمهٔ احوالش بنظر نرسيده *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بيست و سيوم (۳) نسخهٔ [ج] سه هزاري دو هزار سوار *

* سید امیر خان خوافی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبرآباد جانب شاهجهان‌آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سري از جبین حالش لایح بود) اسیر ساخته بقلعهٔ شاهجهان آباد فرستاد بنابر مزید اعتماد او بتفویض قلعه‌داری آنجا و عنایت خلعت و اسپ و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار مباهي گشت و سال اول جلوس برطبق حکم مراد بخش را بقلعهٔ گوالیار رسانیده بموکب پادشاهي پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهي درآمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار طبل باذن رنبگي نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیب راو کرن زمیندار بیکانیر (که در عهد اعلی حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد قضایای منازعت فیمابین خلد مکان و دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن (۲) فرو کش کرده بود) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بیکانیر راو مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه‌داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

(۲) نسخهٔ [ا] بوطن آمده فروکش *

مرصع با علاقهٔ مروارید و اسپ عراقي و فيل خاصه و از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار ازانجمله يكهزار سوار
دو اسپه سه اسپه رایت امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت
موکب پادشاهي از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور
رسانید - و بعد چندے رخصت تعلقهٔ مزبور یافت - سال
هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده بپایهٔ سریر دولت
رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود
سال یازدهم ازانجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجهے
از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال
سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري داعیِ
حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران
شیخ میر خوافي بخلاع تعزیت از ماتم برآمدند *

* سربلند خان خواجه رحمت الله *

همشیره زادهٔ نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات
خاندانش بمنصب درخور سرفرازي یافته پایهٔ روشناسي در پیشگاه
فردوس آشیاني داشت - سال بیست و پنجم بخدمت
میر توزکي چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و ششم همراه
پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار
لوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافهٔ صد و پنجاه

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار
و خطاب سربلند خان سكۀ ناموري زد - و سال سي و يكم
بخدمت آخته‌بيگي از تغير اسد خان و پستر بداروغگي توپخانه
باضافۀ يكصد سوار جبين رشادت نور آگين ساخت - پس ازان (كه
زمانه رنگ ديگر بكار آورد - و ابواب فتوحات برروی خلدمكان
مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگدهه نعمت ملازمت دريافته
پس از جلوس اول بفوجداري مندسور دستوري پذيرفت
سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار
و پانصد سوار سرمايۀ بلند رتبگي اندوخت - سال نهم همراه
سلطان محمد معظم (كه بنابر شهرت آمد آمد داراى ايران
سمت دارالملک كابل مرخص گرديده بود) دامن عقيدت بركمر
همت زد - سال دهم همراه شاهزادۀ مذكور (كه به بندوبست
صوبجات دكن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم
ازانجا آمده سر ارادت بر سدۀ سلطنت گذاشت - چون از
پادشاهزادۀ مذكور بعضی حركات خلاف مزاج بمسامع پادشاهي
رسيده و نواب بائي والدۀ ماجدۀ او بنابر متنبه ساختن او
بموجب حكم روانه گرديد سال سيزدهم سربلند خان براى
رسانيدن بائي مذكوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت
قوش بيگي از تغير فيض الله خان بمنزلتش افزود - سال
پانزدهم بصوبه داري اكبرآباد از تغير نامدار خان و پستر

از تغیر همت خان ببخشیگری دوم و بانضمام سررشتهٔ دفتر والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان در مهم یوسف زئي بکار ولي نعمت در آمد نامبرده با جمعیت شایسته بپشاور تعین گشت - سال هیژدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر شیخ میر خوافي در جنگ افاغنه جان نثار گردید او با فوج گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجهه مورد عتاب شده از منصب بر طرف گردید - بعد چندے بیحالي آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون آئي بیگم (۲) والده اش (که صبیهٔ میرزا شاهرخ بود) چادر ممات بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعنایت خلعت از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بانتزاع جودهه پور از دست رانهوران (که مصدر نافرماني بودند) پاي همت پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۹۰) هزار و نود هجري پس از امتداد بیماري طبل رحیل بآخرت سرا کوفت *

* سیف خان *

سیف الدین محمود معروف بفقیرالله پسر تربیت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] الي بیگم - و نسخهٔ [ج] الن بیگم - یا آی بیگم باشد *

بخشی شاهجهانی ست - همواره در حضور پادشاهی دولت
بار می اندوخت - و بدوام روشناسی خود را درخور نوازش
می ساخت - در سال سیم بداروغگی توپ خانهٔ والا و منصب
هفتصدی صد سوار امتیاز یافت - و هنگامے (که مهاراجه
جسونت با کر و فر زیاد (۲) تعین مالوه گردید) بر منصب او
باضافهٔ مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون
راجه (۳) جسونت از جسارت و نخوت آرائی سنگ راه موکب
عالمگیری گشته آمادهٔ رزم و پیکار گردید و آخرالامر جمعے
از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پسندید
بسیارے راه گریز سر کردند - گروهے برهنموئی بخت از خیل
مخالف جدا شده بتقبیل عتبهٔ عالمگیری فایز گشتند - خان مزبور
ازین جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار
و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان مباهی گشت
و در جنگ دارا شکوه تلاشهای سپاهیانه نموده بمزیت اعتبار
مورد نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جلو و آخته بیگی
امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگهه
(که سردار فوج برانغار عالمگیری بود) از خلاف منشی
رو گردان شده عنان بوادی خدیعت تافت و اسلام خان
بدخشی (که هراول برانغار بود) بجای او مقرر گشت

---

(۲) نسخهٔ ا ب ۲ بسیار (۳) نسخهٔ [ج] راجه از جسارت *

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند - اتفاقا در عین گرمیِ هنگامهٔ ستیز و آویز فیل سواریِ اسلام خان بصدمهٔ بان رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره معدودے قدم همت افشرده کوششهای مردانه نمود - و پس ازین فتح (که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت یا بجهت دیگر) ارادهٔ گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافه رسید ستردن نقش هستیِ اُو باهتمام سیف خان بیست و یکم ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم (۲) واقع شد - و روز دیگر سپهر شکوه را برطبق حکم بقلعهٔ گوالیار برده بحارسان آن قلعهٔ استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معاودت نمود و بفرمان پادشاهی بصوبه داریِ آنجا از تغیر مخلص خان (که به بنگاله تعین یافته بود) قیام ورزید - چون تند مزاجی و استغنای فطری با نازش کارکردگی و پندار سپاهگری داشت اعتنا بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضیِ پادشاهی نمی اندیشید بنابر تقصیرے (۳) از نوکری برطرف شده در قصبهٔ سرهند

---

(۲) نسخهٔ [ب] ونه (۳) در [بعضی نسخه] تقصیرات *

زاویه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگي مشمول آثار مرحمت شده بحالیِ منصب سابق چهره افروز طالع گردید چون سال ششم عرصهٔ دلکشای کشمیر از فر نزول پادشاهي فیض‌آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان منصوب شد - و از فرط کار طلبي و خدمت دوستي ایام حکومت را ببطالت و بیکاري نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید و به نیروی پردلي و دلاوري ولایت اُردو را (که از دشواریِ راه چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست روز جنگ کنان رفته بحیطهٔ تسخیر درآورد - و پس ازان ملک کاکنشت (۲) و بورشال را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه ساخت - و پستر در اشاعت آثار اسلام و اضاءت نور مسلماني در ساحت ولایت تبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آمود کفر و بطلان بود و هیچگاه حکام آنجا سر بربقهٔ اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده) تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهي بنام دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستي از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چندے از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت و انقیاد استاده خطبهٔ پادشاهي خواند - و طلا و نقرهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ب] کل‌کشت و بر سال - و نسخهٔ [ج] کل‌کشت و بر شال و در [بعض نسخه] کلست ٭

بسکهٔ عالمگیري زینت بخشید - و به بنای مسجد اشاره نمود و پیشکشے با کلید طلا (که اشارت بسپردن آن ولایت است) ارسال نمود *

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسي نشین شد از پیشگاه خلافت باضافهٔ سواران و منصب اعزاز اندوخت - و در سال نهم بحضور رسیده بنظم صوبهٔ ملتان مامور گردید و سال دهم معزول گشته ادراک دولت ملازمت نمود - و در سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تحصیل کامیابي کرد و در سال چهاردهم بنابر بے اعتدالي (که لازمهٔ مزاجش بود) از منصب برطرف شده انزوا گزید - و در سال پانزدهم باستسعاد ملازمت و بحالی منصب چهرهٔ اعزاز افروخت - او را بیاوری طالع طرفه نقش نوکري درست نشسته بود - که با حرکات (۲) خلاف مرضی عالمگیر پادشاه (که از فرط غیرت غیور پسند نبود چه امرای قدیم و جدید باندک خویشتن داري و خود بیني از رتبه افتاده از عرصهٔ روزگار بدر رفتند) اورا بعزل منصب متنبه ساخته بدان حال نمي‌گذاشتند - عجب نیست که خان مزبور اگر این اوضاع رندانه نداشتے بمنتهای مراتب امارت فایز شدے *

بالجمله بعد چندے باز مورد عنایت خسروانه گشته گوشه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بود *

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار رخش عزیمت راند - و بعد ازان بصوبه داری الهآباد مامور گردید - و درانجا در مبادی سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجری بساط هستی در نوردید - رند مشرب و یتیم وضع بود اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - ناصرعلي با آن همه آزادي و استغنا مدتها بهم صحبتی او شیفتگي داشت - چنانچه مي گوید * بیت *

* گفت و گوی طوطي از آئینه میخیزد علي *

* گر نباشد سیف خان مارا نفس درکار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رسالهٔ مسمی براگ درپن (که بیشتر ترجمهٔ مانک سوهل (۲) که نایکان سابق نوشته اند) نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل سرهند سیف آباد مکانے آباد نموده وطن خود قرار داده مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلدمکان بخطاب پدر سر امتیاز بر افراخته بفوجداری تلکوکن و قلعهداری اعظم نگر ملکانون (۳) و تهانه داری ساتگانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور ضمیمهٔ صوبه داری بیجاپور بچین قلیج خان بهادر متعین شد بخدمت نیابت صوبهٔ مزبور تعین گردید - و در آغاز سال چهل و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیج خان باضافهٔ پانصدي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بانگ سوهل (۳) نسخهٔ [ب] بلگانو *

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بعلاقهٔ استادي (که در فن تیر اندازي داشت) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید و چون آن شاهزادهٔ دیوانه‌وش از تبه هوشي و بیخردي بسعایت بدگویان خود غرض از برخی امرای فدویت کیش خصوص احسن خان میر ملنگ (که سر فوج و صاحب اختیار بود) بدمظنه گشت و بتعذیب و عقوبت هر یکی وبال و نکال اندوخت سیف خان را بعلت اخلاص مقید نمود - و بدستاویز رقعهٔ او (که در وقت آمدن حیدرآباد در جواب رستم دل خان ناظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریقهٔ سلوک با همراهان ولي نعمت استفسار رفته ملتزم (۲) استرضای خاطر احسن خان است) بحضور خود قطع ید فرمود - آن بیچاره هرچند بعجز ظاهر کرد (که مضمون این رقعه دلالت بر هوا خواهیِ حضرت دارد) فایده نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تحاشا زبان بر کشاد - کم اصلي ست که از جانب مادر داري - بهمین دست (که بے تقصیر بریدي) تعلیم تیر اندازي نموده ام آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز بر آرند - بهمان زخمها درگذشت *

---

(۲) در [بعضی نسخه] مستلزم *

* سیف الله خان میر بحر *

در زمان عالمگیري خدمت میر بحري و داروغگی نوارة داشت - و مدتها بدان کار پرداخت - و بعد از ورود موکب پادشاهي بسرزمین دکن بخطاب خاني سرفرازي یافته (۲) در سال بیست و هشتم ازان عهده معزول شده پستر بخدمت میر توزکي امتیاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم ودیعت حیات سپرد - دران هنگام (که شاه عالم بهادر از اجمیر بتعاقب محمد اکبر رخصت یافت) او از پیشگاه خلافت و جهانباني بابلاغ برخی احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزے مراعات نمود - از سرکار والا بعطای پنجهزار روپیه مواد کامیابي اندوخت - و حکم شد که مبلغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمایند - گویا تعلیمے ست ازان دستورالعمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکیف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسر کلانش میر اسدالله مرد پرگوی بے محابا خالي از نشهٔ جنوني نبود - اما ساختگیهای بزور و گربزت آمیخته بسیار داشت - بصدور تقصیرے مورد عتاب عالمگیري گردید - بمکهٔ معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدي رنگ رفته بر رو آورد

(۲) نسخهٔ [ج] خطاب خاني یافته *

و در محاصرهٔ حصار کهیلنا از کار طلبي و کام پژوهي در مرحلها
گام فراخ زده اخبار مي آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
بعطای خطاب پدر و افزوني منصب کامروائي یافته بتفویض
خدمت میر بحري کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
بمیر توزکي ممتاز گردیده - روز فتح قلعهٔ واکنکیره زخم بندوق
زیور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفي مرهم بها بر نواختند
و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسري بکار برده با ذوالفقار
خان امیرالامرا درآویخت - ازانجا (که پرکاهے را درهوای
همسري کوهے بلند شدن باطمهٔ باد تار و پود وجود خود را
پریشان ساختن است - و قطرهٔ آبے را با پهن دریا پهلو سائیدن
بموج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن) دران پالغز سرپا
خورده گرانبار خفت و خواري پا در دامن فرار (۲) پیچید - و از
شوریده سري نام وکالت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت
در حیدرآباد طبل مخالفت مي‌کوفت (۳)) برخود بسته براجه
جیسنگهه و راجه اجیت سنگهه (که از حضور گریخته سر بفساد
و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود
که اگر شاهزاده از راه گوندوانه ارادهٔ این سمت نماید پانزده هزار
سوار راجپوت تا نربده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
بهیئت مجموعي همراه رفته در دارالخلافه بر تخت مي‌نشانیم

(۲) در [اکثر نسخه] فراز (۳) نسخهٔ [ج] نهاده *

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابله مي‌نمائيم - درين باب وثيقه بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقيدت و هوا خواهي (كه چنان خدمتي سترگ بتقديم رسانيده) پا در ركاب استعجال گذاشت و از راه ديوگدهه و چاندا بحيدرآباد شتافت - في‌الواقع دولابي عظيم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خميرمايهٔ آشوب بدست مي‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موكلش در حضيض ادبار بود بجائي نرسيد - همين كه از آمدنش شاهزاده آگاهي يافت متحول بر خديعت و مكيدت نموده يقين كرد كه ساختگي خان مذكور است - جواب داد كه اينجا نهال نيكوخدمتي شما غير از ثمرهٔ سياست و تعذيب بار نمي‌آرد - و سعيها آهن سرد كوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانيد اگرچه يوميه بقدر قوتش مقرر فرمود ليكن روبرو نطلبيد *

نازم حلم و عفو آن پادشاه كريم الاخلاق را كه آيهٔ رحمت در شان اوست - و بدين وسعت مشرب و سعت بخشش هيچ يكي از ملوك ماضيه بدو نرسيد - چون خان مشار اليه بعد جنگ كام بخش بوساطت خانخانان بر سدهٔ سلطنت جبهه سا گرديد بصفح جرائم بر نواخته در بحالي منصب قديم و ساليانهٔ پنجهزار روپيه مختار كردند - او بحسب جاه پابند نوكري شده در عهد فرخ‌سير بهمراهي اميرالامرا بدكن آمده بتازگي ميربخشي آنديار بدو تفويض يافت - با آنكه با سردار طرف مصاحبت

داشت بخست (۲) و نکبت زندگي بسر مي‌برد - و پس ازان در حضور بتجویز آن نوئین فیاض بداروغگی داغ و تصحیحه رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاقان زمان هم چندے بدان امر مي‌پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبای خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن مي نمود و تعصب مي‌ورزید *

* سید عبدالله خان بارهه *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان بمهم کوکن (۳) تعین شد - سال بیست و ششم جلوس عالمگیري بمنصب هزاري شش صد سوار ملازم پادشاهي گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزادهٔ مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوري یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهرهٔ راد مردي را بگلگونهٔ زخم بیاراست - روزے (که بچنداولي اختصاص داشت - و نبرد صعب رو داد) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بندرابن نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمي ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بخیبت باشد (۳) نسخهٔ [ج] دکن *

انداخته می‌بردند برانها تاخته بعد کشش و کوشش دیوان مذکور را مخلصی داده همراه خود آورد - و چون در ایام محاصرهٔ بیجاپور شاهزادهٔ مذکور پیش پدر متهم بقادرالتخواهی گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر لازم الاتباع صدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح‌الله خان بطریق نظربند حوالهٔ خان مزبور گردید - و رفته رفته بسعی او دفع جرائم صورت گرفت - و چون درایام محاصرهٔ گلکنده روح‌الله خان حسب‌الطلب بحضور از بیجاپور رسید نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از چندے اصالة بصوبه‌داری آنجا افتخار اندوخت - سال سی و دوم پس ازان [که خبر فرار راما برادر سنبها بوسیله از قلعهٔ راهیریگدهه (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او در حدود تعلقهٔ والی مزبور بعرض رسید] بنامبرده فرمان رفت که در سراغ او دویده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت ازین جهت باوصف صدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه نقشش درست ننشست - علاوه آنکه چون در بارهٔ اُسارای مذکور حکم محکم عزنفاذ یافت (که در ارک (۲) قلعهٔ بیجاپور محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب] قلعهٔ ارک ٭

باشند) و چند کس از انها از چنان محبس گریختند نام‌برده سال مذکور از صوبهٔ بیجاپور عزل پذیرفت - سال سي و سیوم از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری ناندیر رایت اعتبار برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - پسرانش بسیار بودند - ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند - یکی قطب‌الملک عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین‌علي خان - و از بقیه سید نجم‌الدین علي خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باقي خان قلماق چیله است - که احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارالیه بیاوری طالع در زمان عالمگیري مورد نوازش خسرواني گشته بمنصب درخور و خطاب اهتمام خان درجهٔ ناموري پیمود - هنگامے (که رایات عالمگیري بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگی عمارت دارالخلافه (۲) داشت - و پس ازان بکوتوالی اردوی پادشاهي جمعیت در بار بست - و مدتها بدین کار چه در هندوستان و چه در دکن که دوام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش کرسي‌نشین گردید - و چون بلدهٔ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي رونق‌آگین گشت چندے بتاسیس حصار شهر پناه آن مصر جامع

(۲) نسخهٔ [ج] در بست *

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداروغگی نواره از تغیر سیف‌الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دولتخواهی او (۲) ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جزیر نیز بعهدهٔ او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور نظر قرب گردید - و چون کوتوالی کروری گنج ضمیمهٔ کوتوالی داشت در ایام محاصرهٔ گلکنده از افراط باران لاینقطع بطغیانی دریای مانجرا و دیگر رود خانها رسیدن رسد مفقود گردید - قحط را روز بازار بهم رسید - چه شهر حیدرآباد و چه اردو پر از مرده بود - از گرداگرد دولتخانهٔ پادشاهی روزانه انبار مردها را کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند باز شب همان هنگامه بود - دران وقت کوتوالی از خان مذکور تغیر شده بسید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیرباز رایحهٔ کار شکنی و بد خواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام شده بود و دریناولا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن حیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید و آن مظنون چون محزم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر کلانش که همراه بودند بزندان تادیب بونشاندند - و اهتمام

---

(۲) در [بعضی نسخه] جزر - و در [بعضی] خبر •

خان را باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي و خطاب سردار خان برنواخته بنگاهداري شاهزاده مامور گرديد *

گويند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پيام رساند - که اعتراف تقصير خود نموده استغفار نمايد - تا از سر گناهش درگذريم - شاهزاده جواب داد که من بجناب الهي و در خدمت پدر سراپا تقصيرم - اما بظاهر امرے که موجب استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب قيد تشدد رفت - و تا شش ماه از سرتراشي و ناخن چيني ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نايب اعلى حضرت نظر بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درين مقدمه مبالغه از حد برد - و اجازت اصلاح گرفت - و بعد مدتها (که سورت غضب کم کم مي‌گشت - و مزاج دلخوش شفقت غريزي گرديد) (۲) مرارا ادعيهٔ ماثوره حوالهٔ سردار خان ميشد - که بشاهزاده برساند - که باين ورد اشتغال داشته باشد (۳) - تا مهر آفرين دل مارا متوجه رهائي او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برهاند در ضمن اين روزے خان مذکور بعرض رسانيد که درگذاشتن اختيار حضرت است - فرمودند بلے ليکن از حضرت مالک‌الملک مارا فرمان فرماي ملکے گردانيده - هرجا که از ظالمے بر مظلومے ظلم ميرود اميدوار مي‌باشد که تظلم بما خواهد برد - و بداد

(۲) يا عزيزي باشد (۳) د [بعضي نسخه] قهره

خواهد رسید - بوین شخص بنابر بعضے عوارض دنیاوي از دست ما ظام رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرّش جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما قطع امید نکند - و بخدا ننالد - و اگر بنالد ماوا گوبز گاه کجا ست *

بالجمله سردار خان در سال سي و یکم بخدمت داروغگی فیلخانه از تغیر معتمد خان سر عزت برافراخت - و چون در سال سي و سیوم از موضع بدري بقطب آباد کلکله نزول اجلال بادشاهي شد سردار خان بفوجداری دوازده کروهي گرد لشکر ظفر پیکر مقرر گشت - در سال سي و پنجم سنه (۱۱۰۳) یکهزار و یکصد و سه هجري جهان گذران را وداع نمود - در خیر خواهی ولي‌نعمت و خدمت خلق باطن او با ظاهر موافقت داشت - خالي از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش حمید الدین خان که در بلندنامي از پدر و جد گذرانیده - چنانچه احوالش آئینه دار این مدعا ست - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بترکي بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت بخارا خطاب جماعه ایست که بسیادت و شرافت ممتاز و بنشستن حضور والیٔ آنجا اختصاص دارند - نام برده اوستاد زادهٔ خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

روشناسیِ خلدمکان و منصب درخور کامیاب گشته - سال
بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چهرهٔ (۲)
امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطهٔ گذرانیدن
عرائض او بوده قرب حاضرباشي حاصل نمود - و چون بهادر
مذکور بارے قلعهٔ راهیري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال
و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی
رسانیدن این مژده بعنایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان
سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله
خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجهٔ خصوصیت
پیمود - از راه عنایت دوات سنگ یشم باو مرحمت شد
پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی
دیوان خاص مي‌پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه
(۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجري بمرض وبا (که در
لشکر پادشاهي جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی
خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل
و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هفتصد سوار
رایت بلند پایگي افراشته مکرر بسرکردگی فوج به تنبیه غنیم
شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائي

(۲) نسخهٔ [ج] هشتم ٭

هردو چشم او عاطل گردید - ازین جهت از دولت حضور پادشاهي محرومي اندوخت - و در صوبه داري امير الامرا حسين علي خان بقلعه‌داري احمدنگر مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد گوشهٔ انزوا گزید *

چون نظامت دکن به نظام الملک آصف جاه متعلق شد از بس که بیش از بیش قدردان او بود استقلال خدمت مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میر خان بخطاب ارثي و قلعه داري مذکور پیرایهٔ اعتبار پوشید - چندے بخشیگري سواران ساير سرکار نوئين مذکور سرانجام مي‌کرد پس ازو پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته به نیابت یزنهٔ خود سید لشکر خان بناظم برار مقرر شد - و چندے قلعه‌داري بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یکهزار و یکصد و هشتاد و چهارم هجري از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئي مائل است برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعے کثیر بودند هیچ یک ترقي نکرده *

* سیدي یاقوت خان حبشي *

در عهد فردوس آشیاني چون کوکن نظام شاهي مسخر اولیای دولت گردید در عوض محالات نوتسخیر تعلقهٔ والي

بیجاپور باو مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعهٔ (۲) دنداراجپوري را (که نصف در خشکي و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار داده بود - در عهد خلد مکان پس ازان [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را ضعیف دیده دست تمرد دراز گردانیده ابتدا قلعهٔ راجگذهه را ماوای خود ساخته بستر قلعهٔ راهیري گذهه را (که بفاصلهٔ بیست کروه از دندا راجپوري ست) استحکام داده درانجا سکونت گرفت و بعضي تنک و دو قلاع دیگر را که دران نواح بود بدست آورد] فتح خان مرعوب او گشته دندا راجپوري را گذاشت - و پناه بقلعهٔ جزیره (که اندرون آب بفاصلهٔ کروهي ست) برده در فکر آن شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدي (۳) سنبل و سیدي یاقوت و سیدي خیرو (که هر سه غلام افغان مذکور بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در پای او کردند - و حقیقت حال بوالي بیجاپور و خانجهان بهادر صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدي دو صد سوار برای اولین و سه صدي صد سوار بجهت دومین و دو صدي صد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

---

(۲) در [بعض نسخه] دنداراجوري (۳) نسخهٔ [ب ج] سنبهل •

بر دفع سيوا بستند - سيدي سنبل بپايهٔ نهصدي رسيده در گذشت - و سيدي ياقوت که قايم مقام او بود در فراهم آوردن کشتيها تردد بکار برده همت بر کشايش دندا راجپوري گماشت و شب ايام هولي (که هنوز تاراج زدهٔ خواب غفلت بودند) از يک طرف نام برده و از جانب ديگر سيدي خيريت رسيده بمدد کمند از ديوار بقلعه در آمدند - درين اثنا باروت خانهٔ قلعه برسيدن آتش با سردار حصار پريد - و چون دران ايام فوج سيوا براى تاخت اماکن دور دست رفته بود و طاقت کمک نداشت قلاع قريب المسافت را نيز مستخلص گردانيد - و پس از رسيدن عرضداشت او متضمن اين ماجرا بسلطان محمد معظم صوبه‌دار دکن نامبرده و سيدي خيريت باضافهٔ منصب و خطاب خاني سربلندي اندوختند - و چون سال سي و نهم سيدي خيريت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشيده اداى طلب سپاه متوفى بر ذمه اش مقرر گرديد - سال چهل و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و يکصد و چهارده هجري وديعت حيات سپرد - و سيدي عنبر نامي را (که قايم مقام خود ساخته بود) بنا برين (که اين قوم دران نواح بعملداري نامے برآورده در اجراى راه جهازهاى بيت الله بودن اينها اقرب بصواب بود) ببحالى تعلقهٔ مذکور و عطاى خطاب سيدي ياقوت خان چهرهٔ عزت بر افروختند - در حالت تحرير هم

بقيهٔ اين قوم در دندا راجپوري تصرف دارند - و با مرهته بکچ دار و مريز بسر مي‌برند *

بالجمله خان‌مذکور با جوهر شجاعت آباداني‌کاري و رعيت پروري آميخته و در امور تدبير راي درست داشت - از صبح تا يکپاس شب گذشته مسلح بديوانخانه مي نشست - پس ازان درون محل‌سرا رفته يکپاس ديگر بهمان وتيره مي گذرانيد - پستر کمر وا کرده بضروريات مي پرداخت - اواخر ايام سلطنت پادشاه اورا طلب حضور نمود - چون سابق سيدي خيريت خان بدربار پادشاهي شتافته خود را پيش شکل و شان مردم آنجا هيچ نيافته کار او از خجالت بتمارض کشيد و بسعي سيدي ياقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده انديشه مند گشته آخر بقبول پيشکش و مهم سازي خود را ازين تکليف وا رهانيد *

* سرفراز خان سيد لطيف *

ابتدا سلسلهٔ نوکري بيجاپوريان داشت - سال بيستم جلوس خلد مکان باستصواب دلير خان داوزي آمده پابند نوکري پادشاهي شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان ترقي نمود - سال بيست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بيجاپور تعين گشت - و پس از وقوع فتح بعطاي فيل بر اوج عزت بر آمد - پستر در رکاب محمد کام بخش [که جانب سکر

و از انجا بکومک ذوالفقار خان (که قلعهٔ چنجي را محاصره داشت) نامزد شده بود] دستوري یافته پس ازان بقلعه‌داري و فوجداري نصرت آباد سکر مامور گردید - (۲) سال چهلم ازانجا معزول شده سال چهل و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشي (۳) راما بهونسله ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید پستر بنابر تقصیرے از منصب برطرف شده سال چهل و هفتم حسب التماس محمد کام بخش ببحالي منصب ششهزاري پنجهزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس ازانکه در تعاقب (۴) بیدنایک حسن مجرا ازو بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري ششهزار سوار رایت بلند رتبگي افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعے تاخته بزخم تفنگ رخت هستي بر بست - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام‌الملک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوره واقعهٔ بیرون بلدهٔ مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زادهٔ پسرش جاگیر قلیلے از ارث یافته بود - درحالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

* سید حسین خان بارهه *

از والا شاهیان بهادر شاهي ست - چون بست و کشاد امور

---

(۲) نسخهٔ [ج] نصرت‌آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا
(۴) نسخهٔ [ج] مرما نایک - یا پدم نایک باشد *

سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگهه سوائي و بجیسنگهه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهي بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطرداشت هریک مجبول بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهي ضبط نموده خان مزبور را بفوجداری آنجا تعین ساخت - درین ضمن خلد منزل بعزیمت مقابلهٔ محمد کام بخش لوای توجه جانب دکن برافراشت - و راجه جیسنگهه و مهاراجه اجیت سنگهه بے اجازت خسرواني از لشکر ظفراثر برخاسته راه وطن پیش گرفتند - و پس از وصول باوطان باجتماع جمعیت پرداخته اکثر تهانه داران پادشاهي را برداشتند - بمشاهدهٔ این مقدمه سید حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او ابوسعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنهٔ او مهابت خان و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان درآنبیر مستعد پیکار شد (۲) - اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابلهٔ درگا داس راتهور درمیدان کاله دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بود *

(که بنگاهپانی بہر بود) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بے سرانجامي بذارنول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبهٔ سانبهر (۲) با راجه جیسنگهه باز مقابله روداد اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار بندوقچي (که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند) برآمده برق اندازي نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل همراه وی ماند و بیشترے زخمي بودند) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را (که مرحلهٔ عمرش از شازده سالگي نگذشته بود) نزد راجه آوردند - راجه برای زخم بندی او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار تالاب سانبهر باغے و عمارتے در کمال صفا و موزوني راجه احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعے دست نداده *

* سید رستم خان دکني *

پسر شرزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا ست یکے ازانها بهندوستان وارد گشته چندے در نواحی اجمیر

(۲) نسخهٔ [ب] سانبهي - و نسخهٔ [ج] سانبهور *

جا گرفت - و بصحبت سکنهٔ آنجا بمذهب مهدویان برآمد
سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده
بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برتبهٔ سرداري فائز شده
سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهي (که
بسرداری میرزا راجه جیسنگهه جهت تادیب عادل خان و تخریب
ملک او تعین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل رسید
نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب
گشته نامے به بلند رتبگي برآورد - و چون استقلال و ضبط
و ربط در کارهای بیجاپوریان نمانده بود مدتها بکامراني بسر برد
و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
دولت بار اندوخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت
گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقهٔ
مروارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب
شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهرهٔ امتیاز
بر افروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار درجهٔ ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات
شده بتسخیر قلعهٔ ابراهیم گدهه مضاف حیدرآباد (که دریذولا
بآهنگدهه معروف است) دستوري پذیرفت - بستر بحضور رسیده
روز یورش بر گلکنده چهرهٔ قدریت را بگلگونهٔ زخم بیاراست
پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

گشت - سال سي و سيوم فساد پژوهان آن ضلع برو ريختند آويزش تا ديرے ماند - آخر مغلوب گرديده با عيال و اطفال باسيري رفت - و مبلغ كلي داده مخلصي يافت - پس ازان همراه فيروز جنگ تعين گشته به نيابت او صوبه‌داري برار سرانجام مي‌كرد - سال چهل و ششم مرهتها برو هجوم نموده بگير آنها درآمد - سال چهل و هشتم رهائي پذيرفته نزد خان فيروز جنگ رسيده هزاري هزار سوار از منصب او كم شده سال چهل و نهم ببحالي كمي آب رفته بجو آورد - اوائل عهد خلد منزل بخبرداري دكن مامور شد - پس از چندے ديده از تماشاي نيستي سرا فروبست - بالاپور و محالات ديگر از برار در تيول داشت - پسرانش سيد غالب خان كه پيش از پدر بنوكري پادشاهي امتياز يافته - در جنگ آصف جاه همراه عالم علي خان مطابق سنه (۱۱۳۲) هزار و يكصد و سي و دو هجري بقتل رسيد - و سيد فتاح خان و سيد الياس خان و سيد عثمان خان - اعقاب هريكے باقي ست - و بجاگيرداري محال ارث از صوبهٔ برار سرفرازند *

* سعدالله خان *

(۲) عرف هدايت الله خان خلف دوم و ارشد اولاد عنايت‌الله خان مشهور است - پسرے (كه بحضور پدر در همه چيز ازوي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] خلف و ارشد *

گذرانیده باشد) او بود - از بدو شعور امارات افزایش دولت و آثار ترقی شوکت از ناصیهٔ روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال چهل و یکم عالمگیري از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه زیب النسا بیگم سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بذریعهٔ التفات آن عفیفهٔ گرامي نژاد بخطاب خاني سرفرازي یافته صبیهٔ محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانساماني بپدرش تفویض یافت دیوانی خالصه و تن (که والد او از عهد خلد مکان بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عنایت الله خان بصاحب صوبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانساماني نیز بآن کاردان کارشناس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط رفتن (۲) برروز نامچهٔ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید در تعین دیوان اعلی بسبب (۳) ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا اهمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشار الیه مهمات ملکي و مالي باآگهي (۴) و دیده وری پادشاهزاده عظیم الشان بهادر دومین پور سلطنت سربراه نماید - بعطای دوات مرصع و مرحمت پالکی جهالر دار تحصیل اعزاز نمود *

---

(۲) در [چند نسخه] برفتن (۳) در [بعضی نسخه] نسبت ایستادگي
(۴) نسخهٔ [ا ب] باآگهي ورزید پادشاهزاده *

چون از همت رسا و عطای عام و حلم وافی و رحم شامل (که فطری پادشاه وقت بود) حرف لا و کلمهٔ منع بر زبان خلافت بیان نمی‌گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابها از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمنصب والای هفت هزاری و خطاب عمدهٔ سعدالله خانی اختصاص بخشیدند و پایهٔ عزتش را از حضیض خاک باوج افلاک (۲) رسانیدند - و داروغگی ڈاک و سوانح (که یکی از خدمات عمدهٔ حضور است) نیز نامزد او بود - عالم بکام او گردید - نصف سلطنت بل تمام آن بقبضهٔ اختیار او در آمد - و چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسید بدستاویز سابقهٔ اخلاص و پیشین دوستی خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر (۳) وقائع احوال او ساخت - و بمیامن دستگیری آن امیر وفا تخدیر سهام بداندیشی ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد - با آنکه وزیر اعظم هندوستان شده آوازهٔ صولت و شوکتش از فلک هشتم هم گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم (که پیش‌دستی وزارت است) تغیری راه نیافت - و بدستور سابق در همه کارها دست در کار داشت - قضا را دغلباز فلک بازی‌گویان میر و وزیررا از بازی‌خانهٔ حکمرانی دزد آسا بمحکمهٔ سیاست کشید و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعزازش را (۳) نسخهٔ [ب ج] سپر وقایهٔ •

بسیارے از مقامران بساط روزگار مہرۂ جان در باختہ شہمات کشت ممات گشتند - خان مذکور را ہم بعد از ورود موکب فرخ سیري بدارالخلافۂ شاہجہان آباد در کچہری خانساماني مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعۂ نواب زیب النسا بیگم (که دران وقت بپادشاہ بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص شد - اہل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتسبان او شادي و خرمي اندوختند - ناگاہ آن شب (که بزعم او آبستن ہزار امید بود) جان‌گزا حادثۂ دیگر زاد - چند مغولے (که بتسمه کشي شہرت یافته بودند) رسیدہ بابلاغ حکم قتل ہوش از سرش ربودند - و آن بیگناہ را با ہدایت کیش خان جدید الاسلام و سیدي قاسم کوتوال دہلي برسم اختناق از ہم گذرانیدند *

وجہ (که موجب قتل او تواند شد) بثبوت نه پیوست جوقے برانند که چون حکم رہائي او شرف نفاذ یافت سادات اشارہ کردند که او را از پا در آرند - و برخے گویند که ارباب عناد (که در استیصال او سعي داشتند) از جانب بیگم صاحب رقعۂ مجعول (که در افنا و اعدام او یاور افتد) از نظر پادشاہي گذرانیدہ بسیاست اقدام نمودند - و مقوي این روایت است که بیگم صاحب ہنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوۂ بیجا کشتن او (که ابا عنجد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاہ ذکر

رقعه بر زبان گذرانيد - بيگم انكار محض كرد - پادشاه متذبذب گشته قرين افسوس گرديد - در ديانت و كارداني مثل پدر بزرگوار خويش شهرهٔ آفاق بود - و سخت گيريها كمتر داشت *

* سيد نجم الدين علي خان بارهه *

پور عبد الله خان سيد ميان است - بجلادت و مردانگي (كه شيوهٔ سنيهٔ خاندان او بود) اتصاف داشت - چون برادرانش قطب الملك و اميرالامرا بهمراهي محمد فرخ سير پادشاه مصدر ترددات شده باعلي مراتب موتقي گرديدند او نيز باضافهٔ منصب چهرهٔ عزت بر افروخت - پس ازان (كه زمانهٔ نيرنگ كار خاقان مذكور را بورطهٔ ناكامي انداخت و قطب الملك بركاب سلطان رفيع الدوله بعزيمت تنبيه راجه جيسنگهه از دار الخلافه بر آمد) صوبه داري آنجا بخان مذكور باز گرديد سال دوم جلوس فردوس آرامگاه [كه اميرالامرا بقتل رسيد و قطب الملك (كه بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا نرسيده بود كه از خبر كشته شدن برادر متردد خاطر گشت) كسان خود را براي آوردن نوره بدارالخلافه فرستاد] بخان مذكور براي نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذكور باستماع اين خبر جامهٔ بے طاقتي را بربالاي صبر دريده ابتدا جمعي از سوار و پياده همراه كوتوال داده بمحاصرهٔ حويلي اعتماد الدوله محمد امين خان تعين كرد - آخر بنوشتهٔ قطب الملك دست

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی ملای عام داده بود که یابوی خرد و اسپ کهنه لنگ گوش بگوش اسپان تازي بدرجهٔ قبول پیوست *

روز جنگ (که سر منقلی هراولي بدو تعلق داشت) بے باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد - در گرمیِ بازار آویز و ستیز زخمهای کاري برداشت و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزندانخانهٔ انتقام نظربند شد - صبیهٔ نه ده سالهٔ اورا (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانهٔ مغنیهٔ میراثي پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محالات پادشاهي خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بعجز و الحاح قطب الملک (که گاهے بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیهٔ مذکور بخانهٔ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سربلند خان از محبس رهائي یافته (۲) بحراست اجمیر سربلندي یافت چون سربلند خان صوبه‌دار گجرات باحمدآباد رسیده بنابر هنگامهٔ مرهته (که تا فضای بلده مي‌تاخت) سد ابواب شهر نموده محصورانه مي‌گذرانید خان مزبور حسب‌الحکم خسرواني بکمک او شتافته با غنیم لئیم طریق مبارزت پیمود - و سرچنگ

(۲) نسخهٔ [ج] خان رهائي یافته *

قرار واقعي داد - پستر بتعلقهٔ خود معاودت نموده پس از چندے بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بند و بست امور متعلقه کوشیده باستقلال سرانجام مي‌داد - تا آنکه روز موعود بوادئ عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از بلور بدستور پردهٔ دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه ناظرین سالم مینمود *

* ستر سال بندیله *

پسر جنپت[(۲)] بندیله است - که پس از کشته شدن جهجهار سنگهه و متعلق گردیدن تعلقهٔ او بسرکار پادشاهي دران سرزمین بنیاد فساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک مي پرداخت سال یازدهم فردوس آشیاني عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او تعین شد - و آخر همان سال راجه پهار سنگهه بندیله بدین کار مامور شد - چون جنپت بندیله مدتها بنوکري برسنگهدیو و جهجهار سنگهه بسر برده بود از رسیدن راجهٔ مسطور خیال تمرد از سر بدر ساخته چندے ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگي نمود - در ایامے (که خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیري

---

(۲) در [بعضی نسخه] جیت *

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد . و در هنگامے (که معاودت پادشاهي از ملتان بعزم مقابلهٔ سلطان شجاع صورت گرفت) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سراپا بفتنه مجبول بود ازانجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزني برداشت - ازانجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابلهٔ شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود) (۲) اغماض عین نموده اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بندیله باتفاق راجهای دیگر به تنبیه از دستوري پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبي سنگهه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائے مختفي میشد - راجه سجان سنگهه (که خود در کمکیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهي یافتند که در موضع مهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بنابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروي فرستادند . پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهونسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده برویهٔ ارثي (۳) سر هنگامه پردازي برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگهه بندیله بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکوي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اغماض نموده (۳) نسخهٔ [ج] و چهارم •

پادشاهي رو آورده سال چهل و چهارم بقلعه‌داري اعظم تارا (۲)
عرف ستارا رايت کاميابي بر افراخت - و سال چهل و هشتم
باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب
فيروز جنگ عفو تقصير او بعمل آمده بمنصب چهار هزاري
سر عزت بر افراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقهٔ خود
فرو کش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامين طلب صادر شد
نيامد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن باشکر پادشاهي
رسيده تعينات مهم گرو (که سر گروه قوم سکهان بود) گرديد
و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوجي بر سر او
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضي محالات پادشاهي پرداخت
و جمعيت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور
شتافته در گذهي محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته
بذابر شروع وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه ديگر در لوازم
محاصره کوشيد - آخر پاي مصالحه درميان آمد - گويند
کثير الاولاد بود - يکي از پسرانش کنور خان چند است - که
همراه نظام الملک آصفجاه در دکن بود - و پرگنهٔ شير پور صوبهٔ
برار در تيول داشت *

---

۲) نسخهٔ [ب] و ششم *

(۲)

* سعادت الله خان *

از قوم نوایت بود - در عهد خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان بمتصدیگری ضلع کرناٹک حیدر آباد مامور شده باستقلال بکارهای آنجا مي‌پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ آنجا سلوک نموده نامے ببزرگي بر آورد - و چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاه عزیمت آن ضلع نمود او بمقتضای دوربیني باستقبال پرداخته زرهای موجود گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدتها دران مرز وبوم به نیکنامي و داد و دهش بسر برده مطابق سنه (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري جهان گذران را گذاشت - پس ازو دوست علي خان (۲) برادر زاده اش بحکومت آنجا سرفراز شد - چون مرهته دران ضلع هنگامه برپا کرد او بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علي خان مقتول گردید حسین دوست خان عرف چندا صاحب (۳) داماد سعادت الله خان است که در قلعهٔ ترچناپلي مي بود - رگهو بهونسله بمحاصره پرداخته قلعه را مسخر و اورا دستگیر ساخت - مدتے محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصي حاصل نمود - و در ضلع بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست *

دریں‌ضمن (که فیمابین ناصر جنگ شهید و مظفرجنگ ناخوشیها

(۲) نسخهٔ [ب] علي دوست خان (۳) در [بعضی نسخه] نواب چندا صاحب

بر روی (روز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد - و پس از کشته شدن انورالدین خان فوجدار ارکات سمت چنچاور (۲) راه بري کرده پس از محاصره کارے نساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر پهلچري شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ (۳) مظفر جنگ بدرجهٔ حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایهٔ استقلال اندوخت و باندک فرصتے محمد علي خان عرف انورالدین خان فوج کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - موصی الیه دستگیر گشته پیمانهٔ ممات چشید - دو پسر داشت - یکے زین الدین خان (۴) که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص مي کرد - ازو ست * بیت *

* درد من شرمندهٔ فیض طبیبان نیست نیست *
* بخیهٔ زخم منست از جوهر شمشیرها *

در جنگے بمردانگي جان درباخت - دومین علي رضا خان که بقید حیات است *

* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ *

خواجه زادهٔ احراري ست - عمش خواجه زکریا دو صبیه

---

(۲) نسخهٔ [ب] چنچاور (۳) در [بعض نسخه] فوت (۴) نسخهٔ [ب ج] زین العابدین خان *

داشت - یکی با او منسوب بود - و یکی در خانهٔ اعتماد الدوله محمد
امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان
شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید - و در عهد
خلدمنزل بهفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده
(که پسران خلد منزل باشند) با ذو الفقار خان توسل جسته
در کشتن سلطان جهان شاه تردد بلیغ بظهور آورد - و در
جلدوی آن بمنصب عمده سربلندی اندوخت - و در عهد
سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب
دلیر جنگ و تقرر صوبهداری لاهور لوای افتخار بر افراشت
و برای انصرام مهم قوم گرو (که از وقت خلد منزل دران نواح
انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هنود آندیار برپا نموده بود
و دران وقت خانخانان منعم خان با سی هزار سوار جهت
تنبیه او تعین یافته در لوهگدهه اورا محاصره نمودند - و پادشاه
خود هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رفت - پس
ازان محمد امین خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما
کارے نساخت) فرمان رفت *
(۲)
کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیرے دران
ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهتریهای
پنجاب را بدام عقیدت درآورد - و معتقدین وی را سکهه نامند

(۲) در [بعض نسخه] مرقوم *

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوهٔ طغیان اختیار نموده دست تالان بر دیهات و پرگنات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب لاهور هرکرا مي یافتند دست خوش تاراج مي‌ساختند - بعضی از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند و برخے که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت تحریر هم صوبهٔ لاهور و پارهٔ از صوبهٔ ملتان در تصرف این گروه است - و افواج شاه دراني (که تا کابل در تصرف اوست) از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سررشتهٔ دلیري بحسن تدبیر از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعي متصل گدهي (که مسکن سرگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره راه رسد را مسدود ساخت - پس از مدت ممتد چون کار از نایابي غله بر آنها تنگ شد و بسیارے به بئس القرار پیوستند پیغام جان بخشي بمیان آورده سرکردهٔ آنها با پسر کم سال و دیوان خود و بقیة السیف همراهیان بملاقات نامبرده آمد - او جمعے کثیر را بجان کشته خود اورا با چند کس روانهٔ حضور گردانید - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب

سیف الدوله چهرهٔ عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه
برطبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند
و این واقعه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت
هجري رو داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
صوبه داري او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایهٔ زمینداري
بنوکري پادشاهي و سرداري رسیده بود - و دم انا ولا غیري میزد)
بتفصیلی (که در احوال موصی الیه اندراج یافته) مقتول گشت
و چون حسین خان خویشگي تعلقه دار قصور (که از لاهور
هیزده کروهي ملتان رویه واقع است) سرتابي بنیاد نهاده خیال
نخوت مي پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعی به پیکار او
شتافت - و پس از تلاقي فئتین زد و خورد بسیار رو داده
کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرامگاه
بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون
صوبه داري لاهور بنام زکریا خان پسر او (که یزنهٔ اعتماد الدوله
قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنظم صوبهٔ ملتان مامور
گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري به نیستي سرا
رو کرد - سردار جري خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم
ولایت خود بیش از بیش منظور داشت *

* سیف الدوله سید شریف خان بهادر *

شجاعت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

میر عبدالکریم بن میر سید محمد قنوجي ست - در سادات آنجا ملقب برسولدار - میرسید محمد در وطن خود بتحصیل علوم پرداخته پایهٔ حاصل نمود - در ایامے (۲) (که اعلی حضرت در قلعهٔ اکبر آباد بگوشهٔ ناکامي نشست) ازانجا (که مزاجش از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام داشت) میرمذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب هشت سال (که درانجا بسر برد) نام برده جلیس بود - گویند روزے پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد . و عاطفت بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطلبے دارم امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - عفو جرائم محمد اورنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او شقهٔ متضمن عفو بخلد مکان نوشته (۳) داد - ازین جهت خلد مکان همواره حق میر بر ذمهٔ همت خود مي‌شمرد - سید امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات عمده ترقي کردند - اولین بخطاب خاني امتیاز یافته سال سیزدهم عالمگیري بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضي محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بسید شریف خاني معزز شده سال سیوم (که در محاصرهٔ گلکنده غلای عظیم رو داد)

---

(۲) یا مایهٔ باشد (۳) نسخهٔ [ب] نوشته فرستاد ٭

بکرورگیِ گنج لشکر معلی تعین گردید - و بظهور ارزانی
نیکنامی اندوخت - پستر بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ
دکن (که از سابق تعلق باو داشت) دستوری یافت - اما
شجاعت جنگ اواخر عهد خلدمکان امانت جزیهٔ صوبهٔ برار
داشت - پس ازان رشدے حاصل کرده در عهد جهاندار شاه
(که نظم بعضے بلاد بچند کس گمنام تعلق گرفته بود) به نیابت
یکے ازانها بصوبه‌داریِ اکبرآباد سرفرازی اندوخت - و اواخر
عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرائیده رفاقت آصفجاه
گزیده بدکن آمد - و به تیول از صوبهٔ برار و بخشیگریِ سواران
عز امتیاز اندوخت - و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه
و نه هجری به نیابت نظامت صوبهٔ برار لوای بلند رتبگی
بر افراشت - و دو سه گڈهیِ مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت
و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب نشست - و پس از
انتقال آصفجاه ناصرجنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او
افزود - و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت
مطابق سنه (۱۱۶۴) یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری
سفر آخرت گزید - مرد خوش ظاهر و خلیق بود - و گفتگوی او
دلچسپ - اوقات بفرائض و سنن معمور داشت - و نغمه و رقص را
در مجلس او راه نے - بشجاعت متصف بود - اما با معاملت

(۲) نسخهٔ [ا] یافت ٭

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثي سربلند شده) چندے بقلعه داري دولت آباد مي پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري جهان را پدرود نمود - سادگي ازو مي‌تراوید - دو پسر ازو باقي‌ست - کلاني بخطاب ارثي نامور - و دومین سید محمد نام دارد - هردو باقطاع داري پرگنهٔ کوتهل صوبهٔ برار بحال ارثي ممتاز - و بنابرکم حاصلي آن به تنگي مي‌گذرانند *

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهاني ست - ترجمهٔ سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبهٔ تتهه و فوجداري سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافهٔ پانصدي سرفرازي یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالي از جوهرے نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانیدند - یکے متوسل خان که خان فیروز جنگ اورا پرورش کرده بود - ابتداي سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آصفجاه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهي اختصاص داشت و درجنگ سید دلاور علي خان مصدر ترددد شد - و در مصاف

عالم علي خان نيز طريق جان سپاري سپرده در زخم برداشت
و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
و خطاب بهادر و عطاي علم و نقاره فرق امتياز برافراخت - چندے
نيابت صوبه‌داري اورنگ آباد داشت - پس ازان بفوجداري
بگلانه نامور گرديد - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
بنظم صوبهٔ بيجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستي برگرداند
دومين حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس ازان (كه نظام الملك
آصفجاه بپايهٔ وزارت رسيده جانب دكن معاودت نمود) همراه
آمده در جنگ مبارز خان شريك نبرده شد - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطاي علم
و نقاره كوس خرمي زد - و مدتها بقلعه‌داري و فوجداري
ماهور و كرة بعد اولى بصوبه داري ناندير سرمايهٔ سرفرازي
اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطاي پالكي جهالردار
امتياز برگرفت - بنابر عارضهٔ فالج سالها خانه نشين بود
مطابق سنه (۱۱٦۷) هزار و يك صد و شصت و هفت
هجري بكشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سيومين طالب
محي الدين خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداري
جنوب صوبهٔ لاهور (كه موطن نياكانش بود) مي پرداخت - باتفاق
برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملك آصفجاه
وارد دكن گرديده پس از كشته شدن مبارزخان بفوجداري سركار

رایچور و سرکار مدکل صوبهٔ بیجاپور اعزاز پذیرفت - و ازانجا که سپاهي نقش بود در هردو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعي نمود - ازین حسن مجرا فوجداري سرکار امتیازگذهه عرف ادوني و نیابت صوبه‌داري بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعي جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت و صاحب ثروت و سامان گردید - درهمان زودي پیک اجلش بملک بقا خواند - پسرش حسن محي الدین خان که آخرها مخاطب بخطاب پدر گردید - چندے قلعه داري ماهور داشت فوت نمود - اما مظفرجنگ نام اصلي او هدایت محي‌الدین و والدهٔ او خیرالنسا بیگم صبیهٔ نظام الملک آصفجاه است از سن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامے به نیکوئي برآورد - و پس از چندے بخطاب خاني و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطاي علم و نقاره بلندآوازه گشت - در ایامے (که پدرش صوبه داري بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافهٔ هزاري و افزوني خطاب مظفر جنگ و تفویض نظامت صوبهٔ مذکور بر همگنان تفوق جست - و همواره فوج کشیها کرده زمینداران آنصوبه را (که باصطلاح آن ملک پالیگر گویند - و هریک بوفور جمعیت و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تمرد مي‌خارید) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوي آن

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاه بدار بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بناصر جنگ شهید تعلق گرفت) ازانجا (که فیما بین هردو از سابق صفائی نبود) افواج اوهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه پرداخته بجانب کرناتک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه ناصر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچري (که کمال استظهارش بآنها بود) واهمهٔ بخاطر راه داده جدائي گزیدند ناصر جنگ (که از سابق حرف استمالت او درمیان آورده بود) درین وقت طلبداشته بزاویهٔ نظر بندي بر نشاند - ازانجا (که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برسد) بهادر خان پنني (۲) با چند کس دیگر همداستان شده با کلاه پوشان نرد همزباني باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند ناصر جنگ بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمے (که درین قضیه متفق بودند) مظفر جنگ را از گهتاتوپ عماري فیل برآورده مبارکباد گفتند - و او برچهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والده و متعلقات خود را در بندر پهلچري سابق گذاشته بود تا آنجا

(۲) یا پنّني باشد *

رفته فوجی از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود
و پس از وصول بموضع رایچوتي (۲) قضیهٔ ناگهاني رو داد - یعني
مردم بهادر خان پني (که از تنگ حوصلگي پندار خودبیني
در سرش جاکرده هیچ یک را بخاطر نمي آورد) در سه چهکرا
اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام برده
در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد
و شصت و چهار هجري بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد
و افغان مذکور نیز بزخم گولی تفنگ پا بزاویهٔ عدم نهاد - سعدالله
خان بصفات جمیله و اخلاق پسندیده اتصاف داشت - سپاهي
و سپاهي دوست بود - و صاحب همت بلند - بترفیه حال رفقا
مي پرداخت - کلام الهي را در خزانهٔ حافظه فرا گرفته - علما را
دوست داشتي - و همیشه درمجلس او مذکورکتب بودے - پس ازو
پسرش محمد سعد الدین (۳) بخطاب مظفر جنگ و صوبه داري
بیجاپور سرفرازي یافته اما چیچک امان نداده زود
آنجهاني شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگ
مرعشي ست - که صبیهٔ وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود
خان مزبور بنابر این نسبت ترقي کرده ابتدا بخطاب سید

(۲) در [بعض نسخه] رایچوتي (۳) نسخهٔ [ج] سعدالدین خان *

صلابت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه لوای بلند رتبگي برافراخت - روزے (که سادات بارهه محمد فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان با پسران تا چاندني چوک رفته بزد و خورد پرداخته با یک پسر بقتل رسید - سه پسر ازو باقي ماندند - یکے خان مزبور و سیف خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد پس ازان خان مذکور با قطب الملک درساخته در جنگے (که بتورگی سلطان ابراهیم رو داد) شیوهٔ همراهي داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سي و سه هجري عقد فردوس‌آرامگاه با صبیهٔ محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روپیه نیاز گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد علاوهٔ آن صبیهٔ خان مزبور هم بحبالهٔ نکاح فردوس‌آرامگاه درآمده بصاحبهٔ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنایت خاص اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزاري و تعلقهٔ بخشیگری احدیان و پستر ببخشیگری چهارم از انتقال حمید الدین خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزاري ترقي نمود - و ازانجا (که از هر دو بیگم فردوس‌آرامگاه را اولاد نبود) میرزا احمد بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

پرورش کردند - پس ازان (که در سنه (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجري خبر آمد آمد شاه دراني غلغله افگن هندوستان شد و پادشاه بنابر عروض مرض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزادهٔ مزبور را باتالیقي سید صلابت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابلهٔ درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیگري از انتقال نظام الملک آصفجاه و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت پادشاه در مخاطبات تاتا بابا میگفت - ازانجا (که اهل دنیا را بخود غرضي ناتوان بیني و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور مي باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینهٔ او در دل گرفته همیشه سعایت او بپادشاه مي رسانید - تا آنکه در سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري سه روز (۲) در قلعهٔ پادشاهي محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسرواني درآمد - و بخشیگري و خطاب امیر الامرائي از

---

(۲) نسخهٔ [ج] در قلعه محبوس ماند ٭

تغیر او بفیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاه
مقرر گردید - و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش
هجري باز بتجویز صفدر جنگ بخشیگري بنام او قرار یافت
اما چون صفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و روانهٔ تعلقهٔ
صوبه‌داری صوبهٔ اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت
و درانجا درگذشت *

* سراج الدوله انور الدین خان بهادر ظفر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شهامت جنگ - که پدرش حاجي
انور بصیغهٔ پیشنمازي از روشناسان خلدمکان بود - وطن نیاکانش
قصبهٔ گوپامؤ (۲) صوبهٔ اوده - و نام اصلیِ شهامت جنگ شیخ
خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور
خلدمکان رفت پادشاه تغیر نام از کرده جان جهان مقرر ساخت
و بمنصب چهاریصدي و امینيِ جزیهٔ سرکار کلبرگه و ثانیا بامانت
جزیهٔ سرکار سنگمنیر سرفرازي یافت - و دران وقت خواجه
محمد امانت خان فوجداریِ سنگمنیر داشت - صحبت
مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدیِ
بندر سورت شد) نامبرده امانت جزیهٔ بندر سورت و داروغگیِ
دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشدے بهم رسانید - و در عهد
خلد منزل (۳) باضافهٔ منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

(۲) نسخهٔ [ب] گوپامور (۳) نسخهٔ [ج] یافته *

هنگامے (که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه مسلم خان بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبهٔ حیدرآباد تعین شد دیوانی صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافه رفت نامبرده همرهي گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور بفوجداری سرکار کوره (۲) جهان آباد صوبهٔ الهآباد سربلندي اندوخت و پستر ازانجا معزول شده خود را پیش آصفجاه (که بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبهٔ حیدر آباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس نوبت دوم به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت و بعد سالے چند بفوجداری کرناتک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای ناموري افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالي داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعة وارد آن ضلع شد - و او پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري در جنگ بمردي و مردانگي جان داد *

---

(۲) در [بعضی نسخه] کورا - و در [بعضی] کوه ٭

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب شهامت جنگ امتیاز یافته چندے بفوجداری کوهیر مضاف حیدر آباد مي پرداخت - و مدتے در ارکات بود - برادرش سراج الدوله لک روپیه سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز مجاز شده پیش حیدر علي خان (۲) تعلقه دار سري رنگ پتن شتافت - و فوجے ازو بر سر قلعهٔ ترچناپلي (که تعلق بسراج الدوله دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتے در قلعهٔ مزبور نظربند ماند - دو سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود بمقدمات علمي آشنائي داشت - سیومین سراج الدوله مذکور نام اصلي او محمد علي ست - بعد فوت پدر در عمل ناصرجنگ خطاب خاني یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از شهادت ناصر جنگ سلسله جنبان دوستیها با کلاه پوشان چینا پتن (که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندے [که آنها بر کلاه پوشان بندر پهلچري (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایهٔ عروج برآمد - و از سیر فکري راهے با پادشاه انگریز (که در ملک فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحف بهم رسانید

(۲) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان بهادر ٭

و با کار پردازان بقدر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقهٔ کرناتک دخیل گردید و بدین تقریب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاه نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش (که مخاطب بعمدةالامرا ست) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانی اهل کمال می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل جا می کند - ازوست * 　　　* شعر *

* همین جدا کرے تجهه سے زمانہ یا نکرے *
* کسي کے کرنے نکرنے سے کیا خدا نکرے *

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقي کرده اند - و یکی از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار نیلور و سروپالی مضاف کرناتک مزبور است - و دومین نجیب‌الله خان که درگذشته *

* حرف الشين *

* شمس الدين محمد خان اتکه *

پسر میر یار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش منش بود - مشار الیه در بیست سالگي (۲) در غزنین بخواب دید که ماه در بغل درآمده - صورت واقعه بپدر باز نمود - تعبیر کرد که دولت عظیم بتو رو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد چون مرتبهٔ ثاني جنت‌آشیاني بجنگ شیر خان سور از آگره متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعے را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود چون دهم محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت در نواح قنوج بیک فرسخي از کنار گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهي افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمے بموج‌خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس دو مرتبه بر لشکر مخالف تاخته بالحاح دولتخواهان ازان معرکه بر آمده فیل‌سواره از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

---

(۲) نسخهٔ [ج] در بیست سالگي بخواب دیده •

مي‌نمود - و چون کذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی
از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسید - و دست پادشاه را
گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید
که نام من شمس‌الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میرزا
کامرانم - جنت آشیاني بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند
چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردیده
و ملتزم رکاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبري جنت آشیاني بتلافئ خدمتی
شایستهٔ قنوج بوعدهٔ آنکه زوجهٔ اورا بخدمت دایگي مقرر
نمایند خرسند نمود - مریم مکاني حسب‌الارشاد پادشاهي وقت
تولد آن مولود مسعود را بکنار کوچ مشارالیه (که جیجي انگه
خطاب یافت) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهای
دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجي انگه بدین دولت عظمی کامیاب
گردید - و بهنگام توجه جنت آشیاني بعراق میر شمس الدین را
در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان
جانب معاودت پادشاهي شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل
شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایوني
میرزا شاهزاده را بخانهٔ خود برده میر را در جای نالائق مقید
ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند
و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

شد) اتگه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سریر
خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت اتگه خان با دیگر امرا
بجهت آوردن مریم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت
و هنگامی (که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بنام
خان مذکور (که در تیول خود بهیرهٔ خوشاب (٢) بود) حکم صادر شد
که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور
بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان
عنایت فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغی
مشخص شد اتگه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود
هم از دهلی برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان
بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جسته در
موضع گوناچور پرگنهٔ دکدار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ
سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده
اکثر صفوف اتگه خان برهم زدند - اما * بیت *

* بولی نعمت از برون آئی *
* گر سپهری که سرنگون آئی *

اتگه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منهزم ساخته بفتح
و فیروزی اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

(٢) نسخهٔ [ج] بهیرهٔ و خوشاب *

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار یافت اتگه خان اظهار رنجشے نموده از لاهور بعرش آشیاني نوشت - که هرگاه در مقابلهٔ بیرام خان جانفشانیها من کرده باشم بایستے خدمت او نیز بمن متعلق میشد - چنانچه در سال ششم بحضور رسیده تنظیم معاملـ(۲)
مالي و ملکي برای زرین خود گرفت - ماهم انگه (که خود را وکیل السلطنت باستقلال مي پنداشت) و منعم خان (که بظاهر نام وکالت داشت) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم دوازدهم رمضان سنه (٩٦٩) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانهٔ پادشاهي اتگه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم انگه (که باغرور جواني و نخوت جاه متهور بے باک و مجبول فتنه و فساد بود) رسید - همه امرا بتعظیم برخاستند - اتگه خان نیم قیامے نمود - چون او از حسد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بیگ اوزبک ملازم خود گفت که این نادولتخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینهٔ اتگه خان رسانید خان سراسیمه زخمدار بجانب حرم سرای پادشاهي دوید - که دیگرے از نوکران آن سفاک شمشیر انداخته در صحن دولتخانه کارش باتمام رسانید - در بارگاه(۳) غوغای عظیم برخاست - پادشاه

(۲ . نسخهٔ [ب] تنظیم مالي و ملکي (۳) نسخهٔ [ب ج] در بار عام *

از خواب بيدار شده استكشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمي (كه در احوالش گزارش يافته) بقصاص رسانيد *　　* شعر *

* كاش سالي دگر شهيـد شدي *
۹۷۰
* تا شدي سال فوت خان شهيد *

از سنوح اين واقعه اتگه خيل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند هرچند كشتن ادهم خان مي شنيدند بنابر قرب و رتبهٔ ماهم انگه از اراجيف و اكاذيب پنداشته در شورش مي افزودند - تا برخي ازانها آمده بچشم خود ديدند - آشوب فرو نشست - عرش آشياني در تسليه و تسكين فرزندان و برادران خان شهيد و تربيت اين طبقه و ارتقاى مدارج اين سلسله توجهات عظيم فرمود - اتگه خيل جم غفير بودند - از پنجهزاري تا صدي منصب دار ماكي در و بمست دايها تنخواه ميشد - هيچ خانواده بدين جمعيت و كثرت دران وقت نبود - ديگر كوكها هم پادشاه بسيار داشته كه اكثري بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و چهار هزاري رسيده - معلوم نيست كه اين همه هم نسبتان رضاعي در عهد هيچ پادشاهي بوده و هر كدام بدين پايهٔ بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلي خان نارنجي *

از امراى عهد جنت آشياني ست - در سفر و حضر ملتزم ركاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گرديده در عهد عرش آشياني سال اول بهمراهي خضر خواجه خان تعينات

صوبهٔ پنجاب گشت - و باستقلال بیرام خان دست بدامن از
زده روائی کار خود پیش گرفت - چون مهدي قاسم خان از ملک
گدهه بے رخصت خسرواني راه حجاز برگزید سال یازدهم اورا
با جمعے به بندوبست تعلقهٔ مذکور رخصت ارزاني شد - انجام
احوالش بملاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویماق میانکال سمرقند است - در رکاب جنت آشیاني
کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت
برآمد - و چون زمانه بفرمان‌روائی عرش آشیاني نضارت و رونقے
ازسر گرفت او در جایزهٔ جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا
باعادي دستبردهای قوي نموده) محفوف عواطف خسروي گشته
باضافهای پی درپی در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب
سه هزاري چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال دهم بهمراهی
میر معزالملک مشهدي بر سر بهادر خان شیباني تعین گشت
چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثرے خاک
بیحقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن
شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت
و پس از کوشش سخت از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد
و پسرش عبد المطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدر زد
سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیهٔ میرزایان باغیه

مامور گردید تا عرصهٔ ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عناد صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهي رخصت یافت و پس ازان بتیولداري سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت ماندو چراغ داد پرستي مي افروخت - تا همان جا ودیعت حیات بسپرد - و درون قلعه جانب جنوبي متصل دیوار حصار عمارتے مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنتهه (۲) نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده * بیت *

* توان کردن تمامي عمر را مصروف آب و گل *

* که شاید یکدمے صاحبدلے آنجا کند منزل *

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکري نامي تخلص بخط خود این رباعي دران سنگ کنده * رباعي *

* چغدے دیدم نشسته در صبح پگاه *

* بر کنگرهٔ مقبرهٔ شروان شاه *

* فریاد کنان ز روی عبرت میگفت *

* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه *

عمارت مذکور طرفه فضائے دارد - در سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش (۳) (که این گل زمین بنزول رایات جهانگیري رونق دیگر گرفت) جنت مکاني مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بعض نسخه] نیلکنهه - و در [بعضے] نیلکنٹهه (۳) نسخهٔ [ب ج] و شش هجري *

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم پادشاهي عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوهے واقع است - در کمال وسعت دورش بحکم جهانگیري ده کروه بمساحت در آمده - و در اکبر نامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتے راه یافته - در باستاني این معموره از بلاد عظیمهٔ ولایت مالوه بود - و چندے حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه و خلجیه باقي ست - منارهٔ هشت منظري از سنگ در غایت اندام و موزوني و گنبدے ست از گچ و سنگ در کمال ارتفاع مدفن سلطان هوشنگ غوري - از سقف او در تابستان آب تراوش نماید - از دیر باز ساده لوحان بدو گروند - و از کرامات سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا هوای نمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب بآب مي شود - و ترشح مي‌کند - و حظیرهٔ دیگر است که سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بجنت مکاني معلوم شد (که سلطان نصیر الدین (٢) پسر سلطان غیاث‌الدین خلجي پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت) حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نربدا بیندازند - جز

(٢) نسخهٔ [ج] ناصرالدین *

استخوان ريزهٔ چند با كف خاكستري ظاهر نشد *

* شيخ گدائي كنبو *

پسر شيخ جمالي دهلوي ست - كه مريد و خليفهٔ شيخ سماء الدين سهروردي ست - نام او جلال بود - و جلالي تخلص مي‌كرد - باشارهٔ پير جمالي تخلص نمود - ابتدا از ندماى سلطان سكندر لودي بوده - در فضل و كمال مرتبهٔ بلند داشت و در شعر و سخن درست سليقه - و چاشنيِ كلامش بسيار است مزه - ازو ست * * بيت *

* مارا ز خاک كويت پيراهني ست بر تن *
* آن هم ز آب ديده صد چاک تا بدامن *

چون شيخ از فقر و درويشي خالي نبود بقائد شوق بحجاز رفت - و پس ازان سياحت اختيار كرده در زمان سلطان حسين ميرزا وارد هرات گرديد - و بمير علي شير ملاقات نموده با مولوي (۲) عبدالرحمن جامي (قدس سره السامي) صحبتها نگاه داشت و چون بهند معاودت كرد با فردوس مكاني مصاحب گشت و از جنت آشياني تعظيم و احترام بسيار يافت - مكرر پادشاه كلبهٔ درويشانهٔ او را بورود خويش منور ساخته - در سنه (۹۴۲) ۹۴۲ نهصد و چهل و دو سفر گزين عالم قدس گرديد - خسرو هند بوده تاريخ يافته اند - سير العارفين از مولفات او ست - در دهلي

(۲) در [بعضي جا] مولانا آمده *

کهنه در مقبرهٔ زینی (۲) (که در جنب آن مسجدے سمت که خلف الصدق او شیخ گدائي بنا کرده) مدفون شده *

گویند قصیدهٔ در نعت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند * * بیت *

* موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *
* تو عین ذات می نگري در تبسمي *

شیخ گدائي نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات و استفادهٔ علوم رسمي نمود - نقش صوت هندي را خود مي بست و میخواند - در دیار گجرات احوالے برفاه و روزگارے مهیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم مروت و مراسم جوانمردي بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضهٔ اقتدار بیرام خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده بوسیلهٔ او ادراک ملازمت پادشاهي نموده بمنصب صدارت سربلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست نشست که خان جمیع مهمات مالي و ملکي بے استصواب او سر نمي‌کرد - و با آنکه متعهد منصب صدارت بود بر ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تسلیم معاف داشته

(۲) نسخهٔ [ا] مزيني *

در محافل و مجالس بر جميع سادات صحيح النسب ترجيح و تقديم داد - و عظمت شان شيخ بمرتبهٔ رسيد که سوارہ بعرش آشياني مصافحه مي‌نمود - اما زود از بادهٔ مرد افگن دنيا از جا رفته نخوت و تکبر (که بيخ برکن قديم دولتان است تا بنو دولتان چه رسد) پيش گرفته باحوال مساکين و ضعفا مطلقا نمي‌پرداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت از ميوات جدا گشته بملازمت عرش آشياني رسيد - ازانجا (که مظنون و متيقن وضيع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود) ارکان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمردہ در سعايت و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني از کمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - ليکن آن رتبه و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دهلي بعالم بقا شتافت *

* شيخ محمد بخاري *

از امراى دو هزاري و اکابر سادات هندوستان است - و طغائي شيخ فريد بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز بود - مدتها در خدمت عرش آشياني بسر بردہ خصوصيتي بهم رسانيد - فتو افغان خاصه خيل (که قلعهٔ چنار بتصرف داشته پناہ گاہ خود قرار دادہ بود) چون افواج بتسخير او تعين شد

مشار الیه بوساطت شیخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم
(۲)
جلوس [که در خادمان درگاه خواجه معین الدین (قدس سره)
بر سر نذور و فتوح نزاعی بهم رسید - و ادعای فرزندی که آنها
داشتند ثابت نشد] پادشاه اورا بتولیت درگاه خواجه مقرر
فرمود - سال هفدهم در کومکیان خان‌اعظم کوکه تعین صوبهٔ گجرات
گردید - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد
حسین میرزا (که با شیر خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه
بر انگیخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار الیه را (که در
دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود)
برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس ازانکه آتش نبرد
سر کشید اکثرے از مردم پادشاهي پراگنده شدند - شیخ
کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاري برداشت
و در اثنای تاختن از اسپ جدا شده برزمین آمد - و بزخم
نیزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري نقد جان
در باخت - پادشاه قدرشناس وجه دیون (که بر ذمهٔ آن مخلص
جان سپار بود) از خزانه بوام داران دهانید *

* شاه محمد خان قلاتي *

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات
در اصل لغت بکاف است - و در السنه و افواه بقاف شهرت گرفته

(۲) در [بعضی نسخه] حضرت خواجه *

مشار اليه از ملازمان بيرام خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او
بود - هنگامے (که جنت آشياني بتسخير هندوستان نهضت
فرمود) بيرام خان (که قندهار بجاگيرش مقرر بوده) باهتمام
شاه محمد تفويض نمود - و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال
سرانجام ميداد - و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان
(که برياست زمين داور مي‌پرداخت) از بد نهادي خيال گرفتن
قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فريب جمعے را با خود
متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را
بياسا رسانيد - بهادر خان (که در حيله اندوزي کارے نساخت)
بزمين داور شتافته لشکرے فراهم آورد - و آمادهٔ جنگ و جدال
گرديد - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد
بفرمان‌رواى ايران شاه طهماسپ صفوي ملتجي شد - و نوشت
که جنت آشياني بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح
هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه
جمعے را فرستند - که هم تدارک طغيان اين کافر نعمت شود
و هم قندهار بايشان سپرده آيد - شاه سه هزار سوار ترکمان
از جاگير داران سيستان و فراه (٢) و گرم سير بسرداري علي يار بيگ
افشار فرستاد - بهادر خان ازين لشکر خبرے نداشت - ناگهاني
بر سر او ريختند - و جنگ سخت در پيوست - آخر بهادر خان

(٢) در [بعضي نسخه] فره •

کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود بسر برد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار درمیان آورد و خالي بر گردانید *

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتي بر پیمان خود نه ایستاد برادر زادهٔ خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک اُغلي استجلو لله و ولي خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام نمود - چون محاصرهٔ قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علي سلطان حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعے که باشد قلعه را در تصرف آرند - علي سلطان (که لاف این کار زده بود) کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرده به تیر و بندوق مسافر ملک بقا گشته تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای بودن - در گرد قلعه نشسته روزگار مي‌گذرانید - چون این کیفیت از نوشتهٔ شاه محمد بعرش‌آشیاني رسید در جواب بقلم آمد که جنت آشیاني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه‌را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانهٔ هندوستان گردد *

اگرچه روایت صاحب عالم آرا با این حکایت فی الجمله تباینی دارد (چه او مرقوم خامهٔ اخبار طراز خود ساخته - که بدرخواست شاه محمد قلاتی اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین میرزا را با ولی خلیفه شاملو بمعاونت تعین کرد - چون شاه وردی پسر خلیفه شاملو با فوجی غافل برسر بهادر خان ریخته اورا رهگرای بادیهٔ هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حیله پیش آمده بقلعه‌داری پرداخت - امرای قزلباش زمین داور را متصرف شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (٩٦٥) نهصد و شصت و پنج علی سلطان ثانی اُغلی ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار نامزد نمود - و ایالت آنجا را بسلطان حسین میرزا تفویض فرمود - شاه محمد قلاتی تا شش ماه باوازم محاربه اشتغال داشت - چون مددی از هیچ طرف باو نرسید دست در دامن استیمان زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانهٔ دیار هند گردید) یحتمل که از مورخین ایران و هندوستان هر کدام جانب خود نگاهداشته جرحی جنبانیده باشند - و اگر تطبیق دهند بین الروایتین هم صورتی می‌گیرد کمالایخفی *

بالجمله شاه محمد قلاتی در آخر سال سیوم بملازمت عرش آشیانی استسعاد یافته مشمول عواطف پادشاهی گشته بتدریج بمنصب دو هزاری و خطاب خانی اختصاص گرفت سال دوازدهم بپاسبانی قلعهٔ کوتهه و حکومت آنحدود سربلندی

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را
با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد)
مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمي شده خود را بکنار
کشید - و باحمدآباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است
که ابتدا باتفاق ادهم خان کوکه بیورش مالوه تعین شده - پس
ازان همراه محمد قلي خان برلاس بر سر اسکندر خان ارزبک
(که در اوده رایت بغي مي‌افراشت) مامور گردیده در محاصرهٔ
قلعهٔ چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم روزے
پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمي ساخت - شیر
خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو جسته
تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت
لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود
متوجه سازد - عادل خان (که دران هنگام معاتب بود) گمان
اجازت عام برده با تیر و کمان سبقت نمود - تیرے که انداخت
اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست
چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای
سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست
عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن
شیر رسانید - شیر دست راست اورا بدهان گرفت - درین اثنا
مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان

زخمے بعادل هم رسید - چهار ماه بر بستر رنجوري افتاده جان بجان آفرین سپرد *

گویند او از شیوهٔ بےحفاظي با زن دیوان پدر خود تعلق خاطر داشت - زن بعفت‌منشي تن در نمیداد - پدرش درین باب اورا منع میکرد - و نصیحت مي نمود - او روزے از موعظت پدر بهم برآمده شمشیرے حواله نمود - سبحان‌الله زهے سنگین‌دلي و غریب بے مروتي - شاخ را با اصل ستیزه کردن تیشه بر پای خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را بچاه مذلت افگندن *

* بیت *

* از مکافات عمـــل غافل مشو *

* گندم از گندم بروید جو ز جو *

پسر دوم او قیام خان است - در عهد جهانگیري بخطاب خاني معزز گردیده مدتها بخدمت قراولي قیام داشت *

مخفي نماند که از قدیم الایام قلعهٔ قندهار متنازع فیه سلسلهٔ علیهٔ صفویه و خاندان عظمت بنیان تیموریه است - گاهے این ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاهے بارلیای این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونیه انتزاع نموده در انتساب آن بسلسلهٔ چغتائي شکے نیست - و بنابران (که در سوالف ایام بسلاطین خراسان تعلق داشته و جنت آشیاني بشاه ایران وعدهٔ پیشکش آن کرده) اگر سلاطین صفویه دعوي

میگردند بجا بود - اما چون خرد پژوهان باستانی کابل و قندهار را در دروازهٔ هندوستان بر شمرده اند (که از یکی بتوران و از دیگرے بایران روند) و از نگاهبانیِ این هردو فراخنای هندوستان از بیگانه ایمنی پذیرد پس دروازه باختیار صاحب خانه اولی و انسب است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان* بایستے - و این همه مسلم در صورتے که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بےخبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هردو را یکی کرده بدهلي درآمد و رسید کار بجائیکه رسید *

اگرچه تقلب و تحول حکومت قلعهٔ قندهار درین اوراق بهرجا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضایا برسم اجمال اینجا رقمزدهٔ کلک بیان مي‌گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعهٔ میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیبانی خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بملازمت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس‌مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار از ارغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - ز چون شیبانی خان ازین سانحه آگهي یافت

بر سر قندهار آمد - ناصر میرزا روزے چند حصاري شده آن مملکت را بدو وا گذاشت - و او باز زمام ایالت آن اُلکه را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس ازو خراسان بحیطهٔ تصرف شاه اسمعیل صفوي درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله‌جنبان اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه بازگشتے مي کرد که دیگر بارہ فردوس‌مکاني آمده قندهار را گرد گرفت شجاع بیگ بدور میش (۲) خان شاملو بیگلر بیگی هرات استغاثه نمود - او در خدمت بابري التماس کرد - که شجاع بیگ اظهار بندگی شاهي مي نماید - صداقت فیمابین مقتضی عدم تعرض حال اوست - فردوس مکاني بکابل لوای معاودت بر افراخت - شجاع بیگ ملا باقي نام معتمدے در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت بتصرف فردوس مکاني داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران پسر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان روائي شاه طهماسپ سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سام میرزا برادر شاه با اغریواز (۳) خان شاملو (که بیگلربیگي خراسان و لالهٔ میرزا بود) بے استرضا و استیذان شاهي بر سر قندهار آمد خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکاني بود - و از

(۲) نسخهٔ [ب] بدور منش - یا بدور بیهش باشد (۳) نسخهٔ [ج] اغرنواز خان •

جانب، میرزا کامران حکومت قندهار داشت) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربهٔ عظیم در پیوست اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معاودت نمود - شاه در سنه (۹۴۳) نهصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنهٔ عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمدهٔ قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه‌داري ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسي و در ملت حفظ حقوق صاحبي و نوکري روا نه - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچهه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را

(۲)

مي‌رسانيدم - و باز سرانجام يورش قندهار نموده روانه شد
و چون قلعه را محاصره كرد بوداغ خان ديد كه از جانب شاه (كه
بطرف آذربايجان با سلطان روم مقابله دارد) كومك متعذر است
ناچار امان طلبيده بعراق رفت - ميرزا قندهار را از سرنو
استحكام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلت
استيلاي افغانان محل سكونت چغتائيه نماند ميرزا كامران بكابل
شتافت - و ميرزا هندال از جنت‌آشياني جدا شده قندهار را
متصرف گشت - ميرزا كامران باز لشكرے فراهم آورده تا ششماه
گرد قلعه نشست - ميرزا هندال از بے‌آذوقي به تنگ آمده بعهد
و پيمان قلعه را سپرد - و ميرزا كامران قندهار را بميرزا عسكري
برادر دوم خود داده بكابل شتافت - چون جنت آشياني
در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و يک بايران رفته از شاه كمک
درخواست وعده نمود كه هرگاه قندهار بتصرف درآيد بملازمان
شاهي بسپارم - چنانچه در اول حال (كه قندهار مفتوح گرديد)
به بوداغ خان قاچار (كه سردار لشكر قزلباش واللهٔ سلطان مراد
ميرزا كومكي جنت آشياني بود) حواله فرمود - ليكن هنوز
مهمات پادشاهي سرانجام نيافته بجهت زه و زاد امراي چغتائيه
مامني نبود - باز قندهار را از قزلباشيه گرفته به بيرام خان
(كه دولتخواه طرفين بود) سپردند - چون سالها بنابر منازعت

---

(۲) نسخهٔ [ج] يورش نموده روانهٔ قندهار شد *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیاني فارغ بال و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت نشد که ایفای وعده با شاه ایران درمیان آید تا آنکه در زمان عرش آشیاني بتقریبي که گذشت شاه محمد خان قلاتي محرک این سلسله شده قلعه بحکم شاهي بتصرف سلطان حسین میرزا درآمد - و زیاده برسي و هفت سال در تصرف او و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري سال چهلم اکبري قلعه را تسلیم ملازمان پادشاهي نموده نوکري هندوستان اختیار کرد - تا در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک سال هفدهم جهانگیري شاه عباس ماضي در محاصرهٔ چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندي (که در امور قلعه‌داري نهایت بیجگري بکار برد) انتزاع نمود - و باز درسال یازدهم فردوس‌آشیاني سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري علیمردان خان زیک از غضب و سفاکي شاه صفي صفوي و ناپروائي مردم ایران اندیشه مند گشته باعلی حضرت ملتجي شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثاني در سال بیست و دوم شاهجهاني با فوج جرار آمده محاصره نمود - و تا دو ماه محاربه درمیان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر توني دران جنگ گفته *

* بیت *

* ز بالا و پائین دژ می نمـود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو دود *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهی ایران ضعیف‌تر گردید میراویس ابدالي (که در ملازمان شاه تعینات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدمت خان منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و دریذولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقتدار آن ولایت رونقی دیگر یافته و درحوالی قلعه معمورهٔ طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی ست وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان (٢) سه صد کروه - و عرض از سند تا فره دویست و شصت - شرقي سند - و غربي فره - شمالی غربي غور و غرجستان و شمالی شرقي کابل و غزنین - جنوبي سیوي - قلعهٔ قندهار بدشوار کشائي شهرهٔ عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار محال است بجمع هفت کرور دام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

---

(٢) نسخهٔ [ب] تا غرجستان *

* شیخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوري ست - قدس سره
که اصلش از دهلي ست - پدر او شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ
فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده
و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید
پس از انکه بهندوستان معاودت کرد در موضع سیکري دوازده
کروهي آگره (که از مضافات بیانه بود - و چون دران گل زمین
فردوس مکاني بر رانا سانکا فتح یافت بشکري موسوم فرمود
بشین معجمه) بالای کوهی (که بآن موضع متصل است) مسجد
و خانقاهي ساخته بریاضات[2] اشتغال مي‌نمود - از غرائب اتفاقات
عرش آشیاني را (که در چهارده سالگي بر سریر فرمانروائی
هندوستان جلوس نمود) تا چهارده سال دیگر (که سنین عمرش
به بیست و هشت رسیده) فرزندے که میشد زنده نمي‌ماند
چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته
از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر
عالي قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدهٔ
جنت مکاني ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را
بشگون فرا مي‌گیرند آن عفیفه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند

روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضت *

و هفت هجري جنت مکاني متولد گشت - و بهمنامی شیخ
بشاهزاده سلطان محمد سلیم مسمی گردید * ع *
۹۷۷
* در شهوار لجهٔ اکبر * تاریخ است

و پس ازان (که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع
شد و نفس شیخ گیرا گردید) سیکري را مصر جامع ساخته
عالي اساسے و خانقاهے رفیع بنا با مدرسه بصرف پنج لک روپیه
۹۸۲
مرتب گشت * و لایری فی البلاد ثانیها * تاریخ یافته اند
و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگین و حدائق نظرفریب
اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی
آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را
بفتح‌آباد موسوم نمایند - بفتحپور زبانزد خلق گردید - همین نام
مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه
۹۷۹
هجري رحلت نمود * شیخ هندي * تاریخ است - بنابر اخلاص
و اعتقادے (که عرش آشیاني را بشیخ بهم رسیده بود) پسران
و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمناصب علیه و مراتب عمده
اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیهٔ شیخ برضاع و فطام
شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او
به نسبت کوکلتاشي سرمایهٔ افتخار اندوخته اکثرے بپایهٔ پنجهزاري
برآمده صاحب طبل و علم گردیدند *

بالجمله شیخ احمد در تعلقیان روزگار بما خوبهای گزیده

غازهٔ چهرهٔ او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نگردید - و از دیده
ناملائم چندان زبون غم نگشتی - از دستگیری عقیدت و بندگی
بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهرهٔ آفاق گشته در جرگهٔ
امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی
نرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم
در یورش مالوه هوا زدگی در یافت - چون بدارالخلافه آمد
از ناپرهیزی انجام کار بفالج کشید - در همین سال روزے (که
عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود) بحضور طلبیده
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستی
شتافت - سنه (٩٨٥) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوی مشهدی پسر میر قاسم است - در سنه (٩٦١)
نهصد و شصت و یک هجری در رکاب جنت آشیانی بهندوستان
آمده بمراسم پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس
ازان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایش پذیرفت)
برتبهٔ سرداری صعود نمود - و سال نهم در فوجے (که بتعاقب
عبدالله خان اوزبک تعین شده) شتافته مصدر ترددات
گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر منقلا (که بسرکردگی خان کلان
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب
ظفر کوکب بپتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

خان و میر ابو تراب (که همواره بتوسیل عرائض استدعای مهم گجرات می نمودند) کسیل فرمود - موصی الیه در اثنای راه با میر ابو تراب برخورده پیش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلی اطمینان خاطر او نموده بملازمت پادشاه آورد - پستر در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات صوبهٔ گجرات گشت - پس ازان بتقریبی کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل امرا (که در سفر ایلغار گجرات پیش پیش روانه شده بودند) بدان سمت گام جلادت برزد - و پس ازان بحکومت اوجین سربلند گشته لوای اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خانی چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمایهٔ افتخار اندوخت از امرای دو هزاری ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تردی بیگ خان است - بدولت عواطف جنت آشیانی بخطاب مقیم خانی سر برافراخته بین الامثال و الاقران امتیاز بهم رسانید - در ایام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بمیرزا عسکری پیوست و هنگام معاودت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعهٔ قندهار محصور بوده مراسم پاسبانی و تحصن بجا می‌آورد چون میرزا زینهاری گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیوفا را

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکورنش پادشاه آوردند
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخته
در گردن کرده چندے نگاهداشتند - وقت انتهاض جنت آشیانی
بتسخیر هندوستان بهمراهی منعم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقهٔ بیرام خان منعم خان طلب
حضور گردید مقیم خان نیز برفاقت او بهند آمده باضافهٔ منصب
مورد عنایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
اوزبک حاکم آنجا بود و خیالات فاسد بخود راه داده می خواست
شورشے بر انگیزد) مصدر ترددهای پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموري اندوخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیهٔ
ضیافت استدعای قدوم پادشاهي نمود - عرش آشیانی بقبول
مسئول مباهي ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیرا بود
او جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائي (۲) اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبري دار الاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیلے در بزم پادشاهي حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش آشیانی بمکافات دو تقصیر (که هم ادب حضور مرعي
نداشت - و هم مراعات تورهٔ سلطنت فروگذاشت که با سپهسالار

---

(۲) نسخهٔ [ج] مجلس آرائي ٭

دولت ناشایسته اندیشید) سرزنش زبانی (که اصالت منشان را
زخمش کاری تر از شمشیر آبدار است) فرموده نزد خانخانان
فرستاد - که بهر چه سزاوار داند از عفو و انتقام بعمل
آرد - خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز
و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست صفح جریمهٔ او
نمود - ملتمس او پذیرفته بطالب ممتاز فرمود - و در سال
بیست و دوم بمنصب سه هزاري و حکومت مالوه و سپه سالاري
آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه
(۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت لغتي امرای بد سرشت
بنگ و بهار عرصهٔ فتنه و فساد برآراستند او حسب الطلب
پادشاهي از سارنگپور یک منزل بر آمده بود - عوض بیگ
برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گیري و بد سلوکي
(که مواجب سپاه بیحسابے باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها
سرزنش نمودے) اخلاص گزیني و خیرسگالي از دست فرهشته
در کمین بد اندیشي بودند - هنگام کوچ (که بیشترے همراه
بنه و بار سردار ره نوردیده - و برخے گرمیٔ شغل کوچ داشتند)
حاجي شهاب (۲) نامي را بسرداري برداشته هنگامه آرای ستیزه
گشتند - غوغای عظیم برخاست - قویم خان پسرش جویای آگهي
شده بگزند جان فرسا نقد زندگي درباخت - شجاعت خان از

---

(۲) نسخهٔ [ب] شهاب الدین نامي را •

خیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقی از ناسپاسان
زخمی چند بدو رسانیدند - هنوز رمقی بود که نزدیکان وفا کیش
بعماري انداخته روانهٔ سارنگپور شدند - و از پخته کاري
و زمانه شناسي چنان ره سپردند که بسیارے زنده انگاشتند
و برخی بدان تصور یک گونه همراهي گزیدند - در کمتر زمانی
بحصار آن شهر پناه برده مژدهٔ رستگاري بر زبانها انداختند
و کوس شادماني بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر
گرد شورشی که بلند شده بود فرو نشست - و هر یکی از
بد سگالان کناره گرفت - شگفت آنکه اکثرے انجام کار دانسته
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگي باوري نموده بپاسباني
بنه و بار رو آوردند - و از چنین آشوب بعافیت‌گاه رسانیدند
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار
آمرزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگونا گون
بادافراه عبرت‌نامهٔ جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان
که ترجمه‌اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

* شیخ عبدالنبي صدر *

نبیرهٔ شیخ عبدالقدوس گنگوهي - که از اولاد امام ابوحنیفهٔ
کوفي و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)
نهصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبدالنبي در علوم

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالي
داشت - و با وصف افادهٔ علوم باشغال سلسلهٔ علیهٔ چشت
مواظبت مي‌نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پهر
دم نگهداشته بذکر قلبي مشغول میشد - در سال دهم جلوس
عرش آشیاني بوسیلهٔ مظفر خان دیوان اعلی بمنصب
صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرور ایام جلائل امور
سلطنت نیز بصوابدید او باز گردید - و در قرب منزلت
پادشاهي بمرتبهٔ رسید که باستماع حدیث شریف عرش‌آشیاني
بخانه اش میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب
شیخ در اجرای احکام شرعي و امر معروف و نهي منکر
فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد
حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد روزے بتقریب سالگره
بر ملبوس پادشاهي رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ
بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامهٔ
عرش آشیاني رسیده پاره شد - حوصله تنگي کرد - نزد والده
شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع مي‌کرد
مریم مکاني گفت پوتم گران خاطر نشوي - باعث نجات
اخروي ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک
با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد
و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتساب و تعصب

پادشاه را تنگ گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که علم ما زیاده ازین شیخان مرائي ست - که دینداري را پردۀ تحصیل دنیا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهای توي الزام و اسکات اینها میکنیم - چنانچه روزے طعام مزعفر هم بر سفره بود - چون شیخ ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران حلال مي‌بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفةالله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي درمیان آمد - تا در سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعي نداشته - در هر صوبه صدرے علیحده مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش‌آشیاني مجلسے از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن بمردم موجب ثواب است یعني در مسائل دینیه (که مختلف‌فیه مجتهدین است) بنابر تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود شقے که اختیار نماید اتباع آن بر کافۀ انام لازم است - و کذلک بفکر صوابنمای خود حکمے از احکام قرار دهد (که مخالف

فرض و سنت نباشد - و سبب ترفيه عالميان گردد) مخالفت آن
موجب خسران دنيوي و سخط اخروي ست - چه مرتبهٔ پادشاه
عادل زياده بر مرتبهٔ مجتهد است - و بدين مضمون تذكرهٔ
نوشته بمهر شيخ مشار اليه و مخدوم الملک سلطانپوري
و غازي خان بدخشي و حكيم الملک و ديگر علماى وقت
رسانيده * و كان ذلک في شهر رجب سنة (۹۸۷) سبع و ثمانين
و تسع مائة * و چون از شيخ عبد النبي و مخدوم الملک
حرفهاى ديگر بعرض رسيد و ظاهر شد كه آنها ميگويند كه از ما
باكراه و جبر مهر كرده گرفته اند عرش آشياني در همين سال
شيخ را قافله باشي حاج كرده زرے (كه بشرفا و ارباب استحقاق
آن امكنهٔ شريفه ميفرستادند) حواله فرمود - و با مخدوم الملک
دستوري يافت - و بدين تقريب اخراج اينها از ممالک محروسه
بعمل آمد - و حكم شد كه همواره دران معابد برياضت مشغول
بوده بدون طلب عود بديار خود ننمايند - چون بسبب
آمدن ميرزا محمد حكيم و عصيان امراى بهار و بنگاله يک گونه
هرج و مرج در هندوستان افتاد اينها (كه مترصد چنين
هنگامه بودند) مع شي زائد مسموع نموده عزيمت معاودت
مصمم ساختند - و با وصف تحذير شريف مكه از تخالف
حكم پادشاهي بدريا نوردي درآمده در سال بيست و هفتم
باحمدآباد گجرات بار اقامت كشودند - اگرچه بيگمان محل

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگي بحرفهای ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده (۲) حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - او بعلم مزاجداني دریافت که قتلش باز پرس ندارد - بسابقهٔ عداوت در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هجري پنهاني خفه کرد - یا باجل طبعي درگذشت *

* شیخ عبد الرحیم لکهنوي *

از نجبای شیخ زادهای بلدهٔ لکهنؤ است - و آن بزرگ شهرے ست از صوبهٔ اوده بر کنار دریای گودي بیسواره (۳) عبارت ازان مملکت است - شیخ بیاوری طالع در سلک ملازمان اکبري انتظام یافته در جایزهٔ نیکو بندگیها بمنصب هفتصدي (که بهین پایهٔ نوکری آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شیخ جمال بختیار (که همشیره اش از ازواج مرغوبهٔ عرش آشیاني بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تقریب دوستي و بد دمسازي بباده نوشي افتاده شیفته و دیوانهٔ میگساري گردید - و چون مسکرات مکدر روح و مظلم عقل است افراط آن مهیج مواد سوداوي گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره ساخت - و آثار نابخردي از پیشاني پیدائي گرفت *

در سال سیم هنگام معاودت از کابل روزے (که حوالي

---

(۲) نسخهٔ [ا] نیرمرده (۳) نسخهٔ [ب] بیشواره *

سیالکوت مضرب خیام پادشاهي بود) شیخ در منزل حکیم ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهر حکیم را بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز کشیدند - و زخم اورا بحضور عرش آشیاني برده باستعلاج پرداختند - گویند پادشاه بدست خود زخم اورا بخیه زد - و هرچند حکیمان آزمون کار اصرار داشتند که این جراحت مرهم پذیرفتني نیست و بعد از دو ماه حالش بجائے کشید که نبض شناسان قاروره دان هم دست باز داشتند لیکن پادشاه همواره از دلدهي نوید رسان تندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخیرے رفته بود در کمتر زمانے بحال خویش آمد - پس ازان بوقت موعود گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشانده در وطن بیاسود *

گویند برهمن زنے کشنا نام در خانه داشت - آن عاقلهٔ روزگار پس از فوت شیخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب احداث نموده و دیهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائی باغے (که شیخ دران مدفون بود) مي‌کوشید - و از پنجهزاري تا سپاهي هرکه ازان راه مي‌گذشت فراخور احوالش بنفاست شیلان مي‌کشید - و با آنکه کبر سن دریافته و بصارت رفته بود شیوهٔ مرضیه را از دست نداده تا شصت سال کمابیش احیای نام شوهر خود نمود *

* ع *

* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد *

* شيخ جمال بختيار *

پسر شيخ محمد بختيار - طايفهٔ ملقب بدين لقب در چندوار و جليسر مضاف صوبهٔ اكبرآباد از مدتها سكونت دارند خواهر او گوهر النسا نام در خانهٔ عرش آشياني سرآمد محلات بود - او بدين سبب قرب منزلت بهم رسانيده بپايهٔ هزاري مرتقي گرديد - مردم حسد پيشه (كه از پيش آمد او خار الم در دل داشتند) بيخبر آب خوردن اورا بزهر آميختند حال شيخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهي بنابر دلسوزي قدرے ازان آشاميد - او نيز متغير الحال گرديد - چون بعرض رسيد پادشاه خود بچاره‌گري برنشست - و صحت رو داد *

سال بيست و پنجم باتفاق اسمٰعيل قلي خان بمالش نيابت خان (كه علم بغي افراخته بود) دستوري يافته عرصهٔ مبارزت را به پيشقدمي آراست - و سال بيست و ششم به تعيناتي شاهزاده سلطان مراد (كه بمقابلهٔ ميرزا محمد حكيم نامزد شده) مامور گرديد - روزے (كه منزلگاه شاهزاده خرد كابل شد) نامبرده از تهورمنشي راه چنارتو سر كرد و با مردم ميرزا حكيم نبرد مرد آزما نموده جنگ كنان بمعسكر شاهزاده پيوست - روزے عرش آشياني ازوى رايحهٔ شراب استشمام نموده دريں باب نكوهش فرمود - و از كورنش باز داشت شيخ از جوش غيرت و نازفروشي از جا رفته اسباب مكنت را

بیغما داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت آشفته‌تر شده او را بزندان خانه برنشاند - پس از چندے بعفو جرائم مشمول عواطف بیکران ساخت - مدتے بتقدیم خدمات تحصیل سعادت می‌نمود - ازانجا (که بمیگساري خو کرده بود) آخر کار رعشه بهم رسانید - سال سیم (که عزیمت زابلستان در پیش بود) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه توقف گزید - درهمان سال مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه هجري پا بعدم خانه درکشید *

* شهاب الدین احمد خان *

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار امتیاز داشت - در اوائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي اختصاص گرفت - چون بیستم جمادي الاخری سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم عرش آشیاني بیرام خان را بجهت مهمات (۲) در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا سکندرآباد شکارکنان رسید ماهم‌انگه انحراف مزاج مریم‌مکاني را (که در دهلي تشریف داشت) تقریب ساخته برسم عیادت ترغیب رفتن دهلي نمود - ملائم مزاج پادشاهي افتاد - چون شهاب الدین احمد خان (که با ماهم انگه خویشي و دوستي داشت) باستقبال رسید عرضداشت که این آمدنها (که بے

---

(۲) نسخهٔ [ب] مهمات آگره *

استصواب خانخانان است) بمردمی که در رکاب اند غیر از
جان گزائي و بے ناموسي ثمرۂ نخواهد بخشید - ناگزیر
است که ما بندها باماکن شریفه رفته بمراسم دعا گوئي اقدام
نمائیم - عرش آشیاني شخصے را نزد خانخانان فرستاد - که
ما خود عزم دهاي کردیم - هیچ کس درین کار دخلے ندارد
معهذا عهدنامۂ بنام این جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه
سخن وا شد و میدان خالي بدست ماهم انگه و شهاب الدین
احمد خان افتاد علانیه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج
پادشاه از بیرام خان کبیده * * بیت *

* هرچند باغیـار عنـایت نظرے هست *
* گوئیم بدانسان که سخن را اثرے هست *

بیرام خان از استماع پیغام پادشاهي سراسیمه گشته حاجي
محمد خان سیستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستاد
تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسے گوش بمعذرتها
کند - امرای چغته (که منتظر چنین روز بودند) از اطراف
و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملکي
و مالي بصوابدید ماهم انگه بشهاب الدین احمد خان مفوض
شد - روزے چند بتمشیت امور سلطنت پرداخت *

در سال دوازدهم (که پادشاه متوجه چیتور بودند) اورا
از حوالي قلعۂ کاگرون بریاست ولایت مالوه برنواخته بمالش

میرزایان باغیه (که بران دیار بتغلب استیلا یافته بودند) تعین
فرموده - آن ناسپاسان ثبات (۲) از دست داده پیش از جنگ
بگجرات بدر زدند - چون سال سیزدهم طلب حضور شد
مظفر خان دیوان اعلی از کثرت اشغال ملکي و مالي بخالصات
پادشاهي چنانچه باید نمي‌رسید - آنرا بدو نامزد نمودند
او از جزرسي و کارداني نسقے شایسته و انتظامے گزیده داد
سال بیست و یکم بمنصب پنج هزاري سر افتخار برافراخته
بسپهسالاري مملکت مالوه تعین گشت - و سال بیست و دوم
چون از وزیر خان کارهای گجرات باختلال آمد حکومت
آنجا بدو تفویض یافت (۳) - و در سال بیست و هشتم چون
اعتماد خان از تغیر او بایالت گجرات در رسید خان مذکور
بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملازمان بے حقیقت او
سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (که در پناه کانتهیا (۴) روزگار
مي‌گذرانید) طلبیده بسري و سرداري دستمایهٔ آشوب
گردانیدند - شهاب الدین احمد خان باطفاء این نایره همت
گماشته کار بروه آرائي کشید - پیش ازانکه آویزش رو دهد باقي
مردم او جدا شده بمخالفان پیوستند - دران سراسیمگي یکے
از نوکران زخمے هم رسانید - چندے وفاکیش خان را

(۲) نسخهٔ [ج] ثبات قدم (۳) در [بعضے نسخه] وسیوم (۴) در
[بعضے نسخه] کایتها *

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانیدند - شکست فاحش رو داد - و ناموس عالمی بتاراج رفت - غنیم اطراف و جوانب فرو گرفت - نزدیک بود که از پتن هم برآمده بجالور شتابد - که فی الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابدید اعتماد خان بر شیر خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود) فوجی فرستاده بر شکست - درین اثنا عبد الرحیم میرزا خان از حضور رسیده سلطان مظفر را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت - و سرکار بهرونج بتیول شهاب الدین احمد خان مقرر ساخته بکوچک قلیچ خان [که با سپاه مالوه بکشایش قلعهٔ بهرونج (که بتصرف کسان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد سال بیست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگیها دم آسایش برگرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه باز ایالت مالوه باو قرار یافت - همان جا در سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي و رعیت آسودگي از یکتایان زمانه بود - کدبانوی خانهٔ او بابا آغا (که پیوند خویشي با مریم مکاني داشت) بشایستگي زندگي نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم درگذشت *

* شیخ ابراهیم پور شیخ موسی *

برادر شیخ سلیم سیکري ست - شیخ موسی از جملهٔ

خوبان وقت بوده - و در قصبهٔ سیکري (که چهار کروهي اکبرآباد است - و عرش‌آشیاني دران جا قلعه و شهر پناه بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت) کنج عزلت گزیده (۲) بریاضت و مجاهدت مي‌پرداخت - چون اولاد عرش آشیاني زنده نمي‌ماندند بدین جهت از درویشان استمداد نموده روی التجا بشیخ سلیم هم آورد - در همان ایام مادر شاهزاده سلطان سلیم بارور شد - این معني موجب مزید حسن ظن گردیده در قرب جوار منزل شیخ مکاني برای حاملهٔ مذکوره اساس پذیرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمناسبت نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شیخ درین دولت بمدارج ترقي رسیده *

شیخ ابراهیم مدتی بتعیناتی شاهزادگان در دار الخلافهٔ (۳) اکبرآباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جلوس با برخی مبارزان بتهانه داری لاڈلائي و تنبیه سرکشان آنحدود مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی او فروغ استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر مباهات برافراخت - سال بیست و هشتم بکومک خان اعظم کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتقدیم رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتلو (که در اُڈیسه

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضات و مجاهدات (۳) در [بعضی نسخه] آگره *

هر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور
رسیده ناصیهٔ ارادت بر زمین ضراعت نهاد - سال سیم
(که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر
عرش آشیاني شد) او بپاسبانیِ دار الخلافهٔ آگره لوای
کامیابي افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال
سي و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجري
داعیِ حق را لبیک اجابت گفت - معامله داني و کار شناسیِ او
خاطر نشین پادشاه بود - از اُمرای دو هزاري ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از
قدیمان همایون پادشاه بود - در شکستے (که از افاغنه
بفوج پادشاهي رسید) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با
دیگران جهت برآوردن مریم مکاني حلیلهٔ آن پادشاه والا جاه
تعین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون
پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفاقت میرزا
کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیاني
از عراق ازانجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش
پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - پستر
کهمرد و ضحاک و بامیان به تیول او تقرر یافت - اما بعد
تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

و روز جنگ با میرزا دستگیر مردم پادشاهي شده بیاسا رسید
پسرش شیرویه ملازمت عرش‌آشیاني دریافته ابتدا در کومکیان
منعم خان خانخانان تعین بنگاله گردید - و در جنگ داؤد افغان
(که در حدود اُدیسه رو داد) جوهر مردانگي بر روی
روز آورد - پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده
سلطان مراد بصوب کابل دستوري پذیرفت - پستر همراه
میرزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال سیم
باتفاق خان اعظم کوکه بمهم دکن کمر خدمت بست - و سال
سي و دوم با مطلب خان بهتنبیه جلالهٔ تاریکي مامور گردید
و سال سي و نهم بخطاب خاني سربلندي یافته بپاسباني
اجمیر سرمایهٔ مباهات اندوخت - از امرای هزاري ست *

* شیخ عبدالله خان *

خلف ارشد اسوهٔ مشائخ الشطار شیخ محمد غوث
گوالیاري ست - از پسران آن بزرگوار شیخ عبد الله و شیخ
ضیاءالله بمزید اشتهار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدري
معروف - در علم دعوت و تکثیر شاگرد رشید پدر والا مقدار
و در اهتدا و ارشاد خلائق جانشین والد گرامي صفات بود
بسرنوشت تقدیر با نشهٔ فقر و درویشي نوکری پادشاهي اختیار
نموده درسلک امرای اکبري انتظام یافت - پیوسته در یساقها
بقطره و پویه مراسم نیکو بندگیها بتقدیم رسانیدے - و هموارہ

در معارک جدال مراتب جان فشاني بجا آوردے - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري امتياز يافته صاحب شوکت و جمعيت گرديد - گويند تا سه هزاري مرتقي مدارج امارت گشته در عين جواني لواى ارتحال بعالم بقا افراشت *

و دومين شيخ ضياء الله نوکري اختيار نکرده بدرويشي در ساخت - در حيات پدر بگجرات شتافته در خدمت شيخ وجيه الدين علوي (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب شروح و حواشي مفيد دارد - و مريد پدر اوست) اکتساب علم کرده در پٹن از شيخ محمد (٢) طاهر محدث بوهره سند حديث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدور عنايت نامه و تفويض خرقهٔ خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار در سال (٩٧٠) نهصد و هفتاد بگواليار آمده روزے چند گذرانيده در دار الخلافهٔ آگره طرح سکونت ريخت - و خانه و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مثوبات اخروي همت گماشته برسم دانش دلاويز صوفي افاده مي فرمود - تا سيوم رمضان سنه (١٠٠٥) هزار و پنج بعالم ديگر خراميد *

گويند در سالے [که در لاهور بعرش آشياني شاخ آهوئے (که تماشاى جنگ آن مي‌فرمود) بانثيين رسيده - و سخت رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعيادت

---

(٢) نسخهٔ [ج] محمد محدث *

آمدند - روزے پادشاہ فرمود کہ شیخ ضیاء الله یاد ما نکرد علامي شیخ ابو الفضل ازین مقوله آگهي داد - ناچار خود را بلاهور رسانید - اتفاقا پس از چندے یکے از حرمهای شاهزاده دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل بمنزل شیخ برند - هرچند شیخ عذرها برانگیخت پذیرا نه افتاد - آن عفیفه را آوردند - چون شیخ را تنفر نفس‌الامري بود از زندگي ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقتضای مقام مجملے از احوال والد ماجد این هردو برادر ثبت مي‌گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش شیخ پهول (۲) از فرزاد شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت بودند - هردو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند شیخ پهول مرید شاه قمیص (۳) است - که در سادهورا آسوده جنت آشیاني را بدو اخلاص و ارادتے بهم رسید - با آنکه با خواجه خاوند محمود نبیرهٔ خواجه ناصرالدین احرار بیعت داشت خلع ربقهٔ مریدیی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این بیت برخواند * * بیت *

* همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز *

* دران دیار که طوطي کم از زغن باشد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهول - و در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] بهلول (۳) نسخهٔ [ب] فیض *

و چون در سنه (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا هندال برادر خرد پادشاه ترهت جاگیر یافته بود - بموافقت بعضی ارباب فساد اندیشهٔ تباه بخود راه داده در عین موسم باران - بے رخصت روانهٔ دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم دهلي (که از ارکان سلطنت بود) بآگره آمده بنصائح ارجمند میرزا را بر دولتخواهي آورد - که زود بر جونپور شتافته مالشی بافغانان دهد - درین اثنا برخی امرا از بنگاله گریخته در جونپور بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائي گشتند میرزا باز آن تبه خیالي را از سر گرفت - جنت آشیاني ازین خبر آگاهي یافته شیخ بهول را (که بوی فرط محبت و حسن اعتقاد داشت) به پند گذاري و موعظت پردازي روانه ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بد ودلي و خدوک افتادند - و آخرها یکتائي مشروط بقتل شیخ گردید - که تا پرده از روی کار بر ندارند (۲) موافقت صورت نگیرد - میرزا نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افاغنه اتفاق دارد) از خانهٔ میرزا گرفته در ریگستانے (که نزدیک باغ پادشاهي بود)

(۲) نسخهٔ [ج] برنگیرند •

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهي متضمن این (که
چهاوني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید) صدور یافت راجه ببلدهٔ
مذکور رسید - و پستر بورود فرمان طلب عازم حضور گردید -
سال دهم مطابق سنهٔ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري
بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بر بست - بحسن تدبیر
و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري
فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا (۲) -
ازینجا ست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو
بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه
رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هر دو علحده ثبت
شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او
آباد است *

* محمد قلي خان نو مسلم *

نیتو جي بهونسله است (که قرابت قریبه با سیوای
مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون
بحسن سعی میرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگیري
سیوا (۳) بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهي رو آورد و پسرش
سنبها جي (که طفل هشت ساله بود) در سلک بندهاے
درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ب] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگي بجا آورد) دران هنگام نیتوجي (که معتبر و سر لشکرش بود) بر طبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاري سر افتخار باوج سماک رسانید - و (چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادی آن یساق نیتوجي بسرکردگی فوج سیوا نیکوخدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منگل بیره (۲) و دیگر گذهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین بادشاهي گردانید *

و (چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادوات قلعه گشائي همراه نداشت) از پنج کروهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک پادشاهي در آمده غبار شورش انگیخته بودند (۳)) انعطاف داد - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله (که از اعاظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخی بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

(۲) نسخهٔ [ب] منگل و بیره - (۳) نسخهٔ [ج] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آمادهٔ مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعے را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (۲) (که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او بتازگي پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوري بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتما (که بهر خویش بحضور شتافته بود) از اکبر آباد (که مرکز رایات پادشاهي بود) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو را (۳) بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریزپا گراید - راجه جمعے را تعین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

(۲) نسخهٔ [ب] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ج] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان (که حسب الطلب روانهٔ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او بدرگاه (۲) والا رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوقی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر بر زد - چون بوساطت خان موسی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام (که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و بعدتر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطاي فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و چون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

* ميرزا سلطان صفوي *

(٢)
برادر خرد ميرزا نوذر قندهاري است - نسبت دامادي باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلى حضرت خان مذكور بنظم صوبجات دكن مامور گرديد او را بمنصب هزاري چهار صد سوار بر نواخته بهمراهي خان مشار اليه مرخص كردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب كام دل اندوخت - و در سال بيست و چهارم از تغير ميرزا مراد كام پسر عم خويش قوربيگي گرديد - و مدتها بدين خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بمالش عادل شاه و تخريب ملك او مامور شد و عساكر قاهره بهمراهي معظم خان مير جمله از حضور برسم كومك تعين گرديد ميرزا سلطان نيز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سر بر افراخته
(٣)
دستوري يافت - و پس ازان (كه فوج كومكي باشارهٔ دارا شكوه معاودت نمود) ميرزا كه بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود) از خدمت شاهي جدائي نگزيده در اورنگ آباد فروكش نمود - و چون در همان ايام باقتضاي دواعي تدبير نهضت هندوستان تصميم يافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داري دكن معين فرمودند - و ميرزا را

---

(٢) نسخهٔ [ج] ميرزا نوروز - (٣) نسخهٔ [ب] دستورئ همراهي يافت ٭

باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار بلند پایه گردانیده از پهلوي رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ نیکو پرستاري بیاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیري از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته کهٔ و مهٔ هندوستان در ظل ظلیل آن برآسود) مشار الیه از دکن بحضور شتافته ناصیه ساي بندگي گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائي پادشاهزاده محمد معظم (که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثاني بداعیهٔ سپه کشي جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگي شاه فرمانرواي ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت تارکِ مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضاي مصلحت براجه جے سنگهه (که بمالش عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوري یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بند و بست آن
نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - موصی الیه
مدتے دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب
در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش
بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگهه پوره سر راه قلعه
دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدر الدین محمد خان
بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

* میرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است (که
مهین فرزند میرزا رستم قندهاري ست) - به بیوکانیِ صبیهٔ
عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکاني
بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار
مورد عنایت شد ۰ و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در
بندگیِ پادشاهي گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش
نگذاشت در سال شازدهم از ملازم پیشگي اعراض نموده بسالیانهٔ
چهل هزار روپیه موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ
عافیت گزیده کامروای امن و امان بود - و ابواب آسودگي
و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن
رشادت و بهین آئین خدمت گزیني قیام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نیست ۰

التفات خسروانه گشته در آغاز سال بیست و یکم شاهجهاني
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و خدمت قور بیگي امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ
منصب بر نواخته بفوجداري لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند پایگي بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداري جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عنایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سي و یکم بفوجداري جونپور
مباهي گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم راني
صاحب قران ثاني از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیري ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکي
خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتي میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیري عنان تاب فرار گشت)
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزاني داشتند -
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذير گشته از اكبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خلد مكان بتعاقب دارا شكوه تاخته تا ملتان شتافت آن قابو جوے كمين گر توسن عزيمت پيش راند - و فوجے بسر كردگئ سيد عالم بارهه و حسن خان خويشگي بر سر جونپور فرستاد - مكرم خان تاب ثبات و پايداري در خود نديده بعد انداختن توپے چند و اندک آويزش از قلعه بر آمده باتفاق آنها در دو منزلئ الهآباد از روی اضطرار بشجاع پيوسته ضميمهٔ لشكر او گرديد - شجاع در كهجوه روز صف آرائي او را بكار فرمائي و سرداری فوج جرانغار بر گماشت - در عين رزم و پيكار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگيري و معاينهٔ وهن و فتورے (كه از احوال شجاع پيدا بود) ازو گسسته بموكب عالمگيري پيوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداری جونپور دستوري يافت - و در سال سيوم بفوجداری اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گرديد - و در سال دهم بشمول رأفت و كرم ظل اللهي بخطاب ميرزا مكرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رايت افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا بر گزيد - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گرديده بے يراق آمده ملازمت نمود - پادشاه قدر شناس بعطای شمشير كمر ارادتش محكم بست -

و در همین سال سنهٔ (١٠٨٠) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تپ شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشـــهٔ دلهای بلبـــلان چندان *
* که پا برهنه صبـــا جلوه در چمن نکنـــد *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معز الدین نخستین خلف شاه عالم بهادر در آوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیّه (که احیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري (که لازمهٔ خاندان اوست) اتصاف داشت - و با رسائی طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنکاش بجا در قابلیت و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها (که در جنگ بار رسیده) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهادري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگیري (که لشکر خان با امرای بسیار بقید ملک عنبر افتاده) میرزا منوچهر (که در عنفوان (۲) شباب و ریعان جوانی بود) نیز زخمهای مؤلم برداشته تن باسیري در داد - مدتے در دولت‌آباد زنداني بود - چون دران معرکهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمایان شده پس از استخلاص جنت مکاني بخطاب میرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سریر آرائی اعلی حضرت بشمول عنایت خسروانه کام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداری سرکار بهرایچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبیرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گردید اورا از تغیر مشار الیه بفوجداری دامن کوه کانگره و تنخواه جاگیرش مورد نوازش گردانیدند - و در آخر سال نهم از شوریدگیی دماغ انزوا گزیده مدتے بدستیاری جنون بے ساخته از فراز و نشیب روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشیاري یک چندے بنظم صوبهٔ اوده پایهٔ عزت بر افراخت - و بعد ازان به تیولداري (۳) و فوجداری ماندو قیام داشت - و در سال بیست و پنجم از انتقال احمد خان نیازي بقلعه داری احمد نگر دستوري یافت - و در سال بیست و هشتم بحکومت ایلچپور سرافراز

(۲) نسخهٔ [ج] افتاد - (۳) نسخهٔ [ج] نادده *

گردید - و چون کوکیا (۲) زمیندار دیوگده بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي ميرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعے از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی دور اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مهم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل (که سوای آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالی قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطمات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت) او برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

(۲) نسخهٔ [ج] کوکیا *

این نیکوخدمتي و حسن اخلاص در معارکے (که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت (و شاید سببی دیگر هم باشد) از مبادي سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیلهٔ ارادتے (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوري داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سربلند گردید[2] - و به تیولداري و فوجداري ایرج شرف دستوري پذیرفت - و همانجا در سال شازدهم سنهٔ (١٠٨٣) هزار و هشاد و سیوم هجري بساط هستي در نوردید - باغی در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فایز گردید - و[2] در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داري احمد نگر سر برافراخت *

---

(٢) نسخهٔ [ج] سربلند گردیده به تیولداري الخ *

* مهابت خان ميرزا لهراسپ *

رشيد ترين پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد
از خانزمان بهادر او ست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني
بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتياز بر افراخته
در تسخير دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمايان و
تردداتِ شايسته گرديد - و پس از فوت پدر از پيشگاه سلطنت
باقتضای خانه زاد پروري بتدريج ايام به اضافه‌های منصب
بر نواخته بخدمت مير تزکي اختصاص گرفت - و پستر
چندے بفوجداري بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط
و ربط آن ناحيه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان
به تيولداری بيانه رخصت يافت - و مکرر بيساق قندهار
در رکاب شاهزاده‌های عالي مقدار تعين گشت - و در سال
بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار
سوار سربلند ساخته از تغير خليل الله خان مير بخشي
گردانيدند - و در سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات
و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزاری پنج هزار سوار
و از لهراسپ بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي
افروخته از انتقال سعيد خان بناظم صوبهٔ کابل دستوري يافت -
و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
ناظم دکن يرليغ رفت - که بجانب بيجاپور (که علي نام

مجهول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند)
شتافته نهجی (که مناسب داند) مهم بانجام رساند - و
بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که
از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح
قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و
تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران
بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن
گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور (که
پنج کروهی آن مکان است) بجهت کهی رفته بود که مخالف
دفعةً بهیئت مجموعی نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست -
رستم خان بیجاپوری با اخلاص خان چنداول در آویخت -
و خان محمد خان (که از عمدهٔ سران مقاهیر بود) با راو
ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سرستانی و
سرفشانی گرمی پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه
رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند
که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسپان فرود
آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مهابت
خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

(۲) نسخهٔ [ب] پیپهته - و نسخهٔ [ج] ذبهته ٭

زده افضل خان مشهور را (که بعدي لشکر بیجاپور نخوت
مي فروخت) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت
نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار (هنوز کارها حسب خواهش
انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت
اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه
(که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست
خود آورده) فرمانے بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید
برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه
بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم
بادشاهي (که از متحتمات عالم بندگي ست) کار بند گشته -
بے آن (که اظهار این معني بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ
روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سي و یکم
سنهٔ (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت هجري مجدداً
بصوبه داري کابل دستوري یافت - و در سال پنجم جلوس
عالمگیري از صوبه داري کابل معزول شده شرف اندوز
ملازمت پادشاهي گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه
بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و
اضافه شش هزاري پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بدعنه ور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبرآباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائی رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بپند و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملي و کارشناسي (چون از پیشاور ره نورد پیش گردید) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فئة باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معني در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانباني گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهویت داس کور (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ج] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ا] بیتهل داس*

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنهٔ (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادئ سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکي یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعي بیشتر مقدمات عمده بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور (که سخت جا در مزاج پادشاهي داشت) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود مي ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار از اندازه گذشت و تجویز رخصت (۲) بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهید سر دیوان فصلی از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقي بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بی محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضي کفایت مي کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمي آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ (که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت ٭

بمنصب مناسب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلکنده بضرب گوله قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده *

* مبارز خان ميرکل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم شاهجهاني با چندے از برادران و اقرباى خويش از موطن اصلي بر آمده بامید بندگی آستان پادشاهي رخت سعادت به هندوستان کشيد - و به بختوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصدی دو صد سوار و انعام سه هزار روپيه سر عزت بر افراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه داری تومان پنجشير (که از تومانات صوبهٔ کابل است) نوازش يافت - و چون خالي از کار طلبي نبود باضافه های متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و تيولداری تومان ايسا و بحرا (۲) مضاف صوبهٔ مذکور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز بيگ بدخشي را (که در کومکيان کابل امتياز داشت) بمفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (۳) (که در تيولش بود) بمکر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهي

(۲) نسخهٔ [ب] ايسا بحراو - و در [بعضے نسخه] ايسا و بغراد - (۳) نسخهٔ [ج] از توابع بيشه محمود عراقي *

ناظم آنجا (که در پیشاور اقامت داشت) حسب الحکم
پادشاهي به میر کلب نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعیّنهٔ
آنجا و الوسات افاغنه از عازي و صای[(۲)] به تنبیه آنها پردازد -
او بچستي و چالاکي افواج گران ترتیب داده بره نوردي
در آمد - از غایت جد کاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار
جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان
رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیارے علف تیغ بے دریغ
گردیدند - ازانجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحرا
(که بکمک آمده بودند) کشته شدند - ناچار فتنه پژوهان
باغین به سنگرهای خود در آمدند - مشار الیه تعاقب نموده
از کثرت برف و افزونیِ سنگلاخ پیاده شد - و دامان
بر زده بقلاوزیِ همت خود را به پناه جای مخاذیل رسانیده
(گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعي و تلاش نمودند)
اما او و همراهانش به نیروی شجاعت گوسفندان غارت نموده
هنگام معاودت خانهای آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر
خود رسیدند - مشار الیه در جایزهٔ این حسن تردد بفزونیِ
پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گردید - و
در عهد عالمگیري نیز مدتها در صوبهٔ کابل بسر برد - و در
سال نهم بصاحب صوبگیِ کشمیر اختصاص گرفت - و در

---

(۲) نسخهٔ [ج] غلزي و صائي - و در [بعضے نسخهٔ] علي زئي ●

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت - و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال نوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

* مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازي داشت - در ایامے (که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامي قدر از دکن روانهٔ هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید - و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاوري را بگلگونهٔ زخم آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز نقش نیکوخدمتي را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر بلندي اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجري رخت سفر بعالم آخرت برد - پادشاه بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود - در جواب گفت آرزو داشتم در کار ولي نعمت جان در بازم - میسر نشد - دیگران زر و جواهر مي گذرانند - من چند جان بجای خود مي گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بیستي نوکر پادشاهي شدند - و پیادها در کارخانجات انسلاک یافتند - سید شجیع بود و سپاه را بیش قرار و بتوزک مي داشت - پسرش سید حامد خان است که در سال چهارم جلوس بخطاب خاني نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه سمت باسي تعین شده مصدر تردد گردید - و سال شانزدهم پسر زمیندار کماؤن را (که از پی سپر شدن تعلقهٔ او بسیر و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سید مرتضی خان عفو زلالش صورت گرفته بود) ببارگاه سلطنت آورد - سال بیستم از تغیر سید احمد خان به صوبه داري اجمیر رایت اعتبار بر افراشت - سال بیست و یکم بحضور رسیده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي معزز گشت - و سال بیست و سیوم به تنبیه خیره سران سوجت و جیتارن (۲) و سال بیست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب میرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري میوات و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کامیابي پذیرفت - سال فوتش معلوم نشده *

---

(۲) در بعضی [نسخه] چیتارن *

* مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد مي گزیدن] لهذا پادشاه او را با آن (که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم (که رایات پادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه (که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و آخر همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهی در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل گستردند) او محلهٔ سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن (که طوی او با دختر سربدیو سیسودیه مقرر شده بود) دستوری یافت که به متهرا رفته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و دوم (چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت اعلی حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هر دو برادر تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و صوبه داری مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان و
مرحمت صد اسپ ازانجمله یکی بساز طلا و فیل با ساز نقره
و ماده فیل و یک لک روپیه نقد بلند رتبه ساخته از بارگاه
خسروانی رخصت دهانید - او با همراهان به اوجین رسیده
بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هرچند بادشاهزاده اظهار
ملایمت کرد اما او بدر تبختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را
(۲)
یکرو کرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسیدن
راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا گم کرده جان
بدر بردن غنیمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در
ایامے (که موکب بادشاهي کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه
(۳)
رسیده بود) بعد صفح جرایم او (که بشفاعت نوئینان حضور
صورت گرفته بود) شرف آستان بوسی حاصل نمود - بادشاه
نظر بصلاح وقت دستوري داد - که تا انجام مهم تعاقب در
دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداری
برانغار نامزد شد *

چون خو کردهٔ ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت
اثرے ازان نمي دید خار خار ناخوشي بخاطرش مي خلید -

(۲) نسخهٔ [ب] بقتل رسیدن بسیارے از راجپوتیه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ
[او] نیست *

تا آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالي گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخی از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهي و امرا و سپاهي بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام (چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود) بنابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجي گري میرزا راجه جی سنگهه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد - و ازانجا (که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت) غایبانه به بحالیِ منصب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داری احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهي با همگي جمعیت بکومک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چندے با شایسته خان و مدتے با بادشاهزاده محمد معظم (که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحي مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخریب ملک سیوا بقدر مقدور مساعي بظهور رسانیده -
و اواخر سال هفتم طالب حضور شده بجارگاه دولت رسید -
و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثاني والی ایران
آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم (که
پیش از نهضت موکب بادشاهي بنابر حزم‌گزیني با فوج
بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهی بادشاهزاده
اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والی ایران
(که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسرواني از لاهور برگشت)
او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم
در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن
گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه داری جمرود از
مضافات کابل رخش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم
مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجري رخت هستي
بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراواني جمعیت عمدهٔ راجهای
هندوستان بود - اما (چون بناز و نعمت پرورش یافته و از
کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده) سلیقهٔ دنیاداري
نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب
بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر تالاب
ساخته) اثرے ازان باقي ست - کنور پرتهي سنگهه پسر کلان
او در حین حیاتش درگذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

او دو فرزند متولد شده - یکے زود بپدر ملحق گردیده - و دومین محمدي راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهي تربیت پذیرفته - و پسر دیگر (که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند) اجیت سنگهه است - که احوالش درین کار نامه جداگانه اندراج یافته *

* میر سید محمد چشتي قنوجي *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشني فقر داشت - آبای او از مدتے در قنوج [که در زمان ماضیه پای تخت راجهاي ذوی الاقتدار هندوستان و معمورهٔ عظیم الشان بود - (گویند سي هزار دوکان پان فروش داشته) - و الحال مضاف اکبر آباد و برزخ است میان آن و صوبهٔ اله آباد و صوبهٔ اودهه] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاویهٔ فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافاضهٔ فیض سالکان صوري و معنوي مي پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیاني بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرموده - اعلحضرت (که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود) مقدم سید را (که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت)

باکرام تلقّي نموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزے
چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشے دیگر
زد که قرعهٔ عزلت و بے اختیاري آن شاه آفاق گیر افتاد -
بحکم عالمگیري ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبةً
مسدود گشت - مگر میر که به باریابي و دوام مجالست
مأذون گردید - از ابتدای سال سي و دوم تا دم رحلت آن
شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان
معاني و احادیث مستفید مي نمود - پس ازان حضرت
خلد مکان از مستقر الخلافة اکبر آباد بکمال توقیر و احترام
طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش
بلند پایگي بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه
مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالي خصوص کتاب
افادت آیات احیاء العلوم و فتاوای عالمگیر شاهي (که بحسن
اهتمام آن پادشاه بتازگي تالیف یافته بود) و دیگر نسخ
سلوک بمیان مي آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه
اشتغال ورزیده در انجاح مرام طبقات انام مساعی جمیله بذل
مي نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهي نبود -
در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه
بحضور رسیده ملاقات خسرواني در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله آله آبادی بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه ارادة بخواجگان چشت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محی الدین عربی ست - شرحی موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامه‌ها آراستند - رسالهٔ تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زباندزد بودند - یکی میر (که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدی (که در لباس درویشی و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الا از مریدی او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده . هرگاه بدان مرتبه واصل شوم منصب درخواست حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زياده از خانهٔ فقرای متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله مير اصلا رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نيامد - اما در وطن صاحب ضياع و عقار و املاک و مواضع گرديد - خصوص هر دو پسران ايشان سيد امجد خان و سيد عبد الکريم شريف خان (که به استاد زادگی پادشاه ناموري يافته) بمنصب و جاگير و خدمات لايقه مخصوص گشتند - نخستين در سال سيزدهم از انتقال قاضي محمد حسين جونپوري خدمت احتساب اردو يافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش نيز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد قيام داشته لوای اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس ازان به بخشيگري و واقعه نويسی آنجا منصوب شده - گويند برای نماز جمعه جايزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغير گرديد - ديانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سير نيز بتجويز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع مير و وزير موقوف ماند - و شايد در وقتی بديوانی اجمير و

فوجداري سانبهر نيز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سير
برخي خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظيم
كشيد - درميين سيد عبد الكريم (كه او نيز كتب متداوله
در مدرسه گذرانيده بود) دران هنگام (كه بلدهٔ برهانپور
مطرح رايات عالمگيري گشت) بخدمت امانت تحصيل جزيهٔ
بلدهٔ مذكور تعين شده دران كار ضبط و ديانت مافوق و سختي
و تقيد زياده بكار برده - سال گذشته (كه از تمام بلده از
وجوه جزئيه بيست و شش هزار روپيه بوصول در آمده بود)
او در عرض سه ماه از نصف بلده يك لك و بيست هزار
روپيه داخل خزانه ساخته بعطاى اضافه مورد تحسين و آفرين
گرديد - و اميني جزيهٔ (٢) چهار صوبهٔ دكن بدو تفويض يافت -
پس ازان بخطاب سيد شريف خاني نامي گرديد - و چون
در ايام محاصرهٔ حيدرآباد از وفور بارش و طغياني درياى
مانجرا (٣) رسيدن رسد مفقود گرديد و قحط و غلا را روز بازار
بهم رسيد و كار بجائے انجاميد (كه زنده از خوردن ميته
اجتنابے نداشت - و هر سو كه نظر كار ميكرد از لاش مردها
كوچه ها نمودار بود) قرعهٔ تجويز كرور گري گنج بجاى
سردار خان [كه مرزا يار علي بيگ نظر برآن (كه درين
چار موجهٔ نوازل (كه سر انجام آن بر نيك نامي افزايد)

---

(٢) نسخهٔ [ب] گرديده اميني جزاير الخ - (٣) نسخهٔ [ج] ماخرا •

متعذر مي نمود) از قبول آن پهلو ورزيد] بنام خان مذکور (که ديانت و سخت گيري او بر روي روز آمده بود) افتاد - و ازان (که در چنين ايام سعي درين مرام غير از نفرين و دشنام انام انجام ندارد) عالمی (که از دست تعدي او بفغان بود) و متصديان حضور (که دلی بري داشتند) خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بکمي آورده بود في الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذکور رخصت يافت که در هر چهار صوبه ساير و داير بوده مال جزيه را موافق احکام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم شريف خان (که برادر اعياني بودند) با برادران علاتي فصيح الدين خان وغيره در افتاده معاند گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنايت الله خان رسيد - که آنها خوگر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست دادند - وَ كَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال بايد کرد - ازانجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزيهٔ صوبهٔ برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائی جهان دار شاه بنيابت صوبه داری اکبرآباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداری جونپور را بنيابت عظيم الله خان باجارة

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفی نبست - در خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخے استفسار باحضار متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید - و زهرهٔ شیر نر بر مي شگافت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنهٔ (١١٥٩) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکے نمي پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که دراز است از زبان دست ش •

رحمهم الله - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت - بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است) عبدالرحيم پسر شريف خان سيد زاده و
طالب علم امين شده قريب ده هزار روپيه را مرواريد
بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگيرد - و بايشها كار
نفرمايد . كه گندم نماى جوفروش اند و زر اندود - انتهى -
هرگاه در حداثت سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه
باشد - الحال پختگي مشق اطوار بقدر سال خوردگي
پيدا ست *

* ملتفت خان مير ابراهيم حسين *

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال
بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشيگري احديان سرافرازي
يافت - و پس ازان بداروغگي پيشكش مباهي گشت - هرچند
دران عهد منصبش از هفت صدي نيفزوده اما باعتبار
خانه زادي (كه نزد سلاطين قدرشناس فوق اعتبارات است)
از امثال و اقران درجهٔ برتري مي پيمود - پس از جلوس
عالمگيري (چون برادر كلانش مير سلطان حسين افتخار خان
اوج گراى مرتبهٔ امارت گرديد) او نيز از پيشگاه خلافت
بشمول رأفت و التفات بافزوني منصب و خطاب ملتفت خان
چهرهٔ امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشيگري احديان
منصوب گشت . و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

خان (که زیب آرای مسند خانسامانی[2] گردید) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال الله یار خان بداروغگی گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید - و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای اٹک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده یساول شدید متعین گردید که او را بلاهور رساند[3] - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش درآمد - و بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پستر بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بنابر جهل از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی اکبرآباد اسپ نشاط دواند - و در سال بیست و چهارم روزے بدیهی تاخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

(۲) نسخهٔ [ا] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ج] رسانید *

(٢)
اتفاق افتاد * برادرش نیز در همین سال در جونپور در گذشت *

* محمد امین خان میر محمد امین *

پسر معظم خان میر جملهٔ اردستانی ست - چون دست تعرض قطب شاه والی تلنگ بسعی بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید رهائی بخشیده در خدمت سلطان محمد (که بترسم منقلا بدان ولایت در آمده بود) ارسال نمود - مشار الیه دوازده (٣)
کروهی حیدر آباد ملازمت سلطان در یافته دل از خوف و خشیة وا پرداخت - در سال سی ام شاهجهانی بموافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهی بست - چون بخطهٔ برهانپور رسید بجهت افزونی بارش و عارضهٔ طبیعت چندے از همراهی باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسیده بعنایت خلعت و خطاب خانی چهرهٔ کامیابی افروخت - و در همین سال معظم خان رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهی پرداخته آن مهم را بر نهج پسندیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافزونی هزاری ذات بمنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گردیده حکم شد تا رسیدن پدر نیابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سی و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضی

(٢) نسخهٔ [ب] درین سال - (٣) نسخهٔ [ج] ملازمت در یافته *

والا از دیوانی اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگری از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمي نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد (٢) از آگهي این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز (٣) خاطر نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [چون عمارت شکارگاه سموکر (که بر کنار آب جون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

---

(٢) در نسخهٔ [ج] لفظ [از] نیست . (٣) نسخهٔ [ج] خاطر نشان ٭

پذیرفت] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت
برسایر بندهای پادشاهي سبقت جسته بآستان بوس
عالمگیري رسید - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار سربلندي یافت - و در همین
ماه به بحالی خدمت میر بخشگیري والا پایگي اندوخت -
و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف
و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیري روگردان شد
و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه
داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت)
محمد امین خان با فوج جرار (۲) بگوشمالی آن سرخیل کفار
تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه
(که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحی پوهکر (۳)
برگشته بموکب پادشاهي پیوست - و در سال دوم بمنصب
پنج هزاری چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم
باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله
در گذشت شاهزاده محمد معظم به سرمنزل او عز قدوم
بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را
همراه خود بملازمت بادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

---

(۲) نسخهٔ [ج] افواج - (۳) نسخهٔ [ج] پوپکهره

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم
گروه یوسف زئي در موضع اوهند (که دهنهٔ کوهستان آنها ست)
دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند
محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین
گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین
(۲)
بآویزشهای نمایان شمشیر خان قرین تنبیه و تادیب بلیغ یافته
مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت
آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و
مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد -
و برطبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داری لاهور
از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان
متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف
اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان
گذران را پدرود نمود - و برخے کارها اسد خان برسم نیابت
سرانجام مي داد - رای پادشاهي اقتضای آن نمود که
شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز
عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در
سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان
در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

---

(۲) نسخهٔ [ج] شمشیر خان ترین •

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهرهٔ آفاق بود (۲)) اما ناستوده شیمهٔ رعونت هم فطري داشت قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند (که سراسر خلاف مزاج بادشاهي بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود به بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباهات اندوخت - ازانجا [که بقم های غرور غیر از زرد رنگی بر رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاک مذلت بر فرق روزکار نمي بیزد - رگ گردن علم (که مي افرازد) دشمن شغفي و ناکامي ست - و پندار غلط طرفی (که مي بندد) خواري و بد انجامي] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال افاغنهٔ شورش انگیز (چنانچه باید و شاید) پرداخته خار بن فساد آن فئة طاغیه را ازان سر زمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم سنهٔ (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجري (پیش ازان که از کتل خیبر عبور کند) با وجود رسیدن اخبار (که افغانان بآوازهٔ ارادهٔ مذکور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

(۲) نسخهٔ [ج] روزگار *

جوشیده اند (٢) آن مغضوب قدم جسارت استوار کرده حسابے بر نداشت - و بر داشتن آن اشرار کارے نیندیشیده روانهٔ پیش شد - درین خلال عبور از بے تدبیری و نفاق بد اندیشان (چنانچه در عهد عرش آشیانی بر زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح و راجه بیربل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازی نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک دیگر افتاده (٣) - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار (٤) افتاده نقد هستی در باختند - محمد امین خان از فرط غیرت خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عنانی تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیری در آمد - صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را مبالغ های خطیر گرفته با برخے از پردگیان او وا گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت گذشت -

---

(٢) نسخهٔ [ب] حسابے ازانها بر نداشت - (٣) نسخهٔ [ب] افتاد -
(٤) نسخهٔ [ج] بزیر افتادة الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافي میشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - آمیر خان گفت بخوک تیر خورده مي ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش (که شش هزاری پنج هزار سوار بود) بکمی هزاري ذات منتبه ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهي بود) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهیمي و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي (که از سادات کرام آن مکان معلی سمت) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و رانق و فاتق مهمات حکومت و واسطهٔ این کار بود) با او بر سر حرفی برخاش رو میدهد - و بجائی می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد -
هرچند خان مذکور تکبر و خود آرائي بافراط داشت اما در دیانت و راستي از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالي و نیک سنجي مي کوشید - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کمی بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب مي نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنود بخلوتسرایش راه بار نمي یافتند - اگر یکی از راجه های عمده (که ممانعت او نمي توانست صورت گرفت) بدیدنش مي رفت خانه را بآب مي کشید و فرش و (۲) لباس را تغییر مي داد *

* مختار خان میر شمس الدین *

بزرگ خلف مختار خان سبزواري ست - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیگری کل دکن و منصب (۳) هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق سر افراز گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] سر افرازی یافته -

قلعهٔ آسیر (که سرآمد قلاع صوبهٔ خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاری بوده سلسلهٔ بندگی و خانه زادی را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضی آن عالی تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانید - و در یساق(۲) گولکنده همراه بود - پس از تشئید مبانی مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والی آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر وزیر(۳) خان درون قلعه رفته آن عفیفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً(۴) پس ازان باضافهٔ یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سی ام از تغیر حسام الدین خان بقلعه داری اودگیر و افزونی پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سی و یکم [چون غالب خان عادلشاهی تفویض قلعهٔ پریندا (که از حصون رصینهٔ دکن است)

---

(۲) نسخهٔ [ا] در یساق - (۳) نسخهٔ [ب] محمد طاهر و زین خان -
(۴) نسخهٔ [ج] و در سال سی ام از تغیر الخ *

نمود] حسب الحکم بادشاهي مختار خان بقلعه داري آن حصار استوار تعيين گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصيب در سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لواى مالک ستاني بر افراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق مرافقت چست بسته بود) باضافهٔ پانصدي در صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب پدر و عطاى علم کامياب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموگر و هزيمت دارا شکوه بفوجداري ناندير دکن رخصت يافت *

و چون در سال دوم شايسته خان صاحب صوبهٔ آن ولايت همت باستيصال سيوا بر گماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گرديد آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و بستر بقلعه داري و فوجداري ظفر آباد بدر مي پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داري خانديس پايهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بايالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بيست دوم هنگامي (که مرتبهٔ اول سواد اجمير مضرب خيام پادشاهي گرديد) مختار خان بملازمت فايز شد و چون سال بيست و پنجم الويهٔ جهان پيماى پادشاهي از اجمير بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روى سعادت

بآستان بوس خلافت برافروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبانی
از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دستهٔ یشم (که
جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود -
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت
هستی بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -
و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ (۱۰۹۵)
یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم
رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیلهٔ
بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی
و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

* مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخی ست - در حضور پدر برشادت
خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته
جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم
بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت - و پستر بداروغگی
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری چهرهٔ بختوری افروخته از تغیر
ملتفت خان داروغهٔ گرز برادران گشت - و در همین سال
مهر ترکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بیگي امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتي
(۲)
بسلب منصب و جاگیر معاتب گردید - و پستر با کمي
منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
روح الله خان آخته بیگي شد - و پس ازان بدکن تعین
گشت - و هنگامي (که موکب بادشاهي از اودیپور رانا
معاودت نموده سایهٔ نزول بساحت اجمیر افکند) مشار الیه
به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میر تزکي
اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سران سانبهر و دندوانه
مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگهه
هادا بمحاصرهٔ بوندي پرداخته متصرف شد او باستیصال آن
بدمآل کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالي بوندي
پیوست درجن سنگهه قلعه بند گردید - آن خان شهامت شعار
برق ریز یورش گشت - تگرگ تیر و تفنگ تا سه پهر
ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهي شب را پردهٔ
کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخسارهٔ روزگار کشید -
(۳)
و انوروهه سنگهه نبیرهٔ راو بهاو سنگهه هادا (که نیز از حضور
رخصت یافته بود) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
آن شده - مشار الیه عنان معاودت دوتا ساخته بعد تقبیل
سدهٔ خلافت بیافتن خلعت تحسین درجهٔ افتخار پیمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] بسلب منصب معاتب گردید - (۳) نسخهٔ [ب] انروهٔ ●

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگنای دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهي بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاري گذرانید - سالی چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالي از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش (که در علم طب حذاقت تمام داشت) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداري مشمول الطاف خسرواني گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت برآمد او نیز بمنصب هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیري دران هنگام (که موکب منصورهٔ پادشاهي از

پنجاب بدار الخلافه معاودت نمود) مشار الیه بخطاب خاني نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیهٔ کوفت اعلی حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنة نگهداشته بودند بنابر وجهی طبع خلافت پناهي ازو منحرف گشته مورد عتاب (۲) خسروانه گردید - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول شده از نظر التفات خاقاني افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبیعي رخت هستي بر بست عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی کرکر آقخانه (۳) اعتبار اندوخته بافزونی منصب دو هزاری هزار سوار سرافراز شد - و بعد تر داروغگی چیني خانه نیز ضمیمه گردید *

و چون دیانت و کفایت و کار داني و معامله فهمی او در پیشگاه سلطنت و جهانباني لمعهٔ ظهور بر داد پیش از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانساماني فرق افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقوی دخلی تمام در مزاج حضرت خلد مکان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسرواني - (۳) نسخهٔ [ج] کرکیراق خانه - و نسخهٔ [ب] کرکراق خانه - و در [بعضی نسخهٔ] کرکراقیخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید -
بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده
(که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود)

هژدهم رجب سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري طایر
روحش از مغاک خاک بذروهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست
و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال
دیانت و جدے وافر در گرد آوری مال پادشاهي مي‌کوشید -
بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید -
در اتقا و پرهیزکاري مولع بود - اوقات خود را مصروف نماز
و روزه داشتي - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب
گماشتي - نعمت خان هاجي در هزلهای خود زاهد
خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او
داروغگي‌های متعلقهٔ خان ساماني داشت دورباش احتیاط
صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد -
خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست -
نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیمون *

* در سر داري بزرگي بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

* مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمار باز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر (که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) رتق و فتق امور ملکي و مالي باقتدار آن دو برادر برهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا (که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو مي شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب الابه‌گري و چاپلوسي مي پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامي افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پذدت روشن روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامے (که رایات عالمگیري ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسرواني گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ‌آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - ناگاه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب (۲) او (که

(۲) نسخهٔ [۱] صاحب *

در فوج فیروزي بود) بجنس (٢) از نظر پادشاهي گذشت -
بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي‌نمودیم (٣) -
حالا (که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را
محاصره نموده کار برو تنگ آوردند) واجب آمد که سوای
جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها از طرفی با فشون از
شمار افزون جهت کمک آن بیکس کمر سعي بر بندد - و
ما بسرداری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعین نمائیم - و ببینیم که ایشان کدام کدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد - ازین مهر غضب سلطاني
ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - که ما تعریک
چیني فروش میمون باز چنگ (٤) نواز را موقوف (٥) داشته بودیم
حالا (که ماده خروس خود ببانگ آمد) جای توقف نماند -
باوجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان کوکلتاش در آخر سال بیست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گردید - خلیل الله خان باتفاق شیخ
منهاج (که در نوکری بیجاپوري خضر خان پني (٦) را بغدر
کشته به ابوالحسن پیوسته سر ناموري مي افراشت) با رستم

---

(٢) نسخهٔ [ب] بجنسه - (٣) نسخهٔ [ج] مي نمودم - (٤) نسخهٔ [ب] پلنگ نواز - و نسخهٔ [ا] تلنگ نواز - (٥) نسخهٔ [ج] موقوف بر وقت داشته بودیم - (٦) نسخهٔ [ج] نیني *

راو عمزادهٔ مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصهٔ نبرد آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - با وصف آن (که روزے بر خانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان سران نامي را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سر نگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهي زخم بر داشتند - آخر کار شکست بر لشکر تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سر لشکر پیغام داد که بسبب اغماضے (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمده ایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (۲) (که سرحد صوبهٔ بدر است) وا گذارید دستاویزے براے استشفاع ابوالحسن ما را بهم مي رسد - مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

(۲) نسخهٔ [ج] کوشیر و سیرم - و در [بعضی نسخه] کولهیر ٭

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرائي مکرر بمیان آمد - روزے شوخي و استیلا بجائے رسانیدند که رای بندرابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر لب خود را باو رسانیده از دست مخالف وا رهانید - و دران روز زن غیرت خان بخشيِ پادشاهزاده در حوضهٔ فیل بضرب بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز دیگر دکنیها بغرور یکانگي (۲) پیغام کردند که از روی انصاف باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هر چند درین امر صرفهٔ ناتمام است که نیزه بازي و شمشیر بازي را استعمال کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل اندازید - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پندارید) نیارید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ نمي کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمي نمائیم - آخر الامر نفاقے (که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده و دکنیها مي باشد) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیهٔ آوارگي پیموده رو بحیدرآباد گذاشت - پادشاهزاده درین مرتبه ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] یکرنگي - و نسخهٔ [ا] یک انگي ٭

به نارسائي متهم ساخته هزيمت را سبب او وا نمودند - مادنا (که قاطبةً با مغل درست نبود) خاطرنشان ابوالحسن ساخت که او ارادهٔ نوکری پادشاهي (۲) دارد - بزندان بايد نشاند - ناچار خان مذکور در حوالي حيدرآباد سال بيست و نهم بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سرافتخار بمهر دوار رسانيد - و در همين سال در شولاپور بآستانبوس خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپيه و ديگر عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي بصاحب صوبگي برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح حيدرآباد سال سي و يکم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج معارج بلند نامي (۳) گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب جبههٔ دولت بر افروخت - و بمکان خدمت رسيده در سال سي و دوم (۴) جان باجل سپرد - کلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ فوت اوست - بعد از اختيار نوکري پادشاهي پسر زادهٔ او محمد منصور تازه از ايران رسيده بناصيه سائي آستان خلافت سرمايهٔ کاميابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب مکرمت خان امتياز يافت *

---

(۲) نسخه [ج] پادشاه (۳) نسخهٔ [ب] برافراخت - (۴) يعني سنهٔ هزار و نود و نه *

* موسوي خان ميرزا معز *

صبيهٔ زادهٔ سيد السادات مير محمد زمان مشهدي است
که سر آمد علماى آن مکان فيض نشان بود - مشار اليه
در ريعان شباب از والد بزرگوار خود ميرزا فخرا (که از
سادات موسوی قم است) بر هم زده به دار السلطنة اصفهان
(که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و (۲) در خدمت
علامي آقا حسين خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستياری
طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقليه يگانهٔ روزگار گرديد -
و در سنهٔ (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان
بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف
عالمگيري گرديده بمناصب (۳) مناسب سر عزت بر افراخت -
و با صبيهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم
شاه شرف ازدواج يافت - گويند در مقامات حسن ابدال
روزے ميرزا را با شيخ عبد العزيز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و
مذاکرهٔ حکمي درميان آمد - و بطول انجاميد - شيخ گفت
که اين را شما از که سند داريد - گفت از شيخ بهاءُ الدين
محمد - گفت من بر شيخ بيست و دو جا حرف کرده ام -

---

(۲) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نيست - (۳) نسخهٔ [ج] بمنصب
مناسب - (۴) نسخهٔ [ب] غريب مباحثهٔ علمي الخ *

میر گفت مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر کار بجائی کشید که شیخ بهم بر آمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهروهای کنچني از من پرسیده بودند - (۲) یا امروز شما پرسیدید - بالجمله در ابتدای حال بدیوانی صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردیده بوهم زدگیها درمیان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و بنوت امیر الامرا شایسته خان مي تنید و در دیگرے بنگاه کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاوهٔ فضل و کمال خویش انگاشته بر خود مي بالید - و از غیرے فروتني نمي‌کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طلب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب موسوي خان و دیوانی تن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهي از منصبداران نو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاری یاد داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بد نامي بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بار امروز ه

در تلافي آن قرار يافت - تا تنخواه جاگير نو ملازم را تعينات جائي نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان سابقه گويند در محاسبهٔ جاگير داري اکثر طلب سرکار نيز ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا براي رجوع سزاولان تعين مي شدند - و آنها مبلغي داده ايست و اعل بکار مي بردند - در يساق دکن از قلت پاي‌باقي و کم حاصلي ملک و بسياري ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکني) کار بجائي رسيد که با وصف مچلکاي (٢) معمولهٔ موسوي خان مبلغي از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - لهذا (٣) هر چند منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفيان نا شنيده انکاشته تن نميدادند - درين ايام همگي اين ضوابط نسياً منسياً گشته - الحاصل در سال سي و سيوم موسوي خان از تغير حاجي شفيع خان بديواني دکن کاميابي اندوخت - و در سال سي و چهارم سنهٔ (١١٠١) يکهزار و يک صد و يکم هجري برحمت حق پيوست - کجا شد موسوي خان تاريخ فوت و افضل اولاد زمانه تاريخ (٤) ولادت اوست - در خوش خيالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و دقت آفريني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

---

(٢) نسخهٔ [ج] مچلکه‌هاي - (٣) نسخهٔ [ج] ابتدا هر چند الخ - (٤) يعني سنهٔ هزار و پنجاه و شش •

مي كرد - آخر موسوي دل نشين او افتاد - از وست * شعر *

* سد راه معصيت ها شد پريشاني مرا *
* داشت عرياني نگه ز آلوده داماني مرا *

* محمد بديع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس صاحب قران ثاني همراه پدر به هندوستان آمده - سال بيستم به پيشگاه سلطنت رسيده جبين ارادت را نور آگين ساخت و بعنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و اسب با زين مطلا بلند پايگي اندوخت - سال بيست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپيه ساليانه لبريز نشاط گشت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي لواى سربلندي برافراخت - سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي اختصاص گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي سيصد سوار كام دل بر گرفت - و پس ازان (كه رتق و فتق سلطنت بخلد مكان تعلق پذيرفت) همراه پدر و عم خود در فضاى اكبرآباد دولت ملازمت دريافت - و در جنگ شجاع و دومين پيكار داراشكوه ملتزم ركاب پادشاهي بود - و همراه سربلند خان مير بخشي و رعد انداز خان مير آتش بكارها تعين شده - پستر بوجهي معاتب شده از منصب برطرف گرديد - سال سي و ششم مشمول عنايت گشته بمنصب

سه هزاري هفت صد سوار رنگ پريده بر روي آمد - مآل حالش بكجا انجاميد معلوم نيست *

* مصطفى خان كاشي *

كه شيعه ايست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت بود كه چون فوت نمود اسباب تكفين و تدفين او بصعوبت صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگي از مادر رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوكري محمد اعظم شاه كام دل اندوخته ساز صحبت او كوك گشت - و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گرديد - چون در سركار پادشاهزاده بنابر افزوني خرج سپاه هميشه نالش بود خان مذكور بحقيقت را رسيده قرار داد - كه زياده از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع مردم عمده يا ضرورت مهے نگاهداشته شود تا منجمله جمعيت مقرري عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه او جاري نگردد - و بحسن جز رسي او كار سركار پادشاهزاده نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پيشه بر خاست - و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود مي بود - آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانيد كه هيچ كار بے مشورت او تمشيت نمي توان يافت - و هرچه از شاهزاده خلاف مزاج خلد مكان بظهور مي رسيد بادشاه از پخته كاري

خان مذکور مي دانست - و چون افاغنه محل اعتماد
نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوۀ بد مظنگي
گردید - لهٰذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر
بتقریبی مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شدید
تعین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت
رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز
نشانده روانۀ بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت
کعبۀ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِیفاً) معاودت نموده بصورت
رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از
فحوای آن بوی صفح جرایم بمشام خرد نمي رسید) خان
مذکور سال سي و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر
بمزاج بادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - بادشاه
این مصرع بر خواند * ع *

* بهر صـــورت که آئي مي شنـــاسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او
پرداخته همراه خود بگیرد) صورت نه بست - خان مذکور
(که بحلیۀ فضل و کمال آراسته بود) نسخۀ موسوم
به امارات اکلم برای تسهیل استخراج آیات قرآنی تالیف
نموده - شاهزاده از نظر بادشاه گذرانید که تصنیف
مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نکونیست

تاليف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ (که درین ماده سابق کسے نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه نشیني بسر آورد - خانهٔ عالي (که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصي سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنکاپور بود) برای رفتن به واکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکی لشکر پادشاهي معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زیاده بران است (که بعرض رساند) لیکن چون بر مهم مامورة باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهي پس از رسیدن به لشکر در برآمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند
بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست
جریده باراده شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار
باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند
شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پستی بفاصله
از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفي
به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص
چوکي ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابي مسلح
همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم
بارهه و میرتوزکان براي منع ازدحام و بند و بست هر چهار
طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد -
و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که
جاي دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید -
پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید -
میدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه
هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون
شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالي تبار در جلوخانه رسید
بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت
شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان
حکم رسانید که هر سه یرلق وا نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقديم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق
بدست شاهزاده داده حکم تير انداختن بر صيد نمود - پستر
به تسبيح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمي تمام استفسار
احوال کرد - بنابر شهرت آن (که شاهزاده زير جامه زره
پوشيده) پيالهٔ ارگجه طلب داشته بعد را کردن بند جامه
بدست خود ماليد - و شمشير خاصه (که پيش پادشاه بود)
از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست هاي لرزان
گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشير مذکور از
روي عنايت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصيحت
مشتمل بر اشارهٔ آن (که شما را گرفته خلاص نموديم) بر زبان
آورده مرخص ساخت *

* مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبيرهٔ قوام الدين خان صدر ايران
برادر خليفه سلطان مشهور - ولايت زا بود - در ايام محاصرهٔ
قلعهٔ گلکنده داروغگي توپخانهٔ پادشاهي را بنيابت پدر
سرانجام مي داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو
صد سوار بمنصب هزاري سيصد سوار و اصالةً بدان خدمت
مقرر گرديد - و در سال سي و سيوم بخدمت عرض مکرر
سرمايهٔ مباهات اندوخت - پس ازان قور بيگي شد - و
بمنصب دو هزاري هفت صد سوار تحصيل کاميابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزوني پانصدي و از تغير بهره مند خان بخدمت بخشيگري دوم چهرۀ امتياز برافروخت - و پستر پانصدي ديگر يافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود - و در آخر سال چهل و چهارم الويۀ ظفر پرچم عالمگيري از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان قصبۀ مرتضى آباد مُرچ (۲) مضاف بيجاپور بمسافت سي و شش کروه مضرب خيام پادشاهي گرديد - خان مذکور (که بامراض شديده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنۀ (۱۱۱۲) يک هزار و يکصد و دوازدۀ هجري برحمت حق پيوست - و در روضۀ زبدة العرفا سيد شمس الدين (که يکے از مشايخ آن ديار است) واقع قصبۀ مذکور مدفون گرديد - نجابت ذاتي با کمالات کسبي جمع داشت - مجموعۀ بود از محاسن اخلاق - ابواب فيض بر روي آشنا و بيگانه مفتوح داشتے - و در اجراي کار خلايق بسيار کوشيدے - و در مثل گذرانيدن منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله خان اول جري و حريص بود - با آن (که شوم طمعي ها نداشته - بلکه استغنا و آزادي جبلي و فطري طبعش بود) طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

(۲) نسخۀ [ج] مرتضى آباد مرج - و در [بعضی نسخۀ] مرتضى آباد عرف مُرچ *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هردو کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ (۱۱۰۸) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافة شاه جهان آباد رخت هستي بربست -
بالجمله مخلص خان با فضيلت و ملائي طبع موزون داشت
و اشعار رنگين مي‌گفت - ازوست - * شعر *

* خمار ما و در توبه و دل ساقي *
* بيک تبسم مينا شکست و بست و گشاد *

و غريب تر آنکه با مغليت و فضيلت مذاق تصوف داشت -
خالي از درد نبود *

* مرتضی خان سيد مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما
پذيرفته چندے بمحافظت قلعهٔ رام کيسر و فصلے بحراست
آسير و ايامے بفوجداري سلطان پور نذر بار پرداخت - پس
ازان از تغير سيد محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد -
و سال بيست و نهم مخاطب بمرتضی خان گرديده بمنصب
سه هزاري رسيده - گويند با خانجهان بهادر ربط بسيار داشت -
چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سيد محمود و سيد
جهانگير بخاطر بادشاه رسيد خانجهان عرض کرد که سيد
محمود مي گويد در خاندان ما کسے محمود خان و فيروز
خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجويز بکنيد - گفت
سيد محمود را مبارک خان و سيد جهانگير را مجتبی خان -
پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بندهٔ ملتوی ست - به ازین کسے نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل و پنجم مطابق سنهٔ (۱۱۱۲) هزار و یک صد و دوازده هجري انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط های وقفی لفظ قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعهٔ مذکور مقرر شده در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري کامیاب گشت - بعد ازو پسرش سید مراد علي مبارک خان (که دو هزار و پانصدي منصب داشت) و از انتقال پسر او سید شیر علي مبارک خان بتعلقهٔ مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداری عنبرکوت تعین شد - و پس ازان سید علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سید علي اکبر مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت - پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین علي خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کاوش پیموده تیول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه سال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود -
یک بار آصفجاه بوجهے از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده
فوجے بمحاصرهٔ آن تعین نمود - چون این خبر بحضور رسید
فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما
دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه
صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام
شاهزادهٔ عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت
هم رکن رکین فرمان روائي و سرخیل نوئینان پادشاهي میشد -
در مبادئ جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقے بر ذمهٔ
خاندانهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانش را (که
در حداثت سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب
مناسب مورد مراحم فرمود - و هرچند آنها از بے طالعي
موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند (و الّا بمنتهای مراتب
امارت مي رسیدند) . معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم
مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته
شد - میر ابراهیم بمنصب هزاري چهار صد سوار نوازش
یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه هاي منصب
کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتے بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزی خم
بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بعطای منصب هزار و پانصدی
سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابی افروخته
از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت (که بیست کروهی
پیشاور است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از
حسن ابدال بفوجداری سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم
بفوجداری میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد
اکبر سر بغی و طغیان بر افراشت و از امرای کومکی برخے
بطوع و جوقی باکراه یکتائی گزیدند خان مذکور با معدودے
از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگی انحراف نورزیده
زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس
زندان سخن ناشنوی بود - از آوارگی شاهزاده بزمین بوس
عتبهٔ سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس
ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در
سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی
اله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف
شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم
بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے
هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بحراست خجسته بنیاد هم
مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داري نادرک شتافت . و بهقرر باز بے منصب شده بحضور رسيد - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهي مصروف گشايش واکنکيره (۲) گرديد بعد زد و خورد طرفين پيريا نايک دژ نشين از در احتيال در آمده توطية صلح انگيخت - به عبد الغني کشميري دست فروش اردو (که بمکر و حيله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانيده بود) آن زنهار جو بعضے ملتمسات خود نوشته بار داد - او بوساطت هدايت کيش واقعه خوان بعرض رسانيده درجهٔ پذيرائي يافت - پس ازان معتشم خان را (که بے منصب نشسته و در بروی تردد بسته مديون همان کشميري بود) بتجويز نايک ببحالی منصب و تفويض قلعه داري سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پيشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانيده آداب تهنيت بتقديم رسانيد - تا آنکه کشميري از زبان مادرش پيام آورد که پيريا بدر ديوانگي زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش (که براى مصالحه بحضور آمده بود) رخصت يافت که قلعه خالي نمايد - اين هم بعمل آمد - و مي دانست که بسفيفه سازي و شعبده بازی او کوچ پادشاهي خواهد شد - چون متمنای خيالی او صورت

(۲) نسخهٔ [ج] واکن کيره - و در [بعضے نسخه] واکينکره •

نجست بار دیگر نایرهٔ جدال مشتعل ساخت - و بیچاره محتشم خان را محبوس گردانید - روزے (که بسعي بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گریخت - اگر ساعتے مردم پادشاهي دیرتر مي رسیدند خان مذکور سوختهٔ آتش بیداد آن مقهور مي گردید - گویند خان مذکور از فلزات چیزے خورده بود - در عین زمستان عرق از بدنش مي چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاري نسوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت راني و خواب و خور دیگر شغلے نداشت - و بسبب بر طرفي متواتر و بے چاکري احوالش بپریشاني کشید - هنگام مراجعت از کهیلنه (که انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانے بود - در هر قدم جسرے قایم مي شد - نامے از مرکوب و بارکش نمانده - چهارده کروه راه در یک ماه و هفده روز سپري گشت) خان مذکور (که بے نسا نمي توانست (۲)) خود پیاده با اکثر زنان عصا در دست دامن کوهے گرفته افتان و خیزان قدمے چند مي پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

(۲) نسخهٔ [ج] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد - مگر میر محمد خان (۲) (که خطاب پدر یافته دستگاهے بهم رسانید) - احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود (۳) - خان مذکور بیاوری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان اوج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهانهٔ اندي رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خاني ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازي یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود) اکثر بهزاولی افواج مامورهٔ بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونی منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

(۲) نسخهٔ [ج] نکرده - (۳) نسخهٔ [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت) ازانجا (که خان مذکور بیشتر بگشت ملکي و تعاقب تیره بختان مرهته سایر و دایر مي بود) در حضور مهمات بخشیگري را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن‌کیره متمشي مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعیت سرے افراشت - و باضافهٔ سوارن منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار (که چند کسے بیش نبودند) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لئیم حوالی اردو نیز مامور مي شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور سایر اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزادهٔ محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل روزبهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل ناچسپ بود - نعمت خان میرزا محمد حاجي (که هیچ یکے از زبانش نرسته) دران وقت این بیت گفت - * بیت *

* راستي را میگذارم در کجي خواهم شدن *

* مرتضی گر این بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهي شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فیلبان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب رهنما ست) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالی نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانسپار خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و دومین (که خویش تربیت خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهوری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علی خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهامره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازی یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پستر امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علی خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

(۲) در [بعضے نسخه] کهوری - (۳) در [بعضے نسخه] کوررة - (۴) نسخهٔ [ج] بفوجداری کودره و بکلانه منسوب گردانید •

براى خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گويند بنابر
سقم احوال زرے هم براى سرانجام شادي قرار يافته بود -
مطالب خان زياده طلبي مي كرد - و او ابا مي نمود -
خان مذكور تند شده بوسايط (كه درين پيغام بودند)
گفت - كه آخر انصاف كنيد دختر بني مختار است - يكے
ازانها (كه شوخي در مزاج داشت) جواب داد كه ايشان
هم فاعل مختار اند بجهت خويشي مذكور - ابو طالب خان
(كه آفت رسيده بود) همراه خان مذكور بحيدر آباد شتافته
بقلعه داري شاه پور مضاف كولپاک و انواع مراعات آسودگي
يافت - در جنگ نواب آصف جاه (كه با مبارز خان
اتفاق افتاده) زخمي شد - در خجسته بنياد هر دو برادر
بوقت موعود خويش حيات مستعار سپردند *

* ميرزا صفوي خان علي نقى *

نسبت بخاندان سلاطين صفويه دارد - سال چهل و هفتم
جلوس خلد مكان وارد هندوستان گرديده احراز سعادت
ملازمت نمود - و بمنصب سه هزارى هزار سوار و خطاب
ميرزا صفوي خان نامور شده به بخشيگرى سيوم چهرهٔ عزت
بر افروخت - سال چهل و نهم (كه وصلت او با صبيهٔ
معظم خان قرار يافت) خلعت با سرپيچ و دوازده هزار
روپيه نقد مرحمت گرديد - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز مقتول شد *

* منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسي پیوسته .(۲) سال سي ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله ترده نمایان بتقدیم رسانید) او باضافهٔ منصب و خطاب منور خان اختصاص گرفت - و سال سي و نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتي محمد اعظم شاه (که جانب مالوه مرخص گردید) قرار گرفت - پس از ارتحال خلد مکان همراهي شاهزادهٔ مذکور بر گزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگي (که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست) نامبرده با برادر کلان خود خان عالم در هراولي بود - بمقابلهٔ عظیم الشان فیل رانده (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

(۲) نسخهٔ [ب] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبی ست (که مرتضی پور
صوبهٔ برار در تیول داشت) - ابتدای عمل نظام الملک
آصفجاه در دکن فوجی زیاده بر مقدور فراهم آورده بود - آن
امیر بےنظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت -
تا آنکه باجل طبیعی در گذشت - پسرانش اختصاص خان
(که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته) و اعزاز خان
و دیگران هم بودند - هر یکے بقدر قسمت از محال ارثی
جاگیر یافت - چندے پیش ازین همه از سررشتهٔ
حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (که
نقیر محمد نام دارد) باقی ست - بنوکری این و آن روزگار
بسر می برد *

* مختار خان قمرالدین *

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست
و یکم عالمگیری بخطاب خانی سرافرازی یافت - بعد
بخدمت قراول بیگی ممتاز گردید - و (چون پدرش بنظم
صوبهٔ احمد آباد گجرات لوای کامرانی افراخت) او به تعیناتی
پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت
بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان
چهرهٔ ناموری بر افروخت - و بداروغگی اصطبل اسپ شادکامی
اندوخت - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهانهٔ

هوانگي (که از محالات بیجاپور است) مرخص گردید -
و ازانجا تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و (چون سال
سي ام بعد از فتح بیجاپور الویهٔ ظفر طراز پادشاهي سایهٔ
معاودت بظاهر شولاپور افکند) پانزدهم محرم سنهٔ (۱۰۹۸)
هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزادهٔ محمد
بیدار بخت نخستین خلف شاه عالي جاه محمد اعظم
شاه با دختر نیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت -
و آن عفت سرشت به پوتي بیگم مخاطب گردید - و در
سال سي و سیوم خان مشار الیه بخدمت میر آتشي خلعت
امتیاز پوشید - و پس ازان به تحریک و سرزنش خیره سران
کنک گیري (۲) و راے باغ تعین شد - و در سال سي
و هفتم باز بمیر آتشي اختر طالع برافروخت - و در
سال سي و هشتم از تغیر فدائي خان کوکه بصوبه داري
اکبر آباد درجه پیماي اعتبار گشت - و در آخر سال چهل
و یکم از حکومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه
پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي
اکبر آباد سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب
سه هزاري رسیده بوقوع تقصیرے بکمي پانصدي معاتب
شده باز به بحالي کمي پایه افزاي امتیاز گشت - و در

(۲) در [بعضی نسخه] کنگري - و در [دیگرے] هوکري •

سال چهل و نهم در مبارزهٔ فتح سنهنی تعلقهٔ راجا رام جات مفسد (که دوم رجب سال مذکور سنهٔ (۱۱۱۷) هزار و یک صد و هفده مرتبهٔ ثانی منتزع شده) باضافهٔ پانصدی بپایهٔ سه هزار و پانصدی بر آمد *

(هرگاه کارکنان قضا و قدر در پی توطیهٔ دولت بختیاری عرق ریزان سعی باشند) تمهیدات خانه بر انداز بد اندیش چه طرفی تواند بست - بل آنچه او کارشکنی اندیشد به تقریب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بیانش آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه وقعی نمی نهاد - (چون محمد عظیم دومین پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ریشهٔ استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعیت شد) در فکر بیجا ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [چون محمد اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر (که معسکر پادشاهی بود) شتافت] چندان کلمات وقوعی از جانب محمد عظیم بپادشاه رسانید که فرمان طلب و گرز بردار تعین شد - و ندانست که آمدن محمد عظیم بلای عظیم بجان او خواهد بود - چنانچه محمد عظیم نزدیک به شاهزاد پور (۲) رسیده بود که بر واقعهٔ ناگزیر خلد مکان اطلاع یافته به فراهم آوردن سپاه

(۲) در [بعضی نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه (که وسط مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین پایهٔ سریرآرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف از یکی بصد افزود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پټنه (۲) میبود باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت (که از مالوه بگجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان (که خسر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد جنگ و پیکار همت برگمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار نو رسیدهٔ گجرات (که خود را اعظم شاهي مي گرفت) انتظار مي کشید - که اگر بمرافقت بیدار بخت حکم رسد فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - (چون والا جاه دومین

---

(۲) نسخهٔ [ب] پنٹهه *

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي یافت) بعنان همچشمي (که مبادا برادر کلان صاحب جمعیت و دست کاه شود) به باریابان و مشیران پدر در ساخته بعرض رسانید که پیش فرستادن شاهزاده مقتضای حزم و احتیاط نیست که دولت دنیا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاین اگره دست تصرف یافته باعانت دو صوبه دار چنیني لوای خود سري بر افرازد قباحتے عظیم دارد - چه دشمن خانه بدتر از بیگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [که نصیبهٔ سلطنت نداشت - و ادبار و تیره بختي ظاهر حالش را فرو گرفته بود (هرچه را سود و بهبود خود مي اندیشید آبستن صد تباهي بود) فوراً بشاهزاده نوشت که تا رسیدن این جانب بمالوه (که سر راه دکن است) اقامت نماید *

القصه (چون سریر فرماندهي هندوستان از شکوه اقبال بهادر شاهي آسمان پایه گردید) ازانجا (که عموم رأفت و مکرمت آن شاه کرم گستر چون آفتاب یکسان پرتو افکن سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فیض بخشي او چون سحاب یکدفعه سیراب ساز خشک و تر) مختار خان باضافهٔ نمایان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي سربلندي یافته به بحالي صوبه داري اکبرآباد با خدمت والای خانه ساماني بلند رتبه گردید - و باسترداد اموالش از

صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده)[2]
کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد
جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار
حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت
رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق
بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي
خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز
جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از
بے استعدادیها ست - خانخانان از جانب خود مبلغي را
از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے چیزها متهم
بود - نعمت خان عالي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *
* هرکسرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعلَمُ *

* میرزا یار علي بیگ *

مردے بود راست و درست - به پاره گیري مطلقا
مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت
خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آمده بود *

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سختت گيري زبانزد -
(٢)
پستر بداروغگی ڈاک و داروغگی کچهری سرافراز شده در اجرای
کار خلق الله مي کوشيد - سال سي ام بپايهٔ چهار صدی چهل
سوار و سال سي و يکم باضافهٔ پانزده سوار رسيده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
خيلے گستاخ بود - گويند ساده روئی را برای منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا يافتن
جاگير نيم تر خواهد بود - و نيم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسے که مدارج سن انحطاط پيموده باشد - و نيز
نقل کنند که روزے الوش بار عنايت شد - و وقت باريابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقريب استفسار مزه بيادش داه -
متنبه شده چهار تسليم عنايت الوش و چهار تسليم ديگر
(که اين سجدهٔ سهو است) بتقديم رسانيد - و نيز بيان
کنند که روزے بتقريب ادای شهادت تورانئی در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که تورانی سمت - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ اين نکرد که پادشاه هم تورانی سمت - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسيار شد - پادشاه نظر بديانت
او خواست که بداروغگی رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

---

(٢) نسخهٔ [ج] سر فراز شده آخرها در اجرای الخ *

بعرض رسانید که پاجئی را چه یارا که از حکم ولي‌نعمت سر به پیچد - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گرانی نمود) فرمود که یار علي بیگ را گردني زده از دیوانخانه بر آورند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از بیت الله معاودت نموده بملازمت پیوست - همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک هجري در گذشت *

* میر احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه (که دران ایام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت) سرافرازي یافته [با آنکه بدرشتي و سخت گیري (که لازم راستي و درستي است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از ارباب تحریر سرگران و بر آشفته مي بود) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیوانی فوج محمد بیدار بخت به پایهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از دیواني به نیابت شاهزاده بصوبه داری خاندیس امتیاز اندوخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کام بخش

وا پرداخته لوای مراجعت بر افراخت) چون ساحت بلدهٔ
برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید] میخواستند چند گاهی
بسیر و شکار رمنهٔ کرارہ (که سیر جائی است دلکشا و
نخچیر گاهی ست مسرت افزا) عشرت اندوزند - و آن
دیهی ست سه کروهی برهانپور و رود خانهٔ دارد بصفای
آب بی همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کرارہ بندی
بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز (که ازان آبشاری
میریزد) - بفرمان صاحب قران ثاني (که در ایام
پادشاهزادگي به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه
شده) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بسته
میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار
آمده - آبشاری دیگر از روی این بند مي افتد - و در سوی
آن دو دست عمارت بر افراخته اند - و باغچهٔ متصل
آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکهه
بمسامع جلال رسید بی اهمال و امهال اوایل شعبان سال
سیوم سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجري
کوچ فرمودہ خان مذکور را بحراست آن بلدہ مطرح انظار
عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسي بائي نام زن
یکی از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آوردہ بعد از

نهب و غارت قصبهٔ راویر (۲) (که هفت کروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت نپسندید - و از مقابلهٔ زن هربیه خود را بدزدید (۳) -

* مصرع *

* چه مردي بود کز زني کم بود *

بے اختیار عنان تماسک از دست داده بے آن (که بگرد آوردن لشکر و یراق کرو فر مقید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داري ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثرے ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیارے را برمی سهام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] رادیر - (۳) نسخهٔ [ب] بدر بره •

اما اشقيا بطعن رماح مستطيل اكثر مجاهدان را جريح و
قتيل گردانيده كار بجائے رسانيدند كه بساق سردار دو زخم
تفنگ رسيد - درين ضمن شيخ اسمعيل ظفرمند خان فوجدار
جامون (كه سركردگي فوج طرح داشت) كومك بجا نموده
شعلهٔ غلبهٔ كفار را بآب شمشير فرو نشاند - تا فضا و فناى
قلعهٔ راوير دايرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تير
و تفنگ درميان بود - (چون اشقيا دريافتند كه بناى ثبات
مبارزان تزلزل پذير نيست) رخت ادبار بسوى شهر كشيدند -
اگرچه قاضي باتفاق شرفاى بلده در حفاظت شهر تگ تگ پا
بكار برد - ليكن حوالي آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و
بآتش بيداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذكور
بعزم شبخون شبگير نمود - و از پاى قلعه راوير حركت
كرد - هرچند برخے آزموده كاران بآئين خيرخواهي گفتند
(كه شب روي مصلحت نيست) گوش نكرد (٢) - چون بنزديكي
شهر رسيد ضلالت پيشگان آگهي يافته سد راه گشتند - و
نيران پيكار بر افروختند - رزم جويان طرفين داد مردانگي
و دلاوري دادند - مير احمد خان با بيشترے از اولاد و اقربا
و دو ثلث لشكر در معركه جام شهادت چشيد - و ظفرمند
خان در سبک پائي از باد گرو برده دران حالت (كه

---

(٢) نسخهٔ [ب] نكرده ٠

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر رسانید (٢) - تتمه لختی مجروح و برخے ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکے میر سید محمد (که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود) - و دومین میر محامد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست (که احوالش جداگانه دودریز خامهٔ وقایع نگار شده - موصی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمیز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم ازان کارها عزل پذیرفته (٣) از تغیر سید مبرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(٢) نسخهٔ [ب] رسانیده - (٣) نسخهٔ [ج] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خاني یافته در هندوستان اوقات زندگي را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیواني صوبجات آنجا و بستر بتعلقهٔ میر آتشي سرمایهٔ اعتبار بر گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگري دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقي (٢) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاري شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقي مانده اند *

* منعم خان خانخانان بهادر شاهي *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبے جزو کوتوالي اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهي رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهي بجوهر رشادت و کارداني با روح الله خان میر بخشي متوسل گشت - بخشي الملک منصبے براي او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوري

(٢) نسخهٔ [ج] مرتقئ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ *

و بخت یاري ترقي نموده بدولت رو شناسی خلد مکان (۲)
رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردید - سال سي و چهارم
بخدمت امانت هفت چوکي از تغیر میر عبد الکریم ملتفت
خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی
فیلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم کهیلنا بکمک
محمد امین خان بهادر نرسید - و تهاونے سر زد) بکمی
منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بدیوانی
مهین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلم خان
مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن
اخلاص و نیکو خدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -
(۳)
و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهي
نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشار الیه
با فوجداری جمون اصالةً تفویض یافت - و بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار مرتقي گشت - و با رای صایبه
و نیروی مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع
و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - (چون
مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم
داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استعدار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي کوشید - از نیرنگی

(۲) نسخهٔ [ا] مامور گردید - (۳) نسخهٔ [ب] که صوبداری الخ •

تقدير بيست و پنجم ذي الحجه سنهٔ (١٠١٨) هزار و هيجده
خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسيد - تا وصول پادشاهزاده
از پيشاور (که قشلاق کابل است) بعرصهٔ دلکشای دار السلطنة
لاهور (که دوم صفر اتفاق افتاد) منعم خان قريب پنج
هزار سوار و توپ خانهٔ سنگين فراهم آورده با ساز و سامان
سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دريافت - و
تا رسيدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
خانزمان و عنايت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول
نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نيکو خدمتی او
پنجاه هزر سوار موجودي سوای نگاهداشت شاهزاده (٢) (که
مساوی همين عدد بود) در ظل رايت پادشاهي مجتمع
گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزايش
خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گرديد - و در جنگ محمد
اعظم شاه در تردد و جانفشاني شريک غالب بود - اجمالش
آنکه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زينت النسا (٣) بيگم
همشيرهٔ اعيانی خود و جملة الملک اسد خان در گواليار
گذاشته عزيمت پيش نمود) خلد منزل (که کمال حلم
و خدا ترسي داشت) از سفک دماء مسلمين احتراز لازم
شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصيت پدر (که پيشتر

(٢) نسخهٔ [ا] شاهزادها - (٣) نسخهٔ [ج] زيب النسا •

دكن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما) اگر باقتضاي مروت تلنگانه را ضميمهٔ بيجاپور به كام بخش (كه برادر خرد بجاي فرزند مي باشد) وا گذراند (ما از مقسوم و موروث خود بحصهٔ شما مي افزائيم) بهترين شقوق است - و اگر اين صلح صلاح شما نباشد چه لازم كه بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ كنيم و عالم بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بميدان در آئيم -　　　* ع *

* تا يار كرا خواهد و ميلش بكه باشد *

و درين صورت صرفه با شما ست كه در مقابل شمشير خود ديگرے را بنظر نمي آريد *

و بعضے ثقات برانند كه بهادر شاه ازين وصيت اطلاع نداشت ليكن آخرها خلد مكان فرمانے باو نوشته كه بر لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلَامُ عَلَيْکَ يَا وَالِيِ الْهِنْدِ - بهمين متمسک شد - بهر تقدير (چون اين پيغام بمحمد اعظم شاه رسيد) نوشت كه اين قسمت منظور نيست - تقسيم ديگر (كه بعيد از تعادل و تكافو بود)　　　* بيت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *

* از بام خــانه تا بثــريا از آن تو *

درميان آورد - و پس ازان برآشفته بايلچلي گفت اين پير

خرف مگر گلستان شیخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمے نگنجند

* بیت *

* فردا (۲) بر آید بلند آفتاب *
* من و گرز و (۳) میدان افراسیاب *

هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کروهی اکبرآباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجے جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتی رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزارے عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادلیج در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم (۴) تاریخ است - خانزمان با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] حاجو -
(۴) یعنی سنهٔ هزار •

منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خم ، و جهانبانی مرحمت شد - و دهم ربیع الاخر ظل سبحانی در باغ دهر آرای بعیادت او (که ازان زخم ذی فراش بود) سایه گسترده بانواع نوازش و دلدهی (که این فتح بنیروی شمشیر و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او (که بده لک روپیه میرسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائی یافت - و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبرآباد بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتری افروخت - و در سال چهارم (که خلد منزل بقصد استیصال کردی (۲) بد مآل در شاه دهورا (۳) رسیده اقامت نمود) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب موسوم به لوهگده رفته محصور گردید - افواج پادشاهی دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة (که جان فشانی را

(۲) نسخهٔ [ج] کروی - (۳) نسخهٔ [ب] شاه دره

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت
ازین جهت در سال بیست و سیوم شاهزاده بحضور شتافته
او باز بضبط مالوه مامور شد - و در سال بیست و ششم
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار در اسپه سه اسپه و نظم
صوبهٔ اوده و جاگیرداری گورکهپور و بهرائچ (۲) معزز و مفتخر
گشت - و چون در اواخر فرمانروائی اعلی حضرت شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بمهم بیجاپور متوجه گردید شاهنواز خان
و امرای دیگر از حضور دستوري یافتند - و هنوز کارهای
ماموره بانصرام نگرائیده بود که گوبز فکریهای دارا شکوه
غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگیخت - محمد
اورنگ زیب بهادر باقتضای صلاح اندیشي با سامان شایان
روانهٔ هندوستان گردید - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کیش
در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را
از حویلي برآورده در قلعهٔ ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
بعد از جنگ داراشکوه و سریر آرائی هندوستان بارسال فرمان
صوبه‌داری گجرات و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب ششهزاري
ششهزار سوار پایهٔ عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولایت
جا گرم نکرده بود که دارا شکوه بنابر تعاقب افواج عالمگیري
از ملتان بتتهه رفته ازانجا بدان ناحیه سوے کشید - چون

(۲) نسخهٔ [ب] بهروز ٭

بحوالی احمدآباد رسید شاهنواز خان بنابر ذخیرهٔ خاطر (که از سلوک برهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه می‌توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائي سررشتهٔ همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و اورا بشهر درآورده در عمارات دولتخانهٔ پادشاهي (که دارا شکوه میخواست برعایت پدر بزرگوار پائین برنشیند) خان مزبور مبالغه از حد برده اورا در جهروکهٔ پادشاهي نشاند - اگرچه مرکوز خاطر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ناکامي آن بود (که از راه سلطانپور و نذربار (٢) بدکن شتافته دران ملک لوای اقتدار برافرازد) اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیري شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگره و استخلاص اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را رفیق و مشیر خود گردانیده باجتماع سپاه اشاره نمود - قریب بقدر بیست هزار سوار فراهم آورد *

درین اثنا متواتر نوشتهای راجه جسونت سنگهه رسید - که نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحهٔ دل مرتسم است - زودتر بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت بوده مصدر جانفشاني شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عزیمت آگره نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه برداشته

---

(٢) در [بعضی جا] نذر بار آمده *

باجمیر شتافت - چون آن بیحفاظ بد نام کنندهٔ مهاراجگی
بدو نه پیوست ناگزیر دارا شکوه از قلعهٔ کدهه پتهلي تا کوهچهٔ
مدار دیوار بست کشیده مورچال بقاعدهٔ پیکار ترتیب داده
در مقابل عالمگیر پادشاه برنشست - و پس از زد و خورد
بیست و نهم جمادی الاخری سنه (۱۰٦۹) هزار و شصت
و نه هجري دلیرخان و شیخ میر محاذی درهٔ متصل کوکلاپهاري
(که در ضبط شاهنواز خان بود) دلیرانه قدم گذاشته بشپهٔ
سهام جگردوز مردم اورا از پیش رو برداشتند - درین هنگام
شاهنواز خان نزد دارا شکوه بود - ازین خبر گرم و گیرا خود را
رسانیده بمدافعه دست و بازو برکشاد - و در عین جنگ (که
بر بلندی مورچال قیام داشته بآویزش و پیکار تحریض می‌نمود)
تیرے بر نافش رسیده کار او تمام ساخت - داراشکوه از کشته شدنش
همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مکان بر سابقهٔ نسبت (که
بآن والا دودمان بود) نعش اورا باحترام برداشته در صحن روضهٔ
معینیه (قدس سره) دفن فرمود - از بدایت حال در تورک و تزئین
و خوش معاشي مي کوشید - و بگرم اختلاطي و حسن درخور
مي جوشید - در امور دنیاوي و تدابیر ملکي هم رسائي تمام
داشت - و خود بجزوي و کلي مي پرداخت - و بسیار شیفتهٔ
صید و شکار بود - و هم دل دادهٔ راگ و نغمه - خوانندہ و سازندہ
(که نزد او فراهم آمده بودند) در هیچ سرکارے درانوقت نبود

بمعصوم خان مهین پسرش بعد واقعهٔ پدرش بمنصب دو هزاري و میر معظم مخاطب بسیادت خان پسر دومش بمنصب هزار و پانصدي چهرهٔ کامیابي بر افروختند - و در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار هجري در بلاد اورنگ آباد بآزرم بانو صبیهٔ سیادت خان ازدواج پادشاهزاده محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي یافته از تغیر مغل خان قوش‌بیگي گردید - خالي از شورش مزاج نبود *

* شمس الدین خان خویشکي *

پسر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردوس آشیاني در حیات پدر بفوجداري دامن کوه کانگره از تغیر مرشد قلي امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بمهم قندهار نامزد شده) تعین گردید - سال بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسي ترخان بفوجداري جوناگدهه و تیولداري برخی محال آن دستوري یافت سال سیم چون اورا با برادر خود قطب‌الدین بر سر تیولداري جوناگدهه منازعت بهم رسید. بقطب‌الدین فوجداري و تیولداري پتن صوبهٔ گجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

محمد اورنگ زیب بهادر برود - که درخور حال او شاهزادهٔ
مذکور تجویز خدمتی خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال
سي و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانید
بعد از چندے (که فلک توطیهٔ دیگر برانگیخت - و شاهزادهٔ
مذکور عزیمت هندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در کومکیان
دکن انسلاک یافته در فتح قلعهٔ چاکنه با امیرالامرا شایسته خان
مصدر ترددات شایسته گردید . و روز یورش خود دریده قلعه
را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش
هیچکس رشدے نکرده - نبسه زادهٔ او متهور (٢) خان بهادر است
که احوالش درین نامه ثبت شده *

• شمشیرخان حیات ترین •

پسر علي خان است که از بندهای روشناس فردوس آشیاني
بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت
بقبضهٔ اقتدار آن پادشاه درآمد) نام برده سال اول بعطای
خلعت و منصب هزاري پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه
نقد گردن عزت برافراخت - سال سیوم در اوائے (که دکن معسکر
پادشاهي بود) همراه شایسته خان بتخریب تعلقهٔ نظام الملک
دکني تعین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

(٢) نسخهٔ [ج] تهور خان •

قندهار راهي شده در تسخير قلعهٔ بست مصدر ترده گرديد
سال پانزدهم باضافهٔ سه صد سوار و سال نوزدهم بافزوني
دو صد سوار تابينانش با ذات مساوي گرديدند - پستر همراه
سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت
يافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله
بجنگ نذر محمد خان والي بلخ پرداخت سال بيستم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ
امتياز افروخت •

و چون شاهزاده بگذاشت حكومت آنصوبه اصرار ورزيده
روانهٔ حضور شد و سعدالله خان بنابر بند و بست آنجا رسيده
و تهانه داري خان آباد باو مفوض نمود حسب تجويز خان
مزبور بافزايش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستر
بخطاب شمشيرخان ناموري اندوخت - و پس از رسيدن سلطان
اورنگ زيب بهادر دران نواح بحراست شهر بلخ معين شد
سال بيست و دوم بعطاى علم رايت بلند رتبگي برافراشت
و بركاب شاهزادهٔ مذكور بصوب قندهار كمر عزيمت بسته پس از
رسيدن بقلات باشارهٔ شاهزاده بحراست آنجا مقرر گشت - سال
بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
دو هزار و دويست سوار و خدمت تهانه داري غزنين از تغير
سعادت خان از همگنان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

هزاره و افاغنهٔ آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار
درجهٔ اعتلا پیمود - و چون رتق و فتق مهمات سلطنت بکف
اقتدار خلدمکان درآمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت
خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید)
او بحراست صوبهٔ مزبور مباهي شد - سال چهارم از انتقال راجه
راجروپ باز به تهانه داری غزنین سر عزت بر افراخت - و سال
دهم حسب الحکم به تنبیه افاغنهٔ روه تعین شده در کشتن
و بستن مقاهیر تودده نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار دو هزار سوار
دواسپه سه‌اسپه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین
خان بخشي دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ
مخذولان مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهي بتهانه‌داری اوهند
تعین یافت *

* شجاعت خان رعد انداز بیگ *

از امرای عهد عالمگیري ست - ابتدا بمنصب در خور
و خطاب خاني مباهات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه
متوجه مقابلهٔ سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر
ذوالفقار خان سرفرازي یافت - و بعد چندے ازانجا معزول
گشته در جنگ دوم داراشکوه بفوج قراولي تعین شده پستر

ببخشیگری احدیان مي پرداخت - سال سیوم از تعلقهٔ مذکور عزل پذیرفته همراه کنور رام سنگهه بتخریب قلعهٔ زمینداری هري‌نگر شتافت - سال چهارم بفوجداری میان دو آب از تغیر عاقل خان کام دل بر گرفت - سال ششم بفوجداری نواحی اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگي و میر توزکي از تغیر ملتفت خان سر تفاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغگی توپخانه از تغیر فدائي خان سر بلند گشته کلاه گوشهٔ افتخار کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه مامور گردیده اسپ با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه فدائي خان (که باقامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوري پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج ست‌نامیان در ناحیهٔ میوات بعرصهٔ ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان درست به تنبیه آن مردم تعین گردید *

ست نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور دران سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست بغارت قصبات و پرگنات کشادند - گویند خود را زندهٔ جاوید

انستند - بعد رسیدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
آمدند - و بعد زد و خورد جمعے جان بکشتن دادند
راه فرار گزیده بیشتر در تعاقب بدار البوار پیوستند
» پس از رسیدن بحضور مورد تحسین و مخاطب
ـمت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
ـي دو هزار سوار سرمایهٔ شادکامي حاصل نمود - سال
ـم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار
صد سوار و عنایت خلعت و جیغهٔ پر خانهٔ سنگ یشم
، و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افاغنهٔ
ـي سرشت راه کابل رایت عزیمت برافراخت - سال
ـم چون از گذر آب گذشته بارادهٔ عبور از کتل کهریه لشکر
ـت افاغنه که در کمین بودند در تنگیِ کوه راه برو تنگ
ند - هرچند آریزش سخت رو داده و کوشش بسیار
ـیم رسانید اما او در اثنای زد و خورد مطابق سنه
۱۰۸۱) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در کار
، نعمت در باخت *

* شهامت خان سید قاسم بارهه *

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعهٔ الهآباد
ـم داشته بحکومت آنصوبه مي پرداخت - در ایامے (که
شکوه هزیمت یافته راه پنجاب پیش گرفت) خلد مکان

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسیل نمود - که
مذکور را بفهمایش یا باستیلا ازو بتصرف آرد - درین ض
(که محمد شجاع حسب قرار داد خلدمکان آمده صوبهٔ بها
قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکهٔ پنج
متوجه بود مقر خلافت را خالي دیده گام طمع پیش ن
و چون قلعه‌داران رهتاس و چناده (که از جانب دارا ش
مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ایمای او (که بعد فر
نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برا
اراده اورا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آب
برآمده ملاقي گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس
منهزم شدن پیش ازوی خود را باله آباد (که محمد شجا
برو بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجا
از پخته کاري قلعهٔ مزبور باو نسپرد - و چون خبر آمد آم
پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجا
نامزد شده بودند) شنید توسل بخاندوران جسته دادن قلعه ر
وسیلهٔ استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسرواني سال اول
جلوس به پیشگاه سلطنت رسیده کسب سعادت آستان بوس
نمود - و بعنایت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار
و خطاب شهامت خان چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوم
جلوس بتهانه داري غزنین از تغیر شمشیرخان ترین مقرر گشت

و سال چهارم ازانجا معزول شده در سلک کومکیان دارالملک
کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
مامور شده بین‌الاقران تفوق جست - و مدتها دران سرزمین
گذرانید - گاهی بحراست سربلند میشد - و گاهی در زمرهٔ
تعیناتیان آنصوبه منتظم می‌گردید - تا سال بیست و چهارم
حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زادهٔ او
در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبي نامی برآورد - اما
هیچ حاصلی بر نداشت *

(۲)
* شمشیرخان ترین *

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر
دلیر خان داؤد زئي (۳) بوده پستر برفاقت داؤد خان قریشي
پیوست - دران هنگام (که صوبه‌داری برهانپور بخان مشار الیه
نامزد گردید) اورا برواثی مهمات آنجا تعین کردند - صاحب
ساز و سامان گشت - چون پیمانهٔ حیات خان مذکور لبریزشد
بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبهٔ
ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بفوجداری جمو محال
تیول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق برمشاق
بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه
خلافت بخطاب شمشیر خان جبههٔ ناموري برافروخته از پایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعضی نسخه] داوزئي *

جماعداري بدرجهٔ امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده
اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي درگذشت
پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربیت یافتهٔ التفات
شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برنائي و جهالت
سپاه پیشگي (۲) تقدیم بعضے از استادهاي حضور بر طبع آنها
خورده بر شورانید - ناخوشي بیجا نموده بوطن (که سه کروهي
مرهند مشهور بآبادي ملک حیدر است) شتافتند - روزے
چند به بیکاري و عطالت گذرانیده عزیمت بارگاه پادشاهي
(که دران هنگام احمدنگر مضرب خیام سلطاني بود) نمودند
برسر چوکي (که در حوالي اردوي معلی میباشد - و بدون
پروانگي مجي و ذهاب متعذر است) مدتے ماندند - بپاس
خاطر شاهزاده (که بتازگي از گجرات رسیده بود) کسے بعرض
نميرسانید - از پریشاني کار بیچارها بجان و کارد باستخوان
رسید - قضارا فوج غنیم بنواحي معسکر آواره گشت - و جمعي
از امراي پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جویان گردن
بشمشیر خارنده سبکدستي نمودند - و بتک‌تک پا اشقیا را
بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسید پرتو
عاطفت بر احوال ایشان تافته بملازمت استسعاد یافتند - اما
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کینه آما بود صرفهٔ خود

---

(۲) در [بعضی نسخه] و سپاه پیشگي ه

در بودن رکاب ندیده بهمراهی شاهزاده (که بجانب خجسته بنیاد و برهانپور رخصت یافته بود) برآمدند . با وصف این هم پادشاهزاده بر سر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که خبر ارتحال خلد مکان رسید - بمرحمت و خصوصیت بر نواخته بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد جانفشاني نموده دوش همت را از بار نمکخوارگي سبک گردانید - پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز پیش خود نگهداشت - در آغاز عهد محمد فرخ سیر بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته (۲) بفوجداری سنگمنیر محال خالصهٔ مقرری صوبهٔ خجسته بنیاد شتافته بمواخذه و کاوش حیدر قلي خان دیوان دکن دل نهاد اقامت نگشته روانهٔ حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بفوجداری کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبهٔ مالوه است) سرفرازي یافته بسیارے از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید و لختی را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده طریق خطا و سرتابي مي پیمودند) بکو عدم (۳) انگند - در زمان خاقان آفاق یعني محمد شاه پادشاه بقلعه داري و فوجداری دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه بپسرانش مقرر

(۲) نسخهٔ [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخهٔ [ا ب] بکوي عدم افگند •

گشت - ازانجا (که صوبهٔ مالوه دربست بتصرف مرهته درآمد) نمي خواستند که احدے از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دهار (که از آثار راجه بهوج مشهور است) کمر همت چست بست - و بمحاصرهٔ روزے چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسور دست و پای ممانعت و مقاومت بحرکت آوردند - چون کومک بیرون مفقود دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده براجه جیسنگهه سوائي پیوستند - آخر صحبتها برار نیامد - بر خاسته بحضور رفتند - کسے باحوال آنها نپرداخت *

* شیخ عبدالعزیز خان *

از متوسلان شیخ عبد اللطیف برهانپوري بود - چون محمد اورنگ زیب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال صلاح و تقوی اتصاف داشت) ربط بسیار بل نوعے از اعتقاد متحقق بود شیخ سفارش نامبرده نمود - ازین جهت در زمرهٔ نوکران منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه جوهر کار طلبي را بروی روز افگنده بیست و یک زخم برداشت و بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت بر افروخت - و در ایامے (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبرآباد سمت شاهجهان‌آباد توجه فرمود) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب خاني و تفویض قلعه داری رایسین

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افراخت - سال هفتم حسب الحکم بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از انتقال میر باقر خان بفوجداری چکلهٔ سهرند نامزد گردید پستر بقلعه‌داری آسیر مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد قرار یافته سال بیستم (که سیوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه گذرانید) او خبردار شده هر آمدها را بقتل رسانید - و مدتها باستقلال درانجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگنای هستي برآمد - پس ازو خلفش ابو الخیر خان به تعلقهٔ مزبور سرفراز گردید - سال سي و سیوم بحراست (۲) قلعهٔ راجگدهه امتیاز اندوخت - چون فوج مرهته رفته پیغام خالي نمودن قلعه فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیال و اسباب ضروري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت افگنده هرچه یافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون این ماجرا بعرض رسید از منصب بر طرف شده سزاول شدید تعین گردید که روانهٔ مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسیار نمود و حکم باز داشتن از عزیمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت لیکن تا رسیدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس از معاودت از مکهٔ مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

(۲) نسخهٔ [ج] بحفاظت ، و در [بعضی نسخه] بحصانت ،

پدر و تولیت مقبرهٔ شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان بلدهٔ برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش محمد ناصر خان عرف میان مستي ست - که بنوکری دیگران مي‌گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

* شریف الملک حیدرآبادي *

یزنهٔ ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده بهادر شاه عالم با خانجهان (۲) و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن (که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود) تعین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالی معموره پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزي ملحق گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل (که در همان ایام بدستیاری معمار همت بلندش در کمال رفعت و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفي و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعهٔ گلکنده کشید رستخیزے عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدمیدن صبح

(۲) نسخهٔ [ج] با خانخانان *

غارتگران شهر و لشکر بخانهای مردم ریختند - کرور در کرور نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس وضیع و شریف یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام بشاهزاده پیوسته بندگی درگاه پادشاهي اختیار نمودند - دران هنگام و بقولی در مبادی این سانحه شریف الملک نیز بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هردو پسر هدایت‌الله و عنایت الله ناصیه‌سای عتبهٔ خلافت گشته حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزاري و انعام ده هزار روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام محاصرهٔ گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان سنه (۱۰۹۸) یکهزار و نود و هشت هجري سفر واپسین گزید - پسرانش بعنایت خلاع ماتمي تسلي پذیرفتند - و در همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او (که همشیره زادهٔ ابوالحسن بود) باستلام سدهٔ سلطنت مفتخر گشته بمنصب سه هزاري هزار سوار سرفرازي یافت - هدایت الله (که بهدایت خان مخاطب گشته) خالي از کمال و فراست نبود طبع موزون داشت - بخانه‌سامانیء سرکار محمد اعظم شاه درجهٔ اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجي (۲) که

(۲) در [بعض نسخه] هاجي - بمعني هجو کننده •

اکثر امرا و نوئیذان زخمی تیغ زبان او و تشنهٔ خونش بودند و او دست از کنایه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده * * بیت *

* بنشسته چنان قوي که بر داشتنش *

* کار دگرے نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان (۲) نمود خان مذکور بمقتضای * * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعیئی گفت - که بیت دوم اینست * * بیت *

* فرزند و زن و قبیلهٔ آن کس کش *

* بر خوان جماع نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش (۳) میرزا ابو طالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان او نیز با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را از حضور آواره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانهٔ حضور ساخت - و ابو طالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکرے بر سر او تعین شود دیگر روزے چند نگهداشته رخصت نمود

---

(۲) نسخهٔ [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش ابو طالب *

و او بزمین بوس سدهٔ سلطنت رنگ رفته بر روی آورد

در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی ناموري اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثاني همراه پدر از لاهور بآستان خلافت ناصیهٔ سعادت افروخته از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پایگي یافت آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب پنجهزاري سرفراز شده) اصلی شایسته ندارد - و جائی بنظر هم رسید - که برعایت پدر و جدش اورا در اوان صبا و طفلي اول وهله پانصدي منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه اضافهای متواتر یافته در حداثت سن بمنصب عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداري و سرکردگي تعین گشت در سال سیوم چون از خطهٔ برهانپور سه فوج سنگین باستیصال خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکی بنام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان صوبهدار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی در نگرفت طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیهٔ قلعهٔ دولت آباد مهبط رایات فردوس آشیاني شد مشار الیه با الهوردي خان و غیره امرا جهت استخلاص ولایت سنگمنیر و دیگر قلاع متعلقهٔ آن (که در دست ساهو بهونسله بود) دستوري یافت - خان مذکور

بسنگمنیر رسیده پرگنات آن را از تصرف پسرش سیوا و دیگر مفسدان برآورده مقاهیر را آوارهٔ دشت فرار ساخت و بهر قلعه فوجے تعین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره و فراغ از بند و بست آن الکه بجانب جنیر گام سرعت برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام داده بآسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات متعلقهٔ آن بضبط درآورده معاودت نمود - و در کم مایه فرصتے در سرکار عمده بجمع دو کرور و شصت لک دام مشتمل بر هفده محال ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید - در سال دهم خان زمان (که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنظم بالاگهات دکن مي پرداخت) ودیعت حیات سپرده ازانجا [که تعین یکے از اعاظم امرا بجای خان زمان (که در حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت‌آباد بکار و خدمت قیام داشته باشد) ناگزیر مصالح ملکي بود] لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده (که بجهت طوی کتخدائي بحضور رسیده) رخصت یافت که تا آمدن ایشان نیابةً بنظم امور آندیار پردازد - و در سال دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار پلاؤن (۲) (که از عمده بومیان آندیار بود) فوج کشیده پایمال

(۲) نسخهٔ [ج] بلاول ٭

عجز و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبهٔ الهٔ آباد
از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت
نظم آن‌دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته
خان (که بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
مباهي بود - و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هرسال بجهت
علوفهٔ سه هزار سوار سبندي از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه نقد
باو تنخواه میشد) تنبیه و تادیب متمردان آن سر زمین
چنانچه باید صورت نمي پذیرفت و مکرر این معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبهٔ احمدآباد
به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهام هر چهار صوبهٔ دکن
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن
شایستهٔ مراحم ناصیه سای عتبهٔ خلافت گشته سال بیست
و هشتم بتازگي بصوبه‌داری مالوه دستوري یافت - چون سال
بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ

دکن حسب التماس میر جمله جهت استخلاص پسر و متعلقانش و مالش قطب شاه بسیچ حیدرآباد وجهۀ همت ساخت شایسته خان با تعیناتیان صوبۀ مالوه بر وفق حکم پادشاهي بکومک رفته در عین محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سیم رخصت شده بتعلقه رسید - و بالتماس پادشاهزاده در صلۀ حسن خدمت بمنصب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران گشت - و چون در همین سال محمد اورنگ زیب بهادر با عساکر دکن بتنبیه عادلشاهیه مامور گردید بخانجهان اشاره رفت - که خود را بر سبیل استعجال بدولت آباد رسانیده تا معاودت جناب شاهي اقامت نماید - و چون در سال سي و یکم سنه (۱۰٦۷) هزار و شصت و هفت هجري عارضۀ حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد دارا شکوه باز گردید - او از تبه رائي و بد سگالي امرای کومکي دکن را (که هنوز مقدمۀ بیجاپور بهین انجامے نگرفته بود) طلب حضور نمود - شایسته خان نیز بمالوه بر گشت - چون آن الکه در جوار دکن واقع است درین هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای دیگر بود) بودن

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اورنگ زیب شهرے داشت) مباین صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه داری ارجین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهاراجه از مقابلهٔ عالمگیري چون عزیمت آن شاهزادهٔ فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلی حضرت گردید رای رزین پادشاهي بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهي اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی ولي‌نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل‌انگاري میخواست به تنهائي خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد ورزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمي شد - درین باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - او نیز بپاس خاطر دارا شکوه یا بنابر اخلاصے (که با محمد اورنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحهٔ احوالش مي خواند) مانع (۲) آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصلح همان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلی حضرت از روی غضب سر عصا بسینهٔ خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشتهٔ دارا شکوه و اغوای جمعے از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از دو روز

---

(۲) نسخهٔ [۱] مانع شد ¤

از قید رهانیدند - و باز صوابدید حال را که ازو استفسار کردند او باز همان ممانعت را اعاده کرد - و ظاهر است که درین وقت حرکت چه فائده می‌کرد - معهذا اعلی حضرت پیشخانه برآوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر می‌آمدند سودمند نمی افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلثیم عتبهٔ عالمگیری چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بوساطت فاضل خان خانسامان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزادهٔ ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد برادر عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [که ولایت پنجاب با مملکتی (که بدان ضلع واقع شده) بدارا شکوه و گجرات بدستور سابق بمراد بخش اختصاص می‌یابد - و دکن بسلطان محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والای ولایت عهد و خطاب بلند اقبالی و اختیار کل ممالک محروسه ماورای ولایت مقسومهٔ مذکوره بشما ارزانی گردد - باید که احراز سعادت ملازمت نموده در استرضای خاطر اقدس کوشید] جناب عالمگیری از اتبال این معنی پهلو تهی کرده گفت - تا انفراغ از مقدمهٔ دارا شکوه رسیدن حضور متعذر بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت ماجرا پرملالت و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

روز سیوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیري سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ دهره سوار شد - ازانجا (که مشیت ازلي بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ میر[۲] از پس رسیده معروض داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بین بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلی حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بے باعث ضروري در جائیکه مظنۀ خطر باشد رفتن چه ضرور *

درین اثنا (که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سگالان داشته متردد بود) باهردل[۳] چیله رسید - و فرمانے که اعلی حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد بدو حواله نموده بود (که خود بعنوان سبکروی بشاهجهان آباد نزد دارا شکوه رسانیده جواب بیارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه او لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما درینجا مهم را فیصل مي فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایزۀ استحسان یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت و باقتضای مصلحت الویۀ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه از آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متهرا خانجهان را (که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

---

(۲) نسخۀ [ج] شیخ کبیر (۳) نسخۀ [ا] نهردل *

بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه نوازش نموده بخطاب امیرالامرائي بلند نامي بخشیدند و محالی (که دو کرور دام جمع آن بود) بوسم انعام مرحمت شد - و چون سلیمان شکوه نخستین پور دارا شکوه از دیار شرقیه برگشته باستماع شکست پدر ازان روی آب گنگ بسمت هردوار شتافته میخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته بپدر ملحق گردد امیرالامرا تعین شد - که بکفایت مهم او پردازد - آن حادثه زدهٔ روزگار از صولت لشکر منصوره سر آوارگي بکوهستان سري نگر کشیده بزمیندار آنجا پناه برد امیرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد معاودت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان بنظم مهمات آن صوبه قیام ورزید - و چون سلطان محمد بطریق منقلا بجانب شاه شجاع لوای نهضت برافراخت تنظیم امور آن مرکز خلافت بامیرالامرا باز گردید - چون در جنگ شجاع راجه جسونت (۲) از بد سگالي و تیره باطني بارادهٔ برهمزني و کار شکني آخر شبی (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق افتاد) با سایر راجپوتیه از رکاب عالمگیري فرار گزیده راه آگره پیش گرفت این آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه بر مردم ریخت - که پای ثبات کهنه سپاهیها (که بارها

---

(۲) نسخهٔ [ب] جسونت سنگهه •

در معارک هیجا شمشیرهای نمایان زده بودند) از جای رفت - و بسیارے راه بیوفائي و هزیمت سپردند - و باطراف و جوانب این خبر وحشت افزا چنین شیوع یافت که شاه شجاع عالمگیر پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمرتبهٔ تواتر گرفت که این اراجیف و اکاذیب را امیرالامرا بر راستي حمل کرده مضطرب گردید - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدر زند - و از آسیمه سري بفاضل خان خانسامان (که هنوز بخدمت‌گذاری اعلی حضرت قیام داشت) حقوق آصفجاهي را بیادش داده ملتجي گشت که از جناب اعلی حضرت استشفاع جرائم او نماید - آن خردمند کارشناس بتسلي و تسکین کوشیده گفت - که تا صبح صبر و سکون باید ورزید - که شاید ازان طرف خبرے (که اعتماد را شاید) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگیر شاه کوه‌تحمل شیر تهور با معدودے شجاع را رهگرای هزیمت ساخته علم فیروزي افراخت - و پس ازین فتح خدا داد (که الویهٔ عالمگیری بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمیر بعزم محاربهٔ داراشکوه باهتزاز آمد) امیر الامرا را ملتزم رکاب ساختند

و بعد جلوس ثاني سنه (١٠٦٩) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگیري بوالا امتیاز نواختن نوبت در حضور (که این نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگیري مخصوص

پدر و جد او بود) بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري بدفع سیوای مزور محتال و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمدهٔ عادل شاهیه اکثر بنادر و قلاع متصرف شده برروی دریا سنگ راه مترددین بیت الله گشته - و در تاخت و تاراج ممالک پادشاهي دقیقهٔ فرو نمي‌گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ پیش مي آمدند سزای واجبي داده جابجا محالات متعلقه‌اش را تهانه نشین مي ساخت - و این ابتدای مهم مرهته است و چون برشکال رسیده بود چند روزے در قصبهٔ پونا گذرانیده تسخیر قلعهٔ چاکنه را (که از قلاع متینهٔ کوکن نظام شاهیه بود و بنابر اختلال احوال عادلشاهیه سیوا بران دست تملک یافته) ازان رو که متصل بولایت پادشاهي واقع شده انتزاعش از مقدمات ضروریهٔ آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *

و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحي را بنظر احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائے (که مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود) همت برگماشت و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ
و پیکار گرم بود - آخرالامر نقبی را (که ببرج مقابل مورچال
امیرالامرا رسیده بود) بباروت انباشته آتش دادند - آن برج
از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا اوج
گرفت - عساکر فیروزی (که آمادهٔ یورش بودند) سپر حفظ آلهي
برسر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آویزش
و ستیز روز بآخر رسید مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده
شب در پای قلعه قدم جلادت فشرده بسر بردند - و بدمیدن
صبح یورش دیگر نموده بشهربند در آمده بقهر و صولت
هیژدهم ذي الحجه سال سیوم مسخر ساختند - بقیة السیف
بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش
بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعهٔ مذکور بحکم
پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس ازانکه ولایت سیوا پی سپر عساکر منصوره گردید
و آن نیرنگ‌ساز حیله گر بدرهای دشوار گذار خزید امیر الامرا
بقصبهٔ پونا طرح اقامت ریخته در حویلیِ ساختهٔ سیوا
فرود آمد - درین ایام آن پر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون
افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقید
بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگي
کسی را نمي گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

که مرهته را بر اسپ نگاه نمی‌داشتند قضا را در سر آغاز سال ششم جمعی از پیادهای این طایفه بتقریب کتخدائی یکی از کوتوال دستک دو صد نفر مرهته گرفته وقت شب بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوقی را بشهرت مردم غنیم (که از تهانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته سیلي‌زنان آوردند - شبی دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پهر شب عقب محل سرا که باورچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچهٔ (که بگل و خشت مسدود بود) وا کردند - برخی خواصان محل از آواز بیل و کلنگ آگاه شده بامیر الامرا خبر رسانیدند - او گفت که چون ایام صیام است عمله و فعلهٔ باورچیخانه برای طعام شب‌خور برخاسته باشند - و چون این خبر سمت تکرار یافت امیرالامرا سراسیمه تیر و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست یکی ازان شوریده سران شمشیرے حواله کرد - بدست امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبردے کرده کشته گردید اهل محل امیر الامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا مردم بیرون دویده کار آن ناتمامان را باتمام رسانیدند - و چون این معني ناشي از غفلت آن عمدة الملک و محمول بر بے خبري او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

دلها بیوقع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه‌داري دکن بپادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت • و او به بندوبست ولایت بنگاله (که در همان ایام میر جمله ناظم آنجا در گذشته بود) مامور گردید - و چون ضلالت منشان ولایت رخنگ (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهري هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنهٔ بعضی مواضع سر راه را عرضهٔ انتهاب مي ساختند امیر الامرا کشایش قلعهٔ چاتگام را (که سرحد آن ولایت است) موجب سد طریق دست اندازي آن گروه شقاوت پژوه دانسته کمر همت بتمشیت این مهم بر بست - و بزرگ امید خان خلف خویش را با فوجي رخصت نمود - و او پس از تلاش و کوشش نمایان در آخر سال هشتم (۲) آن حصن متین را بدست آورده باسلام آباد موسوم گردانید *

امیر الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فسیحهٔ بنگاله پرداخته در سال بیستم (که نظم آنصوبه باعظم خان کوکه مفوض گردید) آن عمدة الملک احرام ملازمت بسته در سال بیست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پیشکش سي لک روپیه نقد و چهار لک روپیه جواهر با دیگر اجناس از نظر گذرانید - از جملهٔ تحائف آن آئینهٔ بوده که ترنج

(۲) در [انذر نسخه] سنه هشتم •

مقابل آن میگذاشتند - خشک شده قطره قطره آب ازو میچکید - و صندوقی بوده که از یک طرف آن فیل و یکطرف بر بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بر آن صندوق را با فیل کشیده می برد - امیرالامرا بعطای عصای خاصهٔ سنگ یشم (که در دست پادشاهي بود) با دیگر عنایات خسرواني نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئینان و الامرتبت تا در غسلخانه پالکي سوار مي آمده باشد و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بنوازد - و در همین سال بصوبه داری اکبرآباد دستوري یافت - و در آخر سال بیست و دوم از تغیر شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم برسم ایلغار روانهٔ حضور شده) بصوبه داری بنگاله سرفراز گردید و پس از چند سال دیگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافهٔ آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعار به نیک نامي بسر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه (۱۱۰۵) یکهزار و یکصد و پنج هجري بدار بقا ارتحال نمود *

امیرے بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئینان قریب العهد دیگرے نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگي (که در ذات او فراهم آمده و اگر عشرے ازان در دیگرے سر میزد کله گوشهٔ نخوت بر فلک برین مي سود) او در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضیع

و شریف بکار مي برد - و گلبانگ جود و احسانش آفاق را محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر (که لکها بصرف آن رفته) در چار دانگ هندوستان بسیار یادگار پیوسته بے نوایان و عجزهٔ دور دست از بذل (۲) و نوال او بهره مند بودند - معهذا اموالے (که پس از فوتش داخل سرکار پادشاهي شد) از حیطهٔ قیاس بیرون است - با آنکه مکرر جنس اعلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف حوائج پادشاهي درآمده هنوز در قلعهٔ آگره حجرها مقفل افتاده است *

از کثرت اسباب و عروض (۳) کارخانهای او غریب حکایات مسموع شده - از معتبرے استماع افتاده که هنگامے در شکار عالمگیري موم مطلوب شد - عمال خالصه و پرگنات نواح (که فرمایش بنام آنها رفته بود) بعذر موسم برشکال یک قلم ذایاب بقلم آوردند - خانسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا بهم نمي رسد - مگر در کارخانهٔ امیرالامرا (که در دهلي ست) ذخیرهٔ موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت عاریت بگیرند - چون بمتصدي امیرالامرا ابلاغ فرمان شد استیذان آقا که در بنگاله بود بدیر مي کشید - و ایستادگي مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از جانب خود و هزار

(۲) در [اکثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعضی نسخه] عرض *

(۲)
يا در هزار اشياى موم (كه هر يكے دو منى و سه منى بوده)
پيشكش كرد - و اعتذار كرد كه غايبانهٔ آقا ست - زياده برين
جرأت نمي‌تواند شد - و معلوم شد كه براى ذخيرهٔ اين موم
چاهها كنده نگاهداشته‌اند - و در تابستان آبے سر مي دهند
كه بگداز نرود - ازينجا قياس ديگر اسباب بايد كرد - صبيهٔ
شاهنواز خان پسر عبد الرحيم خانخانان بحكم جهانگيري
در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراري و غيره
بودند - از پسرانش عقيدت خان است - ابوطالب نام - كه
سال دوم عالمگيري چون پدرش بنظم دكن مامور گرديد او
بحراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - ديگر
ابو الفتح خان - كه در شبخون سيوا بهونسله بكار آمد - و هركه
(۳)
نامے تحصيل نمود درين جرائد مرقوم است - از دخترهايش
يكے بازدواج روح الله خان اول درآمده - و ديگرے با ذوالفقار
خان نصرت جنگ عقد بيوگاني داشت *

* شجاعت خان محمد بيگ تركمان *

در جرگهٔ منصبداران كومكى صوبهٔ گجرات انسلاك داشت
با سلطان مراد بخش در ايامے (كه بنظم صوبهٔ مذكور
مامور بود) ساز موافقت كوفته بپايهٔ روشناسى شاهزاده
افتخار اندوخت - و چون شاهزادهٔ مذكور حسب اشارهٔ برادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] آسياى موم (۳) نسخهٔ [ج] تحصيل نامے نمود *

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبهٔ مذکور نهضت نموده بصوبهٔ مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگسازی چرخ دوار محبوس گشت نامبرده بصوبهٔ تعیناتی خود شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بگجرات رسیده جمعیت فراهم آورد) اورا خطاب قزلباش خان داده همراه گرفت - او پس از فرار گزیدن دارا شکوه بملازمت خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبهٔ احمدآباد بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب کار طلب خان و تفویض متصدي‌گری بندر سورت اعتبار برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری احمد آباد سرمایهٔ امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه‌داری احمد آباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهلم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار درجهٔ اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بعالم باقي خرامید - باکثر اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگي بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستي و درستي و سپاهیگري و عملداری او در خاطر پادشاهي

قسمے درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسر نداشت
دهقان زادهٔ را بفرزندي بر گرفته - بخاطر داشت او بمنصب
عمده و خطاب نظرعلي خان نامے بر آورد - و پس از
فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منهزم گردیده
سرمایه درباخت - صبیهٔ شجاعت خان بدست معصوم بیگ
پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه‌داري حیدر قلي خان
نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر
دوم او رستم علي خان - متصدي بندر سورت شده - و برادر
سیومین ابراهیم قلي خان خطاب داشت - هرسه در وقت
نظامت معزالدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقي ست - نسبش
بشیخ فرید الدین شکر گنج منتهي مي شود - وطنش جونپور
صوبهٔ آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد
فردوس آشیاني بمنصب و خطاب خاني سرفراز شده بفوجداري
حاجي پور مضاف بهار مي پرداخت - و در جنگ شجاع
برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم
خان منصب یافته ابتدا بفوجداري متهرا و پس ازان بفوجداري
گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبهٔ آله‌آباد
گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

در ایامی (که پادشاه بر کالهٔ دکن مقامات داشت) بمنصب چهار صدي و بخشیگري و داروغگی عدالت بندر سورت به تیول دران حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفوجداری نیاپورهٔ دهاتیا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بیرم گانو و چندی بفوجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذیرفت و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سیر شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد فرخ سیر بجالی منصب معزز شده بفوجداری مندسور مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک آصف جاه از مالوه ارادهٔ دکن تصمیم نمود بدلدهی او پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاقت خود برگرفت - او بداروغگی توپ خانهٔ سرکار آن نوئین بلند قدر و برادرش بداروغگی احشام سرمایهٔ اعتبار اندوختند - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر ترددات شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد برسم بهادران جانفشان پیاده پا گشته دقیقهٔ از زد و خورد مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبرد مردآزما بکار آمد و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین نامبرده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم

و نقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامي اندوخت - و بتقرر پرگنهٔ بیر و برخے دیهات فتح آباد دهارور صوبهٔ خجسته بنیاد و حویلی پاتهري صوبهٔ برار و سرکار بیجاگدهه کهرکون صوبهٔ خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که بیر و غیره محالات بجاگیر راجه سلطان جي (۲) قرار یافت) او جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب پنج هزاري و خطاب بهادري چهرهٔ عزت بر افروخت - بعد فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري به نیابت صوبهداری برار لوای ترقي بر افراخت - ضبط و ربط عملداري خوب داشت - مکاسداران مرهته سرحساب بودند و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر بمنازعت بر خاستند - رگهوجي بهونسله فوج فراهم آورده بر سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره روبروی خود داشتے - و برای امور عظیمه بطریق تفاول کتاب مزبور را میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد *　　　* ع *

* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر بر آمده بر سر مقهوران باید رفت تا حاصل مصراع (۳) مذکور متوجه او باشد - بچهار کروهی بلده

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطانجي (۳) نسخهٔ [ج] حال مصراع *

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بمیان آمده نامبرده زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري بگلشن بقا خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصهٔ خود خوانهای مقرري نوبت بنوبت بجماعه‌داران مي فرستاد سوای آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاقت بودند) خوراک دو وقته بضابطهٔ اهل پورب (که عبارت از دیار شرقی شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي‌الدین شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنهٔ بیر محال ارث یافته بنوکري مي پردازند *

* شهداد خان خویشگي *

عبد الرحیم نام - نبیرهٔ شمس خان است - که در فوجداري (۲) دوآبهٔ تتهه با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران دو چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات و مرات عرصهٔ نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروزجنگ آمد و آخر سر در سر آن کرد - مشار الیه مرد بے مایه و کم روزگار بود - نام و نشانے نداشت - در عهد خلد منزل منصب پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهی قطب الدین

(۲) نسخهٔ [ا ج] دوآبهٔ بهته *

خان عم شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود
چون خان مذکور بدست کروی مقهور کشته شد او تا رسیدن
حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفی بر بست - و سرمایه
اندوخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ
بصاحب صوبگی لاهور تعین گردید) بکم جمعیتی از عیسی
خان منج (که در عرض راه سر خود سری می افراشت)
توهمی داشت - او خود را از قصبهٔ قصور باشارهٔ ملهم غیبی
و تیسیر بخت بیدار با جوقی نمایان بر وقت رسانید - و بموافقت
و همرهی لوازم خدمت و یکجهتی بتقدیم آورد - پس ازان
بفوجداری لکهی جنگل بپایهٔ شهرت و ناموری برآمد *
و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین
رودبار ستلج و آب بیاه بانا و لاغیری می‌گذرانید - و اطراف
و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل پری
داشت بعد از مهم کروی مخذول او را بفوجداری دوآبه
و مالش آن بیدادگر کسیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن
سپاه تیز دستی بکار برده چون سپاهی فالیز بهم آمد از بےزری
و کم مایگی (که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد)
گرم و گیرا شتافته متصل تهاره عرصهٔ کارزار بر آراست - و چون
آن بومی بمیدان نبرد درآمد رمي سهام و ضرب صمصام را
رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوکرد آمدهٔ شهداد خان

بپای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگي بدجلوي کرد - و تیز راند - هردو سردار بیکدیگر در افتادند اگرچه از شمشیر آن بوسي (که شهداد خان بدست گرفت) انگشتانش از کار رفت اما بتدبیر جگر دوز افغانان (که در حواشی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت‌کیش نقد جان در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهداد خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائي ننمود پس از هفته برکوته او (که موطن و مسکن این قوم بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف (که هم ازان طایفه اند) بر اندوختهای او ریخته نقد را بردند جنس بدست مشار الیه افتاد - پارهٔ بلاهور فرستاد - و تتمه بوطن روانه کرد - دلیر جنگ بر آشفته جریده طلبداشت و بپرس و جوی اموال مقتول درآورد - او ببهانهٔ تاراج از خود پی سپر مي‌کرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم در مضافات حویلی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه کشي و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بباد میرفت هرچند دلیر جنگ گاو تازیها (۲) نمود و زهرچشم نگارش کرد اصلا بازوی همت او بسستي نگرائید - و پای ثباتش از جای درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعی را از وطن

(۲) نسخهٔ [ب] کاوشها ٭

برخوانده نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیرجنگ مالش او برسگالید - و پستر بپدانجامی آن پی برده خود را باز داشت - و پیچ و تابے خورده بعرفان (۲) بدر برد *

اتفاقا میرجمله (که بپای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود بخواهش نزد خود خوانده بدارالخلافه همراه آورد - و وقت ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر انچه بایست در بارهٔ او گفت اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز نیافت - فتح البابي بخان مذکور هم روی نیاورد - و پس ازان قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب معتبر برنواخته بآوردن خزانهٔ بنگاله تعین کرد - همان ایام حسین خان خویشگي کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو التفات و رعایت بر حالش نتافت - کارش بفقر و فاقه کشید دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیرالامرا کشته شد بار دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال ساخت - و بعد ازان (که معاملهٔ او فزوني شد) از خاندوران (که رکن رکین سلطنت گردیده) بنابر قتل عیسي خان منج (که بتوسل او اشتهار داشت) خائف بود - از شگرفیِ تائید و رسائیِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعرقان *

اقبال خاندوران بدستگیری برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانبانی باضافهٔ نمایان و فوجداری هانسی حصار (که از قدیم الایام مفسده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غیرعملی محض شده بود) کامروا گردانید - خان شهامت نشان در خستن و بستن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعی چست بر بست - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بسیارے از خویشان همقوم او در جنگ گدهی و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمے نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوالف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت وا پرداخت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نوئین جوانمرد بمنصب شش هزاری و پالکی جهالردار مرتقی والا پایهٔ اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نام‌آور ناموس بوست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدوله بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین حیدر است - پس از فوت پدر ببحالی نظم صوبهٔ اوده و الهآباد امتیاز اندوخته بندوبست آنجا چنانچه باید نمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجری عماد الملک

ه‌تفصيلے (كه در احوالش نگارش يافته) فوج برسر تعلقهٔ او
(۲)
برد - و نامبرده از لكهنؤ برآمده تا ميدان ساندي و پالي
(كه سرحد صوبهٔ اودهه است) پيش آمد - و جنگ سهلے
بميان آمده بوساطت سعدالله خان پسر علي محمد خان
روهله بر پنج لک روپيه قدرے نقد و تتمه بوعده انفصال يافت
و در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري حسب
استدعاى نجيب خان روهله و ديگر افاغنه (كه پرگنات صوبهٔ
دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
اشكال عبور گنگا گذر نمي‌توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
و يكصد و هفتاد و يک هجري دتا سندهيه بندوبست نواحئ
دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجيب خان را
(۳)
در سكرتال محصور نمود - و بعد انقضاى برسات گوبند پندت
را با بيست هزار سوار از تهاكر دواره كه متصل كوه است
از گنگا گذرانيده براى تالان تعين كرد) رفته پندت مزبور
را شكست فاحش داد سعد الله خان و دوندي خان و
حافظ رحمت خان (كه بنابر رعب فوج مرهته بكوه كمايون
پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجيب خان هم از
صعوبت محاصره نجات اندوخت - ازانجا (كه جمعيت مرهته
افزون بود) از مآل انديشي حرف مصالحت بميان آورد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مالي (۳) در [بعضے نسخه] شكرتال *

درين ضمن (كه آمد آمد شاه دراني زبان‌زد شد - و دتا سندهيه روبروی او كشته گرديد - و شاه دراني در سكندره چهاوني كرد) نامبرده باستصواب نجيب خان بعد استحكام عهد و پيمان با ده هزار سوار رفته شاه را ديد - و در جنگ با سدا سيو بهاو (۲) ترددات شايسته بتقديم رسانيده مورد تحسين گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هندوستان بنام سلطان عالي گهر (كه درين ايام مسند جهانباني بوجود فائض الجود او رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسنهٔ كه ومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده بصوبهٔ اودهه رسيده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت به پيشگاه شاه عالم بهادر (كه بعد فوت پدر عالي قدر عزيز الدين بادشاه عالمگير ثاني در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري مابين صوبهٔ بهار و بنگاله ديهيم خلافت را بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا دريای كرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون موكب خسرواني اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و يكصد و هفتاد و چهار هجري در سواد جاجميو رسيده چهاوني نمود محالات انتربيد (كه عبارت از اماكن واقعه مابين دريای گنگا و جمنا ست - و از ده سال كم و بيش در تصرف مرهته بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سدا شيو بهاو •

عمل نشین پادشاهي گردید - و سال (۱۱۷۵) هزار و یکصد
و هفتاد و پنج هجري الویهٔ ظفر طراز از دریای جمنا گذشته
نواح کالپي و قلعهٔ جهانسي از کسان مرهتّه برآمد - درین
سال نامبرده بعنایت خلعت وزارت و مالای مروارید و قلمدان
مرصع علم بلند رتبگي برافراشت - پستر همراه پادشاه عزیمت
صوبهٔ بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (که دران نواح
دست تسلط یافته بودند) شکست یافت - و پادشاه با
کلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله بالهآباد رفته باجتماع
جمعیت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بکسر بمقابلهٔ
اهل فرنگ پرداخت - و این بار هم شکست فاحش یافته
اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد
او انواع خفت بحالش رسانید - و نظر بمال باقي مانده
داشت - آخر تا دریای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر
احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهي کرد - نوبت
سیوم باتفاق عماد الملک بهادر و ملهار راو هولکر کمر عزیمت
بجدال آنها چست بست - آنها فوج قلیلی رو برو فرستادند
جنگ سهلی بمیان آمد - هولکر جانب کالپي و عماد الملک
در تعلقهٔ جات شتافتند - لهذا با کلاه پوشان بدر صلح زده
بنام وزارت قانع بود - و سالی چند بامداد اهل فرنگ
به بندوبست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

آن صوبه شریک ساخت - سال (۱۱۸۸) یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري بمعاونت آنها بر سر حافظ رحمت خان روهله (که از رفقای علي محمد خان روهله بود - و پس از فوت او پارهٔ از محالات متصرفهٔ او در قبضهٔ اقتدار خود داشته سر سرداري مي‌افراخت) رفته ته تیغ درآورد و همان سال بنابر عروض بیماریهای گوناگون از تماشاگاه هستي دیده درپوشید - پسر او (که در اوان تحریر بجای او در صوبهٔ اوده است) میرزا اماني (۲) نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند *

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحریر پارهٔ از احوال او ناگزیر خامهٔ حقائق نویس گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک یساولان او منسلک - آخرها منک‌باشي هم گشته - پس از شنقار شدن نادرشاه در قندهار و کابل علم اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران نبرد قمر الدین خان بگولهٔ اجل نقد هستي درباخت

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا ماني •

و شاه دراني راه كابل و قندهار گرفت - سيوم سنه (۱۱۶۲) هزار و يكصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵) هزار و يكصد و شصت و پنج هجري - هر دو بار با معين الملك جنگ واقع شده - نوبت اخير معين الملك ملاقات كرده به نيابت شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و يكصد و هفتاد هجري - بشاه جهان آباد رسيده با عالمگير ثاني ملاقات نمود و دختر عزالدين برادر عالمگير ثاني بعقد تيمور شاه پسر خود در آورد - و به تنبيه سورجمل جات همت گماشت - و بمدوث وبا گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آرامگاه را با خود در سلك نكاح كشيد - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتا سندهيه را قتل ساخت - و در سكندره چهاوني كرد - و در سال ديگر سدا سيو راو صرف بهاو را با فوج بسيار ته تيغ آورد - و بقندهار برگشت هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري دران بار قوم سكهه را تنبيه بواقعي رسانيد - و نورالدين خان دراني را (كه از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است) بر سر سكجيون صوبه‌دار كشمير تعين كرد *

سكجيون از قوم كتهري باشندهٔ كابل است - در ابتدا متصدي اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود يك مرتبه شاه دراني او را براي وصول زر از كابل نزد معين الملك

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ایشک آقاسي را از کابل براى تسخیر کشمیر روانه کرد و او کشمیر را از صوبه دار جانب عالمگیر ثاني انتزاع نموده عبد الله خان عرف خواجه کیچک (۲) را با فوجے از افاغنه نائب گذاشت دیواني را بسکهجیون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چندے سکهجیون سردار افاغنه را کشت - و خواجه کیچک را اول قید کرد - سپس از کشمیر بر آورد - و از عالمگیر ثاني بوساطت عماد الملک وزیر قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داري بنام خود طلبید - و خطبه و سکه بنام عالمگیر ثاني کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگیرات منصبداران ضبط نمود مشار الیه خوش‌روی متصف باوصاف شایسته قریب الاسلام بود جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود - و هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس مسلمین را زبروی خود الوان اطعمه مي‌خوراند - و در هر ماهے دوازدهم و یازدهم طعام نیاز پخته بمردم تقسیم مي‌نمود - و وارد و صادر را چه درویش و چه غیر آن درخور حال هرکس مراعاتے مي کرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جمیع شعراى کشمیر حاضر مي‌شدند - در آخر مجلس شیلانے مي‌کشید *

(۲) در [اکثر نسخه] کچک *

پس از رسیدن نور الدین خان دران نواح سکجیون فوجے را فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند درانیان بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را از شعاب جبال بر داشته بسیارے را سر مشق تیغ جلادت ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکجیون باجمعے که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکجیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه دراني بعد فتح نور الدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

* شجاع الملک امیر الامرا * (۲)

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او (۳) میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخاني و خطاب بسالت جنگ بهادر مباهي گردید - و در عمل صلابت جنگ بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر خود صلابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات خانگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري نظام الدوله آصف جاه بنابر علاقهٔ ولي عهدي (که از سابق بنام او مقرر بود) از برار ارادهٔ ملاقات

---

(۲) نسخهٔ [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخهٔ [ب ج] اصلیٔ او محمد شیف *

صلابت جنگ نموده نزدیک رسید او بودن خود را پیش صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلو تهي کرده کمر عزیمت بسمت صوبهٔ متعلقهٔ خود بربست - و هنگامی (که آصف جاه مذکور بملاحظهٔ حرکات غیر مربوط صلابت جنگ ازو جدائي گزیده بنابر اخذ پیشکشات جانب راجبندري مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - ازانجا (که آمدنی محالات بکمي گرائید - و طلب سپاه بیش از بیش افزود) رفقای غرض آلود (که هر یک بنفع خود نظر مي دوخت) بندوبست متعذر دانسته کناره گرفتند - و پس ازان (که صوبه‌داری دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندے سررشتهٔ ظاهرداري از کف رها کرده اندیشهای چند در چند بخاطر راه داد - چون کارے پیش نرفت و اکثر محالات صوبهٔ بیجاپور بتصرف مرهته و حیدر علي خان نامي (که احوالش جداگانه بزبان قلم گذشته) درآمد در حالت تحریر بر بعضے محالات سرکار امتیاز گدهه عرف ادوني و فیروز گدهه رایچور قناعت دارد و بکنج دار و مریز مي گذراند *

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروي *

پسر محمد باقر هروي ست - وزير قرا خان ترکمان حاکم خراسان بود - که با شاه طهماسپ بغي ورزيده - در بدايت حال (که وارد هند گشت) نوکر بيرام خان شده خدمت رکابداري يافت - و از رشادتے که داشت در مدت کمے بمنصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت بيرام خان ترقي کرده بپايهٔ امارت بر آمد - هنگامے (که بعد فتح پتنه عرش آشياني کشتي سواره علم معاودت بجونپور افراخت) صادق خان مامور شد که اردو را از راه خشکي بگذرهای مناسب عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقا لال خان نام فيل خاصه در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد که صادق خان احتياطے در گذراندن بجا نياورد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع بولايت تتهه (۲) بر آوردند - تا گزين فيلے (که بدل آن فيل تواند شد) نيارد بکورنش سرافراز نگردد - في الحقيقت تعليم خدمت شناسي بود - که در کار پادشاهان خرد را از بزرگ

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهٹه •

جدا نساخته بهمگي همت فرمان پذير گردد - او چندے نشيب و فراز روزگار پيموده سال بيستم بدرگاه پادشاهي رو آورد - و صد فيل برسم جرمانه گذرانيده مورد عنايت شد - و بحراست ولايت گدهه از تغير راى سرجن اختصاص گرفت *

در سال بيست و دوم صادق محمد خان با امراى ديگر به تنبيه راجه مدهكر (كه ثروت صوري و مكنت ظاهري و مستحكمى جا و افزونى گروه تهور گزين را سرماية نخوت ساخته از شاهراه اطاعت قدم بيرون مي گذاشت) تعين شد چون از حدود نرور گذشت داستان اندرز درميان نهاد آن شوريده سر بسرانجام جنگل بري پرداخته متصل اوندچهه با فوجے گران بكارزار پيوست - جنگے عظيم بميان آمد - هورل راو (۲) پسرش بعدم شتافته خود زخمي بدر زد - صادق محمد خان از وفور كارداني رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزير بعجز گرائيده سال بيست و سيوم باتفاق خان مذكور بملازمت عرش آشياني رسيد - پس ازان اقطاع صادق محمد خان بولايت شرقي قرار گرفت *

چون مظفرخان را روزگار بدست اهل خلاف سپري گشت و بيشتر بنگاله و بهار را شورش پژوهان برگرفتند صادق محمد خان بافزونى اخلاص و نيروى همت درست آويزشها نموده

---

(۲) نسخهٔ [ج] هولكر راو *

برخی امکنهٔ عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت
و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از گم نامان الوس
مغول در سپاه بدخشیان بسر مي برد - و بهمراهی معصوم خان
کابلي در شورش و فتنه افزائي کارهای نمایان کرده نامی بمردانگي
بر آورد - و از بنگاله ببهار آمده برعیت آزاري دست بر کشاد)
صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش
بریده بحضور فرستاد - و چون وزیرخان در مقابل قتلوی کرراني
(که بر اردیسه چیرگي یافته) در حدود بردوان برنشست
و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم
صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله داني (۲) گردید
قتلو را پای شکیب از جا شده باردیسه گام برگرفت - و امرا
تکامشي نمودند - و او باسیمه سري در آمده پیغام مصالحه
نمود - و برادر زادهٔ خود را با فیلان گزیده روانهٔ حضور ساخت
امرا اردیسه باو باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع
خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامي از ملک
بهاتي بر گشت - و تیولداران بهار بکومک تعین بنگاله شدند
میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - ازانجا (که یک کار
بدو سردار مخالف منتج برهمي ست) خواجه سلیمان
نامي از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

---

(۲) با معامله داني باشد *

بعهدهٔ خود گیرد دیگرے ببهار برگردد - در سال سیم
صادق محمد خان بر ذمهٔ خود گرفت - و در همین سال بے طلب
برسم ایلغار بحضور رسید - و بار نیافت - و چون شهباز خان بحکم
والا از بهار به‌بنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده
حکومت ملتان یافت - چون روشانیان تیراه را (که کوهستانے ست
غربیٔ پشاور سي و دو کروه طول و دوازده عرض بنگاه افریدي
و اورک‌زئي) پناه‌گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد
خان در سال سي و سیوم بمالش آنها تعین گشت - و به نیروی
شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعے ایل ساخت
که متعهد روانیٔ راه خیبر شده ملا ابراهیم را (که جلاله او را
بجای پدر مي‌شمرد) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها
نمانده آوارهٔ توران دیار گردید - چون زین خان کوکه (که سواد
و بجور را لختے انتظام داده) بحضور شتافت صادق
محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقي
سرکشان آن نواحي مامور گردید - و در سال سي و هشتم (که
شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت)
چون از اسمٰعیل قلي خان امر وکالت شاهزاده بشایستگي
سرانجام نمي‌گرفت صادق محمد خان باتالیقي رخصت
یافت - و در سال چهلم (که شاهزاده بتسخیر دکن مامور
شد - و شاهرخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها رو داد و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان از کم آذوقي و بے اتفاقي نیروی تحصن نداشتند اما از دوئي و بے پروائي امرا چاند بي بي باستحکام کوشید - و آخر کار بسست پیمانها آشتي نموده برخاستند - شاهزاده با امرا راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسباني سرحد بر خود گرفته در مهکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب پنجهزاري سر برافراخت و در همین سال بر سر اوز خان (که شورش افزائي داشت) فوجے فرستاده برشکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون خداوند خان دکني جمعے از امرای دکن با خود متفق ساخته نخوت مي فروخت صادق محمد خان بآهنگ پیکار بر آمده چپقلشهای مردانه نمود - و او تاب نیاورده بسیارے را بکشتن داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق دارئ برار لختے وا پرداخته شش کروهئ بالاپور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند سپاه آرائي و ملک آبادي بے شرکت غیرے بصادق محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

(۱۰۰۵) هزار و پنج هجري در شاهپور باسهال مسافر ملک بقا گشت - دهول‌پور بیست کروهئ آگره وطن گرفته سرا و عمارت و مقبرهٔ عالي بنا نهاده دیهات کرد و نواحئ آن آباد ساخت پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبري بمناصب مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاهجهان کسے از اینها نماند - لیکن صادق محمد خان بائیجي مدتها در دهول پور مي‌بود - درگذشت *

* صادق خان میربخشي *

پسر آقا طاهر وصلي تخلص بن محمد شریف هروي و برادرزاده و خویش اعتماد الدوله طهراني ست - چندے همراه پدر بفوجداري نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیري بمنصب درخور سربلندي یافت - سال هشتم جلوس بخطاب خاني مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقهٔ بخشیگري و از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار لوای ناموري افراشت و سال دهم باضافهٔ دوصد سوار امتیاز اندوخت - و باضافهای متواتره بمنصب عمده مرتقي گشت - سال هیزدهم حکومت صوبهٔ پنجاب نیز بنام او قرار گرفته بضبط کوهستان شمالي دستوري پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح با کومکیان خود بملازمت پادشاهي پیوست - و جگت سنگهه را

(که چندے غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعواطف سلطاني اميدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان بيگم صفح جرائم آو صورت بست - و چون در اوان مراجعت از کشمير واقعهٔ ناگزير جنت مکاني رو داد و يمين الدوله بمقتضاى وقت داور بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت صادق خان (که نسبت بشاهجهان نفاق مي ورزيد) از مآل کار خود خائف شده التجا بيمين الدوله آورد - او هرسه شاهزاده را از نور جهان بيگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت اينها وسيلهٔ رستگاري خود انديشد - و سال اول جلوس فردوس آشياني همراه شاهزادها آمده دولت بار يافت - و ببحالي منصب سابق (که چهار هزاري چهار هزار سوار و علم و نقاره بود) مشمول مرحمت شد - و چون پيشتر بخشيگري بارادت خان مقرر شده بود و باز حسب الالتماس يمين الدوله ارادت خان بتعلقهٔ وزارت سربلند شد صادق خان ببحالي تعلقهٔ بخشيگري و عطاى قلمدان مرصع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم ربيع الاول سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت ايزدي پيوست - پادشاه از راه قدر شناسي شاهزاده محمد اورنگ زيب را براى تسلى پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت ازشد آنها جعفر خان است - دومين روشن ضمير صلابت خان (که احوال هردو عليحده ترقيم پذيرفته - سيومين عبد الرحمن

که بعد وفات پدر باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و پس
ازان ببخشیگری احدیان مباهي شد - سال هشتم ازان معزول
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار
رایت اعتبار افراخت - و بعد تر بخطاب مرحمت خان چهرهٔ
افتخار افروخت - سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو پور
نذرمحمد خان والي بلخ [که عزیمت آمدن حضور در اوانے (که
کابل معسکر فیروزي بود) داشت] تعین یافت - سال بیستم
باضافهٔ پانصدي چهار صد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - چهارمین
بهرام - که احوالش در ترجمهٔ بهره مند خان میر بخشي پسرش
مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با
همه کس آئین صلح مي سپرد - حتا مهابت خان (که دشمن
این سلسله بود) از مدارا شعاري او را از خود میدانست
باسپ خوب خیلے شوق داشت - و از جنس عراقي بسیار
فراهم آورده بود - اما غیر حاضری سپاه بهر بهانه وضع مي‌کرد
ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)
* صلابت خان روشن ضمیر *

(۳)
پسر دوم صادق خان میر بخشي ست - سال پنجم جلوس
فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري دویست سوار

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخهٔ [ب ج] پنجم
فردوس آشیاني *

و خدمت قوربیگي از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد اورنگ زیب بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را با برادرانش بر داشته به پیشگاه سلطاني آورد - او بعنایت خلعت و اضافهٔ منصب نوازش یافت . سال هشتم باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هشتصد سوار افتخار اندوخت - و پستر بخطاب صلابت خان بلند آوازه گردید سال یازدهم پانصدي دو صد سوار بر پایهٔ او افزوده دو هزار و پانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوربیگي معزول گردیده بتعلقهٔ بخشیگری دوم از تغیر تربیت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و علم و نقاره سر فرازي یافته رایت بلندي رتبگي بر افراخت *

و در همین سال سلخ جمادي الاول مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بزخم جمدهر راو امر سنگهه پسر راجه گجسنگهه جهان فاني را پدرود نمود - مجملا حقیقتش اینکه راو مزبور چندے بنابر بیماري از باریابي اعلی حضرت محروم بود - پس از افاقه چون بدربار آمد صلابت خان در خلوتخانهٔ منزل سلطان دارا شکوه (که پادشاه درانجا تشریف داشت)

بشرف آستان‌بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود رفته ایستاد - و صلابت خان جانب دست راست - چون پس از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکے از نوئینان بدست خود مي نوشت صلابت خان برای کارے از ایوان فرود آمده با کسے گرم سخن بود - او جمدهر کشیده دویده در حالت غفلت تحت سینهٔ او فرو برد - ازانجا که جانب دل بود بمجرد آن کارش باتمام گرائید - چون شایسته برنائے بود و بیمن تربیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و حداثت سن او تاسف بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب پانصدي صد سوار سربلندي یافت - و تا سال سیوم بپایهٔ هزاري صد سوار رسیده سال دوم عالمگیري بخطاب التفات خان سرفراز گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدي صد و پنجاه سوار و سال نهم باضافهٔ یکصد سوار لوای ترقي برافراخت *

(۲)

* صفدر خان خواجه قاسم *

سید اتائي ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام شاهزادگي برکاب شاهجهاني پیوسته درمدت فترات بدوام خدمت جا در دل شاهزاده بهم‌رسانید - پس از اورنگ نشیني

---

(۲) نسخهٔ [ب] صفدر خان سید اتائي ست *

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو يصد سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه چهرهٔ امتیاز برآراست - پستر بخطاب صفدر خان (که در زمان جنت‌مکاني میرزا لشکري پسر سید یوسف خان رضوي داشت - و دریناولا بصف شکن خان مخاطب گردید) نامورى اندوخت - و بفوجداري و تیولداري سرونج (۲) اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول ججهار سنگهه بهمراهی خانجهان لودي بمهم مزبور تعین شد - و پس ازان بعنایت علم رایت مباهات بر افراشت - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي نامزد گشت و سال سیوم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آوازه گردیده باتفاق راو رتن هاڈا (که با چند منصبداران دیگر جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم (۳) مضاف بالاگهات (۴) صوبهٔ برار ملک تلنگانه مامور بود) کمر همت بست - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار لوای کامراني علم ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه و صیانت قلعهٔ آن دامن رسوخ بر کمر عقیدت زد - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونج (۳) نسخهٔ [ب ج] بتوقف پرگنهٔ باسم (۴) نسخهٔ [ا] مضاف صوبهٔ برار ٭

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت بار اندوخته بسفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج و خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل تفوق جسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که ازانجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشهٔ نفیسهٔ هندوستان بود) کام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از وصول بدان نواحي چون والئ ایران شاه صفي بمهمات ایروان سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید و بعد ملاقات شاه صفي از آداب دانئ او خیلی محظوظ شده بخانهٔ او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد اسپ عراقي و اصناف اقمشهٔ ایران بنظر پادشاه در آورد چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار عرصهٔ بلند رتبگي پیمود - در همین سال (که پادشاه از اکبرآباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض صوبه‌داری مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم ازانجا معزول

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار و مرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و تقرر صوبه داری قندهار از تغیر قلیچ خان لوای عزت برافراشت - و سال هفدهم ازانجا عزل پذیرفته بحضور آمد چون در قندهار بیماري بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت نتوانست کامیاب گردید - سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري رخت سفر از دار فاني بربست پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند - ارشد آنها خواجه عبد الهادي ست - که احوالش جداگانه زینت تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم بمنصب هشتصدي شش صد سوار کام دل مي‌اندوخت * .

* صف شکن خان میرزا لشکري *

پسر سید یوسف خان رضوي ست - که احوالش درین نامه علیحده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیاني به تهانه داری بیر مضاف دکن مي پرداخت - و اوائل عصر جنت مکاني مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبهٔ بهار گردید - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور قاسم خان میر بحر بصوبه داری کشمیر امتیاز پذیرفت - سال هشتم ازانجا معزول گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

مصدر گستاخي شده از حضور فرار نمود و ممنوع شد خزانۀ او (که از بنگاله مي آوردند) بنواحئ دهلي رسيده بنابران او با جمعي جهت بدست آوردن آن تعين يافت - و پس از رسيدن بر سر آن چون مردم او بسرائي متحصن شده بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازۀ سرا بدر رفتند زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس فردوس‌آشياني رونق گرفت) ببحالئ منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار (که تا آخر عهد جنت مكاني داشت) كام دل يافت - چون خطاب صفدر خان بخواجه قاسم سيئة اتائي مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهرۀ عزت برافروخت - و دران زمان (که بير از دست كسان نظام الملك دكني برآمد) بدستور قديم تهانه داري آنجا بدو تفويض پذيرفت (۲) - مدتها درانجا بسر برد - بتقريبي بپايۀ عتاب آمده از جاگير و منصب افتاد - و دوازده هزار روپيه ساليانه مقرر شده در لاهور مي بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري بساط زندگي در نورديد *

(۳) گويند مرد منقلب الحال بےپروا مزاج دهن دريده بود هرچه بخاطرش مي آمد ميگفت - چون معمر و از قديمان اين دولت بود صوبه داران دكن مراعات او مي‌كردند - در ايام

---

(۲) نسخۀ [ج] يافت (۳) نسخۀ [ب] لفظ (گويند) نيست *

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایلچي شده نزد راجهٔ کشتوار (۲) رفت - مردم آنجا اورا شناخته مقید ساختند بسفارش مادر راجه رهائي یافت - و چندے تعینات کابل بود منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد همه کس داد - چون این معني بعرض جنت مکاني رسید طلب حضور نموده ازو استفسار این امر فرمودند - گفت شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک مکروه طبعي ست - لهذا چندے از نظر افکنده معاتب ساختند خانجهان باعانت مبلغے و سپردن تهانه داری بیر دران وقت سایهٔ ترحم گسترد - اما شیوهٔ قبیله پروري داشت *

* صف شکن خان محمد طاهر (۳) *

در اواخر عهد فردوس آشیاني بداروغگیء توپخانهٔ دکن کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را وجههٔ همت ساخته از دکن روانهٔ هندوستان شد) بعد وصول بذریعهٔ او بخطاب صف شکن خان سرمایهٔ ناموري اندوخت و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه مصدر تردداث گشت - و سال اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوافي برای سد راه سلیمان شکوه بکنار دریای جون و ثانیا بملحق گردیدن با خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه بسمت پنجاب مي شتافت) باتفاق

(۲) نسخهٔ [ب] کشنواز (۳) نسخهٔ [ج] محمد طاهر نام داشت *

میرزا راجه جیسنگهه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان خود نامبرده با فوجے بتکامشي او تعین یافته - و تا تتهه از قطره و پویه نیاسوده - پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات گشت - و درین ضمن حکم پادشاهي در باب برگشتن بار رسید) معاودت نموده در ایامے (که خلدمکان باراده جنگ (۲) ثانی داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت سال چهارم بتقصیرے از منصب معزول گردیده بعد چندے قرین بخشایش و بحالی منصب دو هزاري یکهزار سوار گشت سال پنجم باضافهٔ دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت که درپای کتل بهنبهر متوقف شده بحفاظت دهنهٔ آن کوهستان پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوجے بدکن نزد سلطان معظم دستوري پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال دهم باز همراه شاهزادهٔ مذکور (که بنابر بندوبست دکن مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداري متهرا لوای رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد انداز خان بداروغگي توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

(۲) در [بعضے نسخه] جنگ ثاني با دارا شکوه *

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پیمانهٔ
ممات درکشید *

* صفي خان *

پسر دوم اسلام خان مشهدي ست - سال نوزدهم جلوس
فردوس آشیاني (که پدرش بناظم صوبجات دکن مامور گردید)
او باضافهٔ درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال
بیستم با پیشکش پدر بحضور رسیده دولت بار اندوخت
سال بیست و یکم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار ترقي پذیرفت - سال
بیست و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بمهم قندهار دامن همت
برکمر زد - و سال بیست و سیوم بحجابت بیجاپور نزد عادل
خان دستوري یافت - سال بیست و پنجم با پیشکش خان مذکور
(که جمله از نقد و جنس چهل لک روپیه قیمت داشت)
آمده فیض اندوز آستان‌بوس گردید - پس ازان در رکاب سلطان
اورنگ‌زیب بیساق قندهار شتافت - سال بیست و ششم بعد
معاودت ازانجا بتقرر خدمت بخشیگري و واقعه نویسي هرچهار
صوبهٔ دکن کام دل برگرفت - سال بیست و هفتم بخطاب
خاني سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال سیم بنابر تقصیرے
بپای عتاب در آمده بکمي منصب پانصدي صد سوار ازان
خدمت معزول و طلب حضور گردید - سال سي و یکم باضافهٔ

دو صد سوار و تقرر قلعه‌داری کانگره مشمول عاطفت گشت
پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیري رونق تازه
یافت) سال اول جلوس در ایامی (که پادشاه بارادهٔ جنگ
دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت.) نامبرده بحضور رسیده
بتفویض قلعه‌داری دارالخلافه رایت خوشدلي افراخت - سال دوم
بتعلقهٔ بخشیگری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
و اضافه بمنصب سه‌هزاري هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
ششم بقلعه‌داري و نظم مهمات دار الخلافه از تغیر هوشدار خان
به بلند رتبگي گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
بصوبه داری اودیسه نامور شد - و پستر بنظم اکبرآباد مقرر
گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال
بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
دستوري پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا
بر گردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهرهٔ عزت بر افروخت
سال بیست و هفتم بحراست اورنگ‌آباد مانده سال بیست
و هشتم باز بنظم صوبهٔ اکبرآباد لوای عزیمت افراشت - پسرش
میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیري بمنصب هزاري پانصد
سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی توپخانهٔ سلطان معظم
سرفرازي داشت - چون شاهزادهٔ مذکور بر تخت سلطنت

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب
پنجهزاري و انضمام داروغگي ديوان خاص و ميرتوزكي اول
فايز شد - و در سلطنت محمد فرخ سير چندے مير توزک
و چندے بخشي دوم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب
هفت هزاري درجهٔ اعتلا پيمود - گويند متين و موقر بود
و بخوشخوري مشهور - قبولي اسلام خاني (كه وضع كردهٔ خود
اوست) در سركار او خوب تيار ميشد *

(٢)

* صلابت خان *

خواجه مير خوافي - خودش هندوستان زاست - آباى او
ازان مكان فراست بنيان بدين ديار رسيده - چون اكثر امزجهٔ
اهل خواف به نيكوئي و يكروئي مفطور و مجبول است خان
مشار اليه نيز در معاملات راست و درست و در رضا جوئي
خداوند چابک و چست بود - از ياوريهاى نيک اختري منظور
نظر تربيت عالمگيري شده بقرب و اعتبار خسرواني درجهٔ
اعزاز پيمود - و برشادت و كارداني در سال بيست و دوم از
تغير بهره مند خان بداروغگي فيلخانه سرفرازي يافته باعتبار
مهابت و صلابت ظاهري (كه مرد قوي هيكل بلند بالا بود)
بخطاب صلابت خان ناموري يافت - و در سال بيست و سيوم
از تغير روح الله خان بداروغگي توپخانه جبههٔ روزگار افروخت

(٢) نسخهٔ [ب] صلابت خان ناقوري *

و پس ازان بنابر صدور زلتی از نوکري بر طرف شده در سال بیست و پنجم باز ببحالی منصب و خدمت میر آتشي عز امتیاز یافت - پس ازان بالکهٔ اودهه تعین شد - چون ازانجا آمده بآستان بوس خلافت مستسعد گردید بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیگری بندر سورت شتافته در سال سي و سیوم حسب الالتماس خودش طلب حضور گشته بمیر توزکی اول کامیابي اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو صد سوار رتبهٔ برتري بدست آورد *

گویند روزے در مقامات گوري‌گانون سر دیوان بر سر اهتمام چوب سهدستی سهراب خان میر توزک دوم بر سریکے از سران عملهٔ توپخانه رسید - چندے از معتبران آن جماعه که حاضر بودند بحمایت او بسهراب خان در افتادند - صلابت خان باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد قضیه منعکس گردید - و بخفت میر اهتمامان انجامید - و دفعهٔ غلوی عملهٔ آن کارخانه بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعین شدند - و صلابت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند تا روز دیگر آشوب برپا بود - روح الله خان اول خود سوار شده

بتهدید و ترهیب آن فتنه جویان پرداخت - و صلابت خان را از خانه بدربار آورد - و چندے از منگ باشیان و یوز باشیان زرشناس معاتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه از مقامات کلکله بسبب اشتداد بیماري وازمان آن برخصت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید مرحلهٔ چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید درین مدت اکثر مي خواند * بیت *

* خود رفته ایم و کنج مزارے گرفته ایم *
* تا بار دوش کس نشود استخوان ما *

مطاوی اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتشي یافته - و در سال بیست و هشتم متصدی بندر سورت گردیده در سال سي و سیوم باستدعای خودش در حضور رسید - حالانکه تناقض دارد با آنکه در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده سال بیست و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزي و کینه توزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود صلابت خان بجای او خلعت میرآتشي یافت - پس ازان (که او هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت) مستعفي شد - و سید عزت خان بجای او کمر همت بر بست تا آنکه نیم شبی از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنیم

بر دمدمه ریختند - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله و جماعهٔ را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر صلابت خان بخدمت میرآتشي منصوب شد - چنانچه نعمت خان حاجي (که در طور خود یکتاست) در وقائع حیدرآباد (که هزل آمیز نوشته و داد استادي داده) بر تفویض میرآتشي مرتبهٔ ثاني بخان مذکور و سرباز زدن او ازان مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازي پهن‌تر ساخته - دربن صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگري بندر سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیري نیاورده *

بالجمله صلابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب سپاهي نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده بخطاب تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاري و پردلیِ او و جان نثار خان خواجه ابو المکارم نوے دز پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگیِ خانجهان بهادر نام آنها بر زبان پادشاهي مي گذشت - و بتحسین بهادري و جانفشانیِ آنها بر راسوختگیِ خانجهان بهادر مي افزودند - چون هردو به تنبیه اشقیا مامور میشدند در سال سي و هفتم در نزدیکیِ سرحد کرناتک با سنتای مشهور سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه بغارت داده زخمي بتکتک پا جان بدربردند - در سال چهلم

بفوجداري سهارنپور تعين گشته ازانجا چون تغير شده بحضور آمد داروغگي قور خانه يافت - و در سال چهل و نهم بخطاب فدائي خان امتياز حاصل کرد *

* صف شکن خان مير صدرالدين *

پسر قوام الدين خان برادر خليفه سلطان وزير ايران است سال هفدهم جلوس عالمگيري همراه پدر وارد هندوستان گشته ملازمت پادشاهي دريافت - و بعنايت خلعت و شمشير با ساز طلا و منصب هفتصدي يکصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت چون پدرش سال بيست و سيوم فوت نمود بخلعت ماتمي معزز شده بعد چندے بخطاب شجاعت خان و پستر بتفويض خدمت ميرآتشي برفراز تقرب برآمد - سال بيست و پنجم بخطاب صف‌شکن خان و عنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و علم و توغ اعتبار (۲) پذيرفته سمت سري‌رنگ پتن مرخص گشت - سال بيست و نهم بتلثيم بساط سلطنت پرداخته معا خنجر و فيل يافته رخصت معاودت به بيجاپور (که محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ آن اشتغال داشت) پذيرفت پس از تسخير آن سال سيم بعطاي نقاره بلند آوازه گرديده همراه فيروز جنگ جهت تسخير قلعهٔ ابراهيم‌گدهه مضاف حيدرآباد شتافت - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده اگرچه

(۲) نسخهٔ [ج] امتياز *

دمدمه بلند ساخته بکنگرهٔ قلعه رسانید و نون توپ بر ان
بر آورد اما بنابر نفاق ورزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده
استعفا نمود - بنابران ببرطرفیِ منصب معاتب گشته زاویه نشین
زندان ادب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که
در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگرهٔ قلعه
برساند - بدین تقریب از حبس رهائي یافته آنچه گفته بود
از قوت بفعل آورد - سال سي و نهم باتفاق خانه زاد خان
بتادیب بسونت کهوریره مجاز گردید - و بمقتضای گردش
فلک کج رفتار بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني
ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائي
از پیشگاه سلطنت بفوجداری دهاموني تعین یافت
پسرش مخلص خان است - که ترجمه‌اش علیحده زینت
تسطیر پذیرفته *

* حرف الضاد *

(۲)
* ضیاء الدوله محمد حفیظ *

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم شاهزاده جهان شاه بود - و بخدمت قوربیگي و عرض مکرر سرفرازي داشت - تا آنکه شاهزادهٔ مذکور در جنگ با برادران کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصفجاه گزیده خانسامانی سرکار آن نوئین بلند مقدار سر انجام میداد - و در جنگ سید دلاور علي خان شریک ترددات بود - و پس از جنگ عالم علي خان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادري و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت فردوس آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت) او از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت پادشاهي پیوسته اول بداروغگی عرض مکرر و ثانیا بخدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت بر افروخت - و آخرها میر آتشي نیز

(۲) نسخهٔ [ب ج] ضیاء الدوله پسر خواجه سعدالدین ۰

ضمیمهٔ گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقهٔ ارثی و خانسامانی سرمایهٔ ناموری اندوخت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - گویند بعد برهمخوردگی مقدمهٔ سلطنت در شاهجهان آباد نشست مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود #

* حرف الطاء *

* طيب خواجه جويباري *

پسر حسن خواجه مهين برادر عبد الرحيم خواجه بن كلان خواجه است - كه عمهٔ نذر محمد خان خواهر دين محمد خان حليلهٔ او بود - عبد الرحيم خواجه در سلطنت جنت مكاني برسم رسالت از جانب امام قلي خان بهندوستان آمده عظمت او بحدے رسيد كه در مجلس جنت مكاني مي‌نشست سال اول جلوس فردوس‌آشياني جهان را پدرود نمود - افضل خان بموجب حكم پيش صديق خواجه ولد خواجهٔ مذكور رفته بعد اداى مراسم تعزيت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش در وبائے (كه پيش از تسخير بلخ درانجا رو داده بود) درگذشت - و يوسف خواجه عم دوم او جانشين نياكان بود طيب خواجه دختر عبد الرحيم خواجه در خانه داشت - سال بيستم شاهجهاني بعد از فتح بلخ روانهٔ حضور شد - چون نزديك رسيد قاضي محمد اسلم و خواجه ابو الخير مير عدل باستقبال شتافته بملازمت پادشاهي رسانيدند - و دو تقوز اسپ و پانزده شتر برسبيل پيشكش گذرانيد - و بعطاى خلعت

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستر بعنایت خنجر مرصع امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن (که صد و پنجاه اشرفي باشد) (۲) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک طلائي - که در وقت عرش آشیاني مخترع گردیده - سال بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپیه مفتخر گشت چون درین سال پادشاه از کابل بهندوستان معاودت فرمود او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود) در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احراز سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ با زین مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس از چندے معه پسران بانعام پنجهزار روپیه سرفرازي یافت سال بیست و ششم یکهزار اشرفي از زر وزن بار مرحمت گشت - پستر چون یوسف خواجه برادر کلان او (که جانشین بزرگان بود) فوت نمود و غیر ازو کسے که قیام بآن نماید نماند در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم پادشاه نامه مستفاد مي‌شود که منصب چهار هزاري ذات چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس آشیاني

---

(۲) در [بعضے نسخه] دو صد و پنجاه *

از بلخ آمده بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت
خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد و پستر بعطای
شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هشتصدي چهار صد سوار
مباهي گردید - و پس ازان بمرحمت جیغهٔ مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب خاني و اسپ
با زین نقره سر عزت بر افراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافهٔ
پانصدي صد سوار ممتاز گردید - و پس از معاودت ازانجا
به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانهٔ عقیدت
گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین یافت
و پس از وصول بدانجا همراه قلیج خان بصوب بست رفت
و بر قلعهٔ خنسي (۲) (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان
غنائم آورد - و در جنگ قزلباش تردد نمایان بتقدیم رسانید
سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار سوار گردن مباهات افراشت - پستر
بحضور رسیده بکار پردازان بیوتاتي حکم شد - که تا یک سال
پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

---

(۲) در [بعضی نسخه] خنشي *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و همراه رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و ازانجا باتفاق خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکي سعد الله خان بر سر قلعهٔ چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگدهه همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیري در نواح مستقر الخلافه رسید موصی الیه احراز ملازمت نموده بعنایت خلعت مباهات پذیرفت - پستر همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعے بقراولي کام جلادت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داري ملتان سرفرازي یافته - که مولف مآثر عالمگیري معاودت او بعد عزل از ملتان سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از فوت مهاراجه جسونت سنگهه ضبط وطنش قرار یافت) او بفوجداري جودهپور معین شد - و چون نوکران راجهٔ مذکور با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند و از فرمودهٔ پادشاه سر پیچیده آغاز شورشجي نمودند و با فوجے (که بر سر آنها تعین شده بود) بزد و خورد پرداخته

رخت فرار بجانب وطنش بردند ازانجا (که طاهر خان
بممانعت گریختها پا قائم نکرد) در همان سال از معزولی
خدمت و برطرفی خطاب خانی معاتب گشت - و بوقت موعود
درگذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه‌اش
جداگانه نورریز خامهٔ اخبار طراز گشته *

* حرف الظاء *

* ظفر خان *

(٢)
پسر زین خان کوکه است - غالبا نام او شکر الله است تا سال چهلم اکبري منصب دو صدي داشت - و پس از فوت پدر هفتصدي گردیده - ظاهرا اواخر عهد عرش آشیاني خطاب ظفر خاني یافت - و پس از سریر آرائي جنت مکاني چون دختر زین خان کوکه در خانهٔ پادشاه بود بیش از بیش مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت
(٣)
از دار السلطنهٔ لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئي
(٤)
قریب قلعهٔ اتک منزلگاه شد و فریاد سکنهٔ آنجا از قوم کهتر (که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقي و رهزني مي‌نمودند) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل درانجا بوده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

---

(٢) نسخهٔ [ج] بود (٣) نسخهٔ [ج] آهروهي (٤) در [بعضي نسخه] سکنهٔ آنجا که از قوم کهترو دله زاك بودند - و در [بعضي] کهترو وله راک بودند - والله اعلم *

و هرچه از کسی بظلم گرفته باشند مسترد سازد - مشار الیه
کاربند خدمت ماموره گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست
و مورد تحسین شد - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري
ذات هزار سوار سرمایهٔ ناموري اندوخت . و پستر در
همین سال بعنایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب
گشت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات
دو هزار سوار مرتقي گردیده بصاحب صوبگی بهار لوای کامراني
بر افراشت - سال دهم ازانجا معزول شده بحضور رسیده
باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بنگش
دستوري پذیرفت - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده - پسرش سعادت
خان است - که ترجمه‌اش علیحده بزبان خامه در آمده *

* ظفر خان خواجه احسن الله (۲) *

پسر خواجه ابو الحسن تربتي ست - سال نوزدهم جلوس
جنت مکاني چون صوبه‌داري کابل از تغیر مهابت خان
بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعین شده
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار
و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل
جبههٔ امتیاز بر افروخت - و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار فائز گشت - سال اول

---

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه حسن *

سلطنت فردوس آشیاني چون بعرض رسید [که او عبد القادر پسر احد داد را در درهٔ خرمابه (٢) از مضافات تیراه در قبل داشت - پس ازان (که خبر فوت جنت مکاني شنفت) جمعے را بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق در کابل) عازم کابل گردید - و در رهنوردي مراتب احتیاط از دست داد - و گروه اورک زئي و افریدي (که از شعب افاغنهٔ کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمے پرداخته که او عنان همت از دست داده بچارهٔ آن نتوانست قیام نمود] بنابران تعلقهٔ مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب ججهار سنگهه بندیله مامور گردیده سال سیوم هنگامے (که ملک دکن مقر موکب سلطاني بود) همراه خواجهٔ مذکور بتسخیر ولایت ناسک و تربنگ و سنگمنیر دستوري یافت - و سال پنجم چون صوبه‌داري کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور بپدرش مفوض گشت او به نیابت خاصت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقي شتافت) پادشاه صوبه‌داري کشمیر اصالة باو مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

---

(٢) در[بعضي نسخه] خرمانه ●

سال هفتم (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهنبهر آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم بملک تبت (که از کشمیر دو راه دارد - یکے مسمی بکرچ است و دومین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از دومین افزون است اما دومین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل متعسر العبور واقع شده) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسرعت براه اخیر برگردید - عجلت او درین باب بپادشاه مستحسن نیفتاد *

ملک تبت همگي بیست و یک پرگنه و سي و هفت قلعه دارد - از فزوني کوه و تنگي میدان بسیار کم زراعت است و از حبوبات بیشتر جو و گندم در انجا میروید - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آبے ست که بر یکطرف آن قراضهای طلا کم عیار (که توله زیاده بر هفت روپیه نیرزد) بهم میرسد - قریب دو هزار توله سالے اجارهٔ آنست - میوهای سردسیري چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یکموسمه مي شود - سیبے دارد که درون و بیرونش سرخ است *

سال یازدهم (۲) حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

(۲) نسخهٔ [ب ج] سال یازدهم از صوبهٔ کشمیر حسب الحکم •

بحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبهٔ
کشمیر معزول شده باتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه
هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه
پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در (۲) بهیره مامور
گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجهی
معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوي شد - اواخر سال
چهاردهم ببحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد
و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه‌دار
کشمیر باوصف صدور تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین
آنجا (که دران سال قحط رو داده بود) چنانچه باید نمي‌پردازد]
مرتبهٔ ثاني خان مزبور بصوبه داری کشمیر دستوري یافت
چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بگلگشت
پادشاهي رشک گلزار ارم گردید روزے [که باغ ظفرآباد (که
احداث کردهٔ اوست) بقدوم پادشاهي رونق پذیرفت] در جلدوی
حسن سلوک (که رعایا و سکنهٔ آنجا را از خود راضي داشته)
باضافهٔ هزار سوار سر فراز گردید - و پس ازان باز بوقوع
امرے از دولت بندگي چندے محروم گردیده در سال
بیست و پنجم ببحالی منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار
اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سردار خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهیره ●

بحکومت تتهه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار پایه برتر افراخت - و چون سال بیست و نهم حکومت آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور در سال سیم از تتهه بدرگاه معلی آمده شرف اندوز ملازمت گشت - و در اولین محاربهٔ دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور جانباز بسرداري میسرهٔ قول او انتظام داشت - ازانجا (که خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا در عهد اعلی حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري بود) دو مرتبه عزلت نشین گردید - چون نوبت سلطنت بخلد مکان رسید محنت‌طلبي و قلقچي‌گري (۲) را روز بازار شد ناز برداري و گرم خوئي (۳) را خیرباد گفتند - در مبادی جلوس بمسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گشت - و سال ششم سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - در مقبرهٔ پدر مدفون شد •

گویند ظاهرش بسیار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است که روزے در حضور اعلی حضرت مذکور شد - که خواجه ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي حاضر بود - عرض کرد که قد قصیر ظفر خان ازین سبب

(۲) در [بعضے نسخه] قلعچیگري را (۳) در [اکثر نسخه] گرم‌خریدي را •

تخم زدهٔ بے آبي ست - اما در رسائی دانش و درستي تدبیر یکتائي داشت - در برهمزنی تسلط مهابت خان در کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بیه اندیشی او کار پیش رفت - و خالي از کمال نبود - در عهد جهانگیري زبانزد مردم بود که در امرا زادها چهار کس رشید تر از پدر اند جهانگیر قلي خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف سعید خان چغتا - و ظفرخان ولد زین خان - چهارم این ظفرخان پسر خواجه ابو الحسن - با آنکه خواجه سني بود اما ظفر خان در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم مي‌فرمود - سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روی امید بدرگاهش مي گذاشتند - و بمنتهای متمنا میرسیدند - افصح المتاخرین میرزا صایب تبریزي چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشي و دریا بخشی او دل بستهٔ صحبتش گردیده مدتها بهمراهی خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید * بیت *

* خانخانان را ببزم و رزم صایب دیده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفرخان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائی (که با وي رابطهٔ اخلاص داشتند) بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معني‌سنج

مصور ساخت - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - ازوست * بیت *

* بتیغ بے نیازي تا تواني قطع هستي کن *
* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستي کن *

بزرگ خانم بنت مکله بانو همشیرۀ کلان ممتاز محل زوجۀ سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي سر بر افراخته بخطاب عنایت خان امتیاز یافت - و بداروغگیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نمرند) مامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغگی کتاب خانه فایز گشته - گویند اعلی حضرت جهت ملاحظۀ اوضاع و اطوار سرمد مجذوب (که عریان مي‌بود) فرستاد - او آمده این بیت خواند * بیت *

* بر سرمد برهنه کرامات تهمت است *
* کشفے که ظاهر است ازو کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائي نداشت در خطۀ کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیري بیست و چهار هزار روپیه سالیانۀ او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانۀ عدم کشید - احوال سي سالۀ اعلی‌حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

نموده بملخص موهوم ساخته - در معنی بندی و سخن سنجی
استاد است - و صاحب مثنوی و دیوان - ازوست * بیت *

* در سبکباری ست آسایش *
* سایه خوابیده قطع راه کند *

* حرف العين *

* علي قلي خان اندرابي *

از پیش آوردهای جنت آشیاني ست - سالے (که آن پادشاه سخنان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض (۲) نموده در انجا گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطاني بممالک هند آمد در ابتدای عهد عرش آشیاني باتفاق علي قلي خان زمان بمهم هیمو بقال و پستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش بنظر نیامد *

* عبد الله خان اوزبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - در عهد عرش آشیاني بعد فتح هیمو بخطاب شجاعت خاني اختصاص یافته به تیولداری سرکار کالپي مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکی

(۲) نسخهٔ [ج] تفویض *

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که پیر محمد خان شیرواني حاکم آنجا در آب نربدة فرو رفت و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت) عرش آشیاني عبد الله خان را بپایهٔ والای پنج هزاري بر آوردة بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته روی عزیمت بتسخیر مالوة نهاد باز بهادر تاب مقاومت از حوصلهٔ خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن ولایت بتازگي در قبضهٔ تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر مندو (که پای تخت سلاطین مالوة بود) بر وسادهٔ حکومت متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم نمود *

و چون نشهٔ پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود ببدمستي و بیراهه روي مي‌آرد در اندک زمانے عبد الله خان کلاہ نخوت کج نهادة خواست سر بشورش بردارد عرش آشیاني در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک (۲) در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نرور و سپري (که دران هنگام بیشهای فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

---

(۲) در [بعض نسخه] سپري *

ازان (که خاطر از شوق شکار وا پرداخت) جریده بصوب مندو (که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت گو و مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر رهروان دشوار شده اسپان چون آسپان آبي شنا کرده مي‌آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردي مي‌کردند و در طي این راه از کثرت وحل و خلاب جانوران را پای تا سینه فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو برجا ماند از کاکرون ایلغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته که لشکرے بمالوه که متعسر العبور است در آید) بغتة بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است نوید عنایت پادشاهي داده بملازمت آرند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتي شود - و خود عرش آشیاني بیست و پنج کروه مالوه (که از چهل کروه معمول دهلي زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده بعدون سارنگپور رسیده - و چون بقصبهٔ دهار ورود نموده از فرستادها بظهور پیوست که هرچند اینها گرم نفسي کردند بباطن وسوسه‌ناک او در نگرفت - بعضے ملتمسات واهي

گفته اینها را از سر خود وا کرد - و خود با بنه و بار رو براه گریز آورد - عرش آشیاني عنان توجه از صوب مندو مصروف نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابنده‌تر گشت و چون فوج منقلا بدو پیوست عبدالله خان بگمان آنکه در چنین وقتی (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند برگشته بجنگ در آمد - و چون نایرهٔ پیکار اشتعال پذیرفت و کار بجائے رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه مي گذشت بالهام غیبي اشارت نمود که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم باید تاخت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای یکه تازي نیست - مجموع ملازمان فدائي یکجا شده مي تازیم عرش آشیاني خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان از فرط اخلاص جلو گرفت - پادشاه برو اعتراضي شده پیشتر توجه فرمود - چون تائید الهي قرین حال والا همتان مي باشد غنیم را از شکوه پادشاهي پای از جا و دل از دست رفته با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیاني از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده از معرکه رو بر تافت - و براه آبي‌موهان (۲) گجرات سو روانه

(۲) نسخهٔ [ب] الي موهان *

گشت - عرش آشياني جمعي را بسركردگي قاسم خان
نيشاپوري بتعاقب تعين نمود - و زميندارانِ آن ناحيه از روی
دولتخواهي نيز ضميمهٔ لشكر گشته نزديك گريوهٔ چانپانير
بر اردوی عبد الله خان ريختند - او سراسيمه شده زنان خود را
بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از ميان بيرون رفت
امرا تمامي بنه و بار خصوصا حرمها و فيلان اورا گرد آورده
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبي گذشته بآن سر زمين
در آمد - و شكر الهي بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود
عبد الله خان (كه نيم جانے ازان مهلكه بيرون برده) خود را
بسرحد گجرات انداخت - و بچنگيز خان (كه درانولا در گجرات
سر ببزرگي بر داشته بود) پيوست - عرش آشياني حكيم
عين الملك را نزد چنگيز خان كسيل نمود - تا آن مدبر
منكوب را بحضور فرستد - يا ازان ملك آواره سازد - او عرض
داشت كه از فرمان پذيري گزير ندارم - اگر درين مرتبه
گناه اورا بخشيده نوازش فرمايند او را بدرگاه عالي مي فرستم
و اگر اين التماس پايهٔ قبول نيابد ناگزير ازين ولايت بدر
خواهم كرد - و چون اين پيغام سمت تكرار يافت چنگيز خان
او را از پيش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر
بشورش بر داشت - شهاب الدين احمد خان (كه پيشتر ازان
بسرانجام ولايت مالوه از پيشگاه خلافت نامزد شده بود)

در سال یازدهم لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت و مشقت خود را بعلي‌قلي خان خان‌زمان و سکندر خان اوزبک رسانید - و در انجا باجل طبعي در گذشت *

* عبد المطلب خان *

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصدی اکبري ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر میرتهه تعین گردیده مصدر تردد شد - پیشتر از ملتزمان رکاب فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیباني دستوري یافت - چون فوج پادشاهي هزیمت یافته پراگنده شد او نیز راه خویش گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلي خان برلاس بر سر سکندر خان (که در اودهه مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت پذیرفته - بعد آن مدتے در تیول خود که در صوبهٔ مالوه داشت گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه نامزد شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهرهٔ ناموري افروخت و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامے (که پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ سورت داشت) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن به پیشگاه خلافت می بردند) او بنابر مزید احتیاط با برخے سپاه مالوه چستي بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال بیست و پنجم همراه اسمعیل قلي خان بنابر تنبیه نیابت خان عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشاني علم اعتبار افراشت سال بیست و ششم بتهمت خون ریزي فتح دوست پور علي دوست باربیگي بپایهٔ عتاب در آمده پس از چندے مطرح انظار توجه پادشاهي گردید - در ایاغار کابل باشایقي جرانغار بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم (که عرش آشیاني توجه بشرقي دیار فرمود) چون نزدیک کالپي (که باقطاع عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان مزبور منزل او را بسایهٔ اقبال آراستگي بخشید - سال سیم در کومکیان خان اعظم کوکه بدیار جنوبي کمر خدمت بست و سال سي و دوم با جمعے کثیر بسزا دادن جلالهٔ تاریکي مقرر شده سرمایهٔ مباهات اندوخت - روزے (که جلالهٔ تاریکي بر مردم چنداولي جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد اما امرای دیگر بهم شتافته هنگامهٔ مخالف را درهم شکستند سرکردهٔ آن گروه شقاوت پژوه بسیارے را بکشتن داده راه ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وفور فکر و کثرت اوهام سودائي شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

به نیستي سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیري بمنصب پانصدي دویست سوار سرافرازي داشت *

* عرب بهادر *

در عهد عرش آشیاني از متعینان دیار شرقي بود - و بتقدیم مراسم نیکو خدمتي نامے بمردانگي بر آورد - پرگنهٔ سهسرام صوبهٔ بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت بغي بر افراشتند او نیز خاک بےحقیقتي بر فرق خود بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلي را روانهٔ بارگاه خلافت نمود - و بسیارے از بازارگانان و سپاهي همراه آن بودند) بعد رسیدن صوبهٔ بهار محب علي خان حبش خان نامي را با فوجے از همراهیان خود بنابر حزم اندوزي بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ بر زد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیلی چند که عقب مانده بود بدست آورد - پستر بر سر رای پرکهوتم دیوان صوبهٔ مذکور (که در حوالیِ خطهٔ بکسر باجتماع سپاه آنولایت تکاپو داشت - و روزے بر ساحل دریای گنگ بپرستش معهوده مي پرداخت) ناگهاني ریخت - او گرم پیکار شده حسب تقدیر زخمي بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود محب علي خان ازین آگهي بآن بدسرشت رسیده هنگامهٔ

نبرد آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادي فرار شد و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار مرخص گردید - و در تعلقهٔ داپت اجینیه رسیده بعد تادیب او سعادت علي خان را در قلعهٔ کنت[٢] از مضافات رهتاس جهت پاسباني گذاشت) عرب باتفاق داپت قابو یافته بر قلعهٔ مذکور دوید - و شگرف آویزش رو داد - سعادت علي خان بشایستگي کشته شد - عرب از بد نهادي قدرے خون او بیاشامید و لختے بر پیشاني مالید - پستر همراهئ معصوم خان فرنخودي گزید - و در دو جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او بود - پس از شکست یافتن او جدائي اختیار کرده در حدود سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا شده هنگامهٔ نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادي هزیمت گردید - پستر بهار رویه شتافته با فوجے (که خان اعظم کوکه روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب جونپور گام شتاب بر داشت - چون گوردهن پور راجه تودرمل بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایچ بنگاه ساخته قلعهٔ بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت روزے بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومي پور خود

---

(٢) در [اکثر نسخه] کسیت •

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگاشته مانع نشدند - مردم زمیندار اندوختها بر گرفتند - و در باز گشت او در کمین‌گاه بود - رسیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای (که عقب مانده بود) ملحق شده اورا بر شکست - عرب با دوکس بجانبی افتاده بود - بومي در پی او رفته کار آن بد سرشت را باتمام رسانید - این مقدمه در سال سي و یکم مطابق سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار هجري رو داده شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که پیش ازین سه روز عرب نامي میر شکار در آب بهت فرورفت - پادشاه (که رونق افزای درآبهٔ چهنت[2] بود) بر زبان آورد - که بدل پرتو مي‌افکند - روزگار عرب بآخر رسیده باشد *

* علي مردان بهادر *

از امرای عهد عرش‌آشیاني ست - تا سال چهلم منصب سه صد و پنجاهي داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم بمهم تتهه تعین گردیده مصدر ترددات شد - سال سي و هشتم باتفاق نوئین مذکور ببارگاه سلطنت رسیده بحصول ملازمت شادماني اندوخت - پس ازان بمهم دکن تعین شده در جنگی (که سال چهل و یکم بسرداری میرزا شاهرخ و خانخانان با سران دکن رو داد) او در التمش جا داشت - بهتر سرداری

(۲) یا چنهت باشد - و الله اعلم *

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم او از کار طلبي بیاوری شیر خواجه نزدیک پاتهري رسید - دریں ضمن شکست بهادر خان گیلاني (که اورا با اندک مردم در تلنگانه گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف دو چار شده هرچند بیشترے از همراهان پهلو تهي کردند او پای ثبات افشرده داد مردانگي داد - و بدست مخالفان گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابو الفضل باقتضای مصلحت ملکي با سران دکن در آشتي زد او باین تقریب رهائي یافته بسرداران پادشاهي ملحق گشت - سال چهل و هفتم در جنگے (که بسرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید) سرداری جرانغار باو تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم صدور یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن در آیند - و از فوج دوم (که بسرداری خانجهان لودي تعین شده) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهي بذل جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سري بملک غنیم در آمد و پس ازانکه اثرے از فوج دیگر ندید گجرات رویه برگشت او قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال گرفته مي آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

پرگیان عنبر برداشته بردند - هرچند جراح برای معالجه بر گماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف ازو زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسماني ست بهادر جواب داد - الحق فتح آسماني ست - اما میدان از ما ست - کرم الله پسرش در عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري هزار سوار رسیده چندے قلعدار اودگیر (۲) مضاف دکن بود - سال بیست و یکم درگذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهرا از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در عهد جهانگیري بمنصب هزاري هفتصد سوار رسیده - و پس از سریر آرائی فردوس آشیاني همراه یمین الدوله از لاهور آمده بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت و سال سیوم بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گشته همراه عبد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودي بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعین گردیده) دستوري پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تفویض فوجداری بهکر سرمایهٔ شادکامي اندوخت - و سال ششم مطابق

(۲) در [بعضی نسخه] اودگر - یا اود گدهه باشد *

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در بهكر برحمت حق پيوست *

* عوض خان قاقشال *

عوض بيگ نام - از تعيناتيان صوبهٔ كابل بود - چون سال دوم جلوس فردوس آشياني تهانهٔ ضحاک مضاف كابل از دست اوزبكان استخلاص يافت او بمنصب هزاري شش صد سوار و تهانه داري آنجا سرفراز گرديد - و سال ششم باضافهٔ دو صد سوار كام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ مباهات بر افروخت و سال دهم باضافهٔ دويست سوار و سال يازدهم بفزوني سه صد سوار كامياب گشت - و در هنگامي (كه علي مردان خان سپردن قلعهٔ قندهار باولياي دولت قرار داد) او (كه از سابق در غزنين منتظر بود) باشارهٔ سعيد خان ناظم كابل با يک هزار سوار روانهٔ آنصوب شده بقلعهٔ مزبور درآمد - و در جنگي (كه سعيد خان را با سياوش و فوج قزلباش دست داد) مصدر تردد شده بعنايت خلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عطاي نقاره و اسپ و فيل فرق عزت بآسمان رسانيد - و همراه راجه جگت سنگهه بتسخير قلعهٔ زمين داور شتافته در گرفتن قلعهٔ ساربان و محاصرهٔ زمين داور نيكو خدمتيها بتقديم رسانيد

و چندے بحراست قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر خانه‌زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بنابر عروض مرض چون ضعف و ناتوانی او روز بروز می افزود معزول شد و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری پا بعالم عقبی کشید *

* عبد الله خان فیروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین احرار است (قدس سره) و خواهر زادهٔ خواجه حسن نقشبندی - اواخر عهد عرش آشیانی از ولایت بهندوستان آمده روزے چند با شیر خواجه در دکن بسر برد - و هرجا کارے و ترددے پیش آمد جوهر شمشیر زنی و راد مردی نمایان ساخته پستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور بشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بعضی خدمات ترقی کرد - در ایامے (که شاهزاده در اله آباد از خودسری[۲] و خود رائی شروع بتقسیم مناصب و خطاب و تنخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب ننشست سال چهل و هشتم بعتبهٔ خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] از خودرائی *

اصالت و شجاعت از سیمای (۲) حال او دریافته بمنصب هزاري و خطاب صفدر خاني برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند و پس از سریر آرائي صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشي نشد او در سال چهارم بسرداري آن عساکر نامزد گردید - دران مهم بتحصیل نام آوري علم شهرت افراخت - مهرپور را (که پناه جای رانا امرسنگهه بود) تاخته فیل عالم گمان (که مثلش دیگر نشان نمي‌دادند) بدست آورد - و در کونپامیر (۳) تهانه نشانده بیرم دیو سولنکهي را (که از راجپوتان عمده بود) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بصوبه داري گجرات اختصاص گرفت - و فوج کومکي از حضور نیز باو تعین شد - بقرار آنکه با لشکر گجرات از راه ناسک و ترینگ بدکن درآید - و خانجهان با راجه مانسنگهه و امیر الامرا و میرزا رستم از راه برار و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را درمیان گیرند اغلبکه استیصال واقعي مقاهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسپهٔ آراسته

---

(۲) نسخهٔ [ج] از ناصیهٔ حال او (۳) در [بعضی جا] کونهلمیر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کونبهلمیر *

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد) بملک غنیم درآمد - ملک عنبر (که ازو توهم عظیم داشت) مردم چیدهٔ خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دور لشکرش برگي‌گري میکردند - و شب تا سحر بان میزدند هرچند بدولت‌آباد نزدیک‌تر میشد انبوهی مخالف بیشتر مي گشت - چون بحوالی دولت‌آباد رسید اثرے از فوج دوم ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمدآباد برگشت - درین راه غنیم پیچیده مي آمد - و هر روز آویزشے مي‌نمود - علي مردان بهادر (٢) عار فرار بر خود نپسندیده مردانه نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ملک عنبر بخانخانان در ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل متوقف کرد) اصلے ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحش شنیده عود کرده در عادل‌آباد بخدمت شاهزاده پرویز پیوست *

گویند جنت مکاني تصویر عبد الله خان و دیگر امرای همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست گرفته چیزے مي فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمي رسد باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

---

(٢) نسخهٔ [ب ج] خان بهادر *

لايق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب شماست - و چون
در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد
بخشي را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بنابر تحریر واقعي
پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت
خان از حضور تعین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور
بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع
شاهزاده سلطان خرم صفح (۲) جرائم گردید - و چون مرتبهٔ ثاني
شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله
خان بهمراهي موکب شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن
به تیول خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته
اعتماد رای بیساولي تعین شد - که او را بخدمت شاهزاده
رساند - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طلب
حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندو اقامت گزید
و مزاج پادشاهي بنابر دواعي برانگیختهٔ اهل عناد (۳) از چنین
پسرے منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان
از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهي نمود - چون
شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوجے بسرکردگی
راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهي گذاشت (که اگر جمعے
بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخهٔ [ج] اهل فساد ٭

بتحریک ارباب نفاق خواجه ابوالحسن بهراولی عبد الله خان
تعین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر
شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست
غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از ترک افتاده
بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات براجه
تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود
او وفا نام خواجه سرائی را با معدودے به نیابت آنجا تعین
کرد - میرزا صفي سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم
ساخته باتفاق متعینهٔ آنصوبه آن خواجه‌سرا را دستگیر نموده
شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماندو از شاهزاده
رخصت گرفته و ملتفت کومک نگشته گرم و گیرا بدان طرف
شتافت - چون فیمابین عرصهٔ مبارزت آراسته گشت شکست
بر عبد الله خان افتاد - ناچار بهروده آمده به بندر سورت
رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید
پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود *

چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معاودت بدکن نمود
و یاقوت خان حبشي و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه
گرفته برسر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه
بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل
مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده مفارقت ورزیده - و بملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش نپرداخت بوسیلهٔ خانجهان در سلک بندهای پادشاهي انتظام گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلابه و چاپلوسي زده فرجي پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بناف رسیده بے سلاح یک‌گهري شب مانده در دیوان خانهٔ خانجهان آمده مي نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهي شد همراهي گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت برسر خانجهان میریزي قابو ست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعهٔ آسیر زنداني گشت - اکرام خان فتحپوري قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود و بتحریک مهابت خان در ایام استیلای او مکرر احکام رسید که اورا کور نمایند - خانجهان مجوز نشد - در جواب نوشت که بقول من آمده - بحضور مي آرم *

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثاني مزین گردید بالتماس سلالهٔ سلسلهٔ نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف خواجه کلان خواجهٔ جویباري ست [که بسي واسطه بسید علي عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد و از اجلهٔ سادات و اعزهٔ اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

خوانین ارزبکیه باین خاندان بمرتبهٔ کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقهٔ ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکاني از قبل امام قلي خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت - و بعنایت نشستن بپهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدو جلوس اعلی حضرت از لاهور باگره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت] چون عبد الله خان را بسلسلهٔ نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاري یافت - و بمنصب والای پنجهزاري پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار قنوج به تیول او مرحمت شد *

چون درهمین سال اول ججهارسنگه بندیله از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچهه (۲) شتافت فوجے بسرکردگی مهابت خان از حضور تعین گشت - خانجهان لودي از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلادت برکشودند - چون کار بران نابکار به تنگي گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادرخان و جمعے دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعهٔ ایرج شازده کروهی اوندچهه (که مشرق رویهٔ آن ملک و در تصرف

(۲) در [بعضے نسخه] اوندچه *

بچهار هنگهه بود) رسیده بچهتي و چیره دستي مفتوح ساخت - و چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان لودي ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپي محال تیول خود بدکن رفته بسرداری فوجی (که بسری شایسته خان تعین شده بود) دستوري یافت - و بنابر رزمی (که بر شکم بهم رسانیده بود) پس از بهیر بحضور رسیده بگوشمال دریا خان روهلّه (که در نواح چالیس‌گانو شورش افزا بود) نامزد گردید و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان و دریا خان از دولت‌آباد راهي شوند) بلا اهمال و توقف بتعاقب پردازد *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد براه خاندیس آوارهٔ مالوه گشت او پاشنه کوب شتافته هیچ جا مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات افشرده کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب ششهزاري شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و مباهي گشت در سال پنجم بصوبه‌داری بهار مامور گردید - عبد الله خان تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین در آمد - بابو لچهمي زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه امر سنگهه مرزبان باندهو زینهاري گشته سال هشتم با پیشکشي همراه خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهي اندوخت

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت ججهار بندیله باز بغي ورزيد - برطبق حکم از راه برگشته بمالش او پرداخت - خاندوران از مالوه و سيد خانجهان بارهه نيز پيوسته چون يک کروهي اوندچهه معسکر ساختند آن تيره بخت انديشه ناک گشته با اهل و عيال و لختي از سرخ و سفيد از حصار برآمده بصوب قلعهٔ دهاموني (که پدر او بکمال استحکام بنا نموده) ره نورد فرار گشت - عساکر پادشاهي پس از برکشادن اوندچهه بتعاقب او سه کروهي دهاموني رسيده آگهي يافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعهٔ چورا گذهه شتافته انتظار نوشتهٔ زميندار ديوگذهه دارد - اگر بملک خود راه دهد بدکن بدر زند - افواج پادشاهي دهاموني برگرفته سيد خانجهان بجهت تنسيق ولايت مفتوحه توقف گزيد و عبدالله خان بهراولي خاندوران بهادر بدان سمت راهي گرديده ججهار (۲) از راه لانجي (که داخل ملک زميندار ديوگذهه است) گريخت - عبد الله خان هر روز ده کروه گونڈي و کاهے بيست کروه (که قريب مضاعف کروه رسمي ست) مي پيمود در سرحد چاندا باو رسيده دستبرد نمايان نمود - آن مدبر راه گلکنده گرفت - پس از ره نوردي بسيار باو پيوست آن پدر و پسر از خوف جان بجنگلي درشده بدست طايفهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] ججهار سنگهه ٭

گوند آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ سر هر دو بریده روانهٔ حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافته بحکومت سرزمین خود (که از دیرباز آرزوی او بود) دستوري گرفته] از فتنه‌سرشتي سر از انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب فرمان از بهار بمالش آن بدکردار رو آورد - نخست حصار بهوجپور را (که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن بود) محاصره نمود - او بعد زد و خورد پي در پي هراسان شده بعجز گرائید - و لنگي بربسته دست زن خود گرفته بوساطت یکی از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان اورا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن مخذول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود فیروزجنگ لختی از غنائم بگنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان ساخت - و بنکاح نبیرهٔ خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش پرتهیراج پسر ججهار سنگهه و جنپت بندیله (که در نواح اوندچهه سر بشورش برداشته بودند) تعین شد - اگرچه بسعي باقي خان (که عبد الله خان اورا فرستاده بود) پرتهیراج اسیر گردید لیکن جنپت (که محرک سلسلهٔ فساد بود) بتکتک (۲) پا جان

(۲) نسخهٔ [ا] بتک پا - و نسخهٔ [ج] بیک پا *

پدر بود - و این حرکت محمول بر تساهل و فراغت دوستی فیروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی اله آباد مقرر گردید - و پس از چندے اعلی حضرت اورا از منصب باز داشته لک روپیه بطریق مساعده قرار یافت - و در همان ایام مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباهي فرمود عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم سنه (۱۰۵۴) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت *

با سفاکي و ظلمے که داشت مردم دعوی مشاهدهٔ خوارق ازو مي‌کردند - و نذور و فتوح مي‌گذرانیدند - پنجاه سال در امارت گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت دیده میشد - نوکری او ایماي (۲) داشت - در حیات او اکثر ملازمانش پنجهزاري و چهار هزاري شدند - گویند سپاه بیش قرار نگاه مي‌داشت - اما در سالي جز دو سه ماه طلب نمي‌یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه طلب یکساله بود - و کسے قدرت نداشت که خود عرض احوال خود نماید - بدیوان و بخشي بگویند - اگر آنها در عرض توقف میکردند صفای ریش مي‌بخشید - و ضابطهٔ او در یورش و سواري چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کروه مي‌نوردید - چنداولی

(۲) یا یمنی باشد *

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب می‌ماند سرش بریده می آورد
پنجاه مغول (که یساول میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره
و عصاهای مرصع اهتمام می‌کردند - گویند در مهم رانا سه صد
سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار
و چوبدار بهمین وضع با او می‌بودند - و بچهره زخمی رسیده
بسیار خوش نما بود - و مهابتی تمام داشت - در آخر ایام
یکپاس شب مانده دیوان می‌کرد - از سفاکي هم دست
کشیده بود *

شیخ فرید بهکري در ذخیرة الخوانین آورده - هنگامی (که
عبد الله خان را خانجهان لودي نظربند نمود) ده هزار روپیه
جهت خرج او مصحوب من فرستاد - بعبد الله خان عرض کردم
که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران
بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگره تا پتنه
دو رویه منار کلهٔ (۲) آنها ست - گفتم البته درین مردم مسلمانی
بی‌گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد
اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها
تا قیامت کرورها میشود - پیغمبر خدا بخانهٔ نداف میرفت
و معجزات می‌نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم
مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

---

(۲) در [اکثر نسخه] کله منار آنها *

بر مي آيند - چون بخانجهان نقل كردم گفت - عجب ازين مرد كه با افعال نكوهيده فخر مي‌كند - و ندامت ندارد - اولادش رشدے نكرد - ميرزا عبد الرسول تعينات دكن بود *

عزيز الله خان

عزيزالله نام - پسر يوسف خان پور حسين خان تكريه است - كه احوال هر دو بزبان خامهٔ وقائع طراز گذشته - نام‌برده از تعيناتيان صوبهٔ كابل بود - و تا آخر عهد جنت مكاني بمنصب دو هزاري هزار سوار فايز گرديد - پس از مسند نشيني فردوس‌آشياني ببحالي منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم بخطاب عزت خان و عطاى علم رايت ناموري بر افراخت - سال يازدهم از اصل و اضافه بپايهٔ دو هزاري هزار و پانصد سوار تفوق جست - و در همين سال چون بهمراهى سعيد خان بهادر بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزيمت يافت باضافهٔ پانصدي صد سوار سررشتهٔ اعتبار بدست آورد و از نواحى قندهار با پردل خان جهت تسخير قلعهٔ بست پدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنايت نقاره بلند آوازه گشته بحراست قلعهٔ بست و گرشك (۲) (كه مفتوح شده بود) مامور گرديد سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب عزيز الله خان درجهٔ اعتلا پيمود - سال

(۲) يا گرسك باشد - و الله اعلم *

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بدار آخرت خرامید *

عاقل خان عنایت الله

برادر زاده و متبنای افضل خان ملا شکر الله است نام پدرش عبد الحق - که در عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري دویست سوار رسیده - و بامانتخاني ممتاز گردیده خط نسخ بسیار خوب مي‌نوشت (۲) - سال پانزدهم در جایزهٔ کتابهٔ (که در گنبد ممتاز الزماني نگاشته) بعطای فیل سرافرازي یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا بر بست - خان مذکور سال دوازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباهات اندوخت پستر بخطاب عاقل خان و تقرر دیواني بیوتات از تغیر ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت میر ساماني سر بلند شده پایهٔ عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رسالهٔ انعام (که باو متعلق بود) نیز بنامبرده مفوض شد - سال هیزدهم باضافهٔ دویست سوار رایت افتخار بر افراخت و عرض وقائع صوبجات از تغیر او بملا علاء الملک مقرر گردید سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي

(۲) نسخهٔ [۱] خوب داشت *

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و پستر چون خانسامانی از عزل او بملا علاءالملک تونی مقرر شد او باضافهٔ دویست سوار و خدمت بخشیگری دوم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تهانه‌دار آنجا دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار سوار و مرحمت علم لوای کامرانی بر افراخت و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در ایامی (که بلدهٔ کابل مطرح الویهٔ ظفرطراز بود) بمرگ مفاجات بساط زندگی در نوردید - از نظم و سیاق بهره‌ور بود - صبیهٔ پرورش کردهٔ ستی خانم (که راتق و فاتق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود) در حبالهٔ نکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مازندران است - و خواهر طالب آملی - که در عهد جنت‌مکانی بخطاب ملک الشعرائی سرفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم رکنای کاشی بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزمانی امتیاز اندوخت - ازانجا (که بشیوا زبانی و ادب شناسی متحلی بود و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران قدیم گذرانیده بپایهٔ مهرداری رسید - و چون از علم قرائت

و سواد فارسي نامها آگهي داشت بتعلیم بیگم صاحب مقرر شده سر بارج کیوان رسانید - پس از فوت ممتاز الزماني پادشاه از راه قدر داني صدارت محل باو تفویض فرمود ازانرو که فرزندے نداشت پس از فوت طالبا دو دختر اورا بفرزندي بر گرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنا در آورده بود - سال بیستم در ایامے (که بلدهٔ لاهور مقر سلطنت بود) کوچک (که با وی خانم را آنست بسیار بود) بعارضهٔ وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز بسوگواري أو بخانهٔ خود رفته نشست - پس ازان پادشاه اورا در مکانے (که میان محل پادشاهي داشت) از خانه طلب داشته خود بتسلیِ أو متوجه شده دران مکان تشریف فرمود و بدوات خانه همراه آورد - او بعد از فراغ کارهای حضور بمنزل معهود رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار روپیه (۲) برای تجهیز و تکفین أو از سرکار داده حکم نمود - که جائے بامانت بسپارند - پس از یک سال و کسرے باکبر آباد برده در مقبرهٔ (که غربیِ روضهٔ مهد علیا متصل بچوک جلوخانه بمبلغ سي هزار روپیه از سرکار پادشاهي ترتیب یافته) مدفون گردید - و دیہے (که حاصلش سي هزار روپیه است) جهت اخراجات آنجا مرحمت شد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه هزار روپیه *

* عبد الرحيم بيگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بيگ اتاليق عبد العزيز خان پسر نذر محمد خان والي بلخ است - سال يازدهم جلوس فردوس آشياني از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتياز حاصل نمود - پادشاه اورا بعنايت خلعت و خنجر مرصع و شمشير با يراق طلائي ميناكار و منصب هزاري شش صد سوار و انعام بيست و پنج هزار روپيه نقد نوازش فرمود و بستر اضافهٔ پانصدي دو صد سوار و تيول در صوبهٔ بهار يافته بدان صوب مرخص گرديد - و بعد رسيدن آنجا چون بنابر درشت خوئي عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابين او و خان مذكور ناساز كاري رو داد او اين معني را باعث ضرر خويش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر ساخت - و تا يكسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست حتا كه زنان او آگهي نيافتند - چون اين مقدمه بسمع پادشاه رسيد حكم در باب آمدن او بحضور صادر گرديد - سال سيزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگي بعرض بيان در آورده حضار را بحيرت انداخت - و چون درين سال پادشاه بكشمير متوجه شد اورا از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار بر نواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود سال بيست و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بهادر بصوب

قندهار نامزد شد - و ازانجا همراه قلیچ خان جانب بست شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکوخدمتي گردید لهذا سال بیست و سیوم بپایهٔ دو هزار و پانصدي هزار سوار تفوق بر همگنان جست - سال بیست و چهارم همراه جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر عزیمت بست - و ازانجا با رستم خان بتسخیر بست کام جلادت برداشت *

* عرب خان *

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیاني منصب یافته سال سیوم [که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني (که اورا در پناه خود داشته بود) تعین گردید] او بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیناتی دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع بتسخیر پریندا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی بطریق منقلا پیشتر روانه ساخت) چون بنابر احتیاط راه در تصبات سر راه تهانجات قرار یافت اورا با پانصد سوار در ظفرنگر گذاشت - اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان سر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد

سوار کامیابي اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار مطرح الویهٔ ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک عادل خان روانه شد) او بهمراهی خاندوران اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کرده واقعي نمود سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند شده بقلعه داري فتح آباد دهارور از اقران تفوق جست - و بهتر باضافهٔ پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم بعنایت نقاره کوس شادماني زد - و پس ازان (که هفده سال و کسرے زیاده در حراست فتح آباد دهارور بعزت و آبرو بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري روح بر فتوحش بروضهٔ رضوان پرواز نمود پسرش قلعه‌دار خان است - که احوالش علیحده درین نامه بگذارش آمده (۲) *

* علي مردان خان امیرالامرا *

پدرش گنج علي خان زیک - که از عشائر اکراد است ملازم قدیم شاه عباس ماضي بود - در اوان طفولیت شاه و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاري قیام داشت - در زمان فرماندهي بحسن خدمات و مردانگیهائي (که در فتور

(۲) نسخهٔ [ج] نگارش یافته *

اوزبكيهٔ خراسان و محاربات آن گروه صدور یافت) بمراتب
علیای خاني و لقب ارجمند بابا ترقي نموده قریب سي سال
من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت
و رعیت پروري بظهور مي‌آورد - چون شاه در عهد جنت مکاني
قلعهٔ قندهار را بمحاصرهٔ چهل و پنج روز از عبد العزیز خان
نقشبندي برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شبي
در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بالای ایوان ارک
قندهار بر سریرے (که بحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود
حجر سستي پذیرفته میان خواب و بیداري پایان افتاد
و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانے برخے خدمتکاران آگهي
یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه بپسرش علي مردان
بیگ را بخطاب خاني و ریاست قندهار سرفراز کرده ببابای
ثاني ملقب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفي
پسر زادهٔ او رسید بمظنهای بے اصل و احتیاطهای دور از کار
اکثر عمدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علي
مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل
بدرگاه فردوس آشیاني دانسته نوشت و خواند بسعید خان
صوبه دار کابل درمیان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته
قلعهٔ بالای کوه لکه (که بر حصار قندهار مشرف است)

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طلب داشت علي مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما بعد ازان بهرکه گمان دورنگي داشت بقتل آورده پرده از روی کار بر داشت - شاه سیاوش قللرآقاسي را (که بمشهد مقدس فرستاده بود) برسر او تعین کرد - علي مردان خان باعلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده یکی از عمدها تعین شود که قلعه باو سپرده روانهٔ درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم غزنین و بهکر و سیوستان برطبق حکم روانهٔ قندهار گشتند - چون سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که تا سیاوش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد - باتفاق علي مردان خان (که همگي هشت هزار سوار بود) بیک فرسخی قلعه با سیاوش (که پنج شش هزار سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد قزلباشیه (۲) رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب (۳) بود) عنان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه آن سمت گشت - آنها احمال و اثقال بر جا گذاشته بدر زدند

(۲) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (۳) در [اکثر نسخه] مندراب *

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیج خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علي مردان خان روانهٔ حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و علم و نقاره اختصاص یافته بود درین روز شش هزاري ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمدهٔ او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علي مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هندوستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود (٣) در حین انتهاض الویهٔ پادشاهي بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (١٠٤٩) هزار و چهل و نه هجري لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علي مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند رتبه گشته با وصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را بآسودگي و فراغت بسر برد - و در سال

---

(٣) نسخهٔ [ع] دستوري یافت *

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغير سعيد خان بنظم صوبهٔ کابل مورد مراحم گشت - و سال شازدهم (که دار الخلافهٔ اکبر آباد بفر نزول پادشاهي رونق گرفت) علي مردان خان برطبق طلب بملازمت رسيده بخطاب عمدهٔ امير الامرا و انعام يک کرور دام و عنايت حويلیٔ اعتقاد خان که بهترين منازلے ست (که امرای ذيشان در آگره بر کنار جون اساس گذاشته اند - و خان مذکور بخواهش پادشاهي پيشکش کرده بود) مطرح انظار عواطف گرديد - و اجازت انصراف بصوبهٔ کابل يافت *

و در سال هيژدهم توردي علي قطغان اتاليق سبحان قلي خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن از تغير يلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعين شده بود) از نا عاقبت انديشي بر احشام بلوچان نواحیٔ زمين داور تاخته برخے الوس هزاره را (که بر کنار دريای هيرمند اقامت دارند) غارت نمود - و ببيست کروهیٔ (۲) باميان توقف گزيده تا قابو يافته دست اندازیٔ ديگر نمايد - علي مردان فريدون و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجے برسر او فرستاد - اينها باستعجال شتافته بمخيم اوزبکيه ريختند - قطغان دست و پای زده رو بفرار گذاشت - زوجهٔ او با چندے از اقاربش با تمام اسباب و اشياء بدست درآمد - و در همين سال

(۲) نسخهٔ [ج] هشت کروهیٔ *

امير الامرا بحضور رسيده جهت تسخير مملكت بدخشان (كه نذر محمد خان با پسران و نوكران در افتاده) دستوري يافت - اصالت خان مير بخشي بهمراهي مامور گشت (۲)
علي مردان خان در سال نوزدهم فوجي از كابل بر كهمرد فرستاد - چون مردم كه در حصار بودند بے استعمال سيف و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازين خبر امير الامرا با فوج كابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (كه محافظان قلعهٔ كهمرد از بيجگري و آمدن فوج ازبك قلعه را سپرده غارت زدهٔ الوسات و ايماقات سر راه گشتند - و درين طريق از نايابي آذوقه و كاه عبور عساكر متعسر بل متعذر است) تسخير آن قلعه موقوف بوقت ديگر داشته (۳) بكشايش بدخشان رو آورد - چون بكلهار رسيد تهانه دار پنجشير (كه از حقيقت راه واقف بود) آگهي داد - كه گذشتن چنين لشكرے از كتلها و تنگناي اين راه صعب المرور دشوار - معهذا يازده جا از آب پنجشير (كه بے پل نمي توان گذشت) عبره بايد نمود - بنابران امير الامرا اصالت خان را بتاخت خنجان كسيل نمود - كه در شازده روز رفت و روے كرده برگشت - و باتفاق عازم كابل گرديد - و اين رفتن و آمدن درچنين هنگامے (كه در توران هرج و مرج واقع شده) ملائم طبع اعلى حضرت نيفتاد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر سر كهمرد (۳) در [بعضي نسخه] موقوف داشته *

و در همين سال مبادي سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه
و شش بعزم تسخير بلخ و بدخشان و تنبيه اوزبک و المان
شاهزاده مراد بخش را با علي مردان خان و ديگر امراي عمده
با پنجاه هزار سوار جرار تعين فرمود - و چون درين ايام
جان نثار خان جهت تعزيهٔ شاه صفي و تهنيت جلوس
شاه عباس ثاني بسفارت ايران رخصت يافت در نامه اشعارے
بطلب پسر كلان اميرالامرا (كه برسم يرغمال نزد شاه بود)
رقم پذيرفت - شاه از فرط مروت سلسلهٔ ديرين موالات نگسيخته
اورا روانه فرمود - و اميرالامرا بهمراهي شاهزاده مراد بخش
براه كتل طول راهي گشت - چون بحوالي سراب رسيد سلطان
خسرو پسر دوم نذر محمد خان (كه حكومت قندز داشت) از
چيرگي المانان نتوانست ثبات ورزيد - بشاهزاده پيوست
و پس ازان (كه شاهزاده بحوالي خلم سه منزلي بلخ رسيد)
نذر محمد خان را بارسال فرمان پادشاهي متضمن تسليه و دلدهي
و رسيدن خود بطريق كومک مستظهر گردانيد - او در جواب گفت
كه همه ملک تعلق بسركار والا دارد - من ادراک ملازمت
نموده روانهٔ حجاز ميشوم - اما از شوخي و خيره سري اوزبک
احتمال آن بود كه خان را از هم گذرانيده اموال و اشياء متصرف
شوند - اميرالامرا با شاهزاده سرعت بكار برده بآستانهٔ امام
رسيدند - ظاهر گشت كه نذر محمد خان بحيله و خدعه

دفع الوقت مي كرده - در كوهستان بلخ رفته دايره گرديد - شامگاه
بهرام سلطان و سبحان قلي سلطان پسران او با جمعي از اكابر
آن بلده بملازمت رسيده رخصت معاودت يافتند - صبح بعزم
ملاقات او بباغ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهيهٔ
ضيافت در شده بباغ مراد رفت - و لختي جواهر و اشرفي گرفته
فرار نمود - و در شرغان بفكر فراهم آوردن سپاه گرديد - بهادر
خان روهله و اصالت خان تعاقب نموده بجنگ پيوستند - خان
از مشاهدهٔ استيلاى آنها جلو گردانيده باندخود شتافته روانهٔ
ايران‌ديار گشت - در سر آغاز بيستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه
و سكهٔ صاحب قران ثاني پيرايهٔ ظهور گرفته همگي دوازده لک
روپيه از مرصع آلات و غيره با دو هزار و پانصد اسپ و سه صد
شتر بضبط درآمد - اما از متصديان مهمات او ظاهر شد
كه از نقد و جنس هفتاد لک روپيه بود - قدرے عبد العزيز
خان متصرف گشت - و بسيارے اوزبكان بغارت بردند - و قليلي
خود همراه برد - سواى خسرو (كه سابق روانهٔ حضور گشته بود)
بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در كابل
كامياب عواطف پادشاهي شدند - بطريق تعميه تاريخ اين
فتح است *　　* بيت *

۱۰۵۶

* شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان *
* زر و قبيله و املاك را گذاشت دران *

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردد) ارادهٔ مراجعت نمود و باوصف منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آوردهٔ آنديار معهدا برهم خورده هرج و مرجی تازه پدید آمد اعلی‌حضرت شاهزاده را بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیرالامرا حکم شده که متمردان قندز را مالشی بسزا داده بعد از رسیدن حاکم ببدخشان بصوبه داری کابل (که بدو متعلق است) باز گردد و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص یافته مرخص گردید - امیرالامرا نیز با شاهزاده همراه گشته چون بنواحیِ بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان نذر محمد خان والیِ بخارا از قرشي متوجه کنار جیحون شده بیگ اوغلي را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالیِ آقچه مجتمع گشته - و قتلق محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز باو پیوسته - شاهزاده ببلخ در نیامده متوجه آن‌سمت گردید - و در تیمور آباد هنگامهٔ نبرد آراستگي یافت - امیرالامرا حریف خود را برداشته تا منزل قتلق محمد سلطان (که از دایرهٔ اوغلي جدا بود) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و دولت او و همراهانش

تاراج کرده سالم و غانم بر گردید - روز دیگر بیگ اوغلي با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلي (۲) سلطان برادرش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بسیار پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسپه پرداختند - و هرکه (۳) اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریه (۴) با فوجی از یکه تازان بر امیر الامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهدهٔ آن تیغ از غلاف کشیده مهمیزے بر اسپ زد - دیگران با او درآویخته نایرهٔ جدال ملتهب ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر رو خورد و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیر الامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کنان بباغ رسیده خواست .اردو در شهر گذاشته جریده (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سبحان قلي برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان زبون و خوش اسپه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضی نسخه] جریده بعقاقب آنها *

بمحاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده
در یکروز از جیحون گذشت - و بسیارے را غریق گرداب
اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمد
خان را گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا
مي پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده
به تیولداری صوبهٔ لاهور مامور گردید - پس از چندے برخصت
کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود)
خوش‌دلي اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار
تعین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مهین پسرش
مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوري یافت - و باز
بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلب
بملازمت رسیده اسهالے بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سي
و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر
گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعش او را
بلاهور برده در مقبرهٔ والده اش مدفون ساختند - متروکات او
از نقد و جنس یک کرور روپیه بضبط در آمد - هرچند
در ایران خلاف طریقهٔ ملازمان خاندان صفویه ورزیده بکور نمکي
و بیوفائي خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص
و شکرفی عقیدت و وفور دانائي و مردانگي پایهٔ اعتبار از
جمیع امرا برتر افراخته بمرتبهٔ در مزاج پادشاهي جاکرد که

اعلی حضرت در مخاطبات یار وفادار مي فرمود *

از کارهای پا برجای او (که بمرور دهور و اعوام بر صفحهٔ ایام خواهد بود) آوردن آب نهر است در بلدهٔ دارالسلطنهٔ لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علي مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصے (که در کندن نهر مهارت دارد) تعهد میکند که نهرے بحوالي لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راوي (که بکوهستان شمالي سمت بمسافت پنجاه کروه جریبي از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال و کسرے انجام گرفت - سال چهاردهم بکنار آن نهر در حوالي شهر مذکور در مکانے (که بلندي و پستي داشت) باغے (که مشهور بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغے در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمي آمد لک روپیهٔ دیگر حوالهٔ کارگذاران شد - اتفاقاً میرکاران از بیوقوفي پنجاه هزار روپیه

بترميم آن بيجا خرج نمودند - آخر بتجويز جمعي (که در ترازوی آب شناسا بودند) پنج کروه راه از نهر سابق بحال داشته سي و دو کروه نو کندند - آب وافر بے فتور بباغ رسيد *

علي مردان خان در صوبه داري لاهور فقرای تارک صلوة و صوم را (که خود را بے قيد نامند - و مرتکب اقسام فسق و فجور مي‌شوند) مقيد نموده بکابل فرستاد - دولت و مکنت و ساز و سرانجام او در هندوستان شهرت تمام دارد - گويند در ضيافت پادشاهي صد لنگری طلا مع سرپوش و سه صد لنگری نقره در مجلس کشيد - از پسرانش احوال ابراهيم خان (که ترقي نمايان کرده) و عبدالله بيگ (که در عهد عالمگيري بخطاب گنج علي خان مخاطب گرديده) عليحده ارتسام پذيرفته - و دو پسر ديگر اسحٰق بيگ و اسمٰعيل بيگ (که بعد فوتش هريکے بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار امتياز اندوخته) هردو در جنگ سموگدهه همراه داراشکوه بودند - بکار پادشاهي در آمدند *

* عبد الله خان سعيد خان *

چهارمين پسر سعيد خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمدد بخت و حسن خدمت کار پدرش همواره در ترقي بود او بمنصب در خور سرفراز شده سال سيزدهم جلوس فردوس آشياني

بحفظ بنگش بالا بین نوازش آمود گردید - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته بقندهار نزد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال بیست و پنجم روزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار برافراخت - و آخر همین سال بخطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري پذیرفته با سلطان محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستر مدتها بحراست شهر کابل معین بود - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستر باضافهٔ پانصدي طبل شادکامي نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه (که برسر سلطان شجاع تعین یافته بود) دامن عزیمت برکمر همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه بعد از جنگ سموگدهه بپای فرار بلاهور شتافت) او از شاهزادهٔ مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان دریافت و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] پایان *

* عسکر خان نجم ثاني *

نامش عبد الله بيگ است - در عهد فردوس‌آشياني سال دوازدهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داري کالنجر چهرهٔ عزت بر افروخته بستر توسل با محمد دارا شکوه جسته مير بخشي سرکار شاهزادهٔ مزبور گرديد - سال سيوم بخطاب عسکر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جسونت سنگهه آمد آمد محمد اورنگ زيب بهادر بجانب اکبر آباد شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خليل الله خان جهت بستن معبر دهولپور و رزجنگ در مثل هراولي تعين يافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گدهه پتهاي (۲) بود - چون دارا شکوه اساميها و اسباب ضروري همراه گرفته بےخبر گجرات رويه شتافت آخر شب نامبرده برين قضيه مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبيده نزد او آمده و بحصول ملازمت و عنايت خلعت و بحالي نوکري کاميابي اندوخت - بستر در کومکيان خانخانان معظم خان قرار يافته بصوبهٔ بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگيري باتفاق بزرگ‌اميد (۳) خان جهت تسخير چاتگام کمر همت بست - بعدازان احوالش بگوش نرسيده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمين پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

---

(۲) در [بعضي نسخه] پتلي (۳) نسخهٔ [ج] بصوب بنگاله *

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج کثیر رفته پس ازان (که نذر محمد خان با سبحان قلي و قتلق محمد دو پسر خود راه فرار گزید) بلخ را بتصرف در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو نبیرهٔ خان مذکور را طلب داشته حوالهٔ لهراسپ (۲) خان نمود سال بیستم سعد الله خان (که بعد استعفای شاهزاده به بندوبست آنجا تعین شده بود) حسب الحکم هر سه کس مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتهلداس و غیره روانهٔ حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعتبهٔ خلافت صدر الصدور سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را بعطای خلعت با چارقب زر دوزي و جیغه و خنجر مرصع با پهول کتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسپ با زین طلا و مطلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهي (که بیست و پنجهزار روپیه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم را بخلعت و اسپ بر نواخت - و عبد الرحمن را (که خرد ترین برادران بود) صد روپیه روزانه مقرر کرده بپادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خان مذکور را بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئي تسلیٔ خاطر

---

(۲) در [بعضی نسخه] سهراب خان •

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلخ بنذر محمد خان مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه اوزبک و المان (۲) و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلخ و بدخشان از پدر آزرده شده به پیشگاه خسروي آمده بود) نه پدر طلب نمود و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا برنگرفته برفتن راضي نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سي هزار روپیه نقد کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان اورا ولایت غوري داد - سبحان قلي پسر چهارمین خان ازین امر آزرده شده با هزار سوار بر سر بلخ آمده خان را تنگ ساخت ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان (که با سبحان قلي موافقت داشتند) سر راه گرفتند - و دستگیر ساخته پیش سبحان قلي بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

(۲) در [بعضی نسخه] المانان ٭

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بعمدهٔ سلطنت رسید
و بعطای خلعت و جیغهٔ مرصع با پهول‌کتاره و منصب چهارهزاری
پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و فیل و بیست هزار روپیه
نقد فرق عزت بر افراخت - سال بیست و پنجم چون خبر فوت
نذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن
پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخلع گردیدند - سال
بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه
بیدماغ شده اورا تعینات بنگاله فرمود - پس ازان (که عالمگیر
پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگے که با شجاع رو داد
او در فوج قول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه
پیوست - تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود
گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسپ و فیل
سربلندی می اندوخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهدی ست - بعد فوت پدر
بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس‌آشیانی
بداروغگی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان (۲)
بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشی
بداروغگی غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و سیوم

(۲) نسخهٔ [ج] سال نهم *

از تغیر بهره مند خان بخدمت آخته‌بیگی کامیابي اندوخت سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیگری میوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایهٔ عزت بر افزود سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار ونود و دو هجري رخت زندگاني بربست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهي نیست - نه از اسلاف او خبرے و نه از اخلافش اثرے (۲) درمیان غیر ازینکه گویند خوافي بود - در آخر سال دهم عالمگیري بدیواني خالصه سرافرازي یافت - مشار الیه در سال سیزدهم افزوني مدد خرج از عهد اعلی حضرت چهارده لک روپیه بر دخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه فرموده اکثرے ابواب خرج از سرکار پادشاهي و پادشاه زادها و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکے بعظمت و پهنائي سلطنت هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان پي توان برد - که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیافت نوکري امرای اینجا نمي رسد - ماحصل امام قلي خان و نذر محمد خان (که سراسر ولایت ماورا النهر و ترکستان بلکه تا بلخ

(۲) در [بعضے نسخه] نشد *

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر نقدي[(۲)] و غله و ارتفاع و زکات بیک کرور و بیست لک خاني (که سي لک روپیه باشد) مي رسید - که تنخواه هر هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و یک کرور دام انعام است - فکیف یمین الدوله آصف خان که هرسال پنجاه لک روپیه حاصل تیول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها بمنصب شصت هزاري چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام هشتاد و سه کرور دام رسیده بقرار دوازده ماهه دو کرور و هفت لک و پنجاه هزار روپیه تنخواه یافت *

بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیاني (که باني مباني خلافت و جهانباني و موسس قواعد جهان ستاني ست) بسابقهٔ استمرار و پیشین معمول اخراجات آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیتی بر ناحیه و مملکتی بر مملکت مي افزود و وسعت و فسحتی در ملک پدید آمد هرچند بقدر ضروري آن خرج افزایش گرفت اما مداخل از یکی بصد کشید - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت سلطنت جنت مکاني (که آن پادشاه لا ابالي اصلا بمهمات ملکي و مالي گیرا نبود - و مزاج مجبول بیپروائي و عالیجاهي داشت) متصدیان خیانت آلود آزور از زر اندوزي و رشوت ستاني

---

(۲) در [بعضی نسخه] سایر و نقدي *

در کارسازي و معامله پردازي مرد هرکار و کار هر مرد مرعي نداشتند - ويراني ملک و کمي مداخل بجائي رسانيدند که محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپيه عايد گرديد و مخارج بيک کرور و پنجاه لک روپيه رسيد - و زرهاي گرانمند از خزانهٔ عامره بصرف در آمد - آغاز عهد جمعيت مهد اعلي حضرت چون مداخل و مخارج با کيفيت ملکي معروض بار يابان پادشاهي گرديد آن خاقان هوشيار دقيقه رس محالات يک کرور و پنجاه لک روپيه (که از قرار دوازده ماهه پانزدهم حصهٔ ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده کرور روپيه را اخراجات مقرري بحال داشته تتمه را براي خرج روداد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نيت و شگرفي اقبال آن پادشاه يوما فيوما مداخل افزوني گرفت - و مخارج نيز توفير يافت - چنانچه آخر سال بيستم از هشت صد و هشتاد کرور دام ممالک يکصد و بيست کرور دام خالصه مقرر کرد که موافق دوازده ماهه سه کرور روپيه مي شود - و آخرها قريب بچهار انجاميد - چنانکه گذشت *

غريب تر آنکه مبلغهاي خطير در بخشش و انعامات و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول جلوس يک کرور و هشتاد لک روپيه نقد و جنس و چهار لک

بیگهه زمین و یکصد و بیست موضع دربست (۲) به بیگمان و شاهزادها و نوئینان (۳) و امرا و سادات و فضلا و مشائخ و تا آخر سال بیستم نه کرور و شصت لک روپیه در وجه انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای دو کرور روپیه وجه علوفه و مواجب دو کرور روپیه نقد بر سرانجام ضروریات صرف شده - و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر ابنیهٔ والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضهٔ ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره و پنجاه لک روپیه بر قلعهٔ شاهجهان‌آباد - و ده بر مسجد جامع آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده بر کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما (۴) - معهذا گنجینهائے (که در سلطنت پنجاه و یکسالهٔ اکبري دم پري میزد - و صفت لاخلا و لاملا بهم رسانیده بود) نعرهٔ هل من مزید کشید - خلد مکان که حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویهٔ دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از هندوستان بار شده بدکن آمده بتنخواه در آمد - و ویراني

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] درو بست (۳) در [بعضی نسخه] شاهزاده (۴) نسخهٔ [ب] و غیره ٭

و کم حاصلی ملک سرباری گشت - معهذا تا اختتام ایام حیات آن پادشاه در قلعهٔ آگره ده دوازده کرور روپیه تخمینا موجود بود - قدرے در زمان خلد منزل (که دخلها مفقود شده همه خرج بود) تلف گردید - و پستر (۲) محمد معزالدین برباد داد - آنچه ماند در هنگامهٔ نیکو سیر سادات بارهه گرفتند - دریذوقت (که مداخل سلطنتی منحصر بر صوبهٔ بنگاله بود) مرهته از دو سه سال خلل انداز آندیار شد لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه (که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود) تغیر گشته بفوجداری چکلهٔ بریلی تعین گردید - و در سال هیژدهم بفوجداری خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابی اندوخت - و پس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانی خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض پیشدستی خالصه بمنصب هزاری صد سوار فرق عزت بر افراخت - در سال بیست و چهارم در خطهٔ اجمیر بعد ازان [که خویش او تهور خان مخاطب بپادشاه قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] و پسفر معزالدین •

(که به بیراهروي رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه بارادهٔ فاسد و آهنگ غدر و خواه بنوشتهٔ خصم خود باز گشت به بندگي و عقیدت نموده بدر دولتخانهٔ پادشاهي حاضر شد و روزگار سزای کور نمکي در کنارش گذاشت] او از دیوانیء خالصه تغیر شده به بیوتاتیء سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداریء اجمیر در مالش راجپوتهه دستبردهای سترگ نموده التماس فوجداریء مذکور و ادعای صرف مساعي در تنبیه راتهوران مقهور کرده بپذیرائیء خواهش اسپ شادکامي دواند - در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجري باجل طبعي در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاري *

(۲)
ابتدا نوکر ابوالحسن خان والیء حیدر آباد بود - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نهم جلوس رفته قلعهٔ گولکنده را (که ابوالحسن درانجا متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطاني آورده بمناصب شایان و خطابهاي عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک منظور داشته همواره از قلعه بر آمده بر مورچالها میریخت

(۲) نسخهٔ [ب] ابوالحسن والیٔ *

و بهيچ باب خود را معذور نميداشت - و فرمان پادشاهي متضمن اميدواريها (كه بنابر تاليف او صدور يافت) از وفا كيشي دست رد بران زده باقبح وجوه پاره ساخت شبے (كه امراى پادشاهي بساخت بعضے اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت كمر بستن نيافته با شمشير و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده دوازده كس از رفقا جانب دروازه دويد - ازانجا (كه مردم پادشاهي بندوبست دروازهٔ شهر پناه نموده چون سيل بلا راه (۲) قلعهٔ ارک پيش گرفته بودند) نامبرده دو چار شده بهر كه ميرسيد شمشير مي‌انداخت - و از مردم پادشاهي جراحتها مي برداشت دوازده زخم برچهرهٔ او رسيده بود - تا آنكه پوست پيشانيش چشمها را پوشيد - و مركب اورا برده متصل ارک زير درختے رسانيد - كسے شناخته مردمي كرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامراى پادشاهي معلوم شد و بعرض خلد مكان رسيد پادشاه رسوخ او با ولي نعمتش پسنديده بمقتضاى قدرداني جراح براى معالجهٔ او تعين فرمود *

گويند چون اميد روز بهي او بعرض رسيد پادشاه پيغام كرد - كه پسران خود را براى ملازمت بفرستد - كه از جانب او هم تسليمات منصب نمايند - او بعد اداى شكر

(۲) نسخهٔ [ج] راه ارک *

قدر شناسي گفت - که هر چند این جان سخت تا حال
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شده
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکري متعذر - و اگر
نوکري هم توانم کرد (که گوشت و پوست آو بنمک ابوالحسن
پرورش یافته باشد) نوکري عالمگیر پادشاه نتواند نمود
ازین جواب برچهرهٔ پادشاه اثر ملال ظاهر گردید - اما از
انصاف پژوهي حکم شد که بعد صحت تمام احوال آو بعرض
رسانند - و پس از صحیح شدن او بصوبه دار حیدرآباد حکم
رفت - که باستمالت او پرداخته روانهٔ حضور سازد - چون باز
زبان بابا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستند - خان
فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود
داشته هموار کرد - سال سي و ششم بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار در زمرهٔ ملازمان انسلاک یافت - و بخطاب خاني
(۲)
برنام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداري
نواحي راهیري سر بلندي اندوخت - و سال چهلم بتعلقهٔ فوجداري
کوکن عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوده بندر
واقع است) بلند آوازه گشت - و پستر بابرام رخصت بیت الله
گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوي
شد - پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش را

(۲) در [بعضي نسخه] فوجداري راهیري ٭

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاري روانه ساخت
درین ضمن خبر رسید - که او حسب الطلب والي ایران
از وطن راهي شده در عرض راه مقیم ملک جاویداني گردید
دو پسرش یکے رزاق قلي خان و دومین محمد خلیل در
اورنگ آباد بودند - و بجاگیر مي گذرانیدند - در گذشتهٔ
دومین با محرر اوراق شناسا بود *

* عاقل خان میر عسکري *

خوافي الاصل است - و از والا شاهیان عالمگیري - در عهد
شاهزادگي ببخشیگري دوم مامور بود - در اوائے (که
پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامي قدر از دکن
عزیمت هندوستان نمود) او را بحراست شهر در اورنگ آباد
گذاشت - و پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداري میان دوآبه
سر بلندي اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بنابر
عوارض جسماني گوشهٔ انزوا گزیده بتقرر سالیانهٔ ده هزار روپیه
رخصت لاهور یافت - سال ششم در اوائے (که مراجعت
پادشاهي از کشمیر بلاهور واقع شد) فروغ التفات سلطاني
بحال او تافته از لباس گوشه گزیني بیرون آورد - و بعنایت
خلعت و منصب دو هزاري هفتصد سوار دیگر باره کامیاب
گشت - پستر بداروغگي غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت

سال نهم باضافهٔ پانصدي ذات لواي بلند مرتبگي بر افراشت سال دوازدهم باز عزلت اختيار کرده بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسرواني شده سال بیست و دوم ببخشیگری تن از تغیر صفي خان (۲) باوج اعتبار گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم صوبهٔ دارالخلافه بر چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال چهارم مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري زاویه‌نشین عدم سرا گردید - بافقر و آزادي استقامت مزاج جمع‌داشت - نوکري به تبختر مي کرد - و با هم چشمان تکبر مي ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داري لاهور مامور شد براي سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعاي پروانگي نمود - و عرض او پذیرائي یافته فرمان بنام خان مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را بسبب بعضے موانع نخواهم طلبید - اول حیدر آبادي قابل آن نیست که عمارات پادشاهي را بنظر سیر و تماشا بیند دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکنه غیر مفروش - و تماشاي او لایق این نه که براي او بتصفیه و فرش باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوکے (که از من متوقع

(۲) نسخهٔ [ع] آصف خان *

باشد) بوقوع نخواهد آمد - بار ندادن او بجميع وجوه رجحان دارد - و بعد رسيدنش بدارالخلافه و پيام نمودن بحرف و صوت از سر وا کرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدين و اخلاص از خودرائي و خود آرائي او اغماض مي‌فرمود - و تمشيت تعلقات عمده بار مي‌سپرد - خالي از کمال ظاهر نبود - چون بخدمت شاه برهان الدين راز آلهي (رحمة الله عليه) اعتقاد بسيار داشت رازي تخلص ميکرد - ديوان و مثنوي او مشهور است در حل تدقيقات مثنوي مولاناي روم خود را يگانه ميدانست مخير (۲) موفق و کريم‌الصفات بود - اين بيت ازوست - که در سواري روز فوت زين آبادي پيش شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر خوانده بود * 　　* بيت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *
* هجر که دشوار بود يار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده يک دو بار حکم اعاده فرمود - و پرسيد که اين بيت از کيست - گفت از کسيست که نمي‌خواهد بخدمت خداوند نعمت خود را بشاعري موسوم سازد *

* عزيز الله خان *

پسر سيوم خليل الله خان يزدي ست - پس از فوت پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گرديده سال بيست

---

(۲) در [بعضي نسخه] مخير و موفق *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکي چهرهٔ عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش روح الله خان بنظم صوبهٔ بیجاپور مامور گردید او بقلعه داري آنجا اختصاص گرفت - سال سي و ششم بعد فوت روح الله خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - پستر بخدمت قوربیگي نامزد شده سال چهل و ششم از تغیر سردار خان بقلعه‌داري قندهار و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گردید - باقي کیفیت حالش دریافت نشده *

* علي مردان خان حیدر آبادي *

میر حسیني نام داشت - از نوکران عمدهٔ ابو الحسن والي حیدر آباد بود - سال سیم جلوس عالمگیري بعد فتح گلکنده ملازم پادشاهي گشته بمنصب شش هزاري و خطاب علیمردان خان بلند آوازه گردید - و بتعلقه داري کنچي مضاف کرناتک حیدراباد سرفرازي یافت - سال سي و پنجم (که سنتاجي کهور پره بکومک چنجي (که در محاصرهٔ فوج پادشاهي بود) رسید نامبرده بدفع او کمر بسته بر آمد - و بعد مقابله و رو داد زد و خورد دستگیر شد - و افیال و غیره اسباب بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده مخلصي حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار

رنگ رفته بر رو آورد - پستر چندے صوبه داری برار بنام او
قرار گرفت - و برخے ایام به نیابت محمد بیدار بخت در
برهانپور ماند - سال چهل و نهم (۲) درگذشت - محمد رضا
پسرش از انتقال او بقلعه داری رامگدهه و از اصل و اضافه
بمنصب هزاری چهار صد سوار قامت قابلیت آراست *

* عیسی خان مبین (۳) *

و منبهه نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنگهیر که
خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلهٔ سرهند و دوآبهٔ
پتهه (۴) ببومی‌گری و زمینداری بسر برند - رهزنی و قطاع الطریقی
را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاکان مشار الیه مرزبانی
معتد به نداشتند - جدش بولاقي دست و پای زده نامے
پیدا کرد - اما (۵) چون او بعرصهٔ آردد و تلاش خرامید دزدي
و دست اندازي آغاز نهاده سرمایهٔ مردم‌آزاري بهم رسانید
و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیتے فراهم آورده هرجا
دستش میرسید بغارت و تاراج مي پرداخت - و رفته رفته
از اطراف و جوانب زمینداري و اوطان مردم بتعدي گرفته
صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی
محمد معز الدین آردد (۶) نمایان نموده نامے بمردانگي و بهادري

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] ششم (۳) نسخهٔ [ب ج] مهین (۴) در [اکثر نسخه] تلهه (۵) نسخهٔ [ج] چون بو (۶) نسخهٔ [ج] نردد نموده *

بر آورد - و بمنصب پادشاهي فرق افتخار بر افراخت - و در قتال و جدالی (که شاهزادها را در لاهور واقع شد) با فوج شایستهٔ جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج و مرج از یاوری طالع غنیمت سترگ (که همگي عرابهای خزانه بود) بدستش در آمد - و هیچ کس بداز پرس نیفتاد و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاري و فوجداری دوآبهٔ پتهه و لکهي جنگل (۲) علم اعتبار افراشت و از حضیض زمینداري به بلند پایهٔ امارت و ایالت مرتقي گشته کله گوشهٔ پندار باوج فلک رسانید - و چون قابو طلبي و راتعه پژوهي تمغای زمینداري سمت خصوص متمردان (که سر زیاده سري بفاختن فتنه و فساد مي خارند) همین که انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندارشاه از سریر فرمانروائي غلطید یکبار سر از ربقهٔ اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب بنواحي و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفهٔ معهوده بر قوافل دهلي و لاهور مي تاخت - و مکرر با فوجداران قرب و جوار ساحت جنگ و پیکار پیموده چهرهٔ غرور و نخوت افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام‌توشگي اندوخت - از راه حیله (۳) ورزي و بهانه سازي بوسیلهٔ ارسال رسل و اهدای تحف با صمصام الدوله خاندوران ربطی و توسلی بهم رسانید

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلهه و آکهي جنگل (۳) نسخهٔ [ا ج] حیله وري •

و بزعم آنکه با رئيس بسازد و برويه بتازد بيش از بيش
بتمرد و سرکشي افزود - و دامے از مال واجب بجاگيرداران
آن ناحيه عايد نمي نمود - و از کنار رودبار بياه (که قلعهٔ
موسوم بادريسا (۲) اساس گذاشته بود) تا قصبهٔ تهاره مضاف
سرهند (که برلب درياى ستلج است) در تصرف داشت
و از نهيب او شير ناخن ميگذاشت - ديگرى را چه يارا که
دران حوالي دست از آستين بر آورد *

چون عبدالصمد خان دلير جنگ ناظم لاهور (۳) از شرمنجي
و بيراههروى او خارخار غم در دل مي شکست پس از مهم
گرو شهداد خان خويشگي را (که از ابطال رجال بود) بفوجداري
آن ناحيه بر گماشت - و باستيصال آن مغرور اشاره نمود
اگرچه حسين خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان
وقت بود) راضي ببرداشتن عيسى خان نميشد - که تا
او هست کسے بما نمي پردازد (واقع درست انديشيده بود
چنانچه احوالش برگويد) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده -
چون در مبادى سال پنجم فرخ سير تقارب فئتين بهم پيوست
آن بومى بے باک (که پشت گرمى او بکثرت مواد و بسيارى
استعداد بود) متصل قصبهٔ تهاره (که منشا و مولد آن خود سر
همان نواحيست) با سه هزار سوار جرار بزد و خورد مردانه درآمده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بادرمن [ج] باوري (۳) نسخهٔ [ج] صوبهٔ لاهور *

بازار کوشش و کشش (۳) را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت (۲) -
شهداد خان تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت گذاشت -
قضا را درین اثنا تفنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام
(که بدولت پسر دم آسایش می زد) رسیده به نیستی سرا
در شد - آن بدمست پندار (که نشهٔ باده در بالا داشت)
برخود پیچید - و فیل را تند رانده یکسر بر سر شهداد خان
(که بر ماده فیلی کوچک سوار بود) رسید و دو سه ضرب تیغ
خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده
بپاداش اعمال خسران مآل پیوست - سر بریدهٔ او بحکم
ناظم بدار الخلافة ارسال یافت - و پس ازان زمینداري بر
پسرش مقرر گشت - براه و رسم معمول زمیندارانه می پردازد -
هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید *

* عنایت الله خان *

نسبش بسید جمال نیشاپوري میرسد - حسب اتفاق وارد
کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکر الله
نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عفیفهٔ صالحه بود) در عهد
خلد مکان بتعلیم زیب النسا بیگم صبیهٔ پادشاه خواهر حقیقی
محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهي
و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

(۲) نسخهٔ [ج] کشش و کوشش (۳) نسخهٔ [ج] نگهداشت *

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قليل و اشراف
جواهر خانه سربلندي اندوخت - و سال سي و يكم از اصل و اضافه
بمنصب چهار صدي شصت سوار فايز گرديد - و سال سي و دوم
بخانساماني سركار بيگم چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال
سي و پنجم (چون رشيد خان بديع الزمان دفتردار خالصه براى
تشخيص جمع بعضے محالات خالصهٔ صوبهٔ حيدرآباد رخصت
يافت) او به نيابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب
شش صدي شصت سوار و عطاى خطاب خاني امتياز بر گرفت
و سال سي و ششم از تغير امانت خان مير حسين بديواني
تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدي هشتاد سوار و بعد
چند روز بانضمام ديواني صرف خاص و اضافهٔ بيست سوار
امتياز يافت - و سال چهل و دوم خدمت صدارت نيز تا تقرر
ديگرے متعلق باو شده از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد سوار
گردن كاميابي بر افراخت - و سال چهل و پنجم از انتقال
ارشد خان ابو العلا ديواني خالصه نيز بنام او قرار يافته از
اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي دو صد و پنجاه سوار درجهٔ
ارتقا پيمود - سال چهل و ششم بعنايت فيل بلندمرتبه گشت
و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو صد
و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبگي برآمد - ساز صحبت او
با پادشاه قسمے كوك شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

که چون اسد خان بسبب پیري و عیاش مزاجي در دستخط کواغذ وزارت تهاون مي‌کرد حکم میشد - که عنایت‌الله خان نیابة دستخط مي نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهي نسبت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیري نوشته) از ذیل احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته - (چون محالات کارخانجات غیر ضروري در گوالیار گذاشته شد) او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل ببحالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان بدار الخلافة مرخص گردید - و پسرش هدایت‌الله خان نیابة در حضور خدمات ماموره را سرانجام میداد - پس از وصول بدکن چون مختار خان (که بتعلقهٔ خانساماني مقرر شده بود) درگذشت - تعلقهٔ مذکور بنام او قرار یافته حسب الطلب بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان بنظم صوبهٔ کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد فرخ سیر (که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان بقتل رسید) عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیت الله نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار فایز شد - و خدمت دیوانیِ خالصه و دیوانیِ تن بانضمام صوبه‌داریِ کشمیر باز

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه بفرستد - و در عهد فردوس آرامگاه پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بمنصب هفت هزاري جبین بخت روشن ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و اصالة میر سامانی سر انجام مي نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري بساط هستي در نوردید *

گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط جهانداري و سررشتهٔ دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان انشا و املای او را مي پسندید - احکامے (که بوساطت او بنام پادشاه زادها و امرا صدور یافته) فراهم کرده باحکام عالمگیري موسوم ساخته - و شقهای دستخطي پادشاه نیز جمع کرده کلمات طیبات نام گذاشته - هردو نسخه متداول است - خان مزبور شش پسر داشت - یکے سعد الله خان هدایت الله خان که احوال او برأسه بزبان قلم گذشته - دوم ضیاء الله خان که احوال او در ضمن ترجمهٔ ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عظیمت الله خان (۲) - که بعد پدر مخاطب بعنایت الله خان و حاکم کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] عظمت الله خان *

که در دارالخلافة بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله
سرفرازي دارد *

* عضدالدوله عوض خان بهادر قسورہ جنگ *

خواجه کمال نام نبیرۂ همشیرۂ میر بهاء الدین سمرقندیست
پدرش میر عوض نام از سادات حیدري بود - و نامبرده
خدیجه بیگم صبیۂ قلیج خان در خانه داشت - سید نیاز خان
خال حقیقی او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار
و نیابت صوبه داري بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده
و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر
بیجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندے تعویق بمیان
آورد - پستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعة برخاسته
نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خان دوم پسر او بود (که
صبیۂ اعتماد الدوله قمرالدین خان زوجۂ او میشد) در
هنگامۂ نادر شاه بنابر صدور گستاخي ازو شکمش را چاک
کردند - نامبرده در عهد عالمگیري از توران بهندوستان رسیده
بتوسط خان فیروزجنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان
مزبور در صوبه داري احمد آباد دخیل کارهای خانۂ او
بود - پس از فوتش بدربار پادشاهي رفته ابتدا بوساطت
میر جمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داري برار مامور

گردیده - پستر به نیابت امیرالامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ مزبور مي پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش دليري و دلاوري او دران صوبه درست نشست - سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما في الضمير پي برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلاور علي خان (که حرب صعب برو افتاد و مردم بسیار از همراهیانش بکار آمدند) هر چند فیل او قدرے بر گشته بود اما سر رشته همت از دست نداده در جانفشاني کوتاهي نذمود - و در جنگ عالم علي خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد فتح (که وصول بخجسته بنیاد صورت بست) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عضدالدوله بهادر قسوره جنگ چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و اصالة بصوبه داري برار تعین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزیمت بندوبست صوبهٔ بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته بنیاد ماند - و پستر (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه راه دارالخلافة پیش گرفت) دفاتر دیواني و بخشیگري پیش او گذاشته او را نائب مستقل ساخت - و پس از رفتن

بحضور چون به تنبیه حیدر قلي خان ناصر جنگ (که در صوبهٔ احمد آباد سر شورش داشت) مامور گشت عضد الدوله حسب الطلب او مع جمعیت رسیده چندے همراه بود و از منزل جهابوا (۲) مضاف مالوه بتعلقهٔ خود رخصت یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکوخدمتي (۳) بظهور رسانید - پیشتر در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجري بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در عمل مي کوشید - با علما خیلی بتعظیم پیش مي آمد - و با فقرا و صلحا طریق خوش خلقي مي پیمود - در بر انداختن زبردستان و تقویت زیردستان سعي بلیغ مي نمود - و در حفظ قانون عدالت و اجرای سیاسات سریع الغضب بود - مسجد شاه گنج واقعهٔ بلـدهٔ خجسته بنیاد ساختهٔ اوست که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد مزبور اگرچه حسین علي خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر گردانیده - و حویلي و بارهٔ دری او واقع بلدهٔ مزبور مشهور عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین آنها میر جمال خان است (که در حین حیات پدر بریعان شباب رسیده در معرکها نامے بشجاعت و دلاوري بر آورده - پس از

(۲) نسخهٔ [ب] جهالور (۳) نسخهٔ [ب] چهل و شش ٠

جنگ مبارز خان بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار ممتاز گرديده
به نيابت پدر بصوبه داري برار مي پرداخت - بعد فوت
پدر معزول شده - و در ايامي (که آصف جاه بدار الخلافة عازم
شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشته - و درينجا
هنگامهٔ مرهته بيش از بيش بميان آمد) او بصوبه داري
برار تعين پذيرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت - و
پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضهٔ شاه
برهان الدين غريب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با
پدر شريک بود - آصف جاه بصفح تقصيراتش پرداخته طلب
داشت و ببحالي جاگير نوازش نمود - در سنه (۱۱۵۹) هزار و يک
صد و پنجاه و نه هجري سفر عقبي گزيد - پسران بسيار گذاشت -
دومين خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نيابت
صوبه داري حيدر آباد و متصدي گري آنجا نامزد شده - و بتنبيه
علي خان قراول (که نوکر رگهو بهونسله بود) مورد استحسان
گشت - و لختي بنظم برهانپور مامور شده در عمل صلابت جنگ
(۳)
بخطاب عضدالدوله کامياب گشته مکرر بصوبه داري ناندير
(۴)
سربلند گرديد - آخرها بجاگير داري پرگنهٔ پاتور شيخ بابو مضاف
برار قانع بود - سالي چند قبل ازين منزل دار باقي اختيار

(۲) نسخهٔ [ا ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخهٔ [ج] مادندير (۴) نسخهٔ
[ب] تاپور شيخ مالو •

کرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادي خان است که مدتی بقلعه داری ماهور مي پرداخت - ابتدای عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالي اندرخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسورة جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با محرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگارے در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر (۲) قدس سره است - موطن نیاکانش موضع اسی (۳) متصل قصبهٔ بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابو القاسم ولد سید خان محمد (۴) بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجهٔ که از اهل قرابت بود - و از زنے دیگر سید بدرالدین (که در موضع اسی کتخدائي نمود - چون فرزندے بوجود نیامد منکوحهٔ او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخهٔ [ب] شکر گنج (۳) نسخهٔ [ج] اسپ (۴) نسخهٔ [ج] جان محمد (۵) نسخهٔ [ب ج] نهاده *

بفرزندي بر گرفت) - در ايامي (كه سيد فاضل ولد سيد عبدالحكيم در دولت‌آباد دكن بديواني يكي از امرا مي‌پرداخت) شيخ مذكور همراه او بود - امير مرقوم آثار قابليت از جبين او خوانده بوكالت خود باردوي معلى فرستاد - ازانجا كه شيخ‌الهديه در امور معاش سابقهٔ درست داشت رفته رفته جمعيت معقول بهم رسانيد - او را سه پسر بود - سيومين عبدالرسول خان كه پدر صاحب ترجمه است *

خان مذكور را فيروز جنگ بهادر در عهد خلد مكان بملازمت بادشاهي و پايهٔ روشناسي رسانيد - پستر بمنصب در خور و خطاب خاني سرفرازي يافته رفته رفته بخدمت طلب‌خان مخاطب گرديد - و بقلعداري نلدرگ صوبهٔ بيجاپور و اوسا صوبهٔ محمد آباد بيدر مي پرداخت - پس از و نامبرده رشدے بهم رسانيده در عمل نظام الملك آصفجاه بقلعه داري جنير كامياب گشت - و نسبت بامثال بيشتر مورد مهربانيهاي آن نوئين باخدمرتبه بود - در ايامي (كه نظام‌الملك آصفجاه ناصر جنگ شهيد را بدكن گذاشته خود پيش فردوس آرامگاه نهضت نمود - و باجي راو سردار مرهته سر بفساد بر داشته بساط منازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفكر تاليف مردم افتاده نامبرده را (كه بجرأت متصف بود و بتربيهٔ مرهته آشنا) از جنير طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

جنگ مرهته به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد فرق افتخار برافراخت - و چون بعد معاودت نظام‌الملک آصف‌جاه از هندوستان میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در خلد آباد روضه (که دو کروهي قلعهٔ دولت آباد است) رفته انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش نظام‌الملک آصف جاه رفت - و بملاحظهٔ کمی عنایت بتقریبی در اورنگ‌آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بزسر بر آمدن از روضه آورد - تا انکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و سامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد بر روی پدر آمد - و شد انچه شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید پس ازان وسائل برانگیخته (که عمدهٔ آن گذشت و بصر تدبیری آصف جاه بود) ضفم جرائم حاصل نمود - و خفیهٔ نوشت و خواند بدربار فردوس آرامگاه نموده سند صوبهٔ گجرات (که بتصرف مرهته رفته بود) بنام خود طلبداشت - و در ایامی (که آصف جاه متصل ترچناپلي چهارني داشت) مردم بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهته در اثناي راه سد گردیده نوبت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده سال (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بدرجهٔ شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرد (۲) عمله‌داري شناسا -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکار کرد و عمله‌داری ه

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروائی نداشت *
از پسرانش یکی محمود عالم خان است (۲) - که پس از پدر
بقلعه داری جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخت -
چون مرهته بسیار غالب شد و امید کومک نماند مصالحه از
مرهته گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
است - دوم خدمت طلب خان که آخرها بقلعداری نلدرک
ممتاز گشته درگذشت *

* عمدة الملک امیر خان میر اسحق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیز الله خان
خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندار شاه
مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوربیگی
و داروغگی قوشخانه (۳) مترقي گردید - و سال دوم فردوس آرامگاه
چون حسین علي خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت او
بالاتفاق قطب الملک راه شاه جهان آباد پیش گرفت - و پستر
(که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانیه
بمقابله پیوست) خان مزبور در هراولي جا داشت - و بعد
گرفتاری قطب الملک بهناه باغی نشست - درین ضمن باستماع
این (که سلطان ابراهیم بحالت تباه سرگردان این وادي
است) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضي نوشت - و سلطان

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] محمود علي خان (۳) نسخهٔ [ب] توپخانه *

مزبور را همراه برده مورد مراحم بیکران گردید - در عهد مزبور مدتے بخشیگری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعهٔ رنگینی بود خوش‌گاه مزاج سلطانی گشته قسمے ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از باریابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمدة الملک تصاعد نموده محسود همگنان گشت - ازانجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بناظم الهآباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او صفدر جنگ ناظم اوده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آرامگاه را بر سر علی محمد خان روهیله (که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت باو میشود - بیست و سیوم

ذي حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و يكصد و پنجاه و نه هجري حسب الطلب بدربار مي رفت - چون بدروازهٔ ديوان خاص رسيد يكي از نوكران نوملازمش او را بزخم جمدهر كشت - او بحاضر جوابي و مطايبه گوئي متصف بود - و از پس مصاحبت پادشاه بهيچ يك سرفرو نمي آورد - در فنون بسيار مهارت داشت - شعر مي گفت و انجام تخلص مي نمود - ازوست * شعر *

* من از جمعيت آسودگان خاک دانستم *
* كه غير از خشت بهر خواب راحت نيست باليني *

* علي محمد خان روهيله * (۲)

گويند در اصل افغان نبود - چون مدتے با يكي ازين قوم بسر برد و او مالدار و لاوارث فوت نمود در حين حيات نامبرده را قابض گردانيد - موصي اليه اموال او گرفته ابتدا در انوله وبنگر (که از پرگنات شمالي دهلي در دامن كوه كمانون (۳) واقع شده) سكونت ورزيد - چندے بنوكري زميندارات و فوجداران آن نواحي ساخت - پستر تسلط بهم رسانيده بانس بريلي و مراد آباد جاگير اعتماد الدوله قمر الدين خان را ويران نمود - بنابران اعتماد الدوله هيرنند نامي متصدي را جهت بندوبست محالات خود تعين نمود - او بجنگ پيش آمده متصدي مزبور را

(۲) نسخهٔ [ج] علي محمد خان (۳) نسخهٔ [ب - ج] كمايون *

شکست فاحش داده غنائم (٢) بسیار و توپخانهٔ عظیم بدست آورد ؛
و از اعتماد الدوله تدارکی بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوهٔ
بغي اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افاغنه است طلب
داشته پارهٔ از ملک پادشاهي و پارهٔ از حدود راجهٔ کمانون
متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لچهای
لشکر فیروزي پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بوساطت
وزیر (که با وصف غارت نمودن هیرنند متصدی او بر رغم
عمدة الملک و صفدر جنگ مصروف طرفداری او بود) بنای
صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این
ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه درانی
سنه (۱۱٦۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري از سهرند
برآمده بانوله و بفکر محالات قدیم خود شتافته همان سال
بدار باقي شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - دومین همراه
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رامگدهه تا
حالت تحریر زنده است - و از همراهیانش حافظ رحمت
خان و دوندي (٣) خان [که باهم بني عم بودند - و اولین
قرابت قریبه با افغانے (که خاوند علي محمد خان بود)

(٢) نسخهٔ [ا ب] وغنائم (٣) نسخهٔ [ب] دوندهي خان ٭

داشت] بتصرف ملک متعلقهٔ او پرداخته نامی بهمري
بر آوردند - درهمين بمرض درگذشت - و نخستين مدتے
در قيد حيات بود - تا آنکه شجاع‌الدوله پسر صفدرجنگ ابوالمنصور
خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و يکصد و هشتاد و هشت هجري
فوجے برو کشيده - بعد جنگ ته تيغ در آمد - ازان بعد
ازين قوم کسے شهرت ننموده *

(۲)
* علي وردي خان ميرزا بندي *

گويند او و حاجي احمد برادرش هردو پسران حاجي محمد
اند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقهٔ بکاولي(۳) مامور
بود) خان مزبور در عالم کم‌روزگاريها با شجاع الدوله ناظم بنگاله
آشنائي داشت - در عهد فردوس آرامگاه ايام حکومت او باتفاق
حاجي احمد بدان صوبه شتافته پاتابهٔ غربت کشاد - شجاع الدوله
بگرمي پيش آمده مدد خرچ براى هردو مقرر ساخت - و
جليس و انيس خود ساخته هيچ کار بے مشورت اينها نميکرد -
و در پيشگاه سلطنت نوشته منصب شايان و خطاب علي وردي
خاني براى خان مزبور طلب داشت - و چون صوبهٔ پتنه
ضميمهٔ بنگاله بنام او تقرر يافت علي وردي خان را به نيابت
آنجا تعين کرد - او در زندگي شجاع الدوله در پتنه بدر
خودسري زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه‌داري

(۲) نسخهٔ [ج] مهابت جنگ ميرزا هندي (۳) نسخهٔ [ج] بمهودهٔ

بقدر ا مالة گرفت - شجاع الدوله صوبه‌داري را طوعاً و کرهاً باو گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه‌داری بنگاله بپسر او علاءالدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبیعت که منافی ریاست است اکثر سپاه را برطرف کرد) علي وردي خان سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري هوای گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول ملاقات سرفراز عازم مرشدآباد شد - و ببرادر خود حاجي احمد (که در کارهای سرفراز خان دخیل بود) از ما فی‌الضمیر خود اطلاع داد - حاجی مزبور در صدد فریب بود - مهابت جنگ چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از مرشدآباد برآمد - و حرکت مذبوحي کرده سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري بقتل رسید - مرشد قلي خان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله درانوقت ناظم اوریسه بود - فوجی فراهم آورده بمحاربهٔ علي وردي خان شتافت - و مکرر شکست یافته خود را بدکن پیش آصف‌جاه رسانید - میر حبیب اردستاني (که بخشی مرشد قلي خان بود) نزد رگهو بهونسله مکاسدار صوبهٔ برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگهو فوجی سنگین بسرداری بهاسکر پندت دیوان خود و علي قراول که (سردار عمده از رفقای او بود) همراه میر حبیب کرده برسر علي وردي خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

و قتال طول کشید - علي وردي خان سلسلهٔ صلح جنبانید - و بهاسکر پندت و علي‌قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمهٔ خود طلبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بنات النعش شده رو بفرار نهاد - رگهو و میر حبیب خائب و خاسر بر گشتند (۲) - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علي وردي خان هر سال زرے برای رگهو مقرر کرده در عوض آن صوبهٔ اوریسه حواله نمود - و ملک را از خرابي محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبسه اش (که بخطاب سراج‌الدوله مخاطب بوده) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بندر کلکته را غارت نمود - و پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتي سواره ره سپر وادئ فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکے از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشي او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میر جعفر بخطاب شمس الدوله جعفرعلي خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري (که موکب سلطان عالي گوهر متصل پتنه رسیده محاصره نمود) صادقعلي خان عرف میرن پسر او

(۲) نسخهٔ [۱ ب] خاسر گشتند ٭

مکرر بکومک پتنه عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمي گشت - و چون شاهزاده عنان رخش عزیمت را جانب مرشدآباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و بعد از جانب پورنیه (که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت مي زد) شتافته بعد وصول در نواحي بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري قضارا شبي برق برو افتاده خرمن هستیش بسوخت * ع *

* بناگه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این سانحه است - پس از وقوع این حادثه قاسم علي خان نام داماد جعفر علي خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفرعلي خان بکلکته رفت - آخر صحبت قاسم علي خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علي خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علي خان ازانجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع‌الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتي مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندسے به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفرعلي خان درسنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجري فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مسند حکم راني نشست - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري عالم را پدرود کرد - بعد ازو سالے چند سیف الدوله نامي و ماهے چند

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵) هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجري صوبهٔ بنگاله و بهار بالکلیه بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* عماد الملک *

صفحه ۳۶۱

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام‌الملک آصف جاه است - و دختر زادهٔ اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده بدان حدود شتافت اورا به نیابت میر بخشیگري در حضور احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر بسپرد - سپس [2] (که خبر فوتش از دکن رسید) او پاس وقت از دست نداده با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بندیِ مروت میربخشیگري بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان (که در مزاج پادشاه درآمد کرد از جانب صفدر جنگ تکدر یافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعهٔ شاهجهان آباد درآمده موسوي خان را (که به نیابت صفدر جنگ با چهار صد کس بکار میر آتشي مي پرداخت) از قلعه بیرون کرد - و تعلقهٔ مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشي نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقهٔ دیگر

(۲) نسخهٔ [ب] و پسفر *

بخواهید - او میر بخشیگري از تغیر عمادالملک به سادات خان ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگراني رو داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار راو هولکر را از مالوه و جےاپا را از ناگور بکومک خود طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدرجنگ مصالحه درمیان آمد - عمادالملک و هولکر و جےاپا مرهته باتفاق برسر سورجمل جات رفتند - بهرت پور و کمهیر و دیک (۲) را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است) محاصره نمودند - و چون عمده اسباب قلعه‌گیري اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیري (که مدارالمهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این (که اگر دور عمادالملک شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل مي آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] کهیر و ڈیک ٥

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه نهاد (۲) - و از در قطاع الطريقي درآمده بتاخت و تاراج محالات خالصهٔ پادشاهي و جاگیر منصبداران (که در نواحي دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - و درین ضمن سورجمل جات (که از دست اهل محاصره بحالت تباه رسیده بود) از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق اکبرآباد و در باطن برای کومک جات از دهلي برآمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده ملازمت پادشاه نموده بخورجه بر گشت *

از مقدارت آلهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون (۳) برآمده است رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهي بند باید کرد - و قافیه را تنگ نموده (۴) اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این کار را بے سهیم و شریک بر کرسي نشاند - عماد الملک و جےاپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جون کرده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(۲) نسخهٔ [ب] داشنه (۳) نسخهٔ [ا - ب] برون (۴) نسخهٔ [ب] قافیه تنگ نموده *

بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندین بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته (۲) استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم ننمودند - و الا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه رقت استعداد جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دارالخلافة برگرفتند - و از ناتجربگي چشم زخم عظیم رسید - هولکر آمده بے منازعت تمام اثاثهٔ سلطنت را غارت کرد - و ملکهٔ زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي باسر (۳) در آمدند - هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت - عمادالملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدارالخلافة شتافت - جے اپا چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان شد او هم دست از محاصره برداشته بناربول رفت - و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره بر آمد - و عمادالملک بزور هولکر و سازش امرای حضور خصوص صمصام الدوله میر آتش

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشته (۳) نسخهٔ [ج] باسیري *

وزارت را از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائي بصمصام الدولهٔ مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید - و وقت اسئوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (١١٦٧) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بر تخت سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از تین کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که تمام فتنها ازو زائیده بود) مکحول گشت - بعد ایامی برای انتظام صوبهٔ پنجاب (که پس از فوت معین‌الملک از جانب شاه دراني بتصرف اهلیهٔ معین‌الملک بود) قصد لاهور کرد - عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار (٢) روانهٔ لاهور گردید - و (٣) قریب دریای ستلج رسیده حسب الطلب [دینه بیگ خان فوجه را بهمر کردگی سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیري مدارالمهام خود را (که بمنصب شش هزاري و خطاب بهاءالدوله سرافراز بود) شباشب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

---

(٢) نسخهٔ [ب] چکار و [ج] رو به لاهور کرد - (٣) نسخهٔ [ب ج] چون قریب دریاي ستلج رسید *

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت بر آورده در خیمه جا دادند مسماة مسطوره زن تغانی عمادالملک است - و نیز دختر او بعماد الملک نامزد بود - عمادالملک صوبه‌داری لاهور بآدینه بیگ‌خان در بدل پیشکش سي لک (۲) روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود - و چون این اخبار بسمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني برجناح استعجال بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عمادالملک که سروسامانے نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش مسماة مذکوره و سعي اشرف الوزرا شاه ولي خان محفوظ ماند - و وزارت هم بقرار پیشکشے باو مسلم شد - و چون شاه دراني جهان خان را به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نورهٔ (۳) از نسل تیموریه و فوجے از درانیان همراه من شود - که از انتربید (و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و جون) زر (۴) خطیر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم -

---

(۲) نسخهٔ [ب] سه لک - (۳) نسخهٔ [ب] نوباوهٔ (۴) نسخهٔ [ب] زرے •

شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی
دوم میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از
دهلی طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه
بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با هردو شاهزاده
و جانباز خان در کمال بے سرانجامی عبور جون نموده عازم
فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید -
احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و اسپان وغیره
پیشکش شاهزادها و عماد الملک نمود - ازانجا پیشتر رفته از
آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اوده آورد - شجاع الدوله ناظم
اوده باستعداد جنگ از لکهنؤ برآمده خود را در میدان
ساندی و پالی (که سرحد صوبهٔ اوده است) رسانید -
دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت
سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه قدرے نقد و باقی
بوعده صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزادها سنه (۱۱۷۰)
هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از
دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی
(که بنابر حدوث وبا در لشکر او) از حوالی اکبرآباد بعزم
ولایت گام سرعت برگرفت - روزیکه محاذی دار الخلافة رسید
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصودآباد آمده
با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائي هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گشت - و رگهناتهه راو (۲) برادر اعیانی بالاجي راو و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - چهل و پنج روز جنگ توپ و دهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگینے از نجیب الدوله گرفته بنای صلح (۳) گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه برآورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و بتعلقهٔ او آن طرف آب جون (که عبارت از سهارنپور بوریا و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد) رخصت نمود - عماد الملک بتقویت غنیم رتق و فتق مهمات سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دتا (۴) سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد - و عماد الملک را از دهلي بکومک خود طلبید و عماد الملک (۵) با خانخانان انتظام الدوله خال خود نا خوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفا نداشت - و مي دانست (که اینها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسائل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر دتا میخواهند) بنا بران خانخانان (که از سابق محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] رکهناتهه راو - (۳) نسخهٔ [ب ج] بنا بر صلح -
(۴) نسخه (ب) دتاّ - (۵) نسخهٔ [ا ب] عماد الملک که ٭

بود) مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري عالمگیر ثاني هم بدرجهٔ شهادت پیوست - و در تاریخ مذکور محي الملة پسر محي السنة بن کام‌بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ثاني ملقب ساخت - و بعد فوت عالمگیر ثاني و خانخانان بر طبق طلب دتا بکومک او شتافت - در همین ایام احمد شاه دراني غلغاه دران نواحي افگنده دتا از نواحي شکرتال برخاسته بارادهٔ مقابله با شاه دراني جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان‌آباد آمد - و چون خبر مقابله دتا با قراولان شاه دراني شنیده غالبیت درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابران پادشاه (۲) تازه را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتے نشست - و پستر (که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب‌الدوله سلطان جوان بخت پور عالي گهر شاه عالم بهادر پادشاه را بتوزکي برگرفته در دار الخلافة حکمراني میکرد) او بفرخ‌آباد نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع‌الدوله بجنگ اهل فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقهٔ جات پناه جست - و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجري بدکن آمده - مرهته محالے چند براي اخراجات او در صوبهٔ مالوه

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهزاده را *

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر نداری چندے وارد بندر سورت گردیده با کلاه‌پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد - دریںولا سوار جهاز شده عازم بیت‌الله گردیده - با حفظ کلام الهي و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و شجاعت را بهم بر آمیخته - شعر مي گوید - ازوست * * بیت *

مرا بسنگ فلاخن کجاست همسنگي
که دورم افگني و گرد سر نگرداني

کثیرالاولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه آمده برعایت قرابت بمنصب پنجهزاري و خطاب حمیدالدوله و مدد خرج نقدي سرفراز گردیده *



* حرف الغین *

(۲)

* غازي خان بدخشي *

قاضي نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام تلمذ نمود - و در دانش عقلي و نقلي یکتای روزگار گردید - و نسبت مریدي بشیخ حسین خوارزمي پیدا کرد - و بطریقهٔ صوفیهٔ صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطری او بود بفرط کارداني و رشادت ناموري اندوخته بپایهٔ امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمرهٔ عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضي خان اختصاص گرفت - و در سالے (که همایون پادشاه لوای سفر آخرت بر افراخت - و میرزا سلیمان از قابوطلبي آمده کابل را محاصره نمود) منعم خان (که سردارے کاردیده بود) حصاري گشت - و باستدعای کومک معرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره بامتداد کشید میرزا قاضي خان را نزد منعم خان فرستاده

(۲) نسخهٔ [ب] هفت امیر *

سخنان فریب‌آمیز پیغام کرد - خان قاضي را چند روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعة و آسودگي در حوصلهٔ بدخشیان نگنجد) در مجلس مي کشید - قاضي را یقین شد که فتح قلعه از مقولهٔ ممتنعات است - بیرون آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعي در تسخیر قلعه آهن سرد کوفتن است - نا گزیر میرزا در آشتي زده ببدخشان بر گشت - و پس ازانکه قاضي از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم باحترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانهٔ هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الویهٔ پادشاهي از جونپور شرف ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پروانچي‌گري (۲) چهرهٔ کامیابي برافروخت - چون از مزاج شناسيِ روزگار نصیبهٔ فراوان داشت در کمتر فرصتے محفوف عواطف پادشاهي گشته اعتبارے تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاري سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازي (که مکرر بهري و سرداري لواي چیرگي افراشت) مخاطب بغازي خان گردید - و در سال بیست و یکم بهمراهي راجه مانسنگهه در جنگ رانا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بخیروگي کند آوري این فوج

(۲) نسخهٔ [ج] پروانچي گري ٭

را برداشتند بسیارے از بهادران را پای ثبات لغزید - غازي خان
از کار طلبي برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار
نمود - و پس ازان در تیولداری اودهه در مالش امرای
سرتاب صوبهٔ بهار (که از تباه‌خردي و کوته‌اندیشي غبار
فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور
جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و بگانگونهٔ اخلاص و
یکجهتي چهرهٔ حالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نهم
سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجري در سن هفتاد سالگي بقصبهٔ
اودهه سفر واپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره(۲) است -
شیخ علامي در احوال او نوشته که کندآورے چهره‌افروز دانائي
داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرورفتگي
در علم زار رسمي با صوفیان صافي نیایش گري نمودے - و با
پابستگی صوري وارستگي اندوختے - و همواره چشم گریان
و دل تفسیده داشتے - گویند اول کسیکه اختراع سجده پیش
عرش آشیاني کرده او بود - طرفه اینکه ملا عالم کابلي (که
از فضلای وقت بود) همواره بحسرت میگفت - که دریغا من
مخترع این امر نشدم *

بر متصفحان صحائف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه
و امم سالفه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین

---

(۲) نسخهٔ [ب] معتبر *

بطریق تحیت و فروتنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین می گذاشتند - سجدهٔ ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف او را ازین قبیل بود - و این تحیت در زمان پیشین بمثابهٔ سلام رواج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام (۲) و مصافحه مقرر گشت - عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر قواعد و رسوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه برساخت - روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا کورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر و عنایت خلعت و فیل و اسپ سه تسلیم قرار یافت - و در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکی اکتفا فرمود - و پس ازانکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده درمیان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در خلوت بنشستن امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلام مصافحه ·

و در عهد جنت مکاني از بے تاملي و نا پروائي اين طريقۀ نکوهيده همه وقت معمول گرديد - چون سرير فرمان روائي بجلوس فردوس آشياني (شکر الله سعيه) (۲) مزين گشت اول حکمے (که از قهرمان خلافت پيرايۀ صدور يافت) منع سجده بود که جز ذات معبود حقيقي شايان اين تعظيم عظيم نيست مهابت خان سپه سالار بعرض رسانيد - که ناگزير پايه شناسي آن است که تحية پادشاهي مغائر تحيات مشترکه ميان سائر بندگان الهي باشد - اگر بجاي سجده زمين بوس قرار يابد هرايند سررشته خادم و مخدوم و سلطان و رعيت مضبوط مي ماند - لهذا تقرر يافت که هر دو دست بر زمين گذاشته پشت دست را استلام نمايند - و چون زمين بوس صورت سجده داشت آن را نيز پادشاه حق آئين در سال دهم جلوس برطرف ساخته تسليم چهارم بجاي آن مقرر شد - که در برابر عنايتے (که از پيشگاه سلطنت در حضور و غيبت پرتو ظهور دهد) تسليمات چهار گانه بجا آرند - و براي سادات و علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعي و هنگام وداع فاتحه متعين گشت *

خلف ارشد اغر غازي خان مير حسام الدين - مشهور است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبري بمنصب

---

(۲) نسخۀ [ب] بجلوس فردوس آشياني مزين گشت *

هزاري رسیده تعین دکن گردید - درانجا با خانخانان ساز صحبتش کوک شد - که ناگاه در عین ریعان شباب محبت الهي ولوله برانگیخت - و جذبهٔ ازان طرف در رسید - بخانخانان گفت ترک روزگار سراپاي خاطرم فرو گرفته - بدرخواست؛ نه خواهند گذاشت - بدر جنون میزنم - شما بحضور نوشته روانهٔ دهلي نمائید - که بقیهٔ عمر بر مزار سلطان المشایخ بپاسایم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود (که ازین فرزانگی دیوانگي نما بگذرد) ممنوع نشد - روز دیگر عریان گشته گل و لای ببدن مالید - و در کوچه و بازار میگشت - چون بعرض پادشاهي رسید - رخصت انزوای دهلي حاصل شد - مدت سي سال در کمال تورع و تشرع بسر برد - با آنکه از علم بهرهٔ تمام داشت همه را بآب فراموشي شسته - بتلاوت قران شریف و باشغال صوفیهٔ صافیه قیام مي نمود - و از خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل کابلي المولد (که در دهلي آسوده است) اجازت ارشاد سالکان داشت - در سنه (۱۰۴۳) یکهزار و چهل و سه هجري رحلت نمود - زوجهٔ او همشیرهٔ علامي شیخ ابوالفضل بود - بفرمود شوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوث علائق برچید - گویند هر سال دوازده هزار روپیه جهت خرج خانقاه شاه حسام الدین مي فرستاد *

* غیرت خان *

خواجه کامگار برادرزادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ است - در سال سیوم شاهجهاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و چارصد سوار سرفرازي یافت - و چون (سال چهارم خانجهان لودي از دکن برآمده بقصد شورش افزائي سرے بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو از سر بدر کرده نامي میجست و میخواست که بکمنامي از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهمراهي سید مظفر خان بارهه دست از تعاقب باز نکشیده هرجا مي رفت خود را باو مي رسانید - ناچار هنگامهٔ کارزار گرم کرده برخي از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار مي سپرد) خواجه کامگار بهمراهي عم بزرگوار بتقدیم خدمات مي‌پرداخت - چون خانجهان از حوالي کالنجر سرچنگ خورده بیست کروه دیگر شتافته برکنار سهینده فرود آمد - ازانجا (که اُمید رستکاري منقطع ساخته و از زندگاني سیر آمده بود) همانجا غرهٔ رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در مقابل هراول لشکر فیروزي از اسپ فرود آمده با معدودے (که بروفاقت او پای ثبات افشرده بودند) بزد و خورد درآمد - پیش ازانکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوقي از پردلان لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رفیقانش پاره پاره ساختند -

پستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهي فرستاد - مشارالیه بهشتم ماه مذکور در اثناے آن (که صاحب‌قران ثاني در آب تپتي کشتي سوار عشرت اندوز صید مرغابي بود) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر افضال الٰهي گشاده حکم بنواختن کوس شادماني فرمود - خواجه کامگار بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدی دو صد سوار و خطاب غیرت خاني سر برافراخت - و چون مشار الیه خالي از فهمید و کارداني نبود بدوام خدمت حضور مورد نوازش گشته بافزوني سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در سال دهم باضافهٔ هزاری هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات دو هزار سوار و خدمت نظم صوبهٔ دارالملک دهلي از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مفوض گشته - بسرکاري و صاحب اعتباری مشار الیه پنجم ذی الحجه سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري موافق طرح (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري اساس نو آئین گذاشتند - تا چار ماه دیگر بصرف جد کاري خان مذکور برخی مصالح موجود شده لختي جا اساس برآمده بود (که بتفویض

صوبه‌داری تهته چهرهٔ بختوری افروخته عازم آن سمت گردید - و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری همانجا پیمانهٔ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه (غیر از اقبالنامه تالیف معتمد خان) از مولفات اوست - و مشار الیه نسبت به معتمد خان (که بمزاج‌گوئی ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را بے کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکانی که بتفصیل مرقوم ساخته *

* غالب خان بیجاپوری * (۲)

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعداری حصن پریندا مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا صوبه‌دار دکن ملتجی گشته قلعهٔ مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در جلدوی آن بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار و خطاب خانی سر بر افراخته در زمرهٔ تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال نهم همراه میرزا راجه جےسنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در تسخیر کدهی موضع دهونکی از اعمال بیجاپور و نلنکه (۳) مصدر ترددات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخهٔ [ب] نیلنکه ٭

* غضنفر خان *

پسر الّه‌وردي خان است - از ديرباز از خدمت پدر جدائي گزيده در حضور اعلی حضرت شرف‌اندوز پرستاري بود - و نسبت بسائر اخوان (غير از مهين برادر ميرزا جعفر) بمزيد روشناسي و اعتبار و عزت امتياز داشت - و از کارطلبيها در تقديم خدمات پادشاهي چست و چالاک بود - اولاً از پيشگاه خلافت بخدمت ترک سرفرازي يافت - و در سال شازدهم بداروغگي توپخانه و کوتوالي لشکر سربلند گرديد - و در يساق بلخ شاهزاده مراد بخش خليل الله خان را (که بسرداري طرح دست چپ معين شده بود (۲)) از چاري‌کار بانفتاح حصار کهمرد و غوري دستوري داد - خان مذکور غضنفرخان را با جمعي بطريق منقلا بر سر قلعهٔ غوري فرستاد - مشار اليه با قباد خان مير آخورباشي ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده او را بقلعه درآورد - و از ناموس‌جوئي و نام‌طلبي از اسپان پياده شده دست و بازو بقلعه‌ستاني برگشاد - درين اثنا فوج عقب نيز رسيد قلعه‌دار را غير از تسليم چاره نماند - و در سال بيست و دوم بداروغگي فيلخانه و منصب هزاري پانصد سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خاني نيز مفتخر گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

(۲) نسخهٔ [ب] معين بود *

تغير شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاري هشتصد سوار و خدمت فوجداري میان دوآب سربلند گردید - ناگاه فیلے کلان دندان دار از کوه دامان شمالي بپرگنهٔ چوراسي مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود - قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعین گشتند - خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخطاب شکار موسوم گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام عمارت مخلص‌پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت - اتفاقا در سال سي‌ام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن عمارت مخلص‌پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاري نیست - لهذا مجدداً خان مذکور را بفوجداري میان دوآب و اضافهٔ دو صد سوار بر نواخته - بر سبیل تعجیل دستوري یافت که زود عمارت مذکور را بوجه دلخواه باتمام رساند *

مخفي نماند که کنار جون متصل دامان کوه شمالي که بکوه سرمور نزدیک است چهل و هفت کروه دهلي موضعے ست معروف بمخلص‌پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوائي و چندین صفات شگرف موصوف - از دار الخلافة کشتي سواره دریک هفته توان آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارتے رفیع اصدار یافته بود - در سال سي ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید -

و بقدوم پادشاهي مورد سعادت گرديده بفيض آباد موسوم گشت - و مواضع پرگنات نواح بجمع سي لک دام جدا ساخته بدو متعلق نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برانغارش بود - پس ازان (که الويۀ عالمگيري بفتح و فيروزي ارتفاع آسماني گرفت و زمام سلطنت بقبضۀ اقتدارش درآمد) اکثر پسران الله وردي خان باندازۀ رشادت و کار طلبي يا بعلت تاليف پدر آنها (که همراه شجاع بود) مورد عاطفت خسرواني گشتند - مشار اليه در آغاز جلوس نيز بفوجداري ميان دوآب اختصاص گرفت - و در آخر سال دوم از تغير مکرم خان صفوي بفوجداري جونپور عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه داري تهته (۲) از تغير قباد خان منصوب شد - و باضافۀ پانصدي هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار (از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه) مباهي گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري در تهته باجل طبيعي بساط زندگي در نوشت - حسن علي خان برادرش (که فوجدار مرادآباد بود) و اسلام خان برادر خردش (که فوجداري سيوستان داشت) و همچنين پسران و ديگر منسوبانش بارسال خلعت مورد عاطفت گشتند *

---

(۲) نسخۀ [ب] ننهه •

(۲)
* غیرت خان محمد ابراهیم *

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایهٔ روشناسي داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقي گشته در ایامی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزادهٔ مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست) او باضافهای متواتره از اصل و اضافه بپایهٔ (۳) دو هزاری هزار سوار و خطاب شجاعت خان سربلندي اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و محاربهٔ اول دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز گشته بر چار بالش بلند رتبگي تکیه زد - و چون [پادشاه بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم صوبهٔ مذکور بنام لشکر خان (که در کشمیر بود) قرار یافت] تا رسیدن او بنابر خبر داری بلدهٔ مذکور در انجا ماند - پستر ازانجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان بوجهی از منصب معزول شده اواخر سال دوم جلوس بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول عاطفت گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخهٔ [ب] بمنصب پایهٔ ه

بنابر شهرت حرکت والی ایران باین طرف بدار الملک کابل رخصت یافته بود) معین گشته باضافهٔ پانصد سوار سرمایهٔ کامرانی اندوخت - سال دهم با شاهزادهٔ مذکور بملازمت پیوسته [چون شاهزاده بمکان صوبه‌داری خود (که عبارت ز دکن باشد) رخصت یافت] او نیز بهمرکابی مامور شد - بستر بفوجداری جونپور سربلند شده سال بیست و سیوم از آنجا معزول گردیده بحضور رسید - و بهمراهی سلطان محمد اکبر برسر قوم سیسودیه و راتهور (که دران سال مصدر فساد شده بودند) نامزد گشت *

و چون شاهزاده باغوای راجپوتان بغی ورزیده بمقابله با پدر پیش آمد نامبرده با او درین مقدمه شریک بود - پس از فرار نمودن شاهزادهٔ مزبور او خود را نزد شاه عالم رسانید - شاه عالم بحضور فرستاد - ازین جهت مغضوب گردیده حوالهٔ اهتمام خان شد - که در محلات اکبری نظربند دارد - مدتها درانجا محبوس بود - سال چهل و سیوم غائبانه رهائی یافته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و تعلقهٔ فوجداری جونپور امتیاز یافت - و یک برادر او محمد قلی نام سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار امتیاز گرفته با سلطان دارا شکوه بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و هشتم

بداروغگي فيل خانه مباهي گرديده - و سال سي‌ام بتعلقهٔ
ميرتوزكي و خطاب معتقد خان سر بر افراخته - سال سي و يكم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار (از انجمله
هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه) و تعلقهٔ فوجداري و
تيولداري بهرانچ مضاف اودهه طبل شادكامي نواخته - و سال
دهم جلوس خلد مكان بفوجداري سلطان پور ملهري (۲) فرق
اعتبار بلند كرده - پستر بوجهے معاتب گشته از منصب بر افتاد -
و سال دوازدهم ببحالي دو هزاري دو هزار سوار و خدمت
داروغگي بندهاے جلو مطرح انظار مرحمت گرديد - برادر ديگرش
محمد اسمٰعيل خان است كه پيش از جلوس خلدمكان بمنصب
هزاري پانصد سوار سرفراز شده - و سال دوم بخطاب خاني نامور
گشته - و يكے از نباير نجابت خان بهره ور خان اسمت - سال
بيست و نهم جلوس خلدمكان از انتقال راي رايان ملوك چند
بنيابت محمد اعظم شاه بصوبهٔ مالوه رفته - و پستر بخطاب نجابت
خان سر افراشته ناظم برهانپور و فوجدار بگلانه بود - سال چهل
و هفتم بمنصب دو هزاري پانصد سوار رايت اعتبار افراخت -
و در ايام اقتدار اعظم شاه صوبداري مالوه باو متعلق گرديده -
در عهد محمد فرخ سير نامبرده را حسين علي خان امير الامرا
بر سر دادن عمل در قلعهٔ ملهير (كه باو مقرر بود) نظر بند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بلهري ٠

نمود - ازو دو پسر باقي ماندند - يكي فتح‌ياب خان (كه مدتها بقلعه‌داري موروثي اورنگ‌گدهه عرف ملهير مي‌پرداخت - سنه (١١٥٦) هزار و يكصد و پنجاه و شش هجري باتفاق عبدالعزيز خان بهادر (كه سند صوبداري گجرات از حضور فردوس آرامگاه باو رسيده بود) عزيمت آنصوبه نموده - و در اثناي راه با غنيم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پيوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چندے بآئين جاگيرداري گذرانيد - در حالت تحرير بنوكري اين و آن بسر مي برد - دومين فيض‌ياب خان مرد يارباش بود - در گذشت *

* غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ *

مير شهاب الدين نام پسر قليچ خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمت خلدمكان رسيده بمنصب سيصدي هفتاد سوار سرافراز گرديد - گويند روزے سبحان قلي خان والي آنجا بسير فاليز رفته بود - مير شهاب الدين بخواجه يعقوب جويباري و رستم‌بے اتاليق ظاهر كرد كه پدرم بهند مي‌طلبد - و خان رخصت نميدهد - چون وقت رسيده بود اين هر دو عزيز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل كردند - خان طلبيده فاتحه خواند - وگفت تو بهندوستان ميروي مرد عمده خواهي شد - اتفاقاً بدولتے رسيد كه ثروت و مكنت سلاطين بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بيست و سيوم

(که بعزم گوشمال رانا اودیپور مرکز رایات پادشاهي بود) از حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي (که بتعاقب رانا بکوهستان در آمده) خبر واقعي نمیرسید - خاقان زمان نیم شبي میر شهاب‌الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده بخبرگیري خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف راهگیران بے توقف بپای استعجال شتافت - و بعد دو روز عرضداشت خان مشار الیه آورده از نظر گذرانید - و این حسن خدمت باعث پیش‌آمد او شده بخطاب خاني و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس و سونگ (۲) و دیگر شورش گرایان راتهور با فوجے شایسته بطرف سروهي تعین شد - و چون آن فتنه پژوهان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته رهبر بیراهه‌روي و تباهي گشتند شاهزاده میرک خان را (که از نوکران روشناس پادشاهي بود) نزد خان فرستاد - و بوعده‌هاي مکرمت و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان قدرت‌نشان از فرط نیک اندیشي و اخلاص منشي (۳) با میرک خان شصت کروه مسافت (۴) در دو روز پیموده در حضور رسیده مورد تحسین گشت - و بداروغگي عرض مکرر اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] سونک (۳) نسخهٔ [ب] سبقت کرده (۴) نسخهٔ [ب] بحضور رسیده مورد فراوان تحسین گشت *

و پس از قدوم پادشاهي بديار دکن سال بيست و ششم
بتنبيه متمردان نواح جنير تعين گشت - و داروغگي گرز برداران
از تغير مکرم خان غائبانه بنام او تقرر يافته سيد اغلان
به نيابت دخيل کار گرديد - و چون مکرر باويزشهاي سخت
و تاختهاي مردانه غنيم را منکوب و مغلوب ساخت سال
بيست و هفتم بخطاب غازي الدين خان بهادر بلند نامي
يافت - و سال بيست و هشتم بتسخير قلعهٔ راهيري (که
مامن و مسکن سنبها بود) رخصت يافت - او بارے آنرا
آتش زد و بسيارے از سرگروهاي کفار را بقتل آورده مصدر
فتح نمايان شد - و بخطاب فيروز جنگ و عطای نقاره
سر بر افراخت - و چون در محاصرهٔ بيجاپور در لشکر شاهزاده
محمد اعظم شاه قحط و غلای تمام بهم رسيد (که اقامت
متعذر بل متعسر شد) خان فيروز جنگ بعنايت ماهي
امتياز يافته با رسدے فراوان تعين گشت - ناگاه برسر شش
هزار پيادهٔ جنگي (که پيدبا نايک زميندار سگرپا رسد
و سرباري بکومک بيجاپور مخفي فرستاده بود) تاخته همه را
علف تيغ سياست گردانيد - و رفاه بلشکر پادشاهزاده
در آورد - خلد مکان فتح بيجاپور را (که سد سکندر گرفت
تاريخ است) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقرهٔ
برالغه تکار کل نوشته فرستادند که داخل وقائع نمايد -

نسخهٔ [ج] سد سکندر گرفت (۱۰۹۸) تاريخ است

و بدستیاری فرزند بے ریو و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مفتوح شد' - و بعد ازانکه قلعهٔ ابراهیم گدهه عرف ایکر را (۲) (که بفیروز گدهه موسوم شده) جبراً و قهراً گرفت - و در محاصرهٔ حیدرآباد مساعی جمیله و بهادری نمایان بر روي کار آورده زخمها بر داشت بعد قدم بمنصب والاي هفت هزاری هفت هزار سوار لوای بلندرتبگي بر افراشت - و پس ازان قلعهٔ حصین ادوني (۳) (که موسوم بامتیاز گدهه گردید) به ستیزهاي نمایان و آویزشهای مترک از دست سیدي مسعود بیجاپوري (که از عمدهاي عادل شاهیه بود) انتزاع نموده در سال سي و دوم با مضافات آن ضمیمهٔ ملک پادشاهي ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال سنبها دستوري یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت و بسیارے را (که از دست اجل بدر جستند) مادهٔ دماغي ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچه بنابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداري و فوج کشي تفاوتي رو نداد - و در سال چهل و دوم سنتای شقي (که فوجهاي عمدهٔ اسلام دستخوش تاراج او گشت - و امراي نامي و پادشاهي را قتیل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

(۲) نسخهٔ [ب - ج] انکیر (۳) نسخهٔ [ج] اوني

شدن قلعهٔ چنجي فرار نمود) باراده مخاصمت ديرينهٔ دهنا
جادو سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - وبحال تباه
آواره ميرفت - اتفاقا ناکوبا ميان نامي مرهتهٔ بغدر سرش
جدا کرده - مي خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست
لشکريان خان فيروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه
باباي توراني (که در جائزهٔ اين مژده بخوشخبر خان
مخاطب گرديد) بحضور فرستاد و هزاران تحسين و آفرين
اندوخت - و در سال چهل و سيوم بمهم اسلام گذهه عرف
ديوگذهه تعين گشته بتصرف در آورد - و پس ازان
بمحافظت بنگاه اسلام پوري مامور شد - و در وقت مراجعت
رايات ظفر سمات پادشاهي از تسخير کهيلنا (۲) بهادر گذهه
مجلاي فوج او (که از بنگاه ترتيب داده فرستاده بود) تا
چهار کروه جريبي بنظر پادشاهي گذشت *

گويند باين شان و توزک و سامان و سرانجام هيچ اميرے در
هيچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پيشکش فراوان گذرانيد
پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند
و بشاهزاده بيدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما
با اضعاف يافت و مداخل اين سرانجام نداريد که خان
فيروز جنگ در خانهٔ خود توپ و گجنال و شترنال و کهورنال

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] کهيلنا *

و همه چيز آن قدر که بايد بل نبايد دارد - و در سال هشتم بتعاقب پاشنه کوب بغدا سيندهيا تا مالوه عنان را نکشيد و سرچنگی مستوفي رسانيد - و بخطاب سپه سالاري مامور گرديد - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت خلد مکان بصوبه داری برار در ايلچپور اقامت داشت - هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسيار بود اما شاهزاده بنابر غرورے (که فطري و جبلي او بود) بمراعات بايست وقت کمتر پرداخت - و چنين سردارے را همراه نگرفت *

گويند وقتے (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر روانه شد ذو الفقار خان در نواح (خجسته بنياد ملازمت نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنيد - التماس کرد که مناسب اين است که بدستور عالمگير پادشاه قبائل بدولت آباد بايد گذاشت - و مردم پادشاهي نهايت بے سرانجام اند - دو ماهه از خزانهٔ اندرون محل تنخواه بايد داد - که اسباب يساق درست نمايند - و نهضت مبارک از کتل فرداپور نشود از ديولگهيات فرود بايد آمد - تا خان فيروز جنگ ملحق گردد - بادشاهزاده (که مست نخوت و ديوانهٔ غرور بود) جواب داد که گذاشتن قبايل در صورتے ست که مثل دارا شکوه حريف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم خود است - مردم پادشاهي بغير مبارک و سلامت کارے

نداردند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزد
در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوی تدبیر
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
را رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازهٔ فراهم آوردن مردم بود *
خصوص مغلیهٔ توران که همه برپاست و فرمان برداری او
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
بنشینید - و پس از سریر آرائی خلد منزل بصوبه داری
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمدآباد باجل
طبیعی در گذشت - نعش او را بدهلی برده متصل دروازهٔ
اجمیری در مقبره و خانقاهی (که ساختهٔ اوست) مدفون
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونقی داشت -
در عهود ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکرے را درحالت
نابینائی بسری و سرداری فوج کشی و کار فرمائی در عرصه
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود
که پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سواری
و دیوان همان توره و ضابطهٔ مرعی میداشت - و آنچه شهرت
دارد (که بادشاه بر بعضی مکامن ارادهای او مطلع شده در
آشوب چشم (که عارض شده بود) باطبا اشارت کردند

که باعدام بصارت او پردازند اصلا فروغی از راستي ندارد *
عالمگير پادشاه بسيار غضوب و کينه‌ور بود اگر ازين قبيل
چيزے در مي يافت اين آب و رنگ نميگذاشت - خير سگالي
و نيک انديشي او نقش پذير خاطر بادشاهي بود - حتا
آخرها (که خان فيروز جنگ مکرر در تنبيه اشقياى دکن
اغماض و مداهنه کرد) روزے ازين قسم مقوله از راه عناد کسے
بپادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بو
خان فيروز جنگ که از کجا بکجا - با اين حال رسيد گمان
کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر
جليل‌القدر بادشاهي خان فيروز جنگ صبيهٔ علامي سعدالله خان
در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عفيفه با دو دختر
برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف ميان خان مرة بعد
اولى کرة بعد اخرى تزويج نمود - ازين هر دو اولاد نماند *

* غازي الدين خان بهادر غالب جنگ * (۲)

مشهور بکوسه احمد بيگ نام کوکهٔ سلطان معز الدين است
موطن نياکانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود *
چون اختيار مالي و ملکي آن سرکار به علي مراد (که او هم
کوکهٔ سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر
گرديده) تعلق داشت اين معني بر طبعش خورده از نوکري

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر امير نيست *

دست برداشت - وملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز کشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیهٔ سلطنت پیش نهاد خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازي الدین خان بر نواخته سرگرم گرد آوری سپاه و دلدهی مردم ساخت - درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علي خان (که از اهم تدابیر بود) صورت بست - بادشاه برای تسلی خاطر آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا باز داشت - و پس ازان (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزي‌مند گشت - و همراهیان بعنایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و خطاب غازي‌الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیگری سوم سر بلندي اندوخت و بعد ازان (که میان پادشاه و سادات بارهه گرد فتنه بلندي گرفت) او بطرف داري پادشاه بر زبانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور قطب الملک قدر داني نموده او را رفیق خود ساخت - و پس ازانکه حسین علي خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه از اکبرآباد روانه گردید - قطب الملک (که معاودت بدار الخلافة

نمود) او را همراه بود - و پستر (که زمانه طرح دیگر ریخت
و چرخ نیلگون توطیهٔ تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن
حسین علي خان بقطب الملک (سید) تالیف او اهم تدابیر
دانسته بخانهٔ او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکي بر داشته
بود) آورد و بخطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشیگري
سر بلندي یافت - و روز جنگ در هراولي اوجا داشت -
پس از دستگیر شدن قطب‌الملک راه دارالخلافة پیش گرفت -
و چون موکب معلای فردوس‌آرامگاه بدارالخلافة رسید امیرالامرا
خاندوران را بخانه‌اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
طلب داشته ببحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهي نقش
غیور بود - هندوستاني زیاده وضع داشت - با عمدهای وقت
سلوک مساوي مي نمود *

گویند چون فردوس‌آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب
او بامیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بخطاب
عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قسمی
که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را صفدرجنگ باید
کرد - غازي‌الدین خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

رسانید که پسر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب - حکم شود که هردو بشمشیر باهم بجنگند - هرکه غالب آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را صفدر جنگ مقرر ساخت *



* تمام شد *

* جلد دوم از مآثرالامرا *

جلد دوم

از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوري - دري برج هنر پروري - سخن سنج معني شناس نکته رس والا قیاس - دور بین عالي خیال - بلند بینش بے مثال خلاق بدائع معاني - سباق فرسان سخن راني - زیب افزای دبستان دانش آموزي - چمن پیرای بوستان فضائل اندوزي

مورد رحمت خدای کریم

مولوي عبد الرحیم

و

قدرے بتصحیح

مولوي مرزا اشرف علی

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته



از طرف ایشیاتک سوسایتی بنگاله

در مطبع اُردو گائید

واقع

کلکته

در سنه ۱۸۹۰ ع از طبع بجامهٔ نو بر آمد

THE

MAÁSIRU-L-UMARÁ

BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH
SHÁH NAWÁZ KHÁN.

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ 'ABDUR RAHÍM
ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ
FIRST. PERSIAN TEACHER,
CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVÍ 'ABDUL BÁRÍ AT THE URDU GUIDE PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

کتب خانہ
جامعۂ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible] ایک [illegible] لے سکیں گے

[illegible] پانچ کتابیں [illegible] لے سکیں گے

۲- اساتذہ جامعۂ عثمانیہ [illegible] کتابیں [illegible]

اور اراکین دارالترجمہ [illegible] لے سکیں گے

۳- طلباء [illegible] کتابیں [illegible] لے سکیں گے

طلباء [illegible] کتابیں [illegible] جائے گا

۴- [illegible] کتاب [illegible] لازم ہے

۵- [illegible] کتاب [illegible]

۶- [illegible]

۷- [illegible] جائے گی

۸- [illegible]